

موضع گیری و اعتقاد شیعه نسبت به قرآن

تألیف:

شهید احسان الہی ظہیر

ترجمہ:

الشیعة والقرآن

عنوان کتاب:

موضع‌گیری و اعتقاد شیعه نسبت به قرآن

تألیف:

شهید احسان الهی ظهیر

مترجم:

الشیعة والقرآن

موضوع:

عقاید کلام - بررسی عقاید مذهبی شیعه (زیارت قبور، شفاعت...)

نوبت انتشار:

اول (دیجیتال)

تاریخ انتشار:

آبان (عقرب) ۱۳۹۴ شمسی، ۱۴۳۶ هجری

منبع:



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaiislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

فهرست مطالب	أ
به نام خدا	۱
پیشگفتار	۳
فصل اول: عقیده‌ی شیعه در دوره‌ی اول نسبت به قرآن	۲۳
فصل دوّم: عقیده‌ی شیعه در دوره‌ی دوم در باره‌ی قرآن	۴۹
فصل سوم: عقیده‌ی شیعه در دوره‌ی سوم در قبال قرآن	۹۳
فصل چهارم: هزار حدیث شیعی در اثبات تحریف در قرآن	۱۱۵
آغاز کتاب فصل الخطاب	۱۴۱
باب اول	۱۴۱
باب دوم	۱۴۲
روایاتی درباره‌ی سوره‌ی فاتحه	۱۶۹
سوره‌ی بقره	۱۷۲
سوره‌ی آل عمران	۱۹۳
(ط) ۱۵۴- و از بعضی از اصحاب ما، روایت است که حدیث را به امامان <small>علیهم‌السلام</small> نسبت می‌دهند، و (آل ابراهیم علی العالمین) می‌خوانند و من گفتم: مردم «وآل عمران» می‌خوانند. گفت: حرفی در جای حرف دیگری قرار داده شده است.	۱۹۴
سوره‌ی نساء	۲۰۸
سوره‌ی مائده	۲۲۶
سوره‌ی أنعام	۲۳۴

۲۳۸	سوره‌ی اعراف
۲۴۴	سوره‌ی انفال
۲۴۷	سوره‌ی براءت
۲۵۳	سوره‌ی یونس
۲۵۳	سوره‌ی هود
۲۵۷	سوره‌ی یوسف
۲۶۰	سوره‌ی زمر
۲۶۳	سوره‌ی ابراهیم
۲۶۵	سوره‌ی حجر
۲۶۸	سوره‌ی نحل
۲۷۳	سوره‌ی اسراء (بنی اسرائیل)
۲۷۷	سوره‌ی کهف
۲۸۱	سوره‌ی مریم
۲۸۲	سوره‌ی طه
۲۸۳	سوره‌ی انبیاء
۲۸۵	سوره‌ی حج
۲۹۳	سوره‌ی مؤمنون
۲۹۳	سوره‌ی نور
۲۹۵	سوره‌ی فرقان
۲۹۸	سوره‌ی شعراء
۳۰۰	سوره‌ی نمل
۳۰۱	سوره‌ی عنکبوت
۳۰۱	سوره‌ی روم
۳۰۲	سوره‌ی لقمان
۳۰۲	سوره‌ی سجده
۳۰۳	سوره‌ی احزاب
۳۰۶	سوره‌ی سبأ
۳۰۷	سوره‌ی یس

۳۰۸	سوره‌ی صافات
۳۱۳	سوره‌ی ص
۳۱۴	سوره‌ی زمر
۳۱۵	سوره‌ی مؤمن
۳۱۶	سوره‌ی سجده
۳۱۸	سوره‌ی حمعسق (شوری)
۳۱۹	سوره‌ی زخرف
۳۲۲	سوره‌ی دخان
۳۲۲	سوره‌ی جاثیه
۳۲۳	سوره‌ی احقاف
۳۲۴	سوره‌ی محمد
۳۲۷	سوره‌ی فتح
۳۲۷	سوره‌ی حجرات
۳۲۸	سوره‌ی ق
۳۲۹	سوره‌ی ذاریات
۳۳۰	سوره‌ی طور
۳۳۰	سوره‌ی نجم
۳۳۱	سوره‌ی الرَّحْمَن
۳۳۳	سوره‌ی واقعه
۳۳۵	سوره‌ی حدید
۳۳۵	سوره‌ی حشر
۳۳۶	سوره‌ی صف
۳۳۶	سوره‌ی جمعه
۳۳۹	سوره‌ی منافقین
۳۳۹	سوره‌ی تغابن
۳۴۰	سوره‌ی طلاق
۳۴۰	سوره‌ی تحریم
۳۴۲	سوره‌ی ملک

۳۴۳	سوره‌ی قلم
۳۴۴	سوره‌ی معارج
۳۴۵	سوره‌ی نوح
۳۴۵	سوره‌ی جن
۳۴۶	سوره‌ی مزمل
۳۴۶	سوره‌ی مدثر
۳۴۶	سوره‌ی قیامه
۳۴۷	سوره‌ی دهر
۳۴۷	سوره‌ی مرسلات
۳۴۸	سوره‌ی نبأ
۳۴۹	سوره‌ی عبس
۳۵۰	سوره‌ی تکویر
۳۵۴	سوره‌ی انفطار
۳۵۴	سوره‌ی مطففین
۳۵۴	سوره‌ی بروج
۳۵۵	سوره‌ی طارق
۳۵۵	سوره‌ی أعلى
۳۵۵	سوره‌ی غاشیه
۳۵۶	سوره‌ی فجر
۳۵۷	سوره‌ی شمس
۳۵۷	سوره‌ی لیل
۳۵۹	سوره‌ی ضحی
۳۵۹	سوره‌ی انشراح
۳۶۱	سوره‌ی تین
۳۶۲	سوره‌ی قدر
۳۶۵	سوره‌ی بیّنه
۳۶۵	سوره‌ی زلزله
۳۶۵	سوره‌ی عادیات

۳۶۶	سوره‌ی تکاثر
۳۶۶	سوره‌ی عصر
۳۶۷	سوره‌ی فیل
۳۶۷	سوره‌ی کوثر
۳۶۷	سوره‌ی کافرون
۳۶۷	سوره‌ی تبت
۳۶۸	سوره‌ی اخلاص
۳۷۱	خاتمه‌ی کتاب

به نام خدا

این کتاب به تألیف احسان الهی ظهیر، رئیس نشریه‌ی «ترجمان الحدیث» در لاهور پاکستان می‌باشد که مشتمل بر بخش عظیمی از کتاب: «فصل الخطاب فی إثبات تحریف کتاب ربّ الأرباب» تألیف محدث شیعه مذهب، حسین تقی النوری طبرسی می‌باشد. پیامبر خدا ﷺ فرمود: همانا من در میان شما کتاب خدا و عترتم - اهل بیتم - را باقی می‌گذارم و ابوجعفر علیه السلام گفته است: اما کتاب خدا را تحریف نمودند و عترت را کشتند. این یک حدیث است از روایات مذهب تشیع از کتاب: «بصائر الدرجات» تألیف محمدبن حسن صفار. جلد ۸، باب هفدهم.

پیشگفتار

سپاس و ستایش خداوندی را سزوار است که پروردگار جهان هستی است، و درود و سلام خداوند بر اشرف پیامبران و خاندان و همسران و یاران بزرگوارش باد که شهره‌ی آفاق در یمن و برکت هستند و نیز، درود و سلام خداوند تا روز قیامت بر کسانی باد که در خیر و نیکی از آنان پیروی کرده‌اند.

ده سال پیش، کتابی را پیرامون شیعه و عقائد آن، به نام: «الشیعة والسنة» تألیف نمودم و انگیزه‌ی نگارش این اثر هم کتابچه‌ای بود که توسط یکی از علمای شیعه مذهب ایرانی در رد رساله‌ی کم حجم اما بسیار مفید «الخطوط العریضة للأسس التي قائم علیها دین الشیعة الاثنا عشریة» تألیف محب‌الدین الخطیب رحمته نوشته شده بود.

واقعاً بسیار متأثر و ناراحت شدم هنگامی که آن کتاب کم ارزش را ملاحظه کردم که نام آن «مع الخطیب فی الخطوط العریضة» بود؛ زیرا نویسنده‌ی آن، نمی‌توانسته مطالب رساله‌ی خطیب را غلط نشان دهد و نتایج بحث حاصله از آن را تکذیب کند؛ بلکه به فکر پوشاندن و کم‌رنگ کردن حقایق و به شک انداختن خوانندگان بوده است، و از ترفندهای شرم‌آور و نیرنگ‌های زیادی استفاده کرده است؛ زیرا گمان کرده که خطیب وفات یافته و دیگر در میان اهل سنت کسی نیست که عقاید پنهانی آنان را شناسایی کند، بنابراین همه توانایی خود را برای حمله به مرحوم خطیب و عقاید اهل سنت به کار انداخته است و خود را به غفلت و نادانی زده و از خود عناد و ستیزه جویی نشان داده است. او حقیقت را انکار نموده و واقعیت را ناشناخته جلوه داده است و به جای واقع‌بینی در سوال، صفحه‌ی اول غوغا به پا کرده و فریادهای مظلومانه سر داده است و می‌گوید: «در این دوران حساس، نوشتن این‌گونه کتاب و رساله‌های کوتاه جاز نیست و شایسته است مسلمانی که دارای غیرت دینی و انسانی است در چنین اوضاع و احوالی که بر دنیای اسلام حاکم است، این مناقشات و جنگ و جدال‌ها را رها کند؛ چون ما از هرسو آماج آشوب‌ها و مشکلات قرار گرفته‌ایم، استعمارگران صهیونیست و صلیبی شرق و غرب با نقشه‌های فریبکارانه و ویرانگرانه‌ی خود با ما

می‌جنگند و دشمنان ما را در وسط خانه‌های ما توسط خودمان به قتل می‌رسانند و ما را مورد بی‌حرمتی قرار می‌دهند و مساجدمان را تخریب می‌نمایند و می‌کوشند تا کلیه‌ی آثار اسلامی را منهدم و نابود سازند^۱... و بسیاری دیگر از این کلمات و الفاظ را بر زبان و قلم جاری می‌کنند که ظاهری درخشان دارند، اما در واقع نیرنگ‌بازانه هستند.

اما هنوز چند قدم دور نشده که گویی سخنان خود را فراموش کرده و از آن‌ها روی گردان شده است؛ زیرا به شدت بر مرحوم خطیب حمله‌ور شده و هیچ تیری را در جعبه‌ی خود نیافته جز این که خطیب را آماج آن قرار داده است، و از هر گونه دشنام و ناسزایی به خطیب دریغ ننموده است، ای کاش به همین اندازه اکتفا می‌کرد و از حدّ دشنام و بدگویی به خطیب فراتر نمی‌رفت، اما از این حدود فراتر رفته و یاران پیامبر ﷺ و خلفای راشدین و همسران پاک رسول خدا و امّات المؤمنین را مورد حمله قرار داده است، بدون این که وجدانش او را سرزنش کند و سیاه‌روزی و اوضاع وخیم و نابسامان مسلمانان که خود در مقدمه‌ی کتابش بدان اشاره کرد، او را از این بدگویی‌ها باز دارد. او عقاید شیعه را که خطیب از کتاب‌های شیعه نقل کرده، انکار و تکذیب کرده است، و حکم افتراء‌گویی و بهتان را برای خطیب صادر نموده است. از جمله اعتقاد به تحریف قرآن و اعتقاد به تقیّه را انکار نموده که آن را وسیله‌ی مخالفت با حق و عداوت شدید با اصحاب رسول الله ﷺ قرار داده‌اند؛ در حالی که خطیب این موضوعات را با استفاده و نقل صریح از کتاب‌های معتبر شیعه اثبات کرده است، اما این عالم شیعی بدون استناد به هیچ برهان و دلیلی سخنان خطیب را انکار نموده است و قصد داشته با ترفند و حيله اهل سنت را فریب دهد.

وقتی این کتابچه‌ی بی‌ارزش را دیدم؛ به خاطر نیرنگ واضح و دروغ آشکار و انکار حقایقی که در آن وجود داشت، به شدت برآشفتم؛ به همین سبب بعد از طلب یاری از خداوند متعال در صدد نگارش کتابی برآمدم تا از امت محمد ﷺ و یاوران او و یارانش و هر کس که کینه‌ی دشمنان او و دروغگویان را در سینه دارد، دفاع نمایم و از طرف

^۱ - برگرفته از مقدمه کتاب مع الخطیب فی الخطوط العریضة، صفحه الف و ب اثر لطف الله صافی، چاپ تهران.

قاریان قرآن که شب و روز آن را تلاوت می‌کنند، چنان مقبول واقع شد که در سال‌های اخیر چنان رواج و مقبولیتی، سابقه نداشته است. در آن کتاب صداقت و راستگویی خطیب را اثبات نمودم. البته نه با گفتار و عواطف، بلکه با دلایل قاطع و براهین روشن و نصوص ثابت صریح و روایات آشکار و قطعی صداقتش را تثبیت نمودم، و بطور مفصل در هر سه مسئله‌ی تحریف قرآن، تقیّه و عداوت و دشمنی با اصحاب پیامبر ﷺ، بویژه از تحریف قرآن سخن گفته‌ام، به گونه‌ای که بیش از چهل حدیث از کتب شیعه را نقل کرده‌ام که همه بر تحریف و تغییر و نقص و زیادی بسیار در نص قرآن دلالت می‌کنند، و شاید در زبان عربی این کتاب با این گستردگی و ویژگی ثبت منابع و مراجع، اولین کتابی باشد که در این موضوع تألیف شده است. این قوم با نشر این کتاب به سوز و گداز پرداختند، زیرا پرده و نقابی را از ایشان برداشت که سالیان متمادی زشتی‌های خود را با آن پوشانیده بودند. همچنین دوستداران سنت خوشحال شدند، به خاطر شکست باطل‌گرایان و نقض شبهات اسلام نمایان و اهداف نیرنگ‌بازانه که مصداق فرموده‌ی خداوند ﷻ است که می‌فرماید:

﴿يُخَدِّعُونَ اللَّهَ وَالدِّينَ ءَامَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ﴾ [البقرة: ۹].

«می‌خواهند خداوند و ایمانداران را فریب دهند و حال این که جز خود را فریب نمی‌دهند اما نمی‌دانند».

این کتاب به بسیاری از زبان‌های زنده‌ی دنیا ترجمه شده است؛ و انتظار داشتیم که یکی از علمای شیعه در مقابل این کتاب قد علم کند و آن‌چه را ما ثابت کرده‌ایم رد کند یا نادرست بودنش را اعلان کند. بارها شنیدم که برای رد این کتاب، انجمن تشکیل داده‌اند و ما به شدت علاقمند نتیجه کار بودیم، اما هیچ خبری نشد^۱. و فقط یکی از پاکستانی‌های فارغ‌التحصیل مدارس نجف وارد میدان شد و کتابی به زبان اردو نوشته، اما نه به منظور پاسخ رد، بلکه جهت دشنام و ناسزاگویی، من هم به قول شاعر تمسک می‌جویم که می‌گوید:

^۱ - البته همان‌طور که علامه‌ی شهید خاطرنشان ساخته روافض نتوانستند جوابی به این کتاب بنویسند و در آینده نیز نخواهند توانست، اما با کمال ناجوانمردی و بزدلی این بزرگ‌مرد میدان جهاد و مبارزه را به شهادت رساندند. [مصحح]

لَقَدْ أَمَرَّ عَلَى اللَّئِيمِ يَسْبِيَّيْ فمضيت ثمة قلت لا يعينيني^۱

(گاهی از کنار انسان حقیر و خسیس گذر می‌کنم و او مرا ناسزا می‌گوید، من نا دیده گرفته و می‌گفتم من منظورش نیستم).

اما حکومت پاکستان به وی اجاز نداده که به صراحت عمر فاروق رضی الله عنه و همسران پاک رسول خدا صلی الله علیه و آله را مورد بدگویی و دشنام‌های زشت قرار دهد، به همین سبب، او را زندانی و کتابش را مصادره نمودند، و یکی دیگر از روبند پوشان لبنان که روی خود را پنهان کرده است، ردی بر کتاب ما نوشته و آن را «الشيعة والسنة في الميزان» نامیده است و ما به بعضی از ایرادهای او در حاشیه‌ی تألیف خودمان «کتاب الشيعة وأهل البيت» که به تازگی چاپ شده توجهی گذرا داشته‌ایم، و کتاب بنده در اداره‌ی «ترجمان السنة» لاهور پاکستان به چاپ رسیده است، و این شخص لبنانی با برادر پاکستانیش فرق چندانی ندارد. پس ناچار شدم که یک بار دیگر بگویم: از زشتی انسان گرامی درگذر تا برای آخرت ذخیره باشد و از بدگویی فرومایه از روی کرامت و بزرگی صرف‌نظر کن.

اینک کتابچه ناچیز دیگری پیدا کرده‌ام که یار پیشین ما، آقای لطف‌الله صافی^۲، با تکلف و زحمت نوشته شده است به نام «صوت الحق ودعوة الصدق»، که از چند هفته پیش تنها چند سطر از آن به دست من رسیده است، در حالی که او این کتاب را به نزد یکی از برادران عرب زبان محبوب من و دوستدار علم فرستاده بود، تعجب می‌کنم که چرا مؤلف، آن را برای من نفرستاده است. کتاب وی مدتی قبل به چاپ رسیده که نویسنده‌اش در مدت چند سال آن را نوشته است؛ شاید از نوشته‌اش احساس شرمندگی کرده باشد یا خواسته نوشته‌اش آماج نقد و بررسی قرار نگیرد. با وجود این، اولین مخاطبان او اساتید دانشگاه اسلامی مدینه منوره هستند که اینجانب نیز افتخار

^۱ - وقتی بر فرومایه می‌گذرم که دشنام می‌دهد پس از آن جا بی‌خیال می‌گذرم و می‌گویم با من نبود.

^۲ - که از علمای شیعه ایران است و چنانکه می‌گویند در یکی از حوزه‌های علمیه‌ی روافض در قم سکونت دارد.

فارغ‌التحصیل شدن از آن دانشگاه را دارم، و هم‌چنین دانشمندان شهر لاهور که من مقیم آن هستم. اما هیچ اثری از آن کتاب یا از نام و نشان آن نه در لاهور که بنده در گوشه و کنار آن گشته‌ام، و نه در دانشگاه مدینه‌ی منوره که گاه گاهی به آن‌جا سفر می‌کنم. یافت نمی‌شود.

ای بیچاره‌ی ترسو و بزدل! چه اقدام و چه جرأتی؟

بهر حال وقتی که از نگارش کتاب «الشیعة وأهل البیت» فارغ شدم و عنان قلم را به سوی فرقه‌های شبه‌قاره معطوف داشتم و سوار بر اسب افکار و مرکب درخشان معلومات خویش بودم، این کتابچه در مقابلم نمایان شد و بر سر راهم قد علم کرد و مرا از دنبال کردن بحث مورد نظر بازداشت؛ بنابراین کتاب‌ها و منابع شیعه را پیش روی خود ردیف کردم، در حالی که قبلاً از آن‌ها چشم پوشی کرده بودم.

کتابچه را جلو خود گذاشتم و منابع اصلی شیعه را پشت سر آن قرار دادم تا علیه آن شهادت دهند و با آن مخالفت ورزند، وقتی صفحه‌ی پنج این کتابچه را کنار زدم که در ابتدای آن مقدمه قرار داشت، متوجه شدم که علی‌رغم گذشت روزها و شب‌های بسیار، وی دست‌بردار ترفندها و نیرنگ‌های گذشته نشده است، و نوشته بود یکی از بزرگ‌ترین وظایف علماء و رهبران ملت و امت اسلام و نویسندگان در این عصر حساس این است که نیت خود را خالص گردانند و قلم‌های خود را از تمام چیزهایی که باعث سستی و شکست و ضعف در صفوف مسلمانان می‌گردد، پاک گردانند و از بدگمانی پرهیزند و در گفتار از خدا پروا داشته باشند و حقایق را کتمان نکنند و امور باطل و بی‌اساس را منتشر نکنند و به نوشته‌هایی که به دروغ و بهتان شهادت می‌دهد و باعث سرگستگی و گمراهی و تحریک تعصبات کینه‌توزانه می‌شوند اعتماد نکنند.^۱

شگفت این که شیعه هیچ کتابی را چاپ نکرده‌اند؛ چه در حدیث و تفسیر و فقه و اصول و چه در تاریخ و ادبیات، که بر خلاف روش این ادعا، سرشار از بدزبانی و دشنام و تکفیر و تفسیق رهبران و بزرگان این امت نباشد، البته آنان قلم‌هایشان را صرف از تعرض به اهل بیت پیامبر و خانواده‌ی علی علیه السلام مصون می‌دارند و هر منصفی این تفاوت آشکار را از خواندن کتاب‌های ما و آنان تشخیص می‌دهد حتی کسانی که دشمن و

^۱ - لطف الله صافی، صوت الحق، بیروت، ص ۵.

معاند هستند. هنگام خواندن این گونه نیرنگ‌ها، لذا یک ضرب‌المثل اردوئی را برای این گروه به یاد آوردم که می‌گوید: دزد با آمدن دزدها فریاد می‌زند.

پس پژوهشگر پاک اگر قلبش عاری از بیماری باشد به خود اجازه نمی‌دهد که در گفتگو و مباحثه با دیگران از راه و روش خدایی منحرف شود و راه دشنام و نیرنگ و کینه‌توزی و شایع نمودن باطل را برگزیند و از آن پیروی کند.^۱

و سخن آخر این‌که واقعاً یکی از بزرگ‌ترین خطرات برای وحدت مسلمانان علیه دشمن مشترکشان، اقدام برخی از افراد بی‌خرد و نادان است که به فرجام کارشان فکر نمی‌کنند و سخنان سرگرم‌کننده‌ی آنان منجر به درگیری‌های لفظی می‌شود که هیچ پایه و اساسی ندارند و اگر حدّ و مرزی برای این بیهوده‌گویی آنان وضع نشود، این اقدام غیرمسئولانه به تعمیق ریشه‌های دشمنی و از هم پاشیدگی و ویرانگری منجر می‌گردد که امروزه مردم ما به شدت از آن رنج می‌برند.^۲

بعد از این همه وعظ و اندرز دچار نسیان شده یا خود را به فراموشی زده و با عادت پیشین خود؛ یعنی، نیرنگ و فریب‌کاری، ابتدا کلمات محبت‌آمیز و جذاب می‌آورد؛ کلماتی که از روی نفاق و دورویی بر زبان می‌آورد، سپس به ماهیت پلید خود برمی‌گردد و دشنام‌ها را با پیمانهای ظالمانه‌ی خویش از سر می‌گیرد و می‌نویسد:

«ای حاملان افکار وهابی، وحدت اسلامی قربانی خیانت رهبران و حاکمان شما گشته است؛ زیرا دعوت شما باعث تکه تکه شدن سرزمین‌های مسلمانان به بطور عام و سرزمین عرب به شکل خاص گشته است.

زیرا آن دعوت شما بود که به اقتضای حُب حاکمیت و انتشار آن - نخست محمدبن عبدالوهاب - برای از بین بردن نفوذ خلافت عثمانی در حجاز و جدا نمودن حجاز از حکومت عثمانی، به نام یک مذهب جدید؛ یعنی، دعوت وهابیت، استعمار را مساعدت نمود»^۳.

همچنین گفته: «شما وهابی‌ها - جز عده‌ی کمی - قربانی استعمار هستید چه ناآگاه باشید و چه خود را به ناآگاهی زده باشید، زیرا نوشته‌های تعصب‌آمیزتان که

^۱ - صوت الحق، ص ۸.

^۲ - صوت الحق، ص ۱۳.

^۳ - همان، ص ۷۸.

علیه مذاهب مختلف مسلمانان به طور عام و مذهب شیعه به شکل خاص نوشته‌اید، جز پیاده کردن نقشه‌های کینه‌جویانه و استعمارگرانه‌ی صهیونیسم، چیزی دیگری نیست»^۱.

وهابی‌ها در نجد و حجاز، پرچم تعصب مذهبی را علیه مسلمانان برافراشتند و ریختن خونشان را حلال نمودند و اسلحه‌هایشان را در برابر مسلمانان قرار دادند و علیه آنان اعلان جنگ نمودند و در هر فرصت ممکن، آن‌ها را مورد حمله قرار دادند و انواع غدر و ستم را در حق آنان اعمال نمودند.

حوادث گوناگونی را کشف و اثبات نمودند، از جمله این که وهابی‌ها در آن زمان تمام این جنایات را با تأیید بریتانیای کبیر، اولین دشمن مسلمانان، با نفوذ صهیونیست انجام دادند و این اوضاع در آن زمان باعث شد استعمار با بیاداشتن دولت نامشروع اسرائیل، بزرگ‌ترین ضربه را بر پیکر مسلمانان وارد نماید. آن‌هم بعد از، ازهم گسیختگی جهان اسلام و تبدیل آن به دولت‌های کوچک و ضعیف و در عین حال دشمن یکدیگر، تا توان رویارویی با دولت جدید یهودی را نداشته باشند.^۲

در قدیم، در برابر این گونه افراد می‌گفتند:

لا تنه عن خلق و تأتي مثله عازر علیک إذا فعلت عظیم

از عملی که خودت آن را انجام می‌دهی، دیگران را نهی مکن که هر گاه چنین کنی، ننگ و عاری بزرگ بر تو باقی خواهد ماند.

و خداوند عز وجل روش پلیدشان را علیه آنان زشت نشان داده و مورد ذمشان قرار داده و فرموده است:

﴿كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾ [الصف: ۳].

«گفتار بدون کردار، خشم شدید خداوند را به دنبال دارد.»

^۱ - همان، ص ۷۹.

^۲ - لطف الله صافی، صوت الحق، ص ۸۱ و ۸۲.

از کسانی که به ساحت مقدس سرور کائنات و اشرف انبیاء صلی الله علیه و آله تجاوز می‌کنند و اهل و عیال و همسران و خاندان پاک و خلفای هدایت یافته و یاران راه یافته‌ی ایشان را مورد بدگویی قرار می‌دهند، چه امیدی می‌توان داشت^۱.

کسی که در مقدمه‌ی کتابش خود را نصیحت‌جویی دلسوز نشان می‌دهد، همان است که درباره‌ی امیرالمؤمنین، عمر بن الخطاب، فاروق اعظم رضی الله عنه، و پدرزن رسول خدا صلی الله علیه و آله و هم چنین در باره‌ی شوهر مظلوم دو دخترش، عثمان بن عفان ذی النورین رضی الله عنه، می‌گوید:

اهل سنت فراموش کرده‌اند که عمر بن خطاب و عثمان و معاویه و علما و محدثین ایشان همه اعتمادشان بر کعب الاحبار یهودی^۲ بود؛ کسی که نزد عمر و معاویه از معتمدترین مردم بود و به او مراجعه می‌کردند و مانند یک حجت شرعی گفته‌ی او را قبول داشتند و به آن عمل می‌کردند^۳.

شورش علیه عثمان بر پا نشد جز به دلیل اعتراض مردم به اخلاق و روش او و اعمالی که وی بر خلاف میل مسلمانان انجام می‌داد و از روح عدالت اسلامی - چه تعبیر پلید و فکر بدی - و احکام اسلامی خارج و در فرمانروایی؛ مستبد بود^۴.
و می‌گوید: مسأله‌ی عدالت صحابه، جزو هیچ یک از اصول و فروع دین نمی‌باشد و مطالبی مانند این که دست گناه‌آلود سیاست، آن را بافته است، و هیچ ربطی به دین ندارد^۵.

^۱ - برای توضیح این مطلب، کتاب جدید ما: «الشیعة وأهل البیت» و همچنین کتاب قدیم ما «الشیعة والسنة» را مطالعه کنید.

^۲ - به خشم و کینه‌ای بنگر که در سینه‌هایشان است که چگونه صحابه‌ی رسول خدا را کافر می‌دانند؛ آنانکه در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله، اسلام آورده و به دیدار ایشان مشرف شده و در پشت سر شان نماز خوانده‌اند را چگونه به همدستی با یهودی‌ها متهم می‌کنند.

^۳ - صوت الحق، ص ۳۸.

^۴ - همان، ص ۳۸ و ۳۹.

^۵ - همان، ص ۵۷.

این است نیت پلید آنان که مانند این موارد نیز، فراوان است. این کتابچه مملو از این نوع بدگویی‌ها و زخم زبان هاست. سخن خود را در این رابطه، با کمی تفصیل بیان نموده‌ایم، تا بدانید که باطن آنان با ظاهرشان متفاوت است.

بعد از سیاه کردن ده صفحه مقدمه بدون بسم‌الله و الحمدلله، نام خدا را آورده و اساتید دانشگاه اسلامی مدینه‌ی منوره و علماء پاکستان به ویژه شهر لاهور را مورد خطاب قرار داده و مطابق ردی که بر خطیب و کتابش «الخطوط العریضة» نگاشته است، شکایت و دادنامه‌ای را از کتاب من، «الشیعة والسنة» نوشته و پس از برپا کردن جنجال زیاد و داد و فغان بسیار، در صفحه‌ی (۲۷) مبحث «کتاب الشیعة و تحریف القرآن» را مطرح کرده است و سخن ما را درباره اعتقاد شیعه به تحریف قرآن موجود در دست مسلمانان را انکار کرده و گفته است: «واقعاً اخبار متواتر قطعی و صریح دلالت دارند بر این که کتابی که خداوند آن را بر رسول اعظم، محمد ﷺ، نازل کرده است، همین کتاب موجود است که مسلمانان اعم از شیعه و سنی آن را می‌شناسند و مردم غیر از آنان نیز، بدون هیچ شک و تردیدی درباره‌ی آن شناخت کامل دارند»^۱.

جای بسی شگفتی است که وی در کتابچه‌اش نتوانسته حتی یک روایت ضعیف در تأیید و تصدیق ادعای خویش ذکر کند؛ تا چه رسد به اخبار متواتر فراوان. حتی قادر نبوده یکی از روایاتی را که ما در کتاب خود برای اثبات تحریف قرآن مبنی بر عقاید روافض، نقل کرده‌ایم، رد کند. و نتوانسته از لحاظ سند، آن را تضعیف و کم ارزش و از حیث نسبت آن را انکار کند، جز سوره‌ای که ذکر کرده‌ایم که خطیب هم در کتاب «الخطوط العریضة» در باره‌ی فصل الخطاب، نقل کرده که نوری طبرسی آن سوره را در صفحه‌ی ۱۸۰ کتاب «فصل الخطاب فی إثبات تحریف کتاب ربّ الأرباب» خود نقل کرده است. وی تنها روایت این سوره را انکار کرده است.

جالب این که ما در کتاب خودمان «الشیعة والسنة» ثابت کرده‌ایم که شیعه مدعی اند سوره‌ای از قرآن حذف شده و نیز ثابت کرده‌ایم قرآن را تحریف شده می‌دانند.

^۱ - صوت الحق، ص ۲۸.

و اکنون جهت بیان این نکته‌ی جالب و برای آشکار نمودن دشمنی این گروه و پشت نمودن آنان از حق و پافشاری بر باطل و نیرنگ‌بازی ایشان، مطالبی را که قبلاً آن‌جا نوشتیم، در این جا نقل می‌کنیم.

در پاورقی صفحه‌ی (۷۸) کتاب «الشیعة والسنة» نوشته‌ایم که به درستی استاد سید محب‌الدین خطیب در رساله‌ی خود، «الخطوط العریضة»، صادق بوده است، آن‌جا که گفته است: حتی به قرآنی که شایسته است مایه‌ی همبستگی و مرجع ما و آن‌ها باشد؛ معتقد نیستند. سپس، از صفحه‌ی (۹ - ۱۶) مثال‌هایی آورده است که بر عدم اعتقاد شیعه به قرآن موجود که در دست ما و مردم است، دلالت می‌کنند؛ حتی قرآن را محرّف، تغییر یافته و ناقص می‌دانند. سپس، لطف‌الله صافی در کتاب خود، «مع الخطیب فی خطوطه العریضة»، از صفحه‌ی (۴۸ - ۸۲) با شدت و حدّت مطالب فوق را رد کرده و بدون سند و دلیل، اعتقاد شیعه به تحریف و تغییر قرآن را انکار کرده است. توجه شما را به مطالب بعدی جلب می‌کنم:

اول - این استاد شیعی؛ یعنی، لطف‌الله صافی نتوانسته نصوص شیعه را که بر تحریف و تغییر قرآن دلالت می‌کنند و خطیب آن‌ها را ذکر کرده، انکار کند؛ همان‌گونه که نتوانسته کتاب حاج میرزا حسین بن محمد تقی النوری طبرسی و مقام و منزلت وی نزد شیعه را انکار کند، حتی به مهارت و مقام والای او در نزد شیعه اعتراف کرده است.

دوم - صافی در کتاب خود عبارت‌هایی را ذکر کرده که به منزله‌ی اعتراف به تحریف قرآن از نظر شیعه است.

سوم - سرانجام استاد شیعه به این حربه متوسل شده که جایز نیست چنین موضوعاتی را بیان کرد؛ زیرا مطرح کردن این مطالب سلاحی را در اختیار خاورشناسان قرار می‌دهد تا در برابر مسلمانان قدعلم کنند و بگویند قرآنی که آن را محفوظ و مصون و دست نخورده می‌دانند، همانند تورات و انجیل مورد اختلاف است، پس گفتن این مطلب اعتراف به جرم بوده و گرنه مسأله خیلی واضح است.

چهارم - واقعاً صافی در بحث خود، پیرامون قرآن، یک روایت را از دوازده امام، که روافض آنان را معصوم می‌دانند، نقل نکرده تا به عدم تحریف قرآن تصریح کرده باشد، برعکس خطیب که دو روایت از دو نفر از امامان آن‌ها آورده که به وقوع تحریف و

تغییر در قرآن صراحت دارند. بلی آقای صافی، ما احادیث و روایات متعدد را از کتاب‌های شما نقل می‌کنیم که هیچ شک و تردیدی را در رابطه با اعتقاد شیعه پیرامون قرآن باقی نمی‌گذارد، همان‌گونه که خطیب رحمته ذکر کرده است و جای هیچ گونه تردیدی نیست و شما نمی‌توانید مضمون آن دلایل را انکار کنید، مگر از روی تقیه و به منظور فریب دادن مسلمانان.^۱

سپس در صفحه‌ی (۱۳۷)، سوره‌ی النورین یا سوره‌ی ولایت را از کتاب «تذکره الأئمة» ملا باقر مجلسی - آخرین مجتهد آن‌ها - نقل کرده‌ایم، سپس در پاورقی روی آن چنین تعلیق نوشته‌ایم:

«با ذکر این روایت ثابت شد که سوره‌ی نورین که خطیب آن را به نقل از «دبستان مذاهب» - یکی از کتب شیعه - ذکر کرده است، تنها ملامحسن کشمیری آن را ذکر نکرده، بلکه علامه مجلسی شیعی نیز، با او موافق بوده؛ زیرا او هم آن سوره را در کتاب خود آورده است. لطف‌الله صافی، که انتساب کتاب ملامحسن کشمیری را به شیعه انکار کرده، درباره‌ی کتاب «تذکره الأئمة»، تألیف مجلسی چه می‌گوید که سوره‌ی نورین را نقل کرده است، آیا این کتاب از آن شیعه است یا سنی؟ آیا مجلسی از بزرگان شیعی است یا خیر؟

پس سختگیری تا این اندازه چرا؟ در حالی که سوره‌ی نورین بارها در هند به چاپ رسیده است و علمای شیعه امثال سید علی حائری و غیره در شبه‌قاره‌ی هند و پاکستان آن را تأیید کرده‌اند.^۲

همچنین از نوری طبرسی، (خاتم محدثین شیعه) - به تعبیر شیعه -، نقل کرده‌ایم که او در کتاب «فصل الخطاب» گفته است:

نقصان سوره‌هایی مانند سوره‌ی حقد و سوره خلع و سوره ولایت جایز است.^۳

^۱ - الشیعة والسنة، ص ۷۸ و ۷۹.

^۲ - ص ۱۳۸.

^۳ - الشیعة والسنة، ص ۱۳۹.

ما هم بر سخن او چنین تعلیق گذاشته‌ایم: «خطیب رحمته در کتاب «الخطوط العریضة» یادآور شده که شیعه معتقدند سوره‌ی ولایت در قرآن بوده و بعد حذف شده است، صافی هم در کتابچه‌ی خود «مع الخطیب» به شدت و با حماسه آن را رد کرده و گفته است:

«ببین چه دروغ فاحش و افترای آشکاری که در کلام خطیب آمده است، زیرا در فصل الخطاب، نه در صفحه‌ی (۱۸۰) و نه در هیچ کدام از صفحات آن از اول کتاب تا آخر آن نامی از این سوره‌ی دروغین که به خدا بسته شده، نیامده است».

ما هم، در جواب ایشان و با همان سبک و سیاق او، می‌گوییم: ای صافی، آیا از خدا شرم نداری و فکر نمی‌کنی که سرانجام در میان مردم کسی پیدا می‌شود که دروغ‌های تو را آشکار کند؛ پس از خدا بترس؛ زیرا با مرگ خطیب، علم نمرده و در میان اهل سنت کسانی هستند که می‌توانند ترفند و دروغتان را فاش نمایند. این همان طبرسی است که برای نشان دادن نقصان قرآن سوره‌ی ولایت را مثال می‌زند^۱.

این بار و در این کتاب هم دوست ما تغییر رفتار نداده و مانند گذشته ادعای تحریف قرآن را بدون نقل و ذکر هیچ سند و مدرکی انکار کرده است و حتی به یک روایت از پیشوایان معصوم خود استناد نکرده است، و بدون این که به رد گذشته‌ی ما توجه کرده باشد، چنان که ادعای عدم وجود سوره‌ی ولایت را تکرار کرده است. پس با کمال جسارت و پرویی و بدون مبالات گفته است: اینان هر روز کتاب دروغینی می‌آورند که سرانجام آن از هم پاشیدن و تفرقه‌اندازی و جریحه‌دار کردن احساسات و زنده کردن کینه‌هاست. روزی کتاب «الخطوط العریضة» را می‌نویسند، روزی کتاب «العواصم من القواصم» را با شرحی پلید منتشر می‌کنند و روزی هم کتاب «الشیعة والسنة» را می‌نویسند و به نقل از شیعه می‌گویند: آنان قائل به تحریف کتاب اسلام (قرآن مجید) هستند و معتقدند که در آن نقص و زیاده وجود دارد، مانند سوره‌ی دروغین ولایت^۲.

^۱ - همان.

^۲ - لطف الله صافی، صوت الحق و دعوة الصدق، بیروت، دار المعارف، ص ۳۴.

سپس بر آن تعلیق نوشته و گفته است: این سوره را که به دروغ به خدا نسبت داده شده، دشمنان قرآن و اسلام اختراع کرده‌اند؛ سپس دشمنان اهل بیت، آن را به شیعه نسبت داده‌اند و این همان سوره است که خطیب آن را ذکر کرده و گفته است: نوری آن را در صفحه (۱۸۰) کتاب خود آورده است و ما در کتاب «مع الخطیب» آن را رد کردیم و گفتیم که نوری این سوره‌ی دروغین را نه در این صفحه‌ی (۱۸۰) و نه در غیر آن ذکر نکرده است. با رد کردن آن، نویسنده‌ی کتاب «الشیعة والسنة» را غافلگیر کردیم؛ زیرا مطلبی گفته است که فقط براننده‌ی او و گذشتگان اوست که دشمنان اهل بیت هستند، که عبارت بود از بدزبانی و نسبت دادن دروغ به اهل بیت؛ و با این حال دروغ خطیب را دیده و بر وی ترحم کرده (و احساس کرده که بیچاره و فریفته است).^۱

به نظرم این دو مورد برای بیان اصل و حقیقت وجودی این قوم و رها کردن آنان بر دروغ و تزویرشان کفایت می‌کند. گویا آنان گفته‌ی (جوئیلز) آلمانی را می‌دانند که گفته است: سخن پرتزویر و دروغ را آن قدر تکرار کن تا خودت را فریب می‌دهی و باور می‌کنی که راست است.

ولا أدري ولسئت أحوال أدري أقوم آل حصن أم نساء

یعنی: نمی‌دانم و گمان نمی‌کنم بدانم که آل حصن مرد هستند یا زن؟

شاید این استاد شیعه گمان کرده که کتاب «فصل الخطاب» نزد هیچ کس دیگری جز او نیست و به خاطر همین، جرأت گفتن چنین سخنی را داشته، اما ما این سوره‌ی کامله را از کتاب نوری طبرسی^۲ که او هم از کتاب «دبستان مذاهب» آورده است، نقل می‌کنیم تا برای کسی که راستی و حقیقت از وی پوشیده مانده آشکار شود. نوری طبرسی^۳ وقتی می‌خواهد تحریف لفظی را در قرآن اثبات کند به نقل از نویسنده‌ی کتاب «دبستان مذاهب» می‌گوید: «و بعضی از علما می‌گویند: بطور قطع عثمان

^۱ - همان.

^۲ - صوت الحق، همان، ص ۱۸۰ و ۱۸۱.

^۳ - بیوگرافی وی در باب چهارم، هنگامی که از کتاب «فصل الخطاب» یاد می‌شود، خواهد آمد.

نسخه‌های قرآن را سوزاند و سوره‌هایی را که در باره فضایل اهل بیت علیهم‌السلام بود از بین برد و این سوره از آن جمله است:

بسم الله الرحمن الرحيم. يا أيها الذين آمنوا آمنوا بالنورين أنزلناهما يتلوان عليكم آياتي ويحذرانكم عذاب يوم الدين. نوران بعضها من بعض وأنا السميع العليم، إن الذين يوفون بعهد الله ورسوله في آيات لهم جنات نعيم، والذين كفروا من بعد ما آمنوا بنقضهم ميثاقهم وما عاهدهم الرسول عليه يقذفون في الجحيم، ظلموا أنفسهم وعصوا الوصي الرسول أولئك يسقون من حميم. إن الله الذي نور السماوات والأرض بما شاء واصطفى من الملائكة وجعل من المؤمنين أولئك في خلقه يفعل الله ما يشاء لا إله إلا هو الرحمن الرحيم. قد مكر الذين من قبلهم برسلهم فأخذناهم بمكرهم إن أخذني شديد أليم، إن الله قد أهلك عاداً و ثمود بما كسبوا وجعلهم لكم تذكرة فلا تتقون وفرعون بما طغى على موسى وأخيه هارون وأغرقناه ومن تبعه أجمعين ليكون لكم آية وإن أكثركم فاسقون. إن الله يجمعهم في يوم الحشر فلا يستطيعون الجواب حين يسألون. إن الجحيم مأواهم وإن الله عليم حكيم. يا أيها الرسول بلغ إنذارى فسوف يعلمون قد خسر الذين كانوا عن آياتي وحكمي معرضون مثل الذين يوفون بعهدك إني جزيتهم جنات النعيم. إن الله ل ذو مغفرة وأجر عظيم وإن علياً من المتقين وإنا لنوفيه حقه يوم الدين. ما نحن عن ظلمه بغافلين. وكرمناه على أهلك أجمعين. فإنه وذريته لصابرون. و إن عدوهم إمام المجرمين. قل للذين كفروا بعد ما آمنوا طلبتم زينة الحياة الدنيا واستعجلتم بها ونسيتم ما وعدكم الله ورسوله و نقضتم العهود من بعد توكيدها وقد ضربنا لكم الأمثال لعلكم تهتدون. يا أيها الرسول قد أنزلنا إليك آيات بينات فيها من يتوفاه مؤمناً ومن يتولى من بعدك يظهرون، فأعرض عنهم إنهم معرضون. إنا لهم محضرون في يوم لا يغني عنهم شيء ولا هم يرحمون. إن لهم في جهنم مقاماً عنه لا يعدلون. فسبح باسم ربك وكن من الساجدين. ولقد أرسلنا موسى وهارون بما استخلف فبغوا هارون فصبر جميل. فجعلنا منهم القردة والخنازير ولعنناهم إلى يوم يبعثون. فاصبر فسوف يبصرون. ولقد آتينا بك الحكم كالذين من المرسلين. وجعلنا لك منهم وصياً لعلهم يرجعون. ومن

یتول عن أمري فإني مرجعه فليتتمتعوا بكفرهم قليلاً فلا تسأل عن الناكثين، يا أيها الرسول قد جعلنا لك في أعناق الذين آمنوا عهداً فخذه وكن من الشاكرين. إن علينا قانتاً بالليل ساجداً يحذر الآخرة و يرجو ثواب ربه قل هل يستوي الذين ظلموا وهم بعداي يعلمون سيجعل الأغلال في أعناقهم وهم على أعمالهم يندمون. إنا بشرناك بذريته الصالحين. وإنهم لأمرنا لا يخلفون، فعليهم مني صلوات ورحمة أحياء و أمواتاً يوم يبعثون. وعلى الذين يبعثون عليهم من بعدك غضبي إنهم قوم سوء خاسرين. وعلى الذين سلكوا مسلكهم مني رحمة وهم في الغرفات آمنون. والحمد لله رب العالمين).

(به نام خداوند بخشاینده مهربان. هان! ای ایمان داران، ایمان بیاورید به دو نوری که آن‌ها را فرو فرستادیم و آیات را برای شما تلاوت می‌کنند و شما را از عذاب روز قیامت برحذر می‌دارند. دو نوری که از یکدیگرند، تنها من بسیار شنوا و دانایم. همانا کسانی که به عهد خدا و فرستاده‌اش در آیات وفا می‌کنند برای آنان بهشت‌های پر نعمت است، و آنانی که کافر شدند بعد از آنکه ایمان آوردند به خاطر نقض پیمان به دوزخ انداخته می‌شوند؛ زیرا به خودشان ظلم کردند و از فرمان وصی و رسول سرباز زدند؛ پس از آب داغ به آن‌ها نوشانده می‌شود. همانا خداوند، کسی است که آسمان‌ها و زمین را با هر آنچه خواسته است، نورانی نموده و بعضی از فرشتگان و ایمان داران (ائمه) را برگزیده و در میان آفریدگانش قرار داده است. خداوند آن‌چه بخواهد، انجام می‌دهد. هیچ خدایی جز او نیست. بخشنده‌ی مهربان است. خداوند می‌فرماید: به درستی پیشینیان با پیامبران‌شان مکر کردند، پس آن‌ها را به مکر خویش گرفتار نمودیم، همانا انتقام من شدید و دردناک است. همانا خداوند عاد و ثمود را به خاطر عمل بدشان از بین برد و آنان را برای شما مایه‌ی عبرت قرار داد، پس چرا پرهیزگار نمی‌شوید و خداوند فرعون را به خاطر طغیانش بر موسی و برادرش هارون از میان برداشت. می‌فرماید: او و همه‌ی پیروانش را در دریا غرق نمودیم تا برای شما عبرت باشد و به درستی که بیشترتان فاسق هستید. همانا خداوند آنان را در روز حشر گردآوری می‌کند و در هنگام سؤال و جواب قادر بر پاسخ نمی‌باشند. همانا دوزخ جای ایشان است و به درستی خداوند دانا و باحکمت است. ای پیامبر، بیم دادن مرا تبلیغ کن و در آینده آنان که به آیات و حکم من پشت کرده اند، می‌فهمند که زیان برده‌اند؛

و پاداش کسانی که به عهد تو وفا می‌کنند، باغ‌های پر نعمت بهشت است. البته خداوند آمرزنده و صاحب پاداش بزرگی است و به طور قطع، علی از پرهیزگاران است و ما حق او را در روز جزا خواهیم داد. ما از ظلمی که بر او رفته، غافل نیستیم و او را بر همه‌ی اهل تو برتری دادیم؛ زیرا او و خانواده‌اش جزو بُردبارانند و دشمن آنان پیشوای گنهکاران است. به کسانی که بعد از ایمان کافر شدند، بگو: آرایش زندگی دنیا را خواستید و برای به دست آوردن آن عجله کردید و وعده‌ی خدا و رسولش را فراموش نمودید و پیمان‌ها را بعد از محکم کردنش شکستید و برای شما نمونه‌ها آوردیم تا راهیاب شوید. ای پیامبر، ما آیات روشنی را بر تو نازل کرده‌ایم که در آن‌ها روشنایی است برای کسی که خداوند او را مومن بمیراند. بعد از تو حکومت را به کسانی واگذار می‌کند که پیروز می‌شوند. پس دشمنان را رها کن زیرا آنان اعراض می‌کنند. البته ما آنان را در روزی احضار می‌کنیم که هیچ چیز به نفع آنان نخواهد بود و ایشان مورد ترحم قرار نخواهند گرفت؛ به طور قطع برای آنان در جهنم جایگاهی هست که از آن جا عدول نمی‌کنند. پس نام پروردگارت را ورد زبان ساز و از سجده‌کنندگان باش. موسی و هارون را به پیامبری فرستادیم و هارون در میان بنی‌اسرائیل خلیفه‌ی موسی شد و آنان بر هارون ستم روا داشتند؛ او نیز، صبر جمیل نمود و ما آنان را به میمون‌ها/ بوزینه‌ها و خوک‌ها تبدیل کردیم و آنان را تا روز قیامت نفرین نمودیم. پس صبر کن تا در آینده کيفر اعمال خویش را ببینند و هر آینه حکم نبوت را به تو بخشیدیم؛ چنانکه به پیامبران قبل از تو دادیم و از آنان برای تو وصی قرار دادیم تا ببیندیشند و به ضمیرهایشان بازگشت نمایند. و هر کس از فرمان من سرپیچی کند، بداند که من او را به نزد خود باز می‌گردانم، باشد که مدتی به کفرشان بهره‌مند شوند. پس از عذاب پیمان‌شکنان می‌پرس. ای پیامبر ما، در قبال ایمان‌داران برای تو عهدی گذاشته‌ایم؛ پس آن عهد را بگیر و از سپاسگزاران باش. همانا علی فرمانبردار اوامر خداوند و در شب سجده‌گذار است و از آخرت پروا می‌نماید و به ثواب پروردگارش امید بسته است. بگو: آیا ستمکاران مساویند در حالی که عذاب مرا می‌دانند، خداوند زنجیرها را در گردن‌هایشان خواهد آویخت و آنان هم از اعمال پلید خویش پشیمان خواهند شد. البته ما تو را به فرزندان صالح علی بشارت دادیم و به طور قطع آنان از امر ما تخلف نمی‌کنند. پس از سوی من درودها و رحمت فراوان بر زنده و مرده‌ی آنان تا روز قیامت فرود آید و بر کسانی که بعد از تو بر آنان ستم می‌کنند، خشم من فرود می‌آید؛

زیرا آنان از زیانکارانند. بر کسانی که راه آنان را پیمودند از طرف من رحمت نازل می‌شود و آنان در غرفه‌های بهشت در امنیت کامل به سر می‌برند و ستایش‌ها سزاوار پروردگار جهانیان است - پایان سوره -.

می‌گوییم: ظاهر گفتارش نشان می‌دهد که آن را از کتب شیعه گرفته است، اما هیچ اثری پیرامون آن نیافتیم جز این که شیخ محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی در کتاب «المثالب» بر اساس آنچه حکایت شده، بیان داشته است که تمام سوره‌ی ولایت را از قرآن حذف و ساقط کرده‌اند و شاید سوره‌ی ولایت همین سوره باشد.^۱

این است حقیقت آن ردّی که از طرف آقای لطف‌الله صافی محترم، برای ما نوشته شده است، و برای روشن شدن حقیقت، این شهادت، علیه او و اهل و طرفدارانش برای تکذیب او و گذشتگان رافضی‌اش کافی است که همواره فحاش و بددهان بوده و دروغ و افتراء را به اهل صداقت و راستگویی نسبت داده‌اند.

همچنین انکار دعای دو بت قریش - که در کتاب‌هایشان آمده است و بدان معتقدند^۲، جز از روی دشمنی و ستیزه‌جویی و تظاهر به نادانی چیز دیگر نیست، زیرا این دعا در کتب شیعه ثبت شده است، و بحرانی؛ مفسّر شیعه، ادعا می‌کند که تحریف قرآن ثابت و مسلم است، آن جا که می‌گوید:

در زیارتنامه‌های متعدد مانند زیارت غدیر و غیره، و نیز در دعاهای متعدد مانند دعای دو بت قریش و غیره عبارت‌های صریحی درباره‌ی تحریف و تغییر قرآن بعد از پیامبر ﷺ نوشته شده است.^۳

همچنین آقا بزرگ تهرانی این دعای دو بت را در موسوعه‌ی (دائرة المعارف) خود ذکر کرده و گفته است: شرح‌های این دعا، بالغ بر ده شرح است.^۴

^۱ - نوری طبرسی، فصل الخطاب فی إثبات تحریف کتاب رب الأرباب، ایران، ص ۱۸۰ و ۱۸۱.

^۲ - مع الخطیب فی خطوطه، ص ۱۰۰.

^۳ - هاشم بحرانی، البرهان، ص ۳۹.

^۴ - الذریعة، ج ۸، ص ۱۹۲.

نمی‌دانم انکار کردن و پافشاری بر انکار برای چیست؟ آیا به خاطر فرار از رسوایی است، یا عادت دارند به تقیه متوسل شوند؟ یا گمان کرده که در میان اهل سنت کسی نیست که کتب این قوم را بشناسد؟ یا چیزی دیگر؟

با این مطالب کافی است حکم شود به این که آن مرد عادت به دروغ و کتمان حق و اظهار باطل دارد، اما با این وجود می‌خواهم حق و حقیقت را بیشتر و صریح‌تر روشن کنیم تا از این به بعد هیچ احدی برای نیرنگ زدن به مسلمانان اهل سنت پیرامون مسأله‌ی تحریف قرآن، قد علم نکند. به این سبب، این کتاب را به این موضوع اختصاص دادم. البته وقتی خواننده بیش از دو هزار حدیث می‌بیند که به صراحت، عقیده‌ی این قوم را در رابطه تحریف و تغییر قرآن اعلام می‌دارد، مات و متحیر می‌گردد. ما در این کتاب برای این موضوع بیش از یک هزار حدیث شیعی ارائه می‌کنیم و این کتاب را به چهار بخش تقسیم می‌نماییم:

بخش اول - بیان عقیده‌ی جمعی از پیشوایان شیعه درباره‌ی تحریف قرآن در چهار قرن اوّل.

بخش دوم - بیان منکران تحریف در دوره‌ی دوم قرن چهارم تا قرن ششم هجری و تعداد منکران و علل و عواملی که آن‌ها را مجبور به انکار کرده است.

بخش سوم - بیان ردّ بر منکران تحریف از شیعه در دوره‌ی سوم و ذکر اسامی محدثان و مجتهدانی که به عقیده‌ی خودشان پیرامون تحریف قرآن تصریح کرده‌اند؛ و ذکر کتاب‌های آن‌ها و بخش‌هایی که به بیان عقیده‌ی فاسدشان تخصیص داده‌اند.

بخش چهارم - نقل روایات و احادیث آن قوم که تعداد آن‌ها از هزار حدیث و روایت متواتر، فراتر می‌رود و همه‌ی آن‌ها از کتاب «فصل الخطاب فی اثبات تحریف کتاب رب الأرباب» تألیف نوری طبرسی است و ذکر موقعیت و ارزش مؤلف. - و این بخش، پایه و اساس این کتاب و این موضوع است - علاوه بر ذکر کتاب‌هایی که در ردّ و تأیید آن نوشته شده است.

با این تفصیل شاید بنده نخستین کسی باشم که بخش عمده «فصل الخطاب» را با رعایت امانت علمی و استواری واقعی به همه جهان عموماً و به اهل سنت به خصوص نقل کنم، همان کتابی که تلاش زیادی را جهت پنهان کردن آن از اهل سنت و کتمان آن از دنیا کردند، خدا مرا کافی و بسنده است، و توفیق تنها از جانب اوست.

قبل از شروع بحث، می‌خواهم این نکته را یادآوری کنم که بنده و آقای خطیب رحمتهما اولین کسانی نیستیم که این عقیده را به شیعه نسبت داده‌ایم، بلکه پیش از این نیز، علمای شیعه و بزرگان‌شان در همه عصرها به این عقیده اعتراف نموده‌اند؛ و چنان‌که خواهد آمد، آن عقیده را برای خود اثبات کرده‌اند. رادمرد و پیشوای بی‌نظیر عصر خود، نابغه‌ی اندلس، «حافظ ابن حزم ظاهری» - متوفای سال ۴۵۶ هـ - به آن تصریح کرده و گفته است: از جمله‌ی گفتار و اعتقاد علمای حال و گذشته‌ی امامیه، این است که قرآن تغییر کرده است و نقص و زیاده و تبدیل بسیار در آن وجود دارد.^۱

همچنین وقتی که نصاری برای تحریف قرآن به گفته‌ی شیعه‌ها مثال آوردند و بر تحریف، و تبدیل و تغییر قرآن استدلال کردند، امام «ابن حزم» از شیعه بی‌زاری جسته و گفته است: ادعای شیعه درباره‌ی قرآن و مسلمانان حجت نیست؛ زیرا نه آنان از ما هستند و نه ما از آنانیم.^۲ نمونه این مطالب فراوان است.

کسی هم به این سخن فریفته نشود که می‌گوید: این بحث بهانه به دست دشمنان می‌دهد تا قرآن را مورد طعن قرار دهند^۳ زیرا جواب ما عین همان جوابی است که امام «ابن حزم» به مسیحیان و دانشمندان و کشیشان آن‌ها داد.

دوم: این اعتقاد در منابع اصلی شیعه ثبت شده است و هیچ کتابی از کتاب‌های آنان به ویژه در تفسیر و حدیث و فقه و عقاید وجود ندارد که دلایل و مدارک این عقیده در آن ذکر نشده باشد. و تمام این کتاب‌ها در دسترس مخالفان قرار دارد.

سوم: کتاب «فصل الخطاب» در ایران به چاپ رسیده و در تمام مراکز علمی شرق و غرب ایران منتشر شده است و به دست خاورشناسان هم رسیده است. فارس‌ها می‌گویند:

نهان کی ماند آن رازی که زو سازند محفل‌ها.

هیچ بیوگرافی و شرح حالی از این قوم یافت نمی‌شود، مگر این که در آن از این کتاب یاد شده است.^۴

^۱ - الملل والنحل، بغداد، مکتبة المثنی، ج ۴، ص ۱۸۲.

^۲ - نگاه کنید به «الملل والنحل» جلد دوم، صفحه: ۷۸.

^۳ - صوت الحق، ص ۳۱.

^۴ - چنانکه در بخش شرح حال نوری و کتابش ذکر خواهیم کرد.

از این هم بیشتر این‌که هر کتاب تفسیری چاپ شده باشد حتماً در مقدمه‌ی آن از تحریف قرآن بحث شده و دلایلی برای اثبات آن ارائه کرده‌اند، چنان‌که در جای خود به تفصیل می‌آوریم.

و با این بحث روشن می‌شود که تمام این داد و فغان‌ها فقط از بیم روشن شدن حقیقت برای افراد ناآگاه مسلمان بویژه اهل سنت است. لازم به یادآوری است که صاحب کتاب «صوت الحق» در ردّی که علیه ما نوشته جز پیرامون مسأله‌ی تحریف سخن نگفته و نخواسته که به مباحث دیگری بپردازد که ما در کتاب «الشیعة والسنة» آن‌ها را ذکر کرده‌ایم. و با این کار ثابت کرده که مطالبی که ما نوشته بودیم نزد او ثابت و مسلم بوده و مورد قبول اوست، و نتوانسته آن را رد و انکار کند. اگرچه تلاش وی در مسأله‌ی تحریف قرآن نیز، سرتا سر شکست محض و بیهوده بوده، ولی با این وجود در ورطه‌ی این موضوع غوطه‌ور شده است.

در پایان، پروردگار قادر متعال را می‌خوانم تا حق و اهل حق را یاری و باطل و طرفدارانش را شکست دهد و از او می‌خواهم حق را به حق به ما نشان دهد و پیروی از آن را نصیب ما گرداند، و همچنین باطل را، باطل نشان دهد و ما را یاری دهد از آن اجتناب ورزیم.

همان‌گونه که از خداوند بزرگ سبحان می‌خواهم همه‌ی برادرانی را که در کمک و پشتیبانی از حق سهیم بودند و هستند و خواهند بود، پاداش دهد، به ویژه عزیزم، «عطاء الرحمن ثاقب»، که در مراجعه به کتب و نوشتن مطالب، همراه همیشگی این جانب بوده است. و نیز برای دوست عزیزم، شیخ عبدالخالق قدوسی، صاحب کتابخانه‌ی قدوسی، دعا می‌کنم که هرگاه خبر نوشتن کتابی را می‌شنید، خصوصاً در ردّ فرقه‌های منحرف از راه حق و راست، از فرط خوشحالی و شادی به پرواز درمی‌آمد و به سرعت کتاب‌هایی را برایم آماده می‌کرد که در بحث و تحقیق به آن‌ها نیاز داشتم. و درود خداوند بر سرور ما، پیامبر هدایت و رحمت، و بر همه‌ی آل و یاران وی، باد.

۱۷/ربیع‌الاول ۱۴۰۳ هـ احسان الهی ظهیر

۳/سپتامبر ۱۹۸۳ م لاهور - پاکستان

فصل اول:

عقیده‌ی شیعه در دوره‌ی اول نسبت به قرآن

هرکس بخواهد عقیده‌ی شیعه نسبت به قرآن را با یقین بداند و در مورد آن بحث و تحقیق نماید، باید به کتاب‌ها و منابع و مراجع آن‌ها در تفسیر و حدیث مراجعه کند، تا در حکم کردن منصف و در نتیجه‌گیری عادل باشد؛ زیرا محور عقاید و اعتمادشان در اختلاف با دیگران بر آن منابع و مراجع است، و فقط با روایاتی که به گفته‌ی خودشان از پیشوایان معصوم نسل علی علیه السلام که از راه‌های مخصوص و اسنادهای ویژه‌ی خود روایت کرده‌اند، از دیگر فرقه‌های مسلمان جدا می‌شوند. چنان‌که یک شیعه‌ی معاصر در ردّ ما گفته است:

«اما دین ما از چیزهایی که آن را زشت نماید یا سبک گرداند پاک و منزّه است؛ زیرا اصول و فروع این دین از اهل بیت پیامبر امتداد یافته است و آنان به آن چه نزد پیامبر است، داناترند و به چیزی که در قرآن بر جدشان نازل شده است آگاه‌ترند و آنان خزانه‌ی علم و دروازه‌ی حکمت و زبان‌های وحی او هستند. اولین شخص ایشان علی بن ابی طالب است که برادر^۱ و داماد و وصی و آگاه بر همه اسرار پیامبر است، او کسی است که همه‌ی صحابه از جمله خلفاء، به علم وی احتیاج داشتند و او به علم هیچ یک از آنان محتاج نبود. او کسی است که شوقی درباره‌اش گفته است:

وی عین پیامبر برگزیده و فرع اوست و هنگام ملاقات، دین و شرع اوست ابوبکر و عمر از او علم گرفته‌اند و خورشید و ماه دو نسخه از اویند هیچ خیری در دین نیست که تکیه‌گاهش اهل بیت نباشد و پیامبر صلی الله علیه و آله، آن‌ها را قرین کتاب خداوند کرده و سپس آن دو را سبب هدایت بشر قرار داد به شرطی که به آن چنگ بزنند و آن دو هرگز از همدیگر جدا نمی‌شوند.^۲

^۱ - منظور از برادر، برادر دینی است که پیامبر در مسئله اخوت وی را برادر خود قرار داد.

^۲ - الشیعة والسنة فی المیزان، بیروت، دار الزهراء، ص ۹۸ و ۹۹.

همچنین اهل بیت، منبع دین ما و نشان‌دهنده‌ی احکام ما هستند^۱. دیگری گفته است: شیعه جز محبت و تمسک به اهل بیت و اخلاق آنان، هیچ گناهی ندارند^۲.

این مطلب و دیگر افتخارات مشابه این بسیار فراوان است و همه‌ی کتاب‌هایشان مملو از این گونه مطالب است، اما ما به سخنان دو نفر از آنان که بر ردّ ما قد علم نموده‌اند، اکتفا می‌کنیم.

یک پژوهشگر منصف باید هیچ چیزی را به این قوم نسبت ندهد مگر این که از جانب پیشوایانشان ثابت شده باشد و ظاهراً هم چیزی ثابت نمی‌شود مگر زمانی که آن مطلب در کتاب‌های روایات و احادیث آنان ثبت شده باشد، به ویژه کتاب‌های قدیمی که این روایات را با سند نقل کرده‌اند، یا پیشوایان معصوم ایشان بر صحت آن روایات اتفاق نظر داشته‌اند.

ما در این فصل خود را ملزم می‌دانیم که هیچ چیز ننویسیم جز این که از امامان دوازده‌گانه‌ی آن‌ها و از کتاب‌هایی که نزد خودشان مورد اعتماد است، نقل شده باشد، تا بیان شود که شیعه در عصر ائمه مجموعاً و بدون استثناء معتقد بوده‌اند که قرآن تحریف شده و تغییر یافته است، و در آن زیاده و نقص بسیار صورت گرفته است.

بنابراین ما از کتاب الکافی، تألیف کلینی شروع می‌کنیم که درباره‌ی آن گفته شده: «با شکوه‌ترین کتاب در میان کتب چهارگانه اصول الکافی است که مورد اعتماد شیعه بوده و در منقول از آل پیامبر صلی الله علیه و آله مانند آن نوشته نشده است و تألیف ثقة الاسلام محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی رازی - متوفی سال ۳۲۸ هجری - می‌باشد»^۳.

همچنین «از ارزشمندترین کتب اسلامی و بزرگ‌ترین تصنیفات امامیه می‌باشد که مانند آن برای امامیه تألیف نشده است. مولی محمد امین استرآبادی که نکته‌ها و

^۱ - همان، ص ۱۱۴.

^۲ - لطف الله صافی، صوت الحق و دعوة الصدق، بیروت، ص ۳۸.

^۳ - آغا بزرگ تهرانی، الذریعة الی تصانیف الشیعة، ج ۱۷، ص ۲۴۵.

فوائدی از او نقل شده گفته است: از استادان و علمای خود شنیده‌ایم که در اسلام کتابی هم‌تا و همانند یا شبیه آن تصنیف نشده است.^۱

همچنین کتاب «کافی» بزرگترین، معتمدترین، کامل‌ترین و جامع‌ترین اصول چهارگانه است؛ زیرا حاوی تمام مطالبی است که در اصول چهارگانه موجود است علاوه بر این که از چیزهایی اضافی و زشت تخلیه شده است.^۲

خوانساری یادآور شده که محدث نیشابوری درباره‌ی «کافی» گفته است:

ثقة الإسلام، الگوی رهبران و ماه تابان کامل و جامع سنت‌ها و روایات در حضور سفیران امام مهدی - بهترین سلام بر او باد - شیخ ابوجعفر محمدبن یعقوب کلینی رازی، زنده‌کننده‌ی طریقت اهل بیت در اول قرن سوم، مؤلف و گردآورنده‌ی کافی در مدت ۲۰ سال، متوفای قبل از وقوع غیبت کبری است، کتابش نیاز به تعریف ندارد؛ زیرا آن کتاب به محضر نواب مهدی رسیده است و بعضی از شیعیان بلاد دور دست از وی درخواست تألیف کتاب کافی را نموده‌اند؛ چون وی در حضور کسانی بوده که به علم آنان اعتماد داشته است. پس آن کتاب را تألیف و تصنیف و آرایش داد و حکایت شده است که کتاب کافی به محضر امام مهدی عرضه شد، پس فرمود: (این کتاب) برای شیعیان ما کافی است.^۳ و حسین علی مقدم، درباره‌ی «کافی» گفته است:

بعضی از علماء معتقدند که آن کتاب بر امام قائم عرضه شده است - یعنی، امام دوازدهم غائب موهوم و خیالی شیعه - امام آن را تحسین کرده و گفت: این کتاب برای شیعیان ما کفایت می‌کند.^۴

و (گفته‌اند): «کلینی از علما و محدثان بی‌شمار اهل بیت روایت کرده که از نظر کثرت نهایتی ندارد، پس کتاب وی خلاصه‌ی آثار صادقین علیهم‌السلام گنجینه‌ی سنت و راه و روش ایشان است»^۵.

^۱ - عباس قمی، الکنی و الألقاب، ج ۳، ص ۹۸. مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۵۳۲.

^۲ - الوافی، ج ۱، ص ۶.

^۳ - روضات الجنات، ج ۶، ص ۱۱۶.

^۴ - الکافی، ص ۲۵.

^۵ - همان.

این اندکی بود از سخنانی که درباره‌ی این کتاب گفته‌اند. و اما آن‌چه درباره‌ی خود او گفته‌اند، نجاشی گفته است:

کلینی در زمان خود در رأی و نظر، بزرگ و سرور علمای ما بود و در حدیث، معتمدترین و استوارترین مردم بود.^۱

و ابن طاوس گفته است: «کلینی» استادی است موثق و امانت‌دار، و در روایت در بالاترین سطح و در تدریس صادق‌ترین است.^۲

و قمی گفته است: مجدد مذهب امامیه در قرن اول، محمد بن علی باقر علیه السلام، امام پنجم شیعیان بود، و در ابتدای قرن دوم، علی بن موسی الرضا علیه السلام، امام هشتم آنان بود و در اوایل قرن سوم، ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی بود.^۳

و خوانساری گفته است: شأن این مرد، شکوهمندتر و بزرگ‌تر از آن است که بر بزرگان هر دو گروه شیعه و سنی - مخفی بماند، یا در مقابل دید دیگران لباس ابهام را به تن کند، یا روزی فرا رسد که پرتوافشانی آن از میان برود؛ زیرا او در حقیقت امین اسلام، و در طریقت راهنمای رهبران و در شریعت، پیشتاز شکوهمندی است و هیچ کس مخالف موثق بودن او نیست، و در والامقام بودنش نزد پیشوایان بشر شکی نیست و همه‌ی طائفه‌ی شیعه اتفاق دارند بر این که او معتمدترین محمدهای سه‌گانه^۴ است که دارای کتب چهارگانه و از رؤسای این شریعت هستند.^۵

^۱ - رجال النجاشی.

^۲ - كشف الغمة، ص ۲۵۸. فرج الهموم، ص ۱۹۰.

^۳ - الكنى و الألقاب، ج ۳، ص ۹۹، روضات الجنات، ج ۶، ص ۱۱۱.

^۴ - سه نفر از محدثان دوره متقدم شیعه که نام همگی آنان محمد بوده است که به محمدهای سه‌گانه معروفند، عبارتند از:

الف. محمد بن یعقوب اسحاق کلینی رازی متوفی به سال ۳۲۹ هـ. صاحب کتاب کافی.

ب. محمد بن علی بن موسی بن بابویه قمی معروف به شیخ صدوق، متوفی به سال ۳۸۱ هـ. صاحب کتاب من لایحضره الفقیه.

ج. محمد بن حسن طوسی معروف به شیخ طوسی، متوفی به سال ۴۶۰ هـ. صاحب کتاب‌های تهذیب و استبصار.

^۵ - خوانساری، روضات الجنات، ج ۶، ص ۱۱۲.

پس این کافی و این هم، کلینی است. چنان‌که در کافی از علی بن حکم و او از هشام بن صالح و او از ابی‌عبدالله علیه السلام روایت کرده که گفت: «به درستی قرآنی که جبرئیل آن را به سوی محمد صلی الله علیه و آله آورده بود، هفده هزار آیه بود»^۱.

در حالی که معروف آن است قرآن (۶۲۶۳) آیه است، پس با این حساب دو سوم قرآن را باد برده است و آنچه موجود است، فقط یک سوم قرآن است، و جعفر بن باقر به آن مطلب تصریح کرده است چنان‌که کلینی باز هم آن را در کافی تحت عنوان «ذکر صحیفه و جفر و جامعه و مصحف فاطمه»، مطرح کرده (و گفته:): تعدادی از اصحاب ما از احمد بن محمد، از عبدالله الحجال از احمد بن عمر حلبی از ابی‌بصیر روایت کرده‌اند که گفت: نزد ابی‌عبدالله علیه السلام رفتم و به او گفتم: فدایت شوم سؤالی از تو می‌پرسم، آیا این‌جا کسی هست که سخمن را بشنود؟ سپس ابوعبدالله پرده‌ای را از میان خود و او بالا زد و خود را آماده‌ی جواب کرد و گفت: ای ابامحمد، پیرس از آن چه تصمیم داری بپرسی، گفت: گفتم: فدایت شوم همانا شیعیان تو می‌گویند که پیامبر خدا فصلی از علم را به علی یاد داده که برای وی از آن فصل هزار فصل دیگر باز می‌گردد، و از هر فصلی هزار فصل دیگر گشوده می‌شود. گفت: گفتم: به خدا سوگند این علم است. ابوبصیر گفت: امام مدتی در زمین مشغول کردن گودال^۲ بود سپس گفت: البته این علم هست اما نه آن علمی که مورد نظر ماست.

ابوبصیر گفت: ابوعبدالله گفت: ای ابامحمد، همانا نزد ما این جامعه موجود است اما مردم نمی‌دانند جامعه چیست؟ گفت: گفتم: فدایت شوم جامعه چیست؟ گفت: صحیفه‌ای است که طول آن به ذراع رسول خدا (۷۰) ذراع است و دیکته‌ی آن از دهان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است و با خط و دست راست علی نوشته شده است، هر حلال و حرامی و هر چیزی که مردم به آن نیاز دارند، در آن وجود دارد؛ حتی دیه‌ای که در مقابل خراش پوست بدن گرفته می‌شود، سپس دستش را به من زد و گفت: ای ابامحمد، آیا به من اجازه می‌دهی؟ گفت: گفتم: فدایت شوم من در خدمت شما هستم، هر چه می‌خواهی انجام بده. گفت: سپس با دستش مرا فشار داد و بدنم را نیشگون

^۱ - کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۶۳۴.

^۲ - با تکه چوبی مشغول کردن زمین بود.

گرفت و گفت: حتی تاوان این هم در آن صحیفه هست - مثل این که عصبانی بود - گفت: گفتم: به خدا سوگند که علم این است. گفت: همانا این علم هست اما نه علمی که مورد نظر ماست. سپس مدتی ساکت ماند و گفت: همانا نزد ما جفر هست و مردم نمی‌دانند جفر چیست؟ گفت: گفتم: جفر چیست؟ گفت: ظرفی است از پوست که علم پیامبران و اوصیاء و علمای گذشته بنی‌اسرائیل در آن وجود دارد. گفت: گفتم: واقعاً علم این است. گفت: این علم است اما نه علم واقعی. سپس اندکی ساکت شد و گفت: همانا نزد ما مصحف فاطمه هم هست و مردم چه می‌دانند که مصحف فاطمه چیست؟ گفت: گفتم: مصحف فاطمه چیست؟ گفت: مصحفی است که سه برابر قرآن شما در آن هست و به خدا سوگند، حرفی از قرآن شما در آن نیست. گفت: گفتم: به خدا سوگند این است علم. گفت: این علم است اما نه علم مورد نظر ما، سپس مدتی ساکت ماند و گفت: همانا نزد ما، علم به آن چه بوده و هست و خواهد بود تا روز قیامت وجود دارد. گفت: گفتم: فدایت شوم به خدا سوگند این است علم. گفت: همانا این علم هست اما نه علم مورد نظر ما. گفت: گفتم: فدایت شوم پس این علم چیست؟ گفت: آن چه در شب و روز پدید می‌آید، امری بعد از امر دیگر و چیزی بعد از چیز دیگر تا روز قیامت^۱.

پس کدام قسمت حذف شده است؟ باز هم کلینی از امام معصوم خود محمد باقر، امام پنجم شیعیان، آن را بیان می‌کند و این گونه روایت می‌کند:

ابی علی عسری از محمد بن عبد الجبار از صفوان از اسحاق بن عمار از ابی بصیر از ابی جعفر علیه السلام روایت کرده که گفت:

قرآن به چهار ربع نازل شده است. ربعی درباره‌ی ما، و ربعی دیگر درباره‌ی دشمنان ما، و ربع دیگر درباره‌ی آداب و روش‌ها و آخرین ربع درباره‌ی فرائض و احکام^۲.

مانند آن هم از علی علیه السلام روایت شده است:

عده‌ای از اصحاب ما از سهل بن زیاد و علی بن ابراهیم، از پدرش همگی از ابن محبوب از ابی حمزه از ابی یحیی از اصبع بن نباته روایت کرده‌اند که گفت: از

^۱ - الأصول من الکافی، ج ۱، ص ۲۳۹ و ۲۴۰.

^۲ - همان، ج ۲، ص ۶۲۸.

امیرالمؤمنین علیه السلام شنیدیم که می‌گفت: قرآن بر سه دسته نازل شد: $\frac{1}{3}$ درباره‌ی ما و دشمنانمان و $\frac{1}{3}$ درباره‌ی آداب و روش‌ها و $\frac{1}{3}$ هم درباره‌ی فرائض و احکام^۱.
 کلینی در کافی خود، موردی را به عنوان مثال درباره‌ی حذف شدن قرآن، چنین بیان می‌کند:

از حسین بن محمد از معلی بن محمد از جعفر بن محمد بن عبیدالله از محمدبن عیسی قمی، از محمدبن سلیمان، از عبدالله بن سنان، از ابی عبدالله روایت شده که در باره آیه: ﴿وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ﴾ [طه: ۱۱۵] «در آغاز کار، ما به آدم فرمان دادیم. اما او ترک فرمان کرد».

گفت: در اصل ایه چنین بود: وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلُ كَلِمَاتٍ فِي مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَالْأئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مِنْ ذُرِّيَّتِهِمْ (فَنَسِيَ)

(گفت: آن عهد و پیمان درباره‌ی محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه از نسل آنان است که آدم آن کلمات را فراموش کرد، و به خدا سوگند این کلمات بر محمد علیه السلام نازل شدند^۲).

همچنین از علی بن محمد، از یکی از یاران خود از احمد بن محمدبن ابی‌نصر روایت کرده که گفت: ابوالحسن - حضرت علی - مصحفی به من داد و گفت: به آن نگاه نکن. سپس آن را باز کردم و در آن سوره‌ی ﴿لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾؛ یعنی، سوره بینه را خواندم که نام هفتاد مرد قریش با اسامی پدرانیشان را در آن یافتیم. گفت: سپس گفت: مصحف را برایم فرست^۳.
 هم اکنون این قرآن کجاست؟

همچنین کلینی از محمدبن یحیی از محمدبن حسن از عبدالرحمن بن ابی‌هاشم از سالم بن سلمه روایت کرده است که گفت: مردی چند حرف از قرآن را برای

^۱ - الکافی، ج ۲، ص ۶۲۷.

^۲ - الکافی، ج ۱، ص ۱۶.

^۳ - همان، ج ۲، ص ۶۳۱.

ابی‌عبدالله علیه السلام قرائت نمود. من که گوش می‌دادم، کلماتی از او شنیدم که قرائت آن شخص با قرائت مردم فرق داشت، سپس ابوعبدالله علیه السلام گفت: این قرائت را رها کن و مانند مردم بخوان تا قائم - مهدی - بیاید. پس وقتی قائم قیام کرد، کتاب خدا را بر این قرائت می‌خواند. بعد مصحفی را بیرون کشید که علی علیه السلام آن را با دست خط خود نوشته بود و گفت: علی بعد از فراغت از کتابت این مصحف، آن را به مردم نشان داده است و به آنان گفته است: این است کتاب خدا؛ آن‌طور که خداوند آن را بر محمد صلی الله علیه و آله نازل کرده است و آن را در میان دو لوح جمع نموده‌ام. مردم در جواب گفتند: نزد ما مصحف جامعی هست و دیگر نیازی به مصحف تو نداریم. سپس علی علیه السلام گفت: به خدا سوگند دیگر بعد از امروز، هرگز این مصحف را نخواهید دید؛ تنها وظیفه‌ی من این بود که بعد از جمع نمودن آن، شما را از آن باخبر کنم تا آن را بخوانید.^۱

این‌گونه روایات بسیار بسیارند که در معتمدترین کتاب آن‌ها، کتابی که بر امام غائب عرضه شده و آن را تأیید کرده و برای شیعه‌ی خود، آن را کافی دانسته، آمده است. اما ما از روایت همه‌ی آن‌ها در این بخش خودداری می‌کنیم زیرا این روایات در کتاب فصل الخطاب که باب چهارم این کتاب، برای نقل آن‌ها اختصاص یافته، آورده شده است و برای جلوگیری از تکرار، از نقل آن در این فصل پرهیز کردیم.

مقصود آن است که کلینی این روایات را از امامان معصوم خود نقل کرده است و آنان، تحریف قرآن موجود را تأیید کرده‌اند و پیروان خود را به چنین اعتقادی سفارش کردند و در این روایات هشتگانه، دیدگاه و اعتقاد چهار تن از امامان از قبیل علی بن ابیطالب، محمد باقر و پسرش جعفر و ابی الحسن نقل شده است.^۲ همچنین در

^۱ - همان، ج ۲، ص ۶۳۳.

^۲ - سخن بر اعتقادات شیعه است و گرنه ما ایمان داریم که همه این روایات، خرافات و باطل است و هیچ‌گونه صحتی ندارند؛ زیرا این اشخاص از اتهامات این دروغ‌پردازان، پاک و مبرا بوده‌اند و عقیده‌ی آنان درباره قرآن، همانند عقیده سایر مسلمانان می‌باشد؛ زیرا آنان سرمشق‌های مردم هستند. قرآن نیز، هرگز و در هیچ زمانی باطل‌پذیر نیست؛ زیرا از سوی یزدان با حکمت و ستوده، فرود آمده است.

این کتاب، اثبات همین عقیده از امامان دیگرشان وجود دارد که ان شاء الله آن‌ها را در جای خود خواهیم آورد.

بعد از این کتاب، کتاب قدیمی - دیگری - را که بیشتر مورد اعتماد آنان است؛ ذکر می‌کنیم که در زمان امامان معصوم آنان، تألیف شده است و آن تفسیر قمی است. علی بن ابراهیم قمی، یکی از مشایخ و اساتید شیعه در حدیث و تفسیر است. چنان که محمد بن یعقوب کلینی، صاحب مهم‌ترین کتاب از منابع صحیح چهارگانه‌ی شیعه، در کتاب «کافی» خود از او بسیار روایت کرده است. پس در واقع کلینی شاگرد قمی است. و نجاشی درباره‌ی او گفته است:

در حدیث، ثقه و قابل اعتماد و دارای مذهب صحیح است. احادیث زیادی را شنیده و روایت کرده است و کتاب‌های زیادی را تصنیف نموده و نیز دارای کتاب تفسیر می‌باشد.^۱ و او از بزرگ‌ترین راویان اصحاب ماست. مشایخ اهل حدیث از وی روایت کرده‌اند. تاریخ وفاتش را نیافتیم، اما وی در سال ۳۰۷ هجری در قید حیات بوده است.^۲

و در عصر امام حسن عسکری بود.^۳ و درباره‌ی تفسیر او نوشته‌اند:

اولاً: این تفسیر اساس و پایه‌ی بسیاری از تفاسیر است.

دوم: روایات ایشان با اسناد واسطه‌های اندک از امام صادق نقل شده است. به همین سبب، در کتاب (الذریعة) آمده است که این تفسیر در حقیقت، تفسیر امام صادق است.

سوم: مؤلف آن، در زمان امام حسن عسکری علیه السلام زیسته است.

چهارم: پدرش که این اخبار را برای پسرش روایت کرده است، خود از اصحاب امام رضا علیه السلام بوده است.

خداوند با فرموده خود: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ [الحجر: ۹] (همانا ما قرآن را فرستاده‌ایم و خود مان آن را حفظ می‌کنیم.) حفظ و صیانت آن را تضمین کرده است و این، همان عقیده‌ای است که از مهم‌ترین تفاوت‌های بین اهل سنت و شیعیان است.

^۱ - رجال النجاشی، ص ۱۸۳.

^۲ - الکنی و الألقاب، ج ۳، ص ۶۸.

^۳ - آغا بزرگ تهرانی، الذریعة، ج ۴، ص ۳۰۲.

پنجم: این تفسیر حاوی علم فراوانی از فضائل اهل بیت است که دشمنانشان کوشیده‌اند این فضائل را از قرآن خارج کنند.

ششم: این تفسیر به بیان بسیاری از آیات قرآنی پرداخته است که مقصود و مراد این آیات بطور کامل فهمیده نمی‌شود جز به کمک ارشاد و راهنمایی اهل بیت علیهم السلام که تلاوت‌کننده‌ی قرآن بوده‌اند.^۱

و این قمی است که در مقدمه‌ی تفسیرش یادآور شده و می‌گوید:

پس قرآن برخی ناسخ و برخی منسوخ، برخی محکم و قسمتی متشابه، بخشی عام و پاره‌ای خاص، برخی مقدم و برخی مؤخر، و بعضی منقطع و بخش دیگر معطوف برهم است، و در بعضی از قسمت‌های آن حرفی در جای حرف دیگر قرار دارد و قسمتی هم بر خلاف آن چه است که خداوند نازل کرده است.^۲ اما قسمتی که مخالف است با آن چه خداوند نازل کرده است، طبق این گفته‌ی خداوند است که می‌فرماید:

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ

بِاللَّهِ﴾ [آل عمران: ۱۱۰].

«شما بهترین امتی هستید که به سود انسان‌ها پدیدار شده‌اید، امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایید و به خدا ایمان دارید».

ابوعبدالله خطاب به کسی که این آیه را تلاوت می‌کرد گفت:

آیا بهترین امت کسانی هستند که امیرالمؤمنین و حسین را به قتل می‌رسانند؟ سپس از او پرسیده شد: ای پسر رسول خدا، پس در اصل چگونه نازل شد؟ گفت: همانا (کنتم خیر أئمة اخرجت للناس) بود، مگر نمی‌بینی که خداوند در آخر آیه، آنان را مدح می‌کند و می‌فرماید: ﴿تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾ «امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایید و به خدا ایمان دارید».

و همچنین مانند این، آیه‌ای بر ابی‌عبدالله علیه السلام خوانده شد: ﴿وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَرْوَاجِنَا وَذُرِّيَّتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا﴾ [الفرقان: ۷۴] «کسانی که می‌گویند: پروردگارا، همسران و فرزندانمان را به ما عطا کن که باعث روشنی

^۱ - سید طیب موسوی الجزائري، مقدمه‌ی تفسیر القمی، ص ۱۵.

^۲ - تفسیر قمی، ج ۱، ص ۵.

چشمانمان گردند و ما را پیشوای پرهیزگاران گردان». ابو عبدالله گفت: امر بزرگی را از خدا خواسته‌اند و از خدا درخواست نموده‌اند که آنان را پیشوای پرهیزگاران گرداند. سپس از وی پرسیده شد: ای پسر رسول خدا، پس این آیه چگونه نازل شد؟ گفت: این گونه نازل شد: (واجعل لنا من المتقين إماما)؛ یعنی، برای ما از پرهیزگاران امام قرار ده.

همچنین فرموده‌ی خداوند:

﴿لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ﴾ [الرعد: ۱۱].

«برای او (انسان) فرشتگانی است که به نوبت (عوض می‌شوند) و بیای پی از روبرو و از پشت سر به فرمان خدا از او مراقبت می‌نمایند».

ابو عبدالله گفت: چگونه شیء از امر خدا محفوظ می‌شود؟ و چگونه معقب در مقابل اوست؟ سپس از او پرسیدند: ای پسر رسول خدا، آن چگونه است؟ در جواب گفت: این گونه نازل شد:

(له معقبات من خلفه ورقیب من بین یدیه یحفظونه بأمر الله) یعنی: برای انسان است فرشتگانی از پشت سر و نگهبانی از روبرو که او را به امر خدا حفظ می‌کنند؛ و مانند آن بسیار است.^۱

روی جلد این کتاب، نوشته شده است: «این کتاب از قدیمی‌ترین تفاسیری است که از آیات نازل شده بر اهل بیت پرده برداشته است».

و عقیده‌ی عیاشی، محمد بن مسعود بن عیاش السلمی، معروف به عیاش نیز، این گونه است. نجاشی درباره‌ی وی گفته است: او موثق، بسیار راستگو و از بزرگان این طائفه است.^۲

و خوانساری به نقل از کتاب «معالم العلماء» گفته است: او از لحاظ علم و فضل و ادب و فهم و از بزرگ‌ترین افراد شرق در زمان خویش است، بیش از دویست / دو صد کتاب تألیف کرده است.^۳

^۱ - تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۰.

^۲ - رجال النجاشی، ص ۲۴۷.

^۳ - روضات الجنات، ج ۶، ص ۱۳۰.

و قمی گفته: مشایخ و اساتید علم رجال‌شناسی گفته‌اند: وی ثقه، صدوق و بزرگی از بزرگان این گروه می‌باشد. جلیل‌القدر و دارای اخبار فراوان و از نظر روایت دارای ابعاد فراوانی است و در روایت، دارای مهارت کامل است. کتاب‌های وی متعدد و بالغ بر بیش از دویست کتاب است و یکی از آن کتاب‌ها همین کتاب تفسیر است. و از ابن ندیم نقل شده که در باره وی گفته است: در میان فقهای شیعه‌ی امامیه در وفور علم، یکتای زمان خود بوده است.^۱ و طباطبائی گفته است: وی از بزرگان علمای شیعه و پایه‌های اصلی حدیث و تفسیر به روایت است. در میان کسانی که در قرن سوم هجری زیسته‌اند، علمای این رشته، کتاب او را از هزار سال پیش تا به امروز که نزدیک به یازده قرن است، پذیرفته‌اند؛ بدون این که عیبی برایش ذکر شود، یا با گوشه‌ی چشمی به نقصی در آن اشاره گردد.^۲

و تهرانی در کتاب «الذریعة» گفته است: تفسیر عیاشی تألیف ابن نصر محمد بن مسعود است که یکی از استادان کَشّی^۳ و از طبقه‌ی ثقة‌الاسلام الکلبینی است.^۴ همین عیاشی در مقدمه‌ی تفسیرش از «اصبغ بن نباته» روایت می‌کند که می‌گوید: از امیرالمؤمنین شنیدم که می‌گفت: قرآن با سه قسمت نازل شد. قسمی درباره‌ی ما و دشمنانمان، بخش دیگر درباره‌ی سنن و امثال و بخش دیگر درباره‌ی فرائض و احکام.^۵

شخصی به داود بن فرقد خبر داده که از ابی‌عبدالله علیه‌السلام روایت شده می‌گفت: اگر قرآن با همان صورت که نازل شده خوانده می‌شد؛ اسامی ما را در آن می‌یافتی.^۶

^۱ - الکنی و الألقاب، ج ۲، ص ۴۴۹ و ۴۵۰.

^۲ - محمد حسین طباطبایی ص. ح، مقدمه حول کتاب و مولفه.

^۳ - ابوعمرو بن محمد بن عمر بن عبدالعزیز کَشّی مکی از دانشمندان شیعه در علم حدیث و رجال است.

^۴ - الذریعة، ج ۴، ص ۲۹۵.

^۵ - مقدمة التفسیر تحت عنوان «فیما انزل القرآن»، ج ۱، ص ۹ و این روایت را مجلسی در کتاب «البحار» آورده است، ج ۱۹، ص ۳۰. والصافی در تفسیرش، ج ۱، ص ۱۹ و بحرانی در کتاب «البرهان»، ج ۱، ص ۲۱ این روایت را ذکر کرده‌اند.

^۶ - العیاشی، ج ۱، ص ۱۳. مقدمه البرهان، ص ۳۷.

و از میسر و او از ابی جعفر علیه السلام روایت کرده که گفت: اگر در کتاب خدا زیاده و نقص صورت نمی‌گرفت، حق ما بر انسان خردمند پوشیده نمی‌ماند^۱. و غیر از این‌ها روایات بسیار دیگری وجود دارد که ذکر آن‌ها در جای خود خواهد آمد.

نجاشی درباره‌ی محمد بن حسن صفار گفته است: او در میان یاران قمی ما، ثقه، جلیل‌القدر، راجح و کم اشتباه در روایت بود. وی کتاب‌های بسیار از جمله کتاب «بصائر الدرجات» دارد و در سال ۲۹۰ هجری وفات یافت.^۲ او از شاگردان حسن عسکری؛ یازدهمین امام معصوم، است.^۳ وی در کتابش اعتقاد خود را درباره‌ی قرآن با روایت متصل از امام معصومش می‌نویسد و می‌گوید: علی بن محمد از قاسم بن محمد از سلیمان بن داود از یحیی بن اریم از شریک از جابر برای ما حدیثی نقل کرد که گفت: ابوجعفر علیه السلام گفت: پیامبر در منی اصحابش را فراخواند؛ پس فرمود: ای مردم، همانا من در میان شما حُرّمات خدا و عترت خودم و کعبه؛ یعنی بیت الله الحرام را باقی می‌گذارم. سپس ابوجعفر گفت: اما کتاب خدا را تحریف کردند و عترت را کشتند و از همه سپرده‌ها و امانت‌های الهی اظهار براءت کردند.^۴

از احمد بن محمد از حسن بن محبوب از عمرو بن ابی‌المقدم از جابر روایت کرده است که گفت: از ابوجعفر علیه السلام شنیدم که می‌گفت: هیچ احدی نیست که ادعا کند: همه‌ی قرآن را آن گونه که خداوند آن را نازل کرده است، جمع‌آوری نموده؛ جز این که دروغ می‌گوید و هیچ احدی آن را جمع‌آوری و حفظ ننموده آن گونه که خداوند آن را نازل کرده است، مگر علی بن ابیطالب و امامان بعد از ایشان.^۵

همچنین از احمد بن محمد از حسین بن سعید از حماد بن عیسی از ابراهیم بن عمر روایت کرده است که گفت: آن چه گذشته و آن چه پدید می‌آید و آن چه هم اکنون هست، در قرآن هست و در آن اسامی مردانی وجود داشت که حذف شدند، واقعاً یک

^۱ - البرهان، ص ۳۷. البحار، ج ۱۹، ص ۳۰. اثبات الهدی، ج ۳، ص ۴۳ و ۴۴.

^۲ - رجال الکشی، ص ۲۵۱. الکنی و الالقاب، ج ۲، ص ۳۷۹.

^۳ - الذریعة، ج ۳، ص ۱۲۵.

^۴ - بصائر الدرجات، ایران، ۱۲۸۵هـ، جزء ۸، باب ۱۷.

^۵ - البرهان، ج ۱، ص ۱۵.

اسم گاهی به صورت‌های مختلف که قابل شمارش نیست در آن هست، این مطلب را اوصیاء، یعنی، امامان شیعه می‌دانند.^۱

پنجمین شخصیت آنان، فرات بن ابراهیم کوفی است که به ذکر او و تفسیرش به نقل از تهرانی در کتاب «الذریعة» اکتفاء می‌کنیم.

تفسیر فرات بن ابراهیم بن فرات کوفی که به روایاتی به امامان هدایتگر علیهم‌السلام معروف شده است و روایت فراوانی دارد از حسین بن سعید کوفی اهوازی، ساکن و متوفای قم و از یاران امام رضا و جواد و هادی علیهم‌السلام و در روایت کتب سی‌گانه با برادرش حسن مشارکت داشته است. چنانکه پسرش احمد بن حسین در روایت از همه‌ی استادان پدرش با وی مشارکت داشته است.

و همچنین در تفسیرش روایات زیادی از جعفر بن محمد بن مالک بزاز فزاری کوفی - متوفای حدود سال ۳۰۰ هـ - آورده است، او مربی و معلم ابی‌غالب زراری - متولد ۲۸۵ - بوده است. بعد از این که او را از میان کتاب‌ها بیرون کشیده و داخل پارچه فروشان کرده است؟ چنانکه ابوغالب در نامه‌ای که آن را به نوه‌اش نوشته، ذکر کرده است. و همچنین روایات بسیاری را از عبید بن کثیر عامری کوفی - متوفای ۲۱۴ - مؤلف کتاب «التخریج» - همان شخصیتی که او را در صفحه اول از این قسمت یاد کردیم - ذکر کرده است و برای همه‌ی این‌ها، اساتید بسیار و اسناد بی‌شماری ذکر کرده است. و نیز، در تفسیرش از اساتید خود - که همه‌ی آن‌ها از راویان حدیث هستند - و تعدادشان به صد و چند نفر می‌رسد، روایت می‌کند. آن‌هم از طریقی که به امامان معصوم متصل می‌شوند. در حالی که بیشتر آنان در اصول رجال الحدیث ما، هیچ نام و نشانی ندارند، اما با کمال تأسف، عده‌ای خواسته‌اند که آن اسناد را بیشتر از میان بردارند و اکتفا کرده است به این مثلاً بگوید: «فرات از حسین بن سعید بصورت معنعن^۲ از فلان...» و همچنین، در غالب سندهای ایشان به قول معنعن اشاره داشته است. روایتی که فرات آن را ذکر کرده، دارای سندهای معنعن (بدون اتصال) بوده است و گفته که آن سندها را به خاطر اختصار ترک نموده‌ام. وی تفسیر را از فرات، پدر

^۱ - البرهان، ج ۱، ص ۱۵.

^۲ - حدیث معنعن: حدیثی است که در تمام سلسله سند هر یک از ناقلان، تصریح به لفظ (عن ...) شده باشد.

شیخ صدوق و پدر شیخ صدوق، ابوالحسن علی بن حسین بابویه، متوفای سال (۳۲۹) روایت می‌کند. چنان‌که پدر شیخ صدوق نیز، از علی بن ابراهیم، مفسر قمی متوفای سال (۳۰۷)، روایت داشته است؛ و شاید فرات تا این سال در قید حیات بوده است، اما شیخ صدوق، روایات بسیاری در کتاب‌هایش از فرات آورده است، چه به واسطه‌ی نقل از پدرش و چه به واسطه‌ی نقل از استادش، حسن بن محمد بن سعید هاشمی. چنانکه همین هاشمی از فرات روایت می‌کند، و از پدر ابی‌قیراط، جعفر بن محمد متوفای سال (۳۰۸) روایت داشته است. به همین سبب، می‌گوید: احتمال دارد که فرات در سال‌های اول قرن چهارم مانند پدر ابی‌قیراط در قید حیات بوده و نسخه‌های تفسیر وی در تبریز و کاظمیه و نجف فراوان است. ابتدای تفسیر این‌گونه شروع می‌شود: «همه‌ی ستایش‌ها، برازنده‌ی خداوندی است که آمرزنده‌ی گناهان و برطرف‌کننده‌ی مشکلات و دانای نهان‌ها و آگاه به راز دل‌هاست.» و بعد از این دو صدوق، از قدما، استاد حاکم ابوالقاسم حسکانی به تفسیر وی اعتماد کرده است. به همین سبب، در کتاب «شواهد التنزیل» خود، از این تفسیر مطالبی را نقل می‌کند و غیاث بن ابراهیم در تفسیر خودش، از این تفسیر نقل می‌کند و این تفسیر یکی از منابع «البحار» هم هست. علامه‌ی مجلسی در اول البحار گفته است: اگرچه اصحاب نه به مدح و نه نقد به تفسیر فرات نپرداخته‌اند، اما موافق بودن اخبار وی با احادیث معتبری که به ما رسیده و حُسن ضبط او در نقل احادیث، اعتماد و حُسن ظن را به مؤلف آن می‌بخشد.^۱

با این مطلب، ارزش این مرد و کتاب او معلوم می‌شود. و آقای صدر درباره‌ی او گفته است: همانا فرات در عصر امام جواد بن رضا علیه السلام بوده است.^۲ و آورد باری گفته است: علمای ما، پیوسته از هزار سال پیش تا کنون به این کتاب عنایت داشته‌اند. چنان‌که این مطلب از حال کسانی که ذکر آنان گذشت، فهمیده می‌شود. کسانی که مترجم آن تفاسیر بوده‌اند، برای موثق بودن وی کافی هستند؛ مثلاً روایت شخصی مانند ابی‌الحسن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی، پدر استاد ما شیخ صدوق،

^۱ - آغا بزرگ تهرانی، الذریعة الی تصانیف الشیعة، ج ۴، ص ۴۸۹ و ۴۹۹.

^۲ - کتاب الشیعة و فنون الإسلام به نقل از بیوگرافی مؤلف از کتاب.

همان صدوقی که علما بر عمل نمودن به فتواهای او در رساله‌ی «اعواز النصوص» که برای فرزندش باقی مانده است، علاقه‌ی شدیدی دارند؛ زیرا جز عین الفاظی که از امامان هدایت، روایت کرده است چیزی در آن فتاوی ثبت نشده است تا بیشتر مورد اعتماد باشند.

از جمله کتبی که برای روایت انتخاب کرده است، این تفسیر است. چنانکه نوشته‌ی پدرش، رئیس محدثان شیخ صدوق در الامالی و کتاب اخبار الزهراء و از کتاب‌های خویش که از فرات گاهی به واسطه‌ی پدرش و گاهی از استاد خود، حسن بن محمد بن هاشمی روایت کرده است، به ما نشان می‌دهد.

اعتماد صدوق بعد از پدرش به این تفسیر - چنان که از روایات بسیار او و اصرار بر روایت از این تفسیر به یکی از دو واسطه، آشکار است - از واضح‌ترین علائم اعتماد و بزرگ‌ترین ترجیح‌دهندگان عمل به این تفسیر است و محور جدا نمودن روایات صحیح و سقیم، چنین شخصی خواهد بود.^۱

خوانساری گفته است: فرات بن ابراهیم، محدث قابل اعتماد و مفسری ستوده، صاحب تفسیر بزرگی است که به زبان اخبار و روایات است، و بیشتر اخبار و روایاتش در شأن امامان و ائمه‌ی اطهار - درود و سلام خداوند بر آنان باد - بیان شده است. تفسیر فرات در ردیف دو تفسیر عیاشی و علی بن ابراهیم قمی می‌باشد که در کتاب «وسایل» و «البحار» از روی اعتماد و اعتبار از وی روایت می‌کنند. محدث نیشابوری در کتاب رجال خود ذکر کرده است، آن هم بعد از این که سایر مؤلفان کتب مربوط به رجال حدیث او را ترک کرده بودند، گفته است: او دارای کتاب تفسیر معروف به خود است. به نقل از محمد بن احمد بن علی همدانی و شیخ ما علامه‌ی مجلسی در کتاب خود «بحار الانوار» گفته است: تفسیر فرات اگرچه از سوی اصحاب به مدح یا نقد قرار نگرفته، اما هماهنگی اخبار آن با احادیث معتبری که به ما رسیده و حسن ضبط او در نقل احادیث، اعتماد و حسن ظن را به مؤلف آن می‌بخشد. و صدوق اخباری را از وی توسط حسن بن محمد بن سعید هاشمی روایت کرده است و حاکم ابوالقاسم حسکانی نیز، از وی روایت کرده است.^۲

^۱ - تفسیر فرات الکوفی، ص ۲ و ۳.

^۲ - روضات الجنات، ج ۵، ص ۳۵۳ و ۳۵۴.

همچنین فرات، روایات فراوانی ردیف کرده که به وضوح بر تحریف و تغییر قرآن دلالت دارند، چنان که در مقدمه‌ی کتابش روایتی را از علی بن ابیطالب آورده که نزول قرآن به چهار بخش تقسیم‌بندی شده است.^۱

و سایر احادیث در جای مناسب آن خواهد آمد. همچنین سلیم بن قیس عامری، کسی که او را از اصحاب علی علیه السلام به حساب می‌آورند، روایاتی شبیه به روایات گذشته در کتابش آورده است. پس این‌ها محدثان و مفسران و راویان شکوهمند عصرهای نخستین هستند که امامانشان را دیده‌اند و از آن‌ها با واسطه، یا بی واسطه روایت کرده‌اند. پس همه‌ی آن‌ها این روایات را نقل می‌کنند و معتقد به تحریف و تغییر قرآن می‌باشند. کتاب‌هایی که ذکر شد، مدار و محور عقیده‌ی شیعه است که اگر این علما و آن کتاب‌ها نبودند، چیزی برای آنان ثابت نمی‌شد. به همین سبب، نوری طبرسی گفته است:

بدان که آن خبرها از کتاب‌های معتمد ما نقل شده‌اند که اعتماد علمای ما در اثبات احکام شرعی به آن‌هاست.^۲

سپس جمعی دیگر از محدثان و مفسران، جانشین آن‌ها شدند که همگی راه و روش پیشینیان خود را پیمودند و روایات و احادیث صریح و واضحی را با مضامین همان روایات قبلی ذکر نمودند که به حد تواتر رسیده بود، حتی بیش از حد تواتر؛ تا جایی که نعمت‌الله جزائری گفته است:

همانا اصحاب مذهب شیعه اتفاق نظر دارند بر این که اخبار مشهور صحیح و متواتری وجود دارد که بر وقوع تحریف در قرآن از نظر کلامی و مادی و اعرابی دلالت دارند و همه‌ی این اخبار، قابل تصدیق می‌باشند.^۳

و محدث شیعه نوری طبرسی، راویان و معتقدان به این احادیث را در کتاب فصل الخطاب خود تحت عنوان «مقدمه‌ی سوم در ذکر اقوال علمای ما در مورد تغییر و عدم تغییر قرآن» ذکر و شمارش کرده است. سپس می‌گوید:

^۱ - نگاه کنید به مقدمه کتاب صفحه ۱.

^۲ - فصل الخطاب فی إثبات تحریف کتاب رب الأرباب، ص ۲۵۲.

^۳ - فصل الخطاب فی إثبات تحریف کتاب رب الأرباب، ص ۳۱.

پس بدان که علمای ما در این باره، دارای اقوالی هستند که مشهور آن، دو قول است:

اول وقوع تغییر و نقصان در قرآن. و این سخن شیخ بزرگوار، علی بن ابراهیم قمی، استاد کلینی، است که در ابتدای تفسیر خود به آن تصریح کرده است و کتابش را از اخباری با این مضمون پر کرده است و در ابتدا، متعهد شده که کسی جز استادان و معتمدان خود را ذکر نکند و این عقیده‌ی ثقة‌الإسلام کلینی، شاگرد قمی، است. او اخبار صریح و فراوانی را در این مطلب در کتاب «الحجة» به خصوص در باب «النکت والتنف من التنزیل»، نقل کرده است. همچنین در کتاب «الروضة»، روایات فراوانی را آورده بدون این که به رد یا تأویل آن پردازد و محقق و پژوهشگر، سید محسن کاظمی در کتاب «شرح الوافیة» در بابی که برای وی در نظر گرفته و آن را باب «غیر از امامان هیچ احدی قرآن را به طور کامل جمع ننموده» نامیده است، عقیده‌ی کلینی را - که تحریف قرآن است - دریافته و آن را بیان نموده است؛ زیرا از ظاهر روش او چنین بر می‌آید که او آن باب را برای چیزی قرار می‌دهد که خود به آن راضی باشد.

می‌گوییم: همان‌طور است که کاظمی گفته است، زیرا بیشتر اوقات، مذاهب و آراء پیشینیان از عناوین باب‌هایشان مشخص می‌شود. همچنین علامه‌ی مجلسی در کتاب «مرآة العقول» به این مطلب تصریح کرده و با ذکر همین موضوع، مذهب ثقه‌ی بزرگوار محمد بن حسن صفار در کتاب «بصائر» از فصلی که او هم برای بحث تحریف قرآن در نظر گرفته و عنوان آن: «باب در مورد امامان که نزد آنان همه قرآنی وجود دارد که بر رسول خدا ﷺ نازل شده» می‌باشد. از این عنوان فهمیده می‌شود که دلالت آن، صریح‌تر از آن است در کافی وجود دارد. و همچنین از باب «قطعاً امامان محدث هستند» معلوم می‌شود که اعتقاد به تحریف قرآن، مذهب صریح ثقه محمد بن ابراهیم نعمان، شاگرد مشهور کلینی، صاحب کتاب «الغیبة» در تفسیر صغیر می‌باشد که در آن فقط انواع و اقسام آیات را ذکر کرده و آن تفسیر به منزله‌ی شرحی برای مقدمه‌ی تفسیر علی بن ابراهیم است. و همچنین اعتقاد به تحریف قرآن، مذهب صریح ثقه جلیل سعد بن عبدالله قمی است که در کتاب ناسخ و منسوخ قرآن بیان کرده است؛ چنانکه در جلد نوزده از بحار آمده است، زیرا وی بابی را در آن کتاب عنوان کرده به

نام «باب تحریف آیات بر خلاف آنچه خداوند نازل کرده است» از آنچه اساتید ما و علمای آل محمد روایت کرده‌اند. سپس احادیث مُرسله‌ی فراوانی ردیف کرده که در دلیل دوازدهم می‌آید، آن‌جا ملاحظه کن. و سید علی بن احمد کوفی در کتاب «بدع المحدثه» به این دیدگاه تصریح کرده که پیش از این با آن مضمون از او نقل کردیم. همچنین در مجموعه بدعت‌های عثمان، مطلبی را ذکر کرده که لفظ آن چنین است: اهل نقل و آثار از خاص و عام اجماع کرده‌اند بر این که این قرآنی که در دست مردم است، تمام قرآن واقعی نیست و بر این باورند که کمی از قرآن از بین رفته است و در دست مردم نیست و این ظاهر عقیده‌ی بزرگان و مفسران و ائمه است؛ از جمله: شیخ بزرگوار محمدبن مسعود عیاشی و شیخ فرات بن ابراهیم کوفی و ثقه‌ی تیزبین، محمدبن عباس ماهیار که تفسیرهایشان سرشار از اخبار صریح در این باره است که این اخبار را ذکر خواهیم کرد. بلکه شخص اول در ابتدای کتاب اخبار کلی و صریحی در این باره نقل کرده است، پس نسبت دادن این مقوله به آن‌ها مانند نسبت دادن آن به علی بن ابراهیم است، بلکه جمعی زیاد با صراحت این مقوله را به عیاشی نسبت داده‌اند، از جمله افرادی که به این نسبت تصریح نموده و از آن حمایت نموده است: شیخ بزرگ، محمدبن نعمان مفید است. ایشان در کتاب «المسائل السروریة» بنابر آنچه علامه مجلسی در کتاب «مرآة العقول» و محدث بحرانی در کتاب «الدرر النجفیة» از وی نقل کرده‌اند، مطلبی را گفته است که الفاظ آن چنین است: واقعاً قرآنی که در بین دو طرف جلد آن قرار دارد، همگی کلام خداوند متعال است و چیزی از کلام بشر در آن نیست و مجموع کلام نازل شده است و باقیمانده‌ی آنچه خداوند به عنوان قرآن نازل کرده است، نزد حفظ‌کننده‌ی شریعت و کسی است که احکام الهی به او سپرده شده است و هیچ چیزی از آن ضایع نگردیده، گرچه آن کسی که آیات را بین دو جلد گردآوری کرده است اگر چه به خاطر عللی که او را بدان واداشته همه را از قرآن به شمار نیاورده باشد، که از جمله آن علل: قصور در شناخت بعضی از آیات قرآن، شک در مورد آن، یا بعضی را به عمد از آن خارج کرده است، در حالی که حضرت علی مجموع قرآن نازل شده را از اول تا آخر به گونه‌ای که شایسته‌ی تألیف است جمع‌آوری نموده است؛ یعنی، مکی را بر مدنی و منسوخ را بر ناسخ، مقدم کرده است، و هر مطلبی را در جای خود قرار داده است. لذا جعفر بن محمد صادق علیه السلام گفته است: به

خدا سوگند اگر قرآن چنانکه نازل گشت، خوانده شود؛ اسامی همه‌ی ما را در آن می‌یافتید. همچنین امام جعفر علیه السلام گفته است: قرآن به چهار ربع نازل شد: ربعی درباره‌ی ما، ربعی درباره دشمنان ما، ربعی درباره‌ی داستان و ضرب‌المثل‌ها و ربعی هم پیرامون قضایا و احکام، و فضائل قرآن از آن ما اهل بیت است. سپس گفت: به درستی از پیشوایان ما علیهم السلام نقل گردیده که به قرائت قرآن موجود فرمان داده‌اند، و از آن تجاوز نکنیم تا زمانی که قائم - مهدی - ظهور می‌کند و مردم را به قرائت قرآن نازل شده‌ی خداوند و جمع‌آوری شده‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام وادار نماید و پیشوایان ما را از قرائت آن چیزی که در اخبار آورده‌اند و مضاف بر مصحف شده‌اند، نهی نموده‌اند؛ زیرا آن قسمت زیاد شده به تواتر نقل نشده است، بلکه با اخبار واحد آن زیاد را ثابت کرده‌اند و ناقل خبر واحد گاهی در منقول خود اشتباه می‌کند. و همچنین هرگاه انسان چیزی را قرائت کند که مخالف مابین دو جلد باشد، اهل خلاف را علیه خود شورانیده است و اهل ستم را بر ضد خود تشویق می‌کند. و نفس خود را در معرض هلاکت قرار داده است، لذا ما را از قرائت قرآنی که مخالف آن چیزی باشد که بین دو جلد است، منع نمودند. همچنین در جای دیگری از کتاب مقالات می‌گوید: علمای امامیه اتفاق نظر دارند بر این که پیشوایان گمراهی در تألیف قرآن مخالفت‌زیادی کرده‌اند و در آن از مقتضای قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله عدول و تجاوز کردند. و در جای دیگری گفته: اما گفتار در باره‌ی تألیف قرآن این است که به متأخر حکم تقدیم و به متقدم حکم تأخیر شود. اما برای کسی که آشنا به ناسخ و منسوخ و مکی و مدنی فرقی نمی‌کند.

و نجاشی کتاب «البيان في تأليف القرآن» را از کتاب‌های خود به حساب آورده است و در ظاهر، آن کتاب به اثبات تحریف در قرآن اختصاص دارد و این شاء الله اخبار صریحی در رابطه با ادعای وقوع تغییر در قرآن خواهد آمد که وی در کتاب «ارشاد» روایت کرده است. آری؛ در جای دیگری از کتاب مذکور، بعد از تصریح به این که اخبار مشهوری وارد شده پیرامون اختلاف در قرآن و حذف و نقصان از جانب ستمگران، گفته: ادعای عدم نقصان قرآن حجت و دلیل قابل اعتمادی ندارد، تمایل نشان داده به این که آن اخبار را تأویل کند به این که منظور حذف تأویل و تفسیر از مصحف امیرالمؤمنین است. ولی این تعبیر با صورت‌هایی در کتاب «المسائل السرورية» برای نقص ذکر کرده است سازگار نیست. سپس وی قول به نقصان آیات - نه از تفسیر - و

حتی قول به افزوده شدن یک یا دو کلمه را که به حد اعجاز نمی‌رسد، به بنی نوبخت و جماعتی از متکلمین شیعه امامیه نسبت داده است که اسامی آنان در کتب علم الرجال ذکر شده و متعهد شده در این کتاب‌ها اقوال آنان را نقل کند.

یکی از آن شخصیت‌ها، شیخ المتکلمین و پیشتاز نوبختی‌ها، ابوسهل اسماعیل بن علی بن اسحاق بن ابی سهل بن نوبخت است که دارای کتاب‌های فراوانی است از جمله: کتاب «التنبیه فی الإمامة» است که صاحب کتاب «صراط المستقیم» از آن نقل می‌کند. و یکی دیگر از آن‌ها، خواهرزاده‌ی ابوسهل، استاد متکلم فیلسوف، ابومحمد حسن بن موسی است که صاحب تألیفات بسیار خوب می‌باشد، از جمله: کتاب «الفرق والدیانات» که نسخه‌ای از آن نزد ما می‌باشد. و یکی دیگر از آنان شیخ بزرگوار، ابواسحاق ابراهیم بن نوبخت، صاحب کتاب «الیاقوت» است، کتابی که علامه آن را شرح کرده است و در ابتدای شرح آن، مؤلف الیاقوت را به «شیخ پیشتاز ما و امام اعظم ما» توصیف کرده است. همچنین از جمله‌ی آنان، اسحاق کاتب است که حُجت - مهدی - را مشاهده کرده است و رئیس این طایفه استادی است که گاهی دم از عصمت او زده‌اند و نام وی ابوالقاسم حسین بن روح بن ابی‌بحر نوبختی، سفیر سوم در بین شیعه و حجت بوده است. و یکی دیگر از کسانی که قول به تحریف از او ثبت شده، دانشمند فاضل متکلم، حاجب بن لیث بن سراج است که وصف وی در کتاب «ریاض العلماء» این گونه آمده است: او کسی است که مسائل معروف را از شیخ مفید پرسیده است و در بعضی از سخنان خود گفته است: مردم را دیدم که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله در فروع دین و بعضی از اصول، اختلافات زیادی پیدا کرده‌اند که بعدها هم بر هیچ کدام از مسائل اختلافی، اتفاق پیدا نکردند و قرآن را تحریف کردند و هریک از آنان برای خود مصحفی جمع‌آوری نمود که به گمان خود، آن را حق می‌دانست.

یکی دیگر از کسانی که چنین عقیده‌ای داشته است، شیخ موثق بزرگوار و پیشتاز، فضل بن شاذان است که در چندین جای کتاب «ایضاح» این عقیده را ابراز داشته است و نیز، یکی دیگر از معتقدان به این عقیده و از علمای قدیم، شیخ بزرگوار محمدبن حسن شیبانی، صاحب تفسیر «نهج‌البیان عن کشف معانی القرآن» است که در مقدمه‌ی تفسیرش آن عقیده را ابراز کرده است و همچنین از بیوگرافی راویان، شایع

بودن این مذهب ظاهر می‌شود، به گونه‌ای که گروهی برای این مطلب، تألیفات جداگانه‌ای نوشته‌اند که یکی از آنان شیخ ثقه احمد بن محمد بن خالد برقی، صاحب کتاب «المحاسن» است که کتاب‌های بسیاری را دربرگرفته است. و شیخ طوسی در کتاب «الفهرست» و نجاشی در کتاب «التحریف» آن را از جمله کتاب‌های وی به حساب آورده‌اند.

و یکی دیگر محمد بن خالد است که نجاشی کتاب «التنزیل والتغییر» را از کتاب‌های وی به حساب آورده است.

و یکی دیگر از آنان شیخ ثقه‌ای است که اشتباهی برای وی در حدیث پیدا نشده است، چنانکه گفته‌اند: او علی بن حسن بن فضال است که کتاب «التنزیل من القرآن والتحریف» را از جمله کتاب‌های وی به حساب آورده‌اند.

همچنین محمد بن حسن بن صیرنی است که در کتاب «الفهرست» دارای کتاب «تحریف و تبدیل» است. و از جمله آن افراد احمد بن محمد بن سیار، شیخ حدیث، که نجاشی کتاب «القرآن» را از کتاب‌های او به حساب آورده است. و ابن ماهیار ثقه در تفسیر خود از وی بسیار نقل کرده است، و همچنین شیخ حسن بن سلیمان حلّی، شاگرد شهید، در مختصر «البصائر» که آن را «التنزیل والتحریف» نامیده است و استاد بزرگ در حاشیه «المدارک» از او نقل نموده و نسخه‌ای از آن، نزد ما موجود است.

از همین گروه، ثقه بزرگوار، محمد بن عباس بن علی مروان ماهیار معروف به ابن حجام، صاحب تفسیر معروفی که در آن به مواردی اشاره شده که در رابطه با اهل بیت نازل شده است و گفته‌اند: در میان یاران ما مثل آن تألیف نشده است، و دو هزار برگ است و در الفهرست «کتاب قرائة أمير المؤمنين عليه السلام» و کتاب «قراءة اهل البيت» برای او ذکر شده است و او در کتابش اخبار فراوانی پیرامون تحریف نقل نموده است. چنانکه می‌گوید:

از آن جمله ابوطاهر عبدالواحد بن عمر القمی است، ابن شهر آشوب در «معالم العلماء» گفته است: وی دارای کتابی به نام «فی قرائة أمير المؤمنين عليه السلام و حروفه» است که حرف در اخبار و کلمات قدماء بر کلمه اطلاق می‌شود؛ مانند قول امام باقر و امام

صادق علیه السلام درباره‌ی تبدیل کلمه‌ی آل محمد به آل عمران که حرف در محل حرف گفته‌اند. و بر آیه اطلاق می‌گردد مانند بعضی از اصحاب که درباره‌ی سوره می‌گفتند: همانا من حرف یا دو حرف از آن مانند ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا...﴾ تا آخر آیه» را حفظ دارم. و از این قبیل است گفته‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام که گفته است: به خدا سوگند هیچ حرفی بر محمد صلی الله علیه و آله نازل نشده مگر این که من می‌دانم درباره‌ی چه کسی و در چه جایی نازل شده است. و کلمه‌ی حرف بر حروف هجایی نیز، اطلاق می‌شود که موارد آن بسیار است و بر دو مورد اخیر؛ یعنی، آیه و حروف الفبا نیز، اطلاق می‌گردد؛ مانند قول ابی جعفر علیه السلام که می‌گوید: در قرآن جز حرفی که نویسندگان قرآن به آن افزوده‌اند، حروف اضافه‌ای وجود ندارد.

از همین گروه، صاحب کتاب تفسیر قرآن و تأویل و تنزیل و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و زوائد حروف و فضائل و ثواب آن با روایات افراد موثق از امام باقر و امام صادق علیه السلام و آل رسول خدا در کتاب «سعد السعود» از علی بن طاوس آمده است.

و از جمله‌ی این گروه، صاحب کتاب «ذکر السید» که در آن نوشته شده است: قرائت رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی بن ابیطالب و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد و زید دو پسر علی بن حسین و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر در آن نوشته شده است؛ و حدیثی را از آنان نقل کرده است که درباره‌ی سوره‌ی آل عمران است.

از همین گروه، صاحب کتاب «الردّ علی أهل التبديل» که ابن شهر آشوب در مناقب خود وی را ذکر کرده است، چنانکه در «البحار» نیز وجود دارد و خبرهایی از وی نقل شده است که دلالت دارند بر این که مراد وی از اهل تبدیل عامه (اهل سنت) است، و غرض از ردّ، آن است که برای اثبات ردّ بر آنان (اهل تبدیل) طعن وارد نماید، زیرا سبب آن ردّ، اعراض پیشینیان اهل تبدیل از حافظ واقعی قرآن - علی - بوده است.^۱ پس بار دیگر بنگر. آیا هیچ گونه رخنه‌ای می‌بینی. باز هم بنگر. سرانجام نگاهت حیران و درمانده و ناتوان به سویت باز می‌گردد.^۲ این‌ها بزرگان و ستون‌های شیعه، و

^۱ - فصل الخطاب فی اثبات تحریف کتاب رب الأرباب، ایران، ۱۳۹۸هـ، ص ۳۱-۲۶.

^۲ - ترجمه‌ی آیه ۳ و ۴ سوره‌ی ملک.

این هم کتاب‌هایشان است که طبرسی آن‌ها و کتاب‌هایشان را یکی پس دیگری ذکر کرده است، و سید طیب موسوی جزائری در مقدمه‌ی خود بر تفسیر قمی تحت عنوان «تحریف القرآن» نعمت‌الله جزائری و حُر عاملی و علامه فتونی و سید بحرانی را به اسامی فوق افزوده است.^۱ بعد از آن گفته است که این‌ها در اثبات مذهب و دیدگاه

^۱ - آیا صافی یا یکی از تأیید کنندگان و هم طرازان او می‌توانند، ثابت کنند که یکی از اهل سنت به تحریف قرآن معتقد بوده است و به احادیث و روایات پوشالی که شیعه به اهل سنت نسبت می‌دهد، استدلال کند؟ این سخن را تکرار می‌کنم آیا احدی از شیعه یافت می‌شود که بتواند، ثابت کند مانند آنچه ما از شیعه ثابت کردیم و اسامی آنان را ذکر کردیم، الفاظی بیاورد که در اعتقاد اهل سنت به تحریف قرآن صراحت داشته باشد؟ اما صافی کتاب الفرقان را ذکر کرده که یکی از ملحدین به سال ۱۹۴۸ در مصر آن را تألیف کرده است باید بداند که اهل سنت به آن ملزم نیستند، زیرا ما هرکس را که چنین چیزی بگوید، کافر می‌دانیم و به نظر ما از دین حق‌گرا خارج شده و منکر فرموده‌ی خداوند است که می‌فرماید: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ [الحجر: ۹] «همانا ما خود قرآن را نازل کردیم و همانا خودمان آنرا نگهداری می‌کنیم». همچنین منکر آیه‌ی: ﴿ذَلِكَ الَّذِي كُتِبَ لَكَ رَيْبٌ فِيهِ﴾ «آن کتاب هیچ گمانی در آن نیست» است به خاطر همین مطلب بود که اهل سنت در مصر در برابر آن کتاب جبهه‌گیری و احتجاج نمودند و بعد از این که انواع بطلان و فساد را با دلایل و براهین بیان کردند، از حکومت وقت تقاضای مصادره‌ی آن را نمودند و حکومت آن زمان تقاضایشان را پذیرفت و کتاب را مصادره نمود. این موضع‌گیری اهل سنت است در دفاع از قرآن در مقابل کسانی که با قرآن مخالفت و معارضت می‌کنند و درباره‌ی آن با هوی و هوس سخن می‌گویند. پس عدالت و دادگری را رعایت کنید و (سنی را مانند شیعه و مانند آنها حساب نکنید). آیا مرد رشیدی در میان شما وجود ندارد؟ پس ما منافق نیستیم و نفاق جزء عقاید ما نیست تا مردی را که معتقد به تحریف قرآن است مفسر و محدث و فقیه و امام بنامیم. پس در مقابل نیرنگ دیگران نیز، معتقدات و مبانی آنان را انکار می‌کنیم؛ زیرا ما به صراحت سخن می‌گوییم و به کسی که مخالف نصوص قرآن باشد عالم و فاضل هم نمی‌گوییم یا او را محدث و فقیه و غیره بنامیم. ای صافی، چرا کسی را از اهل سنت که با علم نسبتی دارد، نام نبرده‌ای که مولف الفرقان، مزعوم و دستاویز جناب عالی مدح کند؟ یا او را عالم بنامد. حتی رئیس بخش حقوق در دانشگاه اهر که گفته‌اش رانقل کرده‌ای، مولف کتاب الفرقان را عالم و فاضل نامیده است بلکه او را از جمله مجهول‌الیهویه و دیوانگان ذکر کرده است. چه کسی با این چیزهای پوشالی علیه اهل سنت سند و دلیل می‌آورد؟ و از رهبران و محدثان و مفسران و امامان دفاع می‌کند؟

خود در رابطه با تحریف قرآن به آیات^۱ و روایاتی تمسک جسته‌اند که قابل چشم‌پوشی نیستند.^۲

در جهان شیعه کسی نمی‌تواند ثابت کند که یکی از ائمه و علما و محدثان و مفسران و راویان ایشان چنین عقیده‌ای نداشته است، چه رسد به این که ادعای وجود روایات متواتره را بر عدم تحریف داشته باشند.^۳ روایات متواتره‌ای ندارند که گویای عدم تحریف و تغییر در قرآنی باشد که در دسترس مردم و در بین دو جلد قرار دارد؛ یعنی، در سه قرن اول، تمام آنان معتقد به تحریف بوده‌اند. آیا پاسخ دهنده‌ای هست؟.

﴿أَمَّنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾
 [یونس: ۳۵] «آیا آن کس که راه راست را نشان می‌دهد سزاوارتر است که پیروی شود یا کسی راهیاب نمی‌شود مگر این که راهنمایی گردد».

^۱ - آیا بعد از این سخنان، گوینده‌ای مجال پیدا می‌کند که بگوید: شیعه به این قرآن موجود ایمان دارند و معتقد به تحریف و تغییر آن نیستند؟ به یقین کسی پیدا نمی‌شود چنانکه لطف‌الله الصافی در کتاب «صوت الحق» خود و المغنیه در کتاب «الشیعه فی المیزان» و دیگران در کتاب‌هایشان ادعا کرده‌اند.

^۲ - سید موسوی، تفسیر قمی، نجف، ص ۲۳ و ۲۴.

^۳ - چنانکه آقای لطف‌الله صافی در کتاب صوت الحق، ص ۲۷ خیال‌پردازی کرده است.

فصل دوم:

عقیده‌ی شیعه در دوره‌ی دوم در باره‌ی قرآن

گفتیم که شیعه در دور اول، اعم از امامان مذاهب گوناگون و قانون‌گذاران آنان، طبق روایاتشان به تحریف قرآن اعتقاد داشتند و ثابت نشده است که هیچ‌کدام از آنان معتقد به تحریف نباشند؛ زیرا پس از آن که مذهب مخصوص خود را پایه‌گذاری نمودند و امامت و ولایت را اصل و اساس مذهب خویش قرار دادند، گفتند: اسلام بر پنج پایه بنا شده است: نماز، زکات، روزه، حج و ولایت. و به نظر آنان در روز غدیر، چیزی جز ولایت اعلام نگردید.^۱

و بحرانی به نقل از تفسیر امام گفته است: همانا اسلام با اعتقاد به ولایت علی علیه السلام کامل می‌شود و اقرار به نبوت محمد صلی الله علیه و آله با انکار امامت علی سودی ندارد، چنانکه اقرار به توحید برای منکر نبوت سودی ندارد.^۲ و بر علی علیه السلام دروغ بسته شده که گویا گفته است:

هر کس به ولایت من اقرار نکند اقرار به نبوت محمد صلی الله علیه و آله سودی به او نمی‌رساند.^۳ و از محمدبن حسن صفار در کتاب «بصائر» وی از ابی سعید خدری نقل شده است که از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که خطاب به حضرت علی گفت: خداوند هیچ پیامبری را نفرستاده مگر این که او را به پذیرش ولایت تو دعوت کرده است، خواه راضی باشی یا ناراضی.^۴

^۱ - الکافی فی الأصول، کتاب الإیمان و الکفر، باب پایه‌های اسلام، ج ۲، ص ۱۸ و برای توضیح بیشتر به کتاب الشیعة والسنة ما باب شیعه و قرآن مراجعه کنید.

^۲ - البرهان، ص ۲۴.

^۳ - همان، ص ۲۴.

^۴ - همان، ص ۲۵.

سپس دریافتند که این ولایت و وصایت و امامتی که با دست خود ساخته و پرداخته اند در قرآن وجود ندارد، پس جهت دفع این اشکال، مجبور شدند بگویند: مطالبی به قرآن افزوده یا از آن کاسته شده است و بدون شک همه‌ی اصحاب رسول خدا ﷺ آن را تغییر داده و مواردی را از آن حذف نموده‌اند؛ به ویژه خلفای پیامبر و نمایندگان آنان که جانشین و نائب خلفا بوده‌اند تا امت بزرگوار مرحومه را رهبری کنند؛ و قرآن را تحریف کرده‌اند تا علی و اهل بیت را از حق خود، یعنی ولایت و امامت دور کنند. پس هر لفظی را در قرآن که بر امامت و وصایت و خلافت آنان دلالت می‌کرد، از میان برداشتند؛ چنانکه از طبرسی در کتاب «الاحتجاج» روایت کرده‌اند که انسان دین ستیزی به نزد علی آمد و به او گفت: اگر در قرآن اختلاف و تناقض وجود نداشت در دین شما داخل می‌شدم. سپس سؤالاتی را برای آن زندیق طرح کرده و به قول خود جوابشان را داده است:

همانا ذکر اسامی انسان‌های مجرم و اهل گناهان کبیره از منافقان در قرآن از کار خداوند نیست، بلکه این کار تغییردهندگان و تبدیل‌کنندگانی است که قرآن را متفرق کرده‌اند و دنیا را به عوض دین برگزیده‌اند، و خداوند داستان تغییردهندگان را بیان کرده است و فرموده:

﴿قَوْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ تَمَنَّا قَلِيلًا﴾ [البقرة: ۷۹].

«وای بر کسانی (از احبار) که کتاب را با دست خود می‌نویسند و آن گاه می‌گویند (به بیسوادان): این (توراتی است که) از جانب خدا آمده است تا به بهای کمی آن (تحریف شده‌ها) را بفروشند!»
و باز هم فرموده:

﴿وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلُؤُونَ أَلْسِنَتَهُم بِالْكِتَابِ﴾ [آل عمران: ۷۸].

«و همانا از آنان دسته‌ای هستند که زبان‌هایشان را به هنگام خواندن کتاب خدا می‌پیچند.»

و باز فرموده: ﴿إِذْ يَبِيتُونَ مَا لَا يَرْضَىٰ مِنَ الْقَوْلِ﴾ [النساء: ۱۰۸].

«آن گاه که شبانگاهان، پنهانی بر گفتاری که خدا از آن خوشنود نیست، متفق می‌شوند.»

همه‌ی این تغییرات را بعد از وفات رسول خدا ﷺ انجام دادند تا کجی باطل خویش را با آن راست نمایند؛ همانند آن‌چه یهود و نصاری بعد از موسی و عیسی برای تغییر تورات و انجیل و تحریف و کنار گذاشتن کلمات از جایگاه‌هایشان انجام دادند. و باز هم در این باره خداوند فرموده است:

﴿يُرِيدُونَ أَن يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَن يُثِمَّ نُورُهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾ [التوبة: ۳۲].

«آنان می‌خواهند نور خدا را با (گمان‌های باطل و سخنان ناروای) دهان خود خاموش گردانند (و از گسترش این نور که اسلام است جلوگیری کنند) ولی خداوند جز این نمی‌خواهد که نور خود را به کمال رساند (و پیوسته با پیروزی این آئین، آن را گسترده‌تر گرداند) هرچند که کافران دوست نداشته باشند.»

پس آنان در قرآن چیزی را ثابت کردند که خداوند آن را نگفته است تا حقائق را بر خلیفه بیوشند. پس خدا دل‌هایشان را نابینا کرد. به همین سبب، در قرآن چیزی را از خود باقی گذاشتند - و ندانستند حذفش کنند - که بر آن‌چه به قرآن اضافه کرده بودند، دلالت می‌کرد و پنهان کاری و دروغ و نیرنگشان را آشکار کرد. به خاطر همین بود که به آنان گفت:

﴿لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ﴾ [آل عمران: ۷۱]

«چرا حق را با باطل در هم می‌آمیزید؟»

و مثل آن‌ها طبق این آیه است:

﴿فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُتُ فِي الْأَرْضِ﴾ [الرعد: ۱۷].

«اما کف‌ها دور انداخته می‌شوند و آن‌چه برای مردم نافع است در زمین ماندگار

می‌گردد.»

پس زبد^۱ - در این جا کلام ملحد و اسلام‌ستیزی است که آن را در قرآن ثابت کرده‌اند - بنابراین پس او به اضمحلال کشیده و نابود می‌شود و آن‌چه برای مردم سودمند است، قرآن است. پس تنزیل حقیقی آن است که هیچ گونه باطلی از هیچ جهتی به آن راه نمی‌یابد و دل‌ها آن را قبول می‌کند و زمین در آیه، محل علم است.

^۱ - یعنی: کف.

اما جایز نیست با عموم تقیه، به اسامی تبدیل کنندگان و افزودن آیات قرآن، بنابر آن چه از طرف خود در قرآن ثابت کرده‌اند، تصریح کرد؛ زیرا این کار باعث تقویت دلایل اهل باطل و کفر ملت‌های منحرف از جانب ما می‌شود؛ و این عالم ظاهر که مخالف و موافق به جای دسیسه علیه آن‌ها تسلیم اصلاح آن هستند و بدان راضی هستند؛ باطل می‌شود حال. همچنین در قدیم و جدید اهل کفر از نظر کمیّت از اهل حق بیشترند، همواره صبر در برابر آن‌ها بر ولی امر، فرض است، زیرا خداوند به پیامبرش ﷺ فرموده است:

﴿فَأَصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ﴾ [الأحقاف: ۳۵].

«پس شکیبایی کن آن گونه که پیامبران اولوالعزم شکیبایی کردند.»

همچنین صبر و بردباری را بر اولیاء و اهل طاعت واجب کرد، چنانکه فرموده است:

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾ [الأحزاب: ۲۱].

«سرمشق و الگوی زیبایی در (شیوه پندار و گفتار و کردار) پیغمبر خدا برای شما است.»

پس در جواب این مسأله، کافی است گفته شود: شریعت تقیه، تصریح به بیش از آن را منع می‌کند.^۱

خداوند متعال در کتاب خود، رموزی را که جز او و انبیاء و حجج (امامان شیعه) کسی نمی‌داند، قرار داده است و در ازل می‌دانست که تبدیل کنندگان، چه چیزی در کتاب او قرار می‌دهند و اسامی حجت‌های او را ساقط می‌نمایند و واقعیت را از مردم پنهان می‌کنند تا آنان را بر باطلشان یاری دهند. پس این رموز را در کتابش ثبت نمود و دلها و چشمان آن‌ها را کور گردانید تا چیزی را که به ضرر خودشان است، نفهمند و نبینند؛ اما برای اهل کتاب و عمل کنندگان به آن و آگاهان به ظاهر و باطن این آیه آشکار گرداند:

﴿صَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ ﴿۲۴﴾ تُوْتِي

أُكْلَهَا كُلُّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا﴾ [ابراهيم: ۲۴-۲۵].

^۱ - طبرسی، الاحتجاج، نجف، ج ۱، ص ۳۷۰ و ۳۷۱.

«سخن خوب به درخت خوبی می‌ماند که تنه آن (در زمین) استوار و شاخه‌هایش در فضا (پراکنده) باشد. بنا به اراده و خواست خدا هر زمانی میوه خود را بدهد.»
 یعنی، نمونه‌ی این عمل بر حاملان اصلی آن پی در پی ظاهر می‌شود و دشمنان آنان را از اهل شجره‌ی ملعونه^۱ قرار داد. کسانی که خواستند نور خدا را با دهان‌هایشان خاموش کنند؛ اما خداوند جز کامل کردن نور خود چیز دیگری نمی‌خواهد و اگر خدا منافقان را نفرین کند، می‌داند که گرفتار چه عذابی خواهند شد، اما حکم خدا به اتمام حجت بر آفریدگان خود در ازل ثابت شده است؛ چنانکه فرموده است: ﴿قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَلِيغَةُ﴾ [الأنعام: ۱۴۹] «بگو حجت رسا و کامل از آن خداست».

(بنابراین) چشمانشان را کور گردانید و پرده‌هایی نیز، بر دل‌هایشان نهاد تا درباره‌ی این مطلب نیندیشند. به همین سبب آن رموز را به حال خود رها کردند - آن را حذف نکردند - و از پافشاری بر ابطال آن منع شدند. پس سعادتمندان بر آن هوشیارند و بدبختان در برابر آن نایبند و هر کس که خدا نوری برای وی قرار ندهد، هیچ نوری نخواهد داشت.

پس خداوند ﷻ به خاطر گستردگی رحمت و مهربانی به آفریدگان خود و علم به تحریف و تغییری که تبدیل‌کنندگان ایجاد کردند، کلام خود را به سه دسته تقسیم کرده است: بخشی را طوری قرار داده است که عالم و جاهل آن را می‌شناسند و قسمتی را نیز، به گونه‌ای قرار داده که جز کسی که دارای صفای ذهن و لطافت حسی و صحت تشخیص باشد کسی دیگر آن را نمی‌شناسد، از جمله: کسانی که خداوند سینه‌هایشان را شکافته و برای قبول اسلام به آن‌ها سعه‌ی صدر عطا کرده است. قسم دیگر را طوری قرار داده است که جز خدا و امین‌ها و دانشمندان زبردست و فرزانه، کس دیگری آن را نشناسد. خداوند این کار را انجام داده است تا اهل باطل از جمله غارتگران میراث رسول خدا ﷺ، مدعی دانستن قرآن نشوند؛ زیرا خداوند علم قرآن را برای آنان قرار نداده است تا آنان را ناچار به اطاعت از ولی امر شوند، اما آنان از روی خود بزرگبینی و دروغ بستن به خدای ﷻ و مغرور شدن به فراوانی کسانی که آنان را

^۱ - درخت نفرین شده که مراد درخت زقوم است و خوراک گناهکاران است.

پشتیبانی می کنند و با خدا و رسولش عناد و دشمنی می ورزند، از ولی امر سرپیچی کردند.

اما آن چه عالم و جاهل آن را می دانند عبارت است از: فضیلت پیامبر در کتاب خدا که می فرماید:

﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا﴾ ﴿۸۰﴾

[النساء: ۸۰].

«کسی که پیامبر را اطاعت کند در حقیقت از خدا اطاعت کرده است.»

و همچنین می فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا

تَسْلِيمًا﴾ ﴿۵۶﴾ [الأحزاب: ۵۶].

«همانا خداوند و فرشتگان بر پیامبر درود می فرستند. ای کسانی که ایمان

آورده اید، بر او درود و سلام بفرستید.»

این آیه، ظاهر و باطنی دارد. ظاهر آن ﴿صَلُّوا عَلَيْهِ﴾ و باطن آن قول خداوند

﴿وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ است؛ یعنی، تسلیم کسی شوید که پیامبر ﷺ او را وصی و جانشین

خویش قرار داده است و او را بر شما برتری داد، این از اموری است که تو را از آن آگاه

کرد و تأویلش را نمی دانند مگر کسی که خداوند به حس او، لطافت و به ذهن وی، صفا

و به نیروی تشخیص او، صحت بخشیده است، آیهی بعدی هم مانند این است ﴿سَلِّمُوا

عَلَىٰ آلِ يَاسِينَ﴾ ﴿۱۳۰﴾ [الصفات: ۱۳۰] «سلام بر آل یاسین» زیرا خداوند پیامبر را با «یاسین»

نامگذاری کرده و فرموده است: ﴿يَسَّ وَالْقُرْءَانَ الْحَكِيمَ﴾ ﴿۱﴾ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿۳﴾ ﴿۱﴾

[یس: ۱-۳] «یاسین، سوگند به قرآن حکیم، قطعاً تو از زمره فرستادگان (یزدان)

هستی». زیرا خداوند می دانست که آیهی (سلام علی آل محمد) را حذف می کنند، همان

گونه که آیات دیگر را حذف کردند و پیامبر ﷺ همیشه به آنها الفت داشت و به خود

نزدیکشان می کرد و آنان را در سمت راست و چپ خود می نشاند تا این که خداوند

دستور دوری از آنان را با این آیه، اعلام فرمود:

﴿وَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَأَهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا﴾ ﴿۱۰﴾ [المزمل: ۱۰].

« در برابر چیزهایی که می‌گویند شکیبائی کن، و به گونه‌ی پسندیده از ایشان دوری کن.»

و فرمود:

﴿فَمَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا قَبْلَكَ مُهْطِعِينَ ﴿٣٦﴾ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ عِزِينَ ﴿٣٧﴾ أَيَطْمَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ أَنْ يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ ﴿٣٨﴾ كَلَّا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِّمَّا يَعْلَمُونَ ﴿٣٩﴾﴾ [المعارج: ۳۶-۳۹]

« کافران را چه شده است که به سوی تو شتابان می‌آیند، دسته دسته، در راست و چپ (تو حلقه می‌زنند و) قرار می‌گیرند آیا هر یک از ایشان امیدوارند که به بهشت پر نعمت وارد شوند، هرگز! (این همه غرور بیجا چیست؟). ما ایشان را از چیزی که خودشان می‌دانند (از قطره آب گندیده و بدبوئی، منی نام) آفریده‌ایم.»

همچنین فرمود:

﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنثَىٰ بِأُمِّهِمْ﴾ [الإسراء: ۷۱]

« روزی همه انسان‌ها را همراه با نامه اعمالشان فرا می‌خوانیم.»

فرموده‌ی خداوند:

﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾ [القصص: ۸۸].

«همه چیز جز ذات او فانی می‌شود.»

که در اصل چنین نازل شده است: (کل شیء هالک إلا دینه) زیرا محال است که همه چیز او نابود گردد و تنها چهره‌اش باقی بماند، زیرا خداوند شکوهمندتر و گرامی‌تر و بزرگ‌تر از آن است که نابود گردد و کسی نابود می‌شود که از خدا نیست، مگر نمی‌بینی که او می‌فرماید:

﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ ﴿٢٦﴾ وَيَبْقَىٰ وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ ﴿٢٧﴾﴾ [الرحمن: ۲۶-۲۷].

«هر کس روی زمین است فانی می‌شود و تنها ذات پروردگار باشکوه و باعظمت

باقی می‌ماند.»

پس میان خلق و وجه خود، فاصله انداخته است.

اما ناهماهنگی قول خداوند را درک کرده‌ای؟

﴿وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مِثْلَىٰ
وَأُولَٰئِكَ وَرُبَعٌ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةٌ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَٰلِكَ أَدْنَىٰ أَلَّا
تَعُولُوا﴾ [النساء: ۳].

«و اگر ترسیدید که درباره‌ی یتیمان نتوانید دادگری کنید، با زنان دیگری که برای شما حلالند و دوست دارید، با دو یا سه یا چهار تا ازدواج کنید. اگر هم می‌ترسید که نتوانید میان زنان دادگری را مراعات دارید، به یک زن اکتفاء کنید یا با کنیزان خود (که هزینه کمتری و تکلفات سبکتری دارند) ازدواج نمائید. این (کار، یعنی اکتفاء به یک زن، یا ازدواج با کنیزان) سبب می‌شود که کمتر دچار کجروی و ستم شوید.»

رعایت عدالت درباره‌ی ایتمام هیچ ربطی به نکاح زنان ندارد و همه‌ی زن‌ها، یتیم نیستند. منافقان مطالب بسیاری از قرآن ساقط کرده‌اند در حالی که در بین قضیه‌ی یتیمی و نکاح زنان از خطاب و داستان‌ها بیش از یک سوم قرآن، فاصله وجود دارد و این مطلب و مشابه آن از چیزهایی هستند که در آن ساختگی اندیشه‌ی منافقان نمایان می‌شود و از اینجاست که پیروان دین‌های مخالف اسلام فرصت رخنه در قرآن را به دست می‌آورند و اگر تمام چیزهایی که در قرآن تحریف و تبدیل شده است از این قبیل باشند، بحث طولانی می‌شود که یکی از آن‌ها محاسن اولیاء و معایب دشمنان است که بنابر تقیه از اظهار آن خودداری می‌ورزند.^۱

آن‌چه ذکر کردم، از قبیل خطابی که بر زشتی و اهانت به پیامبر ﷺ دلالت می‌کند، با وجودی که خداوند ایشان را بر سایر پیامبران خود برتر داده است، یک جنبه‌اش آنست که خداوند برای هر پیامبری، دشمنی از مشرکان قرار داده است، چنانکه در کتاب خود گفته است و با وجود شکوه و منزلت فراوان، محنت و زحمت ایشان هم، بسیار بزرگ بوده است؛ آن هم به خاطر دشمنی که در کینه و نفاق هر آزار و مشقتی را برای دفع نبوت پیامبر به کار گرفته است و همواره او را تکذیب کرده و در ایجاد رنج و زحمت برای وی کوشیده است و خواسته تمام مسائلی را که پیامبر قطعی کرده است، نقض و باطل نماید، و همیشه کوشیده است به همراه پشتیبانان خود؛ کافران و معاندان و منافقان و ملحدان، دعوتش را باطل و دینش را تغییر دهند و با

^۱ - الإحتجاج، ج ۱، ص ۳۷۸-۳۷۶.

سنت وی مخالفت کنند. نیرنگ‌هایی که این دشمن پلید به کار برده است: دور کردن مردم از پشتیبانی وصی پیامبر، به وحشت انداختن آنان از وی، جلوگیری از سازگاری با او، شوراندن مردم برای عداوت با وی، تغییر و تحریف کتابی که از فضل او و فاضلان و کفر کافران سخن گفته است و سخن گفتن از ظلم و شرک دشمنان است. خداوند بر نیات پلید آن‌ها آگاه بوده، به همین سبب گفته است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي آيَاتِنَا لَا يَحْفَظُونَ عَلَيْنَا﴾ [فصلت: ۴۰].

«کسانی که آیات ما را مورد طعن قرار می‌دهند و به تحریف (حقائق و معانی) آن دست می‌یازند، بر ما پوشیده نخواهند بود.»
و نیز فرموده است:

﴿يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلِمَ اللَّهِ﴾ [الفتح: ۱۵]. «می‌خواهند که کلام خدا را دگرگون کنند.»

در واقع، قرآن بطور کامل شامل تأویل و تنزیل و محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ و بدون ساقط شدن الف یا لامی در دسترس آنان قرار گرفت، اما وقتی دریافتند که خداوند اسامی اهل حق و باطل را در آن بیان نموده و اگر این مطلب ظاهر گردد، پیمان‌شکنی آنان را آشکار می‌کند. گفتند: نیازی به آن نداریم، ما به واسطه‌ی چیزی که نزد خود داریم، از آن بی‌نیازیم. همچنین خداوند می‌فرماید:

﴿فَنَبِّئُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَأَشْرَوْا بِهِ ۖ ثُمَّ قَلِيلًا مِمَّا يَشْتُرُونَ﴾ [آل عمران: ۱۸۷].

«اما آنان آن را پشت سر افکندند و به بهای اندکی آن را فروختند! چه بد چیزی را خریدند.»

سپس ناچار شدند که درباره‌ی مسائلی که تأویلش را نمی‌دانستند مطالبی را جمع‌آوری و تألیف و ضمیمه نمایند تا به کمک آن ستون‌های خیمه‌ی کفرشان را بر پا دارند. پس مُنادی آنان فریاد برآورد: هر کس چیزی از قرآن نزد اوست، بیاورد، سپس تألیف و نظم آن را به کسانی واگذار کردند که در دشمنی با دوستان خدا متحد بودند و به اختیار ایشان قرآنی تألیف شد، به نحوی که نزد اندیشمندان بر اختلال نیروی تشخیص و افترای آنان دلالت می‌کند و در آن چیزی قرار دادند که به نظر خودشان سودمند است، حال این که به زیان ایشان است و بر نادرستی و تنافر سخنان آن‌ها دلالت می‌کند. خداوند دانست که این مطلب آشکار می‌گردد، پس فرمود:

﴿ذَلِكَ مَبْلُغُهُمْ مِّنَ الْعِلْمِ﴾ [النجم: ۳۰].

«منتهای دانش ایشان همین است.»

برای اهل بینش، گمراهی و افترای ایشان نمایان شد و آن بی‌احترامی که بر پیامبر روا داشتند از طرف ملحدین بود و به خاطر همین، قرآن می‌فرماید:

﴿وَأَنَّهُمْ لَيَقُولُنَّ مَنكَرًا مِّنَ الْقَوْلِ وَزُورًا﴾ [المجادلة: ۲].

«چنین کسانی سخن ناهنجار و دروغی را می‌گویند.»

خداوند متعال برای پیامبرش بیان می‌کند که دشمنانش بعد از وفات او در قرآن چه ایجاد می‌کنند و می‌فرماید:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رَّسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَتَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكُمُ اللَّهُ ءآيَتِهِ ۗ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ [الحج: ۵۲].

«ما پیش از تو رسولی و نبیی را نفرستاده‌ایم، مگر این که هنگامی که (آن رسول یا نبی آیات و احکام خدا را برای مردم) تلاوت کرده است اهریمن (با ایجاد وساوس و اباطیل در دل شنوندگان سست ایمان، و با پخش یاهو سرائی توسط ذریه و دار و دسته‌ی خود) در تلاوت او القاء (شبهه) نموده است (و گاهی پیغمبران را شاعر، و زمانی ساحر، و وقتی ناقل افسانه‌ها و خرافات پیشینیان جلوه‌گر ساخته است). اما خداوند آن‌چه را که شیطان القاء نموده است (توسط تبلیغ و تبیین پیغمبران و دعوت و زحمت شبانه‌روزی پیروان ایشان در همه جا و همه آن) از میان برداشته است (و شبهات و تزهات اهریمنان انس و جان را از صفحه دل مردمان زدوده است) و سپس آیات خود را (در برابر سخنان ناروا و دلائل نابه‌جای نیرنگ‌بازان بی‌مایه و دسیسه‌بازان بی‌پایه) پایدار و استوار داشته است، زیرا که خدا بس آگاه (از کردار و گفتار و پندار شیطان و شیطان صفتان بوده و همه کارهایش از روی فلسفه و) دارای حکمت است.»

یعنی، هیچ پیامبری آرزوی رهایی از رنج نفاق و نافرمانی قوم خود و نقل مکان از نزد آنان به منزل و جایگاه ابدی را ننموده است مگر این که شیطان از روی دشمنی، ذم و بدگویی و زخم زبان علیه او را القاء می‌کند، سپس خداوند القاءات شیطانی را از دل‌های مسلمانان می‌زداید و دل‌های منافقان و نادانان، متوجه آن القاءات می‌شود. خداوند آیات خود را استوار می‌گرداند و دوستان خود را حمایت می‌کند تا از گمراهی و

دشمنی و همراهی اهل کفر و طغیان رهایی یابند. آن کسانی را که خداوند از آن‌ها راضی نبوده است، از جمله دام و احشام قرار می‌دهد. تا جایی که فرمود:

﴿إِنَّ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَمِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا﴾ [الفرقان: ۴۴].

«ایشان همچون چهارپایان هستند، و بلکه گمراه‌تر».^۱

چنانکه روایت کرده‌اند از عیاشی از جعفر که گفت: اگر قرآن چنانکه نازل گردید، خوانده می‌شد؛ اسامی ما را در آن می‌یافتید.^۲

و بحرانی در مقدمه‌ی تفسیر خود، به این مطلب تصریح کرده و می‌گوید: بدان که حق انکارناپذیر است، بر حسب اخبار متواتره بعدی، در این قرآن که در دست ماست بعد از وفات پیامبر ﷺ تغییراتی داده شد و کسانی که آن را جمع‌آوری کردند، بسیاری از کلمات و آیات را حذف نمودند و قرآن مصون از تحریف و تغییر و موافق با آن چه خدا آن را نازل کرده است، همان است که علی علیه السلام آن را جمع کرده است تا به پسرش، حسن علیه السلام و در نهایت، به دست قائم علیه السلام - مهدی - برسد؛ و امروز آن قرآن نزد اوست. و همین مطلب، چنانکه در حدیثی که بعداً آن را ذکر خواهیم کرد، به صراحت گفته شده: در علم کامل خدا ثبت شده بود که مفسدان، دین را فاسد می‌کنند و می‌بینیم که هرگاه آیه‌ای از قرآن به ضرر خودشان و در شأن علی و اولاد پاک او بود، تصمیم می‌گرفتند آن را از میان بردارند یا تغییر و تحریف نمایند، اما یکی از کارهای خداوند، حفظ ولایت و امامت و نگرهبانی از مظاهر و فضائل پیامبر ﷺ و امامان است به گونه‌ای که این مطالب از تغییر اهل ضایع کردن و تحریف، سالم بماند و مفاد آن برای اهل حق، ماندگار باشد و اصل تکالیف باقی بماند، و به چیزی که در کتاب شریف او به آن تصریح شده است، اکتفا نشد؛ بلکه آیات بر حسب بطون - معنای باطنی - و روش تأویل بیان شدند و درک معانی نهفته از آن چه ظواهر قرآن بر آن دلالت می‌کند، امکان پذیر است و از طریق مجاز و تعریض و تعبیر به رموز و توریه و راه‌های دیگر به قسمتی از برهان آیات اشاره شده است تا بدین گونه برای آفریدگان خود اتمام حجت کرده باشد؛ اگرچه این اتمام حجت، زمانی صورت می‌گیرد که ساقط‌کنندگان، مطالبی

^۱ - طبرسی، الاحتجاج، ص ۳۸۴-۳۸۲.

^۲ - العیاشی، ج ۱، ص ۱۳.

را ساقط کرده باشند که بعد از حذف هم به صراحت و با نیکوترین وجه و زیباترین راه بر مجموعه براهین آیات بر آن‌ها دلالت نمایند.^۱

پس از نقل این عقیده از بزرگان قوم و ذکر اسامی آنان در جای دیگر، علاوه بر این‌ها گفته است: به نظر من، وضوح صحت قول به تحریف و تغییر قرآن و به دنبال آن پیگیری اخبار و بررسی آثار به گونه‌ای است که می‌توان حکم کرد که این عقیده از بدیهیات و ضروریات مذهب تشیع است.^۲ و این از بزرگترین مفاسد غصب خلافت است؛ پس بیندیش.^۳

این همان عامل و انگیزه‌ای است که آنان را وادار به گفتن قول باطل نموده است. اما آنان نمی‌دانند که با اظهار این عقیده، چیزی را که در صدد کتمان آن بوده‌اند،

^۱ - البرهان، مقدمه، تحت عنوان مقدمه‌ی دوم، در بیان آنچه وقوع بعضی از تغییرات را روشن می‌کند و این همان رازی است که خداوند ما را به امر ولایت و امامت ارشاد کرده و به فضائل اهل بیت اشاره نموده است و اطاعت از امامان را مطابق متن و تأویل قرآن فرض نموده و اعلام این مطلب از طریق مجاز و رموز و تعریض امکان‌پذیر است. ص ۳۶.

^۲ - پس آقای صافی، دانشمند جلیل‌القدر شیعی، بعد از این سخنان چه می‌گوید؟ پس راستگو کیست؟ و دروغگو چه کسی است؟ ما از شیعه چیزی را نقل نکرده‌ایم جز آنچه شیعه از خودشان نقل کرده‌اند؛ حتی صافی و صاحب نقاب س، خ و مغنیه و عبدالحسین و سید محسن امین، این عقیده را جز از روی تقیه و فریب مسلمانان، انکار نکرده‌اند. با این همه تصریحات محدثین و مفسران و پیشوایان آنان، چگونه آقای لطف‌الله صافی جرأت کرده است، بگوید: احسان الهی ظهیر و اساتذہ‌ی او و مشایخ دانشگاه اسلامی مدینه‌ی منوره بر شیعه افتراء نموده اند. (به کتاب صوت الحق، تألیف لطف‌الله صافی، صفحات: ۲۸-۳۰ مراجعه شود).

و اینجانب با صراحت تمام برای صافی و کسانی که طرفدار و مؤید اویند می‌گویم: اگر واقعا از عقیده‌ی تحریف قرآن (که از بدیهیات عقیده‌ی شیعه است) بی‌خبر هستید این دین شرم‌آور که باعث بی‌آبرویی تان شده را ترک کنید و به حضور الله بزرگ توبه نمائید، و قبل از اینکه روزی فرا رسد که مال و فرزند نفعی رسانده نمی‌توانند به آغوش اسلام و دین الله بر گردید، و اگر کتاب خدا را چنانکه نازل کرده محفوظ قبول داشته باشید ما را نسبت به خود محب و خادم خواهید یافت. و اگر در جریان هستی پش مرد مردانه همچون ائمه و بزرگان روافض؛ نوری طبرسی، بحرانی، جزائری، مجلسی، و متأخرین دیگر، و قمی، کلینی، صفار، عیاشی، عامری، طبرسی، و دیگر متقدمین به آن تصریح کنید.

^۳ - البرهان، ص ۴۹.

آشکار کرده‌اند؛ یعنی، اسلام‌نمایی و پوشش دادن خود با تقیه و نقاب نیرنگ برای گمراه کردن مسلمانان.

در حقیقت، آنان از مسلمانان فاصله گرفته‌اند؛ زیرا کتاب آسمانی را انکار می‌کنند. کتابی که هر کس راه یافته است، توسط آن، راه را پیدا کرده است و کسی که به آن کتاب و تعلیمات و رهنمودهای آن ایمان آورده، از نور آن روشنایی گرفته است و کسی که به آن چنگ زده، استقامت یافته و پیامبر خدا ﷺ جز آن کتاب، کتاب دیگری را تبلیغ نکرده است؛ و جز آیات آن، آیاتی را تلاوت نموده و جز حکمت‌ها و اندرزه‌های آن، چیزی تعلیم نموده و جز اسرار آن، چیزی بیان نفرموده است. پس اگر کسی این کتاب را انکار می‌کند، به چه چیزی ایمان دارد؟

شناخت حقیقت این قوم برای مسلمانان آسان گردید. پس کارشان به پریشانی گرایید و رهبران و بزرگان‌شان جمع شدند و اندیشیدند تا آن‌چه مخفی بوده، ظاهر و نمایان و آن‌چه آشکار بوده، پنهان کنند و بار دیگر لباس نیرنگ و تقیه پوشیدند و آن‌چه خلاف عقیده‌ی شان بود، اظهار نمودند.

نخستین کسی که سخن مخالف با این عقیده‌ی قدیمی و ثابت را آشکار کرد، ابن بابویه قمی استاد شیخ مفید بود، که که لقب «صدوق» را به وی دادند و در سال (۳۸۱) هجری فوت کرده است. و در این قول (عدم اعتقاد شیعه به تحریف قرآن) کسی از وی سبقت نگرفته است ولی او در این ادعای انکار خود بر هیچ سندی از شیعه یا نقل روایاتی از امامان دوازده‌گانه، تکیه نکرده است، برعکس مخالفان او که برای پایه‌گذاری مذهب شیعه مبنی بر تحریف قرآن موجود جز بر روایات متواتره‌ای که تعدادشان بالغ بر دو هزار روایت است، تکیه نکرده‌اند، چنانکه آن را از نعمه الله جزائری نقل نمودیم تعدادی از آن احادیث را نیز مطرح کردیم. پس دقت کن که چه می‌گویی:

اعتقاد ما بر این است قرآنی که خداوند بر پیامبرش حضرت محمد ﷺ نازل کرده است، همان الفاظ و کلمات موجود میان دو لایه‌ی جلد است که در دسترس مردم قرار دارد و بیشتر از این نیست که تعداد سوره‌های آن، نزد مردم ۱۱۴ سوره است و نزد ما سور (ضحی و ألم نشرح) یک سوره هستند و سوره‌های (لایلاف قریش و ألم ترکیف) نیز، یک سوره هستند و کسی که به ما نسبت دهد که اعتقاد داریم قرآن بیشتر از این است او دروغ‌گو است. روایاتی که پیرامون ثواب قرائت هر سوره، و ثواب کسی که همه قرآن

را ختم کند، و جائز بودن قرائت دو سوره در یک رکعت، نهی از قرائت بین دو سوره در یک رکعت واجب، نقل شده‌اند گفته‌ی ما را درباره‌ی قرآن تصدیق می‌کنند که کل قرآن همین است که در دست مردم قرار دارد، و همچنین آنچه درباره‌ی نهی از تلاوت کل قرآن در یک شب روایت شده است و این که جائز نیست، قرآن در کمتر از سه روز ختم گردد؛ این گفته‌ی ما را تصدیق می‌کند.^۱

و سید مرتضی، مؤلف و ترتیب‌دهنده‌ی نهج‌البلاغه متوفای (۴۳۶هـ) هم در این قول از بابویه پیروی کرده است، چنانکه ابوعلی طبرسی در مقدمه‌ی تفسیر خود - مجمع‌البیان - تحت عنوان مهارت پنجم، آن را ذکر کرده است و گفته از جمله سخنانی که شایسته تفسیر نیست بحث پیرامون نقص و زیاده در قرآن است، اما زیاده در آن به اجماع باطل است، اما در رابطه با نقصان در قرآن، جماعتی از یاران ما و از حشوی‌های عامه (اهل سنت) روایت کرده‌اند که در قرآن نقصان و تغییری وجود دارد، اما مذهب صحیح ما مخالف آن است و این قول همان است که مرتضی - خدا روحش را مقدس دارد - آن را تقویت کرده و در جواب سؤالاتی که در طرابلس پیرامون آن مطرح شده‌اند بطور کامل آن را بیان کرده و در چند مورد یادآور شده که علم به صحت نقل قرآن، مانند علم به وجود شهرها و رویدادهای بزرگ و واقعه‌های مهم و اشعار مشهور و مکتوب عرب است که عنایت مردم و انگیزه‌ها بر نقل و حراست از آن به نحو چشمگیری وجود داشته است، و عنایت و انگیزه برای حفظ قرآن بیش از همه این هاست، چون قرآن معجزه‌ی نبوت و منبع علوم شرعی و احکام دینی است. علمای مسلمین در حفظ و حمایت از قرآن نهایت تلاش خود را مبذول داشته‌اند تا آن حد که هر چیزی را از قبیل اعراب، قرائت حروف و آیاتی که در آن اختلاف هست، شناسایی کرده‌اند. پس با این عنایات صادقانه و کنترل شدید، چگونه ممکن است قرآن تغییر یافته و ناقص باشد؟!

و باز هم مرتضی گفته است: علم به تفسیر قرآن و اجزای آن، مانند علم به مجموع آن است؛ مثلاً اهل عنایت وقتی از تفصیل کتاب سیبویه و مزنی آگاهند، بر مجموع آن هم آگاهی دارند؛ یعنی، اگر کسی بایی را بر کتاب سیبویه در نحو بیفزاید که از آن

^۱ - ابن بابویه قمی، الاعتقادات، ایران، ۱۲۲۴هـ.

کتاب نباشد، فهمیده می‌شود و می‌توان آن را جدا کرد و در قول مزنی نیز، همین قول گفته می‌شود.

معلوم است که عنایت به نقل و ضبط قرآن از عنایت به ضبط کتاب سیبویه و دیوان‌های شعرا صادقانه‌تر است. و بار دیگر مرتضی گفته است که قرآن در زمان پیامبر ﷺ مجموع و هماهنگ بود و بر آن حالتی قرار داشت که هم اکنون بر آن حالت است و به این استدلال کرده که قرآن در آن زمان تدریس می‌شد و همه‌ی آن حفظ می‌گردید، حتی جماعتی از صحابه برای حفظ آن معین شده بودند و موارد حفظ شده بر پیامبر ﷺ عرضه و تلاوت می‌شد و گروهی از صحابه، مانند عبدالله بن مسعود و ابی‌بن کعب و غیره، بارها قرآن را از اول تا آخر بر پیامبر ﷺ قرائت می‌نمودند. این قضیه، با کمترین تأمل بر این دلالت می‌کند که قرآن مجموعه‌ای مرتب، هماهنگ و منظم بوده است. باز هم گفته است: کسانی از امامیه و حشوی‌ها که در این باره مخالفت کرده‌اند، مخالفت آنان فاقد ارزش است.^۱

همچنین سومین نفر از آنان، ابوجعفر طوسی، شاگرد سید مرتضی و شیخ مفید است که متوفای سال (۴۶۰ هـ) می‌باشد و در «تبیان» خود گفته است: اما سخن گفتن درباره‌ی زیاده و نقصان قرآن، از جمله مسائلی است که شایسته‌ی قرآن نمی‌باشد، زیرا افزوده شدن به قرآن به اجماع باطل است و نقصان آن نیز، آشکارا برخلاف مذهب مسلمانان است. او گفته است: اخبار و روایاتی که در فروع اختلافی در آن است بر قرآن عرضه می‌شود تا آن‌چه مخالف قرآن است، دور انداخته شود. و روایتی از پیامبر نقل شده است که بطور قطع هیچ‌کس نمی‌تواند آن را رد کند، ایشان فرموده اند: «إني مخلف فيكم الثقلين ما إن تمسكتم بهما لن تضلوا: كتاب الله وعترتي أهل بيتي، وإِنَّهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض» یعنی به درستی، من بعد از خود در میان شما دو چیز باقی می‌گذارم و تا زمانی که به این دو عمل کنید، گمراه نمی‌شوید؛ اول، کتاب خدا و دوم، عترتم - اهل بیتم - و این دو از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض گرد من آیند. و این، دلیل است بر این که قرآن در همه‌ی زمان‌ها موجود است، زیرا جائز نیست که پیامبر، تمسک به چیزی را امر کند که مقدور نیست، چنانکه اهل

^۱ - ابی علی طبرسی، مجمع البیان، لبنان، دار إحياء التراث العربی، ج ۱، ص ۱۵.

بیت و کسی که پیروی از او واجب است، در هر زمانی وجود دارند. و هر گاه صحت قرآنی که در میان ماست به اجماع ثابت شد، لازم است که به تفسیر و بیان معانی آن و دور انداختن غیر آن مشغول شویم.^۱

این سه نفر شیعه، تنها کسانی هستند که تحریف قرآن کریم موجود در دست مردم را انکار کرده‌اند و در طول پنج قرن اول اسلامی، نفر چهارمی برای آنان یافت نمی‌شود؛ چنانکه علمای شیعه و فقهای آنان، این مطلب را ذکر کرده‌اند. و چنانکه محدث و شیخ المشایخ آنان^۲، نوری طبرسی، نیز دیدگاه دو گروه از آنان را ذکر می‌کند که بعد از ذکر طرفداران تحریف و تفسیر قرآن و نقل گفته‌هایشان، می‌گوید:

قول دوم: هیچ نقص و تغییری در قرآن صورت نگرفته است و تمام آنچه بر پیامبر ﷺ نازل شده است، همان است که در دو لای جلد و در دسترس مردم قرار دارد. و صدوق در کتاب «عقائد» خود و سید مرتضی و شیخ طائفه در کتاب «التبیین» به این نظر گراییده‌اند و در میان قداما، موافقی برای آنان یافت نمی‌شود.^۳

چهارمین شخصی که رأی آنان را پذیرفته و روش ایشان را برگزیده است، ابوعلی طبرسی، صاحب تفسیر «مجمع البیان» و متوفای سال (۵۴۸ هـ) است. پس این‌ها آن چهار نفری هستند که در دوره‌ی دوم، درباره‌ی قرآن ابراز عقیده کردند.

پس تا نیمه‌ی قرن چهارم در دوره‌ی اول، انکار تحریف، در میان آنان وجود نداشت؛ زیرا همه‌ی امامان و راویان متقدم و محدثان و مفسران معتمد و موثق چنین مطلبی را اعلام نکرده‌اند، بلکه بر حسب مرویات و پندارهای آنان جز به خلاف آن مطلب تصریح نکرده‌اند؛ اما در دوره‌ی دوم؛ یعنی، بعد از نیمه‌ی قرن چهارم تا قرن ششم، این قول برای اولین بار در میان شیعه از این چهار نفر صادر شد و نفر پنجم هم ندارند. وقتی کتاب‌های حدیث و تفسیر و عقیده آنان را جستجو کردیم، نوری طبرسی بعد از ذکر سه نفر اول، چنین گفته است: کسی که به قول عدم تحریف تصریح کرده

^۱ - التبیین، نجف، ج ۱، ص ۳.

^۲ - چنانکه محدثان و فقها و نویسندگان و رجال‌شناسان شیعه، او را با این لقب ذکر کرده‌اند. برای اطلاعات بیشتر به الکنی واللقاب، تألیف قمی و الذریعة تهرانی مراجعه کنید.

^۳ - فصل الخطاب، ص ۳۲.

است، شیخ ابوعلی طبرسی است در تفسیر «مجمع البیان» تا جایی که نوری طبرسی گفته است: تا طبقه‌ی او خلاف صریحی شناخته نشد جز از این چهار نفر.^۱ همانطور که گفتیم، این عقیده که آن‌ها برای مردم اظهار کرده‌اند، از گفته‌ی هیچ کدام از معصومین یا روایتی از امامان - که مدعی هستند آنان بذر شیعه را پاشیده‌اند و قواعد آن را بنا نهاده‌اند و مذهبشان جز برگرفته از اقوال آنان نیست - سرچشمه نمی‌گیرد؛ بلکه برعکس، خود آنان اخبار و احادیثی را از امامان و معصومان خود روایت کردند که مخالف و متضاد با قول آنان است، چنانکه اگر خدا بخواهد، آن را بیان خواهیم کرد.

این کل مطالبی است که برای فریب مسلمانان بویژه اهل سنت، از آن استفاده می‌کنند، به همین سبب، هر گاه عیبه‌شان آشکار می‌شود و فسادشان ظاهر می‌گردد و روشن می‌شود چقدر با اسلام و مسلمانان و شریعت درخشان فاصله دارند که جز بر پایه‌ی قرآن استوار نیست، به این چهار نفر پناه می‌برند و در زیر سایه‌ی آنان قرار می‌گیرند و در پشت سخنان آنان کمین می‌کنند، مانند این دوست ما،^۲ و قبل از او مغنیه و غیره که در این باره مفصل بحث کرده‌ایم و عبارات آن را کاملاً آورده‌ایم تا چیزی مخفی نماند.

قبل از این‌که کلام ایشان را مورد تحلیل قرار دهیم و از رازی خبر دهیم که آنان را به پناه بردن به مقوله و اظهار این عقیده کشانده، لحظه‌ای درنگ می‌کنیم و از آنان می‌خواهیم که آیا یکی از آنان می‌تواند، ثابت کند که در میان این قوم، کسی وجود دارد که قبل از این چهار نفر چنین چیزی را گفته باشد؟ آیا در این باره، شخص پنجمی هم دارند که این قول را اظهار کرده باشد؟

هرگز! هیچ احدی نمی‌تواند چنین کاری را انجام دهد حتی اگر همگی پشتیبان هم باشند. شعر:

اگر زنده‌ای را صدا بزنی می‌شنوانی اما زنده‌ای نیست ندایت را بشنود

^۱ - همان، ص ۳۴.

^۲ - مع الخطیب فی خطوطه العریضة، ص ۵۰ و بعد از آن.

این چهار نفر هم آن قول را فقط از بیم از ضربه‌ی حق و تنفر مردم و دوری از ننگ و رسوایی و برملا شدن نیرنگشان که برای اغفال مسلمانان و کتمان نیات اصلی خود به کار بردند، گفته‌اند. و گر نه آنان نیز، در درون خود معتقد به همان عقیده‌ای هستند که نسل‌هایشان یکی پس از دیگری از یکدیگر به ارث برده‌اند. و این، همان عقیده‌ای است که از روز اول که مذهبشان تأسیس شد و شریعتشان شکل گرفت، به آن معتقد بودند؛ چنانکه بحرانی گفته: این عقیده از لوازم مذهب تشیع است. دلیل انکار این قضیه، نفاق آنان است. نفاقی که آن را با رنگ دینی روکش می‌کنند و آن را تقیه می‌نامند.

پس به صراحت می‌توان گفت که این چهار نفر هم، این قول را جز از روی تقیه و نفاق نگفته‌اند. تا مسلمانان فریب خورند و موضوع بر آنان مشتبه شود. همان‌گونه و بزرگ و معتمد و تسبیح گوی آنان، نعمت‌الله بن فاضل نجیب اصیل سید عبدالله حسینی موسوی جزائری بر این مورد نص صریح گذاشته است. کسی که (در باره‌اش گفته‌اند): از بزرگان علمای متأخر و از بزرگ‌ترین فضلاء متبحر ما بود و در عربی و ادب و فقه و حدیث در عصر خود بی‌همتا بود و سهم خود را از معارف خدانشناسی با رغبت مؤکد و رنج بسیار فرا گرفته است و در کثرت قرائت نزد اساتید فنون و کسب فضائل در کنار غم و اندوه، نظیری برای وی مشاهده نشده است، او طرفدار مشرب اخباریه بود که به اهل اجتهاد توجه بسیار مبذول داشته است و در مقابل معاندان و طرفداران فساد از مذهب مجتهدان حمایت کرده است. او همچنین دارای قلب سلیم و چهره‌ی گشاده و طبع راست و تألیفات و نوآوری‌هایی در سیره و آداب و نصیحت و مطالب نادر و غریب و هدفمند بوده است که وسیع‌ترین تألیفات وی «شرح کبیر» او بر «تهذیب الحدیث» است که حدود دوازده جلد است و همچنین کتاب «الأنوار النعمانیة» که ثمره‌ی عمر وی می‌باشد.^۱

این محدث بزرگ شیعی، در ردّ کسی که قائل به عدم تحریف قرآن است، گفته است: همانا پذیرفتن تواتر در آیات قرآن و این که روح‌الامین - جبرئیل - همه آن را نازل کرده باشد، به کنارگذاشتن اخباری منجر می‌شود که همه مستفیض بلکه متواتر

^۱ - نص آنچه خوانساری در کتاب روضات الجنات آن را ذکر کرده است، ج ۸، ص ۱۵۰.

هستند، و به صراحت بر وقوع تحریف در قرآن از نظر کلام و ماده و اعراب دلالت دارند. با این که همه یاران ما در صحت این اخبار و تصدیق آن‌ها اتفاق نظر دارند، اما سید مرتضی و صدوق و شیخ طبرسی مخالفت کرده‌اند و حکم نموده‌اند که هرچه بین دولای جلد قرآن قرار دارد، مصحف و قرآن نازل شده از جانب خداست نه غیر آن، و هیچ تحریف و تبدیلی در آن واقع نشده است، بر اساس این قول است که شیخ طبرسی آیات و جزءهای قرآن را ضبط کرده و از پیامبر روایت کرده که سوره‌های قرآن ۱۱۴، و مجموع آیات قرآن ۶۲۳۶ آیه و تعداد حروف آن ۳۲۱۲۵۰ حرف می‌باشد. در حقیقت، این قول فقط به خاطر مصالح فراوان خودشان است، از جمله: مسدود کردن دریچه‌ی طعن علیه آنان به این که اگر تحریف در قرآن را جایز می‌دانند و معتقدند تحریف بدان راه یافته، پس چگونه عمل به قواعد و احکام آن جایز می‌باشد.^۱

بقیه کلام او در رابطه با این مسأله را به هنگام ذکر عبارات دیگران ذکر خواهیم کرد. و اینک بر حروف فوق نقطه می‌گذاریم:

اول: واقعاً ابن بابویه قمی ملقب به صدوق که این قول را اولین بار در میان شیعه گفته است، در تألیفات خود روایات بسیاری را نقل کرده است، از قبیل روایاتی که بر تحریف و تغییر و نقص قرآن دلالت می‌کنند، بدون این که نقد و طعنی بر آن‌ها وارد کند و این مسئله بیانگر آن است که اعتقاد اصلی او مطابق معتقد سایر قوم خویش خویش است، پس در این جا روایات نه روایت از احادیث روایت شده در کتاب‌های او را می‌آوریم که ذکر بعضی از آن‌ها در باب چهارم می‌آید:

روایت اوّل، حدیثی است که وی آن را در کتاب «من لایحضره الفقیه» که یکی از صحاح چهارگانه شیعه است در فصل نکاح، باب متعه آورده است و چنین می‌گوید: رسول خدا ﷺ متعه را حلال کرد و تا وقتی هم که از دنیا رفت آن را حرام نکرد و برای این مطلب، استدلال کرده است به آیه ذیل طبق قرائت ابن عباس که خوانده:

(فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فآتُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ)^۲

^۱ - نعمت الله جزائری، الأنوار النعمانية، ج ۲، ص ۳۵۷.

^۲ - ابن بابویه قمی (ملقب به صدوق)، من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۴۵۹.

ترجمه: «پس اگر با زنی از زنان برای مدت مشخصی ازدواج کردید و از او کام گرفتید، باید که مهریه او را (چنان که مقرّر است بدون کم و کاست و در موعد خود) پردازید، و این واجبی (از واجبات الهی) است.»

معروف آن است که عبارت (إلی أجل مسمي) و نیز، واژه‌ی (من الله)، بعد از کلمه فریضه، از قرآن نیستند.

روایت دوم: در کتاب «الخصال» خود، چنین روایت کرده است: محمدبن عمر حافظ بغدادی، معروف به جعابی به ما گفت: عبدالله بن بشیر برای ما نقل کرد و گفت: ابوبکر بن عیاش از اجلح از ابی‌الزبیر از جابر برای ما حدیث آورد که گفت: از رسول خدا شنیدم که می‌گفت: «یجیء یوم القیامة ثلاثة یشکون إلى الله عز وجل: المصحف، والمسجد، والعترة».

یقول المصحف: یا رب! حرفونی و مزقونی، ویقول المسجد: یا رب! عطلونی و ضیعونی، و تقول العترة: یا رب! قتلونا و طردونا و شردونا؛ فأجثو للركبتین للخصومة، فیقول الله جل جلاله لی: أنا أولى بذلك»

یعنی وقتی روز قیامت می‌آید سه چیز نزد خداوند شکایت می‌کنند: قرآن و مسجد و عترت. قرآن می‌گوید: خدایا، من را تحریف و تکه‌تکه نمودند. مسجد می‌گوید: مرا تعطیل و ضایع کردند. عترت می‌گوید: خدایا، ما را کشتند و دور راندند. پس برای تسلط بر نزاع، روی زانوها می‌ایستند؛ سپس خداوند می‌فرماید: من برای این امر، شایسته‌تر هستم.^۱

روایت‌های سوم و چهارم و پنجم را نیز، در کتاب «معانی الأخبار» خود روایت کرده است:

علی‌بن عبدالله وراق و علی‌بن محمد بن حسن، معروف به ابن مقبره‌ی قزوینی برای ما نقل کردند و گفتند: سعدبن عبدالله بن ابی‌خلف اشعری گفت: احمدبن ابی‌صباح برای ما نقل کرد و گفت: ابونعیم فضل بن دکین از هشام از سعدبن زید بن اسلم از ابی‌یونس برای ما حدیث آورده است و گفت:

^۱ - الخصال، ص ۱۷۴ و ۱۷۵.

مصحفی را برای عائشه نوشتم، عائشه به من گفت: «إذا مررت بآية الصلاة فلا تكتبها حتى أمليها عليك، فلما مررت بها أملتها عليك» یعنی هرگاه به آیه‌ی نماز رسیدی آن را بنویس تا خودم آن را بر تو دیکته کنم. پس وقتی که به آن رسیدم چنین بر من املا کرد: (حافظوا على الصلوات والصلوة الوسطي و صلاة العصر). «بر همه نمازها، بویژه نماز وسط و نماز عصر مواظبت کنید.»

و علی بن عبدالله وراق و علی بن محمد بن حسن قزوینی برای ما نقل کردند و گفتند: سعد بن عبدالله برای ما حدیث آورد و گفت: احمد بن ابی‌خلف اشعری برای ما حدیث آورد و گفت: سعد بن داود از ابی‌هر از مالک بن انس از زید بن أسلم از عمرو بن نافع نقل کرده است که گفت: مصحفی را برای حفصه، همسر پیامبر ﷺ، می‌نوشتم که او به من گفت: اگر به این آیه رسیدی، این گونه بنویس: (حافظوا على الصلوات والصلوة الوسطي و صلاة العصر).

علی بن عبدالله الوراق و علی بن محمد بن حسن قزوینی برای ما نقل کردند و گفتند: سعد بن عبدالله بن ابی‌خلف اشعری برای ما حدیث آورد و گفت: سعد بن داود از مالک بن انس از زید بن اسلم از قعقاع بن حکیم از ابی‌یونس، مولای عائشه، همسر پیامبر ﷺ، برای ما حدیث آورد و گفت: عائشه مرا فرمان داد که برایش مصحفی بنویسم، و گفت: هر گاه به این آیه رسیدی، این گونه بنویس: (حافظوا على الصلوات والصلوة الوسطي و صلاة العصر وقوموا لله قانتين). سپس عائشه گفت: به خدا سوگند این آیه را اینچنین از رسول خدا ﷺ شنیدم.^۱

پس از ذکر این سه روایت، نویسنده‌ی این کتاب گفته است: این اخبار حجتی است برای ما در مقابل مخالفان که منظور از (صلوة الوسطي)، نماز ظهر است.

روایت ششم را نوری در کتاب «فصل الخطاب» به نقل از کتاب «الأمالي» و کتاب «العیون» تألیف ابن بابویه آورده است:

^۱ - ابن بابویه قمی، معانی الأخبار، مكتبة الفريد، ص ۳۱۳ و ۳۱۴.

از امام رضا علیه السلام روایت شده که در قرائت ابی بن کعب: (وانذر عشیرتک الأقرین ورهطک منهم المخلصین) آمده است. یعنی، خویشاوندان نزدیک خود را بترسان در حالی که گروه مخلصت در میان آنان قرار دارند.^۱

روایت هفتم را هم نوری در کتاب «فصل الخطاب» به نقل از کتاب «الأمالی» تألیف ابن بابویه قمی آورده است:

از ابن ابی عمیر از ابی عبدالله علیه السلام روایت شده است که گفت: خداوند پیامبرش را به انتصاب امیرالمؤمنین برای مردم امر نمود، چنانکه در این آیه می‌فرماید: (یا ایها الرسول بلغ ما أنزل إلیک من ربک فی علی)؛ یعنی، ای فرستاده‌ی خدا، هر آن‌چه از سوی پروردگارت درباره‌ی علی بر تو نازل شده است، برسان.^۲

روایت هشتم آن است که طبرسی در صدد ردّ بر آن بعد از استدلال به قول امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه السلام آن را از همان راوی فوق، نقل کرده است و آن، چنین است: علی قرآن را جمع نمود؛ پس وقتی که آن را آورد گفت: این کتاب پروردگارتان است آن‌گونه که بر پیامبرتان نازل گردیده است، نه حرفی بر آن افزوده شده و نه حرفی از آن کم شده است. در جواب گفتند: نیازی به آن نداریم؛ نزد ما هم، مانند آن‌چه نزد توست، وجود دارد. پس علی برگشت و گفت:

﴿فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَأَشْتَرُوا بِهِءٍ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبَيَّسَ مَا يَشْتَرُونَ﴾ [آل عمران: ۱۸۷]
 «اما آنان آن را پشت سر افکندند و به بهای اندکی آن را فروختند! چه بد چیزی را خریدند.»^۳

و روایت نهم چنین است که ابا حسن موسی علیه السلام؛ امام هفتم آنان گفت: دنبال دین کسی مباش که از گروه تو سرباز زند و دین آنان را دوست مدار؛ زیرا آنان خائن به

^۱ - فصل الخطاب، ص ۱۴۵.

^۲ - همان، ص ۲۸۲.

^۳ - فصل الخطاب، ص ۳۲.

خدا و رسول او هستند و به امانات خود خیانت کردند. آیا می‌دانی خیانت آنان به امانتشان چگونه بود؟ امانتدار کتاب خدا بودند اما آن را تحریف و تبدیل کردند.^۱

این روایت‌ها و امثال آن فراوانند که دلالت صریح دارند بر این که این قوم جز به منظور تقیه، به ادعای عدم تحریف قرآن متوسل نشده‌اند. طوسی که با ابن بابویه قمی هیچ فرق و اختلافی ندارد و او هم مانند این روایت‌ها را که از متبوع وی نقل کردیم در کتابش بیان کرده است، مرتضی و طبرسی نیز، این گونه‌اند.

می‌خواهم در این جا، بعضی از عبارت‌های آن دسته از بزرگان شیعه را ذکر کنم که اقوال این چهار تن را درباره‌ی عدم تحریف قرآن رد کرده‌اند و همه‌ی آنان نزد شیعه شأن و مقامی والا دارند، پس مطلب را با نقل عبارتی از عالم فاضل، عارف، محدث، محقق، ریزین، فرزانه‌ی خدانشناس، محمدبن مرتضی مشهور به مولی محسن کاشانی آغاز می‌کنیم که صاحب تألیفات بسیار مشهوری همچون کافی، وافی و شافی و غیره است و تعداد تألیفاتش بالغ بر صد کتاب است، و متوفای سال ۱۰۹۱ هجری است.^۲

این شخص در تفسیر خود بعد از ذکر کلام طبرسی و مرتضی مبنی بر این که علم به صحت نقل قرآن، مانند علم به وجود شهرها و حوادث است، می‌گوید:

می‌گویم: ممکن است کسی بگوید: همان‌گونه که انگیزه‌ی نقل و حراست از قرآن در نزد مسلمانان فراهم بوده، انگیزه‌های تغییر قرآن هم از طرف منافقان و تبدیل‌کننده‌ی وصیت و تغییردهنده‌ی خلافت هم بسیار بوده‌اند؛ زیرا محتویات قرآن با نظر و هواهای نفسانی آنان در تضاد بود. و تغییر در قرآن اگر واقع شده باشد، قبل از انتشار آن در شهرها و قرار گرفتن آن بر حالت فعلی بوده است و بعد از آن به شدت ضبط کنترل شده است، پس منافاتی بین تحریف و ضبط و کنترل شدید نیست، بلکه گوینده‌ای لازم است که بگوید:

ذات و اصل قرآن تغییر نکرده، بلکه تغییر در کتابت و تلفظ آن است؛ زیرا قرآن را بعد از نسخه‌برداری از اصل، تحریف نمودند و اصل آن نزد اهل قرآن که به آن آگاهی دارند، باقی مانده است. پس قرآنی که نزد علمای قرآن قرار دارد، تحریف شده نیست، آنچه تحریف شده، آن است که برای پیروانشان آشکار کرده‌اند. و این که قرآن در

^۱ - همان، ص ۲۴۴.

^۲ - الکنی و الالقاب، ج ۳، ص ۳۲ و ۳۳.

عصر پیامبر ﷺ بر همین وضعیت فعلی جمع‌آوری شده باشد، ثابت نیست و چگونه جمع‌آوری می‌شد در حالی که قسمت به قسمت نازل می‌شد و نزول آن با پایان عمر پیامبر ﷺ پایان پذیرفت و اما درس و ختم قرآن مربوط به اندازه‌ای بود که نزد آنان وجود داشته است، نه مربوط به تمام قرآن.^۱

ابن بابویه قمی در اول گفتار خود می‌گوید: درباره‌ی وجود قرآن در هر عصری باید بگویم: موجود بودن قرآن نزد اهل قرآن بدان صورت که خداوند نازل کرده است کافی است، و نیاز ما هم همین است، اگر چه بر بقیّه آن قدرت نداریم همان‌گونه که به امام علیؑ دسترسی نداریم؛ زیرا انس و جن در آن مورد، مانند هم هستند و شاید مراد از کلام شیخ هم، همین باشد. و اما درباره‌ی گفته‌ی او: کسی که پیروی از گفته‌اش واجب باشد، همیشه موجود است، منظور اهل بینش و بصیرت به کلام خداوند است؛ زیرا اهل بصیرت در زمان غیبت پیشوایان، جانشین آن‌هایند؛ زیرا امام غائب گفته: «به کسی بنگرید که از خودتان است و حدیث ما را روایت کرده است و در حلال و حرام ما نظر افکنده و احکام ما را شناخته است، پس او را حاکم بین خود قرار دهید؛ زیرا من او را حاکم شما قرار داده‌ام».^۲ چنانکه فاضل عالم و مدقق فقیه، آشنا به تفسیر و لغت عربی و راوی و محدث فاضل و جامع شرایط و جستجوگر اخبار که جز استاد ما، مجلسی کسی از او سبقت نگرفته، صاحب کتاب تفسیر القرآن، سید هاشم بحرانی بر این چهار نفر ردّ زده است.^۳ در مقدمه‌ی تفسیرش در فصل چهارم، تحت عنوان «بیان خلاصه‌ی اقوال دانشمندان ما در تفسیر و عدم تفسیر قرآن و عدم استدلال به گفته‌ی کسی که تحریف آن را انکار کرده است» گفته است:

بدان آن که ظاهر دیدگاه ثقة‌الاسلام، محمدبن یعقوب کلینی - خداوند قبرش را عطرآگین کند - این است که معتقد به تحریف و نقص در قرآن بوده است و روایات بسیاری را در این موضوع در کتاب «کافی» روایت کرده است. کتابی که در آغاز آن، اعتماد خود را به روایت‌های آن اعلام کرده است و هیچ یک از آن روایت‌ها را رد

۱ - فیض کاشانی، صافی، ج ۱، ص ۳۵ و ۳۶.

۲ - صافی، ص ۳۶ و ۳۷.

۳ - خوانساری، روضات الجنات، ج ۸، ص ۱۸۱.

نکرده و برای هیچ کدام معارضی را نیاورده است. همچنین کتاب تفسیر استادش، علی بن ابراهیم قمی، مملو از این گونه مطالب است که در مسأله‌ی تحریف غلو کرده است و در تفسیر خود اختلافات قرآن نازل شده از سوی خداوند را با قرآن تحریف شده آورده است. این فرموده که خداوند فرموده:

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ [آل عمران: ۱۱۰]

زیرا امام صادق به قاری این آیه گفت: آیا بهترین این امت، علی و حسین بن علی را به قتل می‌رسانند؟ سپس از ایشان سؤال شد، پس این آیه چگونه نازل شد؟ در جواب گفت: در اصل (خیر أئمة أخرجت للناس) است. مگر در آخر آیه، مدح خدا را برای پیشوایان نمی‌بینی که می‌فرماید: (تأمرون بالمعروف). سپس آیاتی از این قبیل ذکر کرد و گفت:

آنچه از قرآن حذف شده این قول خداوند است: (لكن الله يشهد بما أنزل إليك في علي) (یعنی لیکن خدا درباره آن‌چه در باره‌ی علی بر تو نازل کرده) این هم نازل شد: (أنزله بعلمه والملائكة يشهدون). سپس در این باره باز هم، آیاتی نازل کرد. سپس گفت: اما در باره‌ی نوع تحریف تقدیم و تأخیر آیات باید گفت: و اما مقدم شدن، پس آیه‌ی درباره‌ی عده‌ی زنان - که عده‌ی یک ساله را نسخ کرده است و عده‌ی چهار ماه و دو روز را قرار داده - بر آیه‌ی منسوخه‌ای که عده‌ی زن شوهر مرده را یکسال اعلام می‌کند، مقدم داشته شده است و نیز، فرموده‌ی خداوند:

﴿أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ وَمِن قَبْلِهِ كَتَبَتْهُ لِمُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً﴾ [هود: ۱۷].

«آیا کسی که دلیل و برهان روشنی از سوی پروردگار خود دارد و شاهدی از او پیرو آن است و قبل از وی نیز، کتاب موسی رهبر و رحمت بوده است - آیا چنین کسانی با انسان‌های بی‌بصیرت برابرند. -»

در اصل بخشی از آیه چنین بوده است (ویتالوه شاهد منه اماماً ورحمةً ومن قبله کتاب موسی) سپس بعضی از آیات را ذکر کرده است و گفته: آیاتی که تمام آن در سوره‌ی دیگری واقع است:

﴿قَالَ أَتَسْتَبِدُّونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ أَهَيُّوْا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَّا سَأَلْتُمْ﴾

[البقرة: ۶۱].

«(موسی) گفت: آیا برآیند که چیزی پست‌تر را جانشین چیزی بهتر می‌سازید؟ پس به شهری فرود آید که در آن جا آن چه خواسته‌اید، خواهید یافت. آیا چیزی پست را می‌گیرید و در مقابل چیز باارزش خود را می‌دهید.»

که تمام این آیه در سوره‌ی مائده قرار دارد، آن جا که خداوند می‌فرماید:

﴿قَالُوا يَمُوسَىٰ إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَن نَّدْخُلَهَا حَتَّىٰ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِن يَخْرُجُوا

مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ﴾ [المائدة: ۲۲].

«گفتند: ای موسی، همانا در آن جا قومی زورمند و قلدر زندگی می‌کنند و ما هرگز بدان جا وارد نمی‌شویم؛ تا از آن جا بیرون نروند. در صورتی که آنان از آن سرزمین بیرون رفتند، ما بدان جا خواهیم رفت.»

پس نیمی از آیه در سوره‌ی بقره و نیمی دیگر در سوره‌ی مائده قرار دارد. آیات دیگری از این قبیل را نیز ذکر کرده، و جماعتی از یاران مفسر ما، مانند عیاشی و نعمانی و فرات بن ابراهیم و غیره با قمی و کلینی موافقت کرده‌اند و این مذهب بیشتر محققان و محدثان متأخر و نیز قول شیخ اجل احمد بن ابی طالب طبرسی است؛ چنانکه کتاب «الاحتجاج» وی این مطلب را اعلام می‌کند و شیخ و علامه‌ی ما، شکافنده‌ی علوم اهل بیت و خادم اخبار آنان در کتاب «بحار الانوار» خود این قول را تقویت نموده و پیرامون آن بحثی چنان گسترده ارائه نموده که بیش از آن ممکن نیست.

نزد من بعد از کاوش و تحقیق اخبار و پیگیری آثار، صحت این قول به حدی واضح است که ممکن است حکم شود به این که این از بدیهیات مذهب تشیع است و مسأله‌ی تحریف از بزرگ‌ترین مفاسد غصب خلافت است. پس بیندیش تا خیال‌پردازی صدوق را در این مسأله بدانی، زیرا او در کتاب اعتقادات خود گفته است: اعتقاد ما بر این است، قرآنی که خداوند آن را بر پیامبرش ﷺ نازل کرده، همان است که در بین دولای جلد و در دسترس مردم است و بیشتر از آن نیست، و هر کس مدعی باشد که ما به چیزی دیگر غیر از این معتقدیم حتماً دروغ‌گوست و توجیه کردن مراد او به علمای قم، فاسد و باطل است؛ زیرا علی بن ابراهیم که در قول به تحریف غلو کرده است از علمای قم

است. آری در انکار این امر سید مرتضی در جواب مسائل مطرح شده در طرابلس خیلی مبالغه کرده است و ابوعلی طبرسی در تفسیر «مجمع‌البیان» از او پیروی کرده و گفته است: ادعای زیاده در قرآن به اجماع باطل است

اما در رابطه با نقص و کم کردن قرآن، جماعتی از ما و قوم حشویه از عامه (اهل سنت) روایت کرده‌اند که تغییر و نقص در قرآن وجود دارد، اما قول صحیح در مذهب ما بر خلاف آن است و این چیزی است که مرتضی آن را تقویت کرده است، و شیخ طوسی نیز، در کتاب «تبیان» از وی پیروی کرده است؛ زیرا گفته است: اما سخن از زیاده و نقص در قرآن، از قبیل چیزهایی هستند که شایسته‌ی قرآن نیستند، زیرا زیاده در قرآن به اجماع باطل است و نقص در آن نیز، آشکارا با مخالفت مسلمانان روبرو شده است و همین قول به مذهب ما برآورده‌تر است؛ چنانکه مرتضی آن را تقویت کرده است و از ظاهر روایات هم چنین به نظر می‌رسد، اما روایات بسیاری از جهت عامه و خاصه، ناقص بودن و جایجا شدن بسیاری از آیات قرآن را اعلام می‌دارد، اما طریق روایت این احادیث، آحادی هستند که مفید علم نمی‌باشند، پس بهتر است از آن‌ها اعراض شود و خود را به آن روایت‌ها مشغول نکنیم؛ زیرا قابل تأویل هستند و اگر آن روایت‌ها صحیح هم باشند، طعنی بر قرآن موجود وارد نمی‌شود؛ زیرا آن‌چه در بین دو جلد است، صحتش معلوم است و هیچ یک از پیشوایان به آن اعتراض نکرده‌اند و آن را هم دفع نکرده‌اند و روایات ما با تشویق مردم به قرائت قرآن و تمسک به محتوای آن و رد نمودن اخبار مخالف قرآن، تقویت می‌گردد و روایتی از پیامبر ﷺ آمده است که کس نمی‌تواند آن را رد کند. او فرموده است: «إني مخلف فيكم الثقلين إن تمسكتم بهما لن تضلوا، كتاب الله وعترتي اهل بيتي لن يفترقا حتي يردا على الحوض». (من در میان شما دو چیز گرانباهه به جای می‌گذارم: کتاب الله و اهل بیتم و این دو هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا به نزد من که بر حوض هستم باز گردند).

و این روایت دلیل است بر این که قرآن در هر عصری موجود بوده و هست، زیرا جایز نیست به چنگ زدن به چیزی امر شود که گرویدن به آن مقدور نباشد، چنانکه کسانی که قولشان واجب‌الاتباع است، باید در هر زمانی در دسترس باشند و هر گاه آن‌چه نزد ماست، به اجماع صحیح باشد، پس لازم است مشغول تفسیر و بیان معانی آن شویم و غیر آن را رها کنیم.

می‌گویم: ادعای آنان مبنی بر عدم وجود آیات اضافی در قرآن نازل شده، درست و حق است، زیرا در اخبار معتبر خودمان چیزی نمی‌یابیم که بر خلاف آن دلالت کند، جز چند مورد از اخبار زندیق‌ها که در فصل اول آن‌ها را به گونه‌ای توجیه کردیم که رفع احتمال شود؛ در روایات عیاشی آمده است که باقر علیه السلام گفت: «آیات بسیاری از قرآن ساقط گردیده است اما جز چند حرفی که آن نیز، از خطای نویسندگان و توهم مردان بوده، چیزی به آن افزوده نشده است».

و سخنان آنان درباره‌ی تغییر مطلق کلی و نقصان قرآن؛ باطل بودنش واضح‌تر از آن است که نیاز به بحث و بیان داشته باشد، ای کاش می‌دانستم چگونه چنین استادی مدعی است که ظاهر روایات بر عدم نقص دلالت دارد با این که ما حتی به یک خبر واحد هم دست نیافتیم که بر عدم نقص دلالت کند. آری روایات ایشان دلالت دارند بر این که تغییرات واقع شده در قرآن، آسیب زیادی به مقصود و مفاهیم آن نمی‌رساند، مانند این که نام علی و آل محمد علیهم السلام و نام منافقان و نیز برخی آیات از قرآن حذف شود و بعضی از آیات نیز، پنهان گردد. همچنین روایات دلالت دارند بر این که کلام خدا بر ما حجت است، چنانکه از روایت نقل شده از طلحه در فصل گذشته ظاهر می‌گردد و دلالت روایات بر موارد فوق مسلم است. اما بین ادعای آن عالم بزرگ و این مطلبی که روایات بر آن دلالت دارند، فاصله‌ی زیادی وجود دارد و همین‌طور است گفته‌ی او: «اخباری که بر تغییر و نقصان دلالت دارند از خبرهای آحادی هستند که مفید علم نیستند». صدور چنین سخنی از چنین استادی بعید به نظر می‌رسد؛ چون اخبار آحادی که شیخ در کتاب‌های خود آورده و در بیشتر مسائل خلافی خود، عمل به آن‌ها را واجب دانسته است از حیث سند نه از روی دلالت، قوی‌تر از اخبار تغییر قرآن نیستند و این‌ها متواتر معنوی بوده و دارای قرائن نیرومند هستند که علم عادی را به وقوع تغییر در قرآن واجب می‌کنند و اگر کسی در صدد دفاع از شیخ برآید و بگوید: منظور شیخ از ضعف اخبار این است که آن اخبار به حد معارضه با دلایل انکارکنندگان تحریف نرسیده‌اند، باید بگویم: بعد از چشم‌پوشی از این که این کلام سخنی چاره‌جویانه است برای دفاع از شیخ، که جواب آن را به زودی ذکر خواهیم کرد که عبارتند از: ضعف سند منکران.

و شگفت‌انگیزتر این که شیخ ادعا کرده که اخبار تحریف قابل تأویل‌اند و حال این که من کاملاً می‌دانم که بیشتر این اخبار توجیه‌پذیر نیستند. اما این که شیخ گفت:

اگر این اخبار صحیح باشند، چنین و چنان می‌شود؛ باید گفت که مشتمل بر اموری است که برای ما ضرری ندارند، حتی به نفع ما هم هستند، از جمله:

صحت اخبار تغییر و نقص، مستلزم طعن و اشکال وارد کردن به محتویات قرآن نیست، یعنی در بین وقوع این نوع تغییر در قرآن و واجب بون تمسک و چنگ زدن به این مصحفِ تغییر یافته و عمل به آن چه در آن است، هیچ منافاتی وجود ندارد، و هیچ فسادى از آن پدید نمی‌آید و موجب تغییر مفاد احکام و غیره نمی‌گردد؛ و این امری است که نزد ما مسلم است و به سبب آن، ضرری متوجه ما نخواهد شد، بلکه این دلیلی است بر این که با آن بین اخبار دال بر تغییر و اخبار مخالف تغییر قرآن توفیق و هماهنگی برقرار می‌کنیم، و با عرضه‌ی روایات بر قرآن و عمل به آن چه موافق کتاب خداست، عمل می‌کنیم.

یکی دیگر از آن امور، این است که وقتی تمسک به ثقلین مستلزم وجود قرآن در هر عصری است، پس امامی که قرین اوست هم، همینطور است و نباید مخفی بماند که این هم، برای ما ضرری ندارد، حتی به نفع ماست؛ چون همین که قرآن به آن صورت که خدا نازل کرده نزد اهل قرآن هست، مخصوصاً نزد (امام) که مقارن قرآن است و از آن جدا نمی‌شود، کافی است که بگوییم قرآن دست‌نخورده و بدون تغییر باقی مانده، حتی اگر بر موارد دیگر آن، قادر نباشیم، همان‌گونه که قادر به دسترسی امام نیستیم که (ثقل) دوم است، به ویژه در زمان غیبت؛ زیرا در این زمان، آن چه نزد ماست اخبار و علمای جانشین اوست. پس چنانکه از ظواهر نصوص معلوم است، هر دو ثقل (گران‌مایه) در این مورد مانند یکدیگرند.

سپس آن چه سید مرتضی در حمایت از مذهب ذکر کرده است: علم به صحت نقل قرآن مانند علم به وجود شهرها و رویدادهای بزرگ و وقایع مهم و کتاب‌های مشهور و اشعار نوشته‌ی عرب است که عنایت مردم و مقتضیات و انگیزه‌های نقل آن‌ها و حفظ و حراست از آن‌ها به نحو چشمگیری وجود داشته‌اند و این موارد در مورد قرآن به حد نهایی رسیده‌اند؛ زیرا قرآن، معجزه‌ی نبوت و منبع علوم شرعی و احکام دینی است، و علمای مسلمان در حفظ و حمایت از قرآن نهایت تلاش خود را مبذول داشته‌اند تا آن اندازه که همه موارد مورد اختلاف را در قرآن شناسایی کرده‌اند، مانند اعراب، قرائت، حروف و آیات. پس با این عنایات و اهتمام صادقانه و کنترل شدید چگونه ممکن است قرآن تغییر یافته و ناقص باشد؟ همچنین گفته است: علم به تفصیل و جزئیات قرآن با

نقل صحیح، مانند علم به مجموع آن است و اطلاع از این چیزها مانند علم به امور بدیهی است، مانند کتاب سیبویه و مُزنی - مثلاً - کسانی که نسبت به آن کتاب‌ها توجه لازم را مبذول می‌دارند، همان‌گونه که از کلیات آن‌ها خبر دارند؛ نسبت به جزئیات هم مطلع هستند، یعنی، اگر کسی فصلی را به کتاب نحوی سیبویه بیفزاید که از آن نباشد، می‌تواند آن را جدا کند و می‌داند که آن باب به کتاب ملحق شده است و از اصل کتاب نیست و درباره‌ی کتاب مُزنی نیز، همین قول گفته می‌شود، پس معلوم است که عنایت به نقل و ضبط قرآن از عنایت به نقل و ضبط کتاب سیبویه و دیوان‌های شعراء صادقانه‌تر است.

و جواب شیخ این است: تحقق مقتضیات و انگیزه‌ی ضبط و کنترل و نظارت بر قرآن در اوایل قرن اول و قبل از جمع قرآن را مُسَلَّم نمی‌دانیم؛ چنان‌که می‌بینی آنان - اصحاب - نسبت به بسیاری از امور متعلق به قرآن غافل مانده‌اند. آیا نمی‌بینی آنان درباره‌ی اعمال نماز اختلاف دارند که پیامبر ﷺ آن را روزانه پنج بار با حضور دو طرف مخالف تکرار می‌کرد؟ به امر ولایت و امثال آن نمی‌نگری؟ اگر هم تسلیم ادعای شیخ شویم، می‌گوییم: همان‌گونه که مقتضیات بر نقل و حراست قرآن از طرف مسلمان محقق بود، انگیزه و مقتضیات تغییر آن نیز از طرف منافقین و عوض‌کنندگان وصیت و تغییردهندگان خلافت وجود داشت؛ زیرا قرآن با اهداف آن‌ها در تنش و تضاد بود و این مهمتر است. و تغییر در قرآن قبل از انتشار آن در ممالک و استقرار آن به حالت فعلی بوده است، که بعد از آن به شدت ضبط و کنترل صورت گرفته است؛ پس منافاتی بین تغییر قرآن و ضبط شدید آن نیست.

همچنین می‌توان گفت: آن قرآنی که اصل و موافق چیزی است که خدا آن را نازل کرده است، دستخوش تغییر و تحریف نشده است، بلکه بر همان حالت اصلی است و نزد اهل قرآن و عالمان به آن، حفظ شده است. پس تحریفی در کار نیست، چنانکه امام - در حدیث سلیم از کتاب (احتجاج) فصل اول در این مقدمه آورده‌ایم - به این مطلب تصریح کرده است که تغییر در کتابت و تلفظ تغییردهندگان است؛ زیرا آنان فقط هنگام نسخه‌برداری از قرآن آن را تغییر داده‌اند. پس قرآن مُحَرَّف، آن است که آنان برای پیروانشان اظهار کرده‌اند. ولی بسی مایه‌ی شگفتی است که شخصی مانند سید مرتضی به این‌گونه مطالب بی‌اساس و دور از واقعیت چنگ بزند و روایات متواتر را رها کند. پس بیندیش و در آن تدبّر کن.

یکی دیگر از مسائلی که برای حمایت از مذهب و دیدگاه خود ذکر کرده این است که گفته: قرآن در زمان پیامبر ﷺ درست مانند قرآن فعلی جمع‌آوری و تألیف شده است، و استدلال کرده به این که کل قرآن در آن زمان، تدریس و حفظ می‌شد، حتی بعضی از اصحاب برای حفظ آن تعیین شدند و جماعتی از صحابه مانند عبدالله بن مسعود و ابی بن کعب و دیگران چندین بار قرآن را نزد پیامبر ﷺ ختم کرده‌اند. همه‌ی این مطالب بدون نیاز به کمترین اندیشه‌ای دلالت می‌کنند بر این که قرآن در زمان پیامبر ﷺ جمع‌آوری شده و مرتب و بدون نقص بوده است و گفته: هر کس اعم از امامیه و حشویه در این باره مخالفت کند، مخالفتشان فاقد اعتبار است؛ زیرا مخالفت با آن به جمعی از اصحاب حدیث بر می‌گردد که اخبار ضعیفی را به گمان این که صحیح هستند نقل و روایت کرده‌اند.

جواب: این که قرآن در زمان پیامبر ﷺ، مانند حالت فعلی جمع‌آوری شده باشد ثابت نیست، حتی صحیح هم نیست، چگونه جمع‌آوری شده در حالی که قرآن تدریجی و به صورت بخش بخش نازل شد و نزول قرآن جز با پایان یافتن عمر پیامبر ﷺ تمام نشده است. البته این مطلب، شایع و رایج است و در تمام سخنرانی‌ها گوش‌ها را بسیار نواخته است که علی بعد از وفات پیامبر ﷺ چند روزی را در خانه نشسته و مشغول جمع‌آوری قرآن شده است، اما تدریس و ختم قرآن، تنها مربوط به همان مقداری بوده که در آن زمان موجود بوده نه به تمام قرآن. عجیب‌تر از همه‌ی عجایب، این که وی صحت اینگونه اخبار ضعیف و به ظاهر خلاف را که بر تحریف دلالت دارند، قطعی دانسته است؛ زیرا با هدف موافقت دارد و اخباری را که نزد ما و مخالفان ما از درجه‌ی معروف بودن هم فراتر رفته و به حد انبوه رسیده که تعداد آن‌ها از صد مورد هم تجاوز کرده است، ضعیف قلمداد کرده است؛ علی‌رغم موافقت آن‌ها با آیات و اخباری که در مقاله‌ی هفتم - در آخر فصل اول در این مقدمه - بیان کرده‌ایم.

با این که این اخبار در کتب معتبری، همچون «کافی» با اسناد قابل اعتماد موجود است، و همین‌طور در صحاح اهل سنت، مانند صحیح بخاری و صحیح مسلم که در صحت و اعتماد بعد از کتاب خدا قرار دارند، موجود است. پس ضعیف شمردن این اخبار فقط به خاطر این است که دلالت بر مقصود سید ندارند. و الله اعلم.

سپس منکران تحریف این آیات استدلال کرده‌اند که خداوند فرموده است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ ﴿٤١﴾ لَا يَأْتِيهِ الْبَطْلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ ﴿٤٢﴾﴾ [فصلت: ۴۱-۴۲]

و نیز فرموده‌ی خداوند: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ﴿٩﴾﴾ [الحجر: ۹]
 جواب: بعد از این که دلالت این گونه آیات را بر مقصود آنان می‌پذیریم، می‌گوییم:
 از آن چه بیان کردیم آشکار است که اصل قرآن بطور کامل و آن گونه که خداوند نازل
 فرمود، نزد علی علیه السلام و وارثان قرآن نگهداری شده است. پس بیندیش که خداوند
 راهنماست.^۱

همچنین محدث نعمت‌الله جزائری در کتاب خود «الأنوار النعمانية في بيان النشأة
 الإنسانية» همراه رد کنندگان دیگر قول شیخ را رد کرده است. او در مقدمه‌ی این
 کتاب می‌نویسد: بر خود فرض کرده‌ام که در این کتاب جز چیزی که از اهل عصمت و
 طهارت برگرفته‌ایم و آن چه در منابع و کتاب‌های نقل‌کنندگان و راویان به صحت
 رسیده است، ذکر نکنیم؛ زیرا بیشتر منابع تاریخی مطالبشان را از کتب تاریخ یهود نقل
 کرده‌اند؛ لذا دروغ‌های فاسد بسیار و حکایات بی‌اساس در آن‌ها وجود دارد.
 وی بعد از ذکر قرائت‌ها و موقعیت آن‌ها در این کتاب می‌گوید: همانا پذیرفتن تواتر
 آیات از وحی الهی و این که همه‌ی آیات را روح‌الامین (جبرئیل) نازل کرده است،
 منجر به کنار گذاشتن اخبار مستفیض و مشهور و حتی اخبار متواتری می‌شود که به
 صراحت بر وقوع تحریف در قرآن از حیث کلام و ماده و اعراب دلالت می‌کنند، با این
 که همکیشان ما بر صحت و تصدیق این اخبار اتفاق نظر دارند، آری در این اخبار
 مرتضی و صدوق و شیخ طبرسی مخالفت کرده‌اند و حکم کرده‌اند به این که آن
 مصحف که بین دو جلد قرار دارد، همان قرآن نازل است و هیچ‌گونه تبدیل و تحریفی
 در آن واقع نشده است. بر همین اساس است که طبرسی تعداد آیات و اجزای قرآن را
 نوشته است و از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده است که همه‌ی قرآن، (۱۱۴) سوره و مجموع
 آیات آن (۶۱۳۶) آیه و تعداد حروفش، (۳۲۱۲۵۰) حرف است.

^۱ - هاشم بحرانی، البرهان، ایران، ص ۴۹-۵۱.

در حقیقت، این قول فقط به خاطر مصلحت‌های متعدد صادر گردیده است، از جمله: مسدود کردن دریچه‌ی طعن بر قرآن است، بدین صورت که اگر جایز باشد قرآن مورد تحریف و دستبرد قرار گرفته باشد چگونه جایز است به احکام و قواعد آن عمل شود، که بعداً به این اشکال جواب می‌دهیم. دوّم: چگونه ممکن است اینان تحریف را انکار کنند در حالی که علمای دیگر اخبار زیادی را در تألیفات خود روایت کرده‌اند که بر وقوع این امور در قرآن دلالت دارند و بعضی از مفاد این روایات آن است که گفته‌اند: این آیه این چنین بوده و این گونه تغییر یافته است. سوم این که شیخ شهید ما از گروهی از قاریان روایت کرده است که گفته‌اند: مقصود از تواتر هفت یا ده قرائت، این نیست که همه‌ی این قرائت‌های وارد شده متواتر هستند؛ بلکه مقصود منحصر شدن متواتر فعلی است در آنچه از این قرائت نقل شده است؛ زیرا بعضی از قرائت‌هایی که از قاریان هفت‌گانه نقل شده است، شاذ است تا چه رسد به غیر آن‌ها. پس هرگاه قاریان به این گونه موارد اعتراف کنند، چگونه جایز است حکم شود به این که همه‌ی این قرائت‌ها متواتر هستند، چنانکه علامه نیز، در کتاب «المنتهی» این مطلب را گفته است که چگونه قرائت متواتر برای ما معلوم شده تا آن را در نماز بخوانیم و چگونه حکم کردیم به این که روح الامین همه‌ی قرآن را نازل کرده است؟ زیرا این قول برگشت از تواتر محسوب می‌شود. چهارم این که در اخبار به درجه‌ی استفاضه رسیده است که قرآن آن گونه که نازل گردیده جز امیرالمؤمنین، کس دیگری آن را به سفارش پیامبر ﷺ تالیف نکرده است و او بعد از وفات ایشان مدت ۶ ماه در خانه مشغول جمع‌آوری قرآن بوده و بعد از این که آن را جمع نمود به نزد بازماندگان بعد از پیامبر برد و به آنان گفت: این است کتاب خدا آن گونه که نازل شده است. پس عمر بن خطاب به او گفت: ما نیازی به تو و قرائت تو نداریم؛ نزد ما قرآنی هست که عثمان آن را جمع آوری و نوشته است. پس علی گفت: «دیگر این قرآن را نخواهید دید تا وقت فرزندم مهدی ظهور کند» و در آن قرآن، زیاده‌های فراوانی است که به دور از تحریف است.

البته عثمان به خاطر مصلحتی که پیامبر ﷺ در نظر داشت از کاتبان وحی بود و آن مصلحت این بود که پیامبر ﷺ را در امر قرآن تکذیب نکنند و نگویند: این قرآن به دروغ بر خدا بسته شده یا روح آن را نازل نکرده است. چنانکه پیشینیان آن‌ها نیز، این

حرف را زدند. همچنین برای همین مصلحت، شش ماه قبل از وفات پیامبر ﷺ، معاویه هم، یکی از کاتبان وحی شد و عثمان و امثال او با جماعتی از مردم تنها در مسجد حاضر می‌شدند و آن‌چه جبرئیل در بین مردم نازل می‌کرد، می‌نوشتند و آن‌چه جبرئیل در داخل خانه برای پیامبر ﷺ می‌آورد و جز امیر المؤمنین کسی دیگر آن را نمی‌نوشت؛ زیرا او در خانه‌ی پیامبر محرم بود و فقط امیر المؤمنین آن را می‌نوشت و این قرآن که هم اکنون در دست مردم قرار دارد، خط عثمان است و نام آن را امام گذاشته‌اند و مصاحف غیر آن را سوزاندند یا مخفی نمودند و آن را در زمان خلافتشان به شهرهای بزرگ و اطراف آن فرستادند. به همین دلیل است که خلاف قواعد لغت عربی نوشته شده است، مثلاً: بعد از واو مفرد، الفی را نوشته‌اند اما بعد از واو جمع، آن را ننوخته‌اند و مانند این در قرآن بسیار دیده می‌شود و آن را رسم الخط عثمانی نامیدند و نفهمیدند که این مطلب به خاطر عدم آگاهی عثمان از قواعد املائی عربی و رسم الخط است و عمر بن خطاب در زمان خلافتش کسی را نزد علی فرستاد تا آن قرآن اصلی را که خودش آن را تألیف کرده است، برایش بفرستد و علی ﷺ می‌دانست که عمر قصد دارد آن را مانند مصحف ابن مسعود تحریف کند، یا آن را نزد خودش پنهان کند تا به مردم بگوید: قرآن همان است که عثمان آن را نوشته است.^۱ پس علی آن را برای عمر نفرستاد و قرآن علی، هم اکنون همراه با دیگر کتاب‌های آسمانی و مواریث پیامبران، نزد سرور ما، مهدی است، زمانی که امیر مؤمنان بر تخت خلافت نشست، نتوانست آن قرآن را اظهار نماید و هم‌چنان آن را پنهان کرد^۲؛ زیرا در اظهار آن، تنفری در رفتار گذشتگانش وجود داشت؛ چنانکه نتوانست نماز وقت چاشت (ضحی) را منع کند و عقد موقت را به جریان اندازد و گفت: اگر عمر بن خطاب آن را

^۱ - پرواضح است که خلافت عثمان ذی‌النورین بعد از خلافت عمر فاروق بوده است و قرآن در زمان عثمان ﷺ جمع‌آوری شده، اما از آنجائی که دروغگو حافظه ندارد این آقا متوجه نشده عمر که قبل از عثمان بوده چطور می‌توانسته بگوید: «قرآن همان است که عثمان آن را نوشته است»! [مصحح]

^۲ - خواننده‌ی محترم متوجه باشند این روایات بدهاها دروغ است، ورنه خدای نخواستہ کلا حیثیت علی مرتضی زیر سوال می‌رود (مقدم و تالی هر دو باطل اند). و این جاهلانی که مدعی دوستی با علی اند افتراهای زیادی را بر او بسته‌اند [مصحح]

قبل از من حرام نمی‌کرد، جز عده‌ی کمی زنا نمی‌کردند؛ زیرا با متعه که جائز بود، خود را از زنا حفظ می‌داشتند.

همچنان که نتوانست شریح قاضی را از قضاوت و معاویه را از امارت عزل کند. قرآنی هم که عثمان نوشته بود، باقی ماند تا به دست قاریان افتاد و آنان نیز، با مد و ادغام و التقاء ساکنین در آن تصرف نمودند، مانند تصرفی که عثمان و یارانش در بعضی از آیات انجام دادند. بعد از مدتی، شخصی به نام سجاوند یا اهل جایی به نام سجاوند پیدا شد و رموز و علائمی را بر کلمات قرآن نوشت که اکثر آن‌ها با تفاسیر شیعه و سنی سازگار نیست و اگر زمان بیشتری بر آن بگذرد، در مورد آن علائم ادعای تواتر می‌شود و آن را جزو قرآن می‌دانند. پس کتابت و استعمال آن واجب است. و نتیجه این است که غارت اگر واقع شود، دوست و دشمن در آن شریک می‌شوند.^۱

و اما نوری طبرسی در رد آن چهار نفر گفته است:

«تغییر و نقص در قرآن صورت نگرفته است و همه آن‌چه بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده است، همان است که در دست مردم و در بین دو جلد قرار دارد. و صدوق در کتاب عقایدش و سیدمرتضی و شیخ الطائفه نیز در «التیان» چنین مذهب و دیدگاهی را ابراز داشته است، اما در میان قدما، معروف نیست کسی موافق آنان باشد؛ مگر آن‌چه شیخ مفید از گروهی از امامیه حکایت کرده است که منظور او از این گروه، صدوق و پیروان او می‌باشد و نقل عبارات آن‌ها اشکالی ندارد. سپس در کتاب از (العقائد) خود گفته است: «اعتقاد ما این است قرآنی که خداوند آن را بر پیامبر خود، محمد صلی الله علیه و آله نازل کرده است، همان است که در بین دو جلد قرار دارد و بیش‌تر از آن نیست». و گفته است: اگر کسی به ما نسبت دهد که ما معتقدیم، قرآن از این مقدار بیشتر است؛ او دروغگو است. سپس بر ادعای خویش چنین استدلال کرده است: اول، در اخبار و روایات؛ لفظ قرآن بر همین کتاب موجود اطلاق گردیده است؛ سپس حذف و نقصان وارد شده در روایات را به آن قسمت از وحی توجیه کرده که قرآن به حساب نمی‌آید، بعد بعضی از احادیث قدسی را ذکر نموده و گفته است: نمونه‌ی این‌ها بسیارند که همه وحی غیر قرآنی می‌باشند و اگر قرآن بود همراه و متصل به آن می‌آمد نه جدا از آن.

^۱ - نعمت الله جزائری، الانوار، تبریز (ایران)، ج ۲، ص ۳۵۶.

چنانکه امیرمؤمنان آن را جمع‌آوری نمود و گفت: «این کتاب پروردگارتان است؛ آن گونه که بر پیامبرتان نازل گردید و یک حرف کم و زیاد ندارد، آنان در جواب گفتند: نیازی به آن نداریم، زیرا مانند آن، نزد ما هست. سپس علی برگشت؛ در حالی که می‌گفت:

﴿فَنَبِّدُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ تَمَنَّا قَلِيلًا فَبِئْسَ مَا يَشْتَرُونَ﴾ [آل عمران: ۱۸۷]

«آن را پشت سر افکندند و به بهای اندکی آن را فروختند! چه بد چیزی را خریدند!»

ظاهر قول او که گفته: «اعتقاد ما... و: به ما نسبت داده شده...، گرچه این اعتقاد امامیه و به ایشان نسبت داده شده است، اما در همین کتاب چیزی گفته است که جز او هیچ کس آن را نگفته یا عده‌ی کمی آن را گفته‌اند، وی در کتاب «الأمالی» این اعتقاد را از دین امامیه به حساب آورده است، و شیخ مفید در شرح خود به این مطلب اشاره کرده است و او را تا آخرین حد مورد طعن قرار داده است، و گاهی قصد وی از طعن، طائفه‌ای از علما بوده است، در جایی دیگر گفته که نشانه‌ی اهل غلو و افراط و فرقه‌ی مفوضه این است که مشایخ و علمای قم را به تقصیر نسبت می‌دهند، و در همان جا گفته بعضی از مشایخ قم از جمله علی بن ابراهیم و صفار در مورد مقوله‌ی تغییر قرآن، اهل غلو و افراط بوده‌اند، ولی بهتر بود مانند کلام سید مرتضی و شیخ صدوق که این کلام توجیه کند و روایتی که بدان استدلال و استشهاد کرده بر نقیض مطلوب وی دلالت دارد، بلکه سخنان او در بیان معانی اخبار، با آن‌چه او در این مورد ذکر نموده مخالف است. این مطلب را بدان و بعداً ذکر آن در بیان اخبار خاصه باز هم خواهد آمد و آن را هم ذکر کرده است.

دوم، بعد از استدلال بر مذهب خویش به وفور انگیزه‌های آن اشاره کرده و خلاصه‌ی کلام این که: به مخالفان عقیده‌ی عدم تحریف از امامی‌ها و حشویه، اعتنایی نمی‌شود؛ زیرا این مسأله مربوط به گروهی از راویان حدیث است که اخبار ضعیف را صحیح پنداشته و ذکر کرده‌اند، اما این‌گونه احادیث ضعیف، احادیث صحیح را رد نمی‌کنند. کلام او تمام شد.

می‌گوییم: او در کتاب «الشافی» و شیخ در «تلخیص» خود، این مطلب را طعنه‌ای علیه عثمان می‌دانند؛ آن‌جا که گفته است: از جمله اقدامات بزرگ عثمان جمع کردن

مردم بر قرائت زید و سوزاندن مصاحف و باطل نمودن موارد مشکوک قرآن بود، اگر همه یا برخی از آن‌چه او باطل کرد قرآن نبود، این کار به عنوان انتقاد بر قرآن محسوب نمی‌شد، و شیخ گفته است: اما بحث زیاد و نقص شایسته قرآن نیست؛ زیرا زیاده در قرآن به اجماع باطل است، نقصان در آن هم مخالف مذهب مسلمانان است که این دیدگاه لایق مذهب صحیح ماست، چنان‌که مرتضی آن را تقویت کرده است و از ظاهر روایات ما نیز، آشکار است، لیکن روایاتی که از جهت عامه و خاصه مبنی بر نقص بسیاری از آیه‌های قرآن و جابجایی بعضی از الفاظ آن روایت شده است، اما این روایات از طریق آحاد نقل شده‌اند که روایت آحاد موجب علم نمی‌شود؛ پس بهتر است آن‌ها را نادیده بگیریم و خود را مشغول آن‌ها نکنیم؛ زیرا همه قابل تأویل می‌باشند و اگر این روایات صحیح هم باشند باز طعن و نقدی بر آن‌چه بین دو جلد است، محسوب نمی‌شود؛ زیرا صحت آیه‌های بین دو جلد معلوم است و هیچ کس از امت، به آن اعتراض ندارد و آن را رد نمی‌کند.

روایات ما در تشویق بر قرائت و چنگ زدن به آن‌چه در قرآن است و ارجاع اخباری مربوط به فروع که در آن‌ها اختلاف هست و مقایسه‌ی آن‌ها با قرآن، همدیگر را تقویت می‌کنند. پس هر خبری موافق این مصحف باشد، به آن عمل می‌شود و هر خبری مخالف آن باشد، دور انداخته می‌شود و مورد توجه واقع نمی‌گردد و به درستی از پیامبر روایت شده که کسی آن را دفع و رد نمی‌کند. ایشان فرموده اند: «إني مخلف فيكم الثقلين لأن تمسكتم بهما لن تضلوا: كتاب الله وعترتي أهل بيتي وإنيها لن يفترقا حتي يردا على الحوض» - قبلا ترجمه شد - و این دلیلی است بر این که این کتاب در هر عصری موجود است؛ زیرا جائز نیست که به امت دستور تمسک به چیزی داده شود که قدرت تمسک بر آن را نداشته باشند، همچنین اهل بیت و هر کس قول وی واجب الاتباع باشد، در هر عصری وجود دارد. هر گاه آن‌چه در میان ماست به اجماع صحیح باشد، باید به تفسیر و بیان معانی آن پرداخت و غیر آن را رها کنیم. کلام او تمام شد.

برای اندیشمندان آشکار است که تمایل وی به گفتن عدم نقص به خاطر نبودن دلیل مناسب بر نقصان است نه به خاطر وجود دلیل قاطع بر عدم نقص، از قبیل تحقق مقتضیات بر حراست و غیر آن بگونه‌ای که تأویل یا کنار انداختن مخالف آن واجب

باشد. چنان‌که سید مرتضی می‌گوید: شایسته‌تر به مذهب ما تقیه است؛ زیرا جائز نیست بدون دلیلی که موجب علم باشد چیزی را گفت که مخالف اصل باشد.

به خاطر وجود همین موافقت در بعضی از موارد، گاهی شیخ و سید، مدعی اجماع امامیه بر آن شده‌اند؛ اگر چه کسی قائل به اجماع در این زمینه نشده است و همین معنی نزد اصحاب ما به اجماع بر قاعده‌ی فوق اعتبار شده و مورد نظر است. به خاطر همین است که شیخ ما، انصاری، اجماع‌های منافی با هم را از یک شخص یا معاصران یا آنانی که عصرشان به هم نزدیک است، تصحیح کرده است و همینطور بازگشت مدعی از فتوایی که در آن ادعای اجماع کرده است و دعوای اجماع در مسائلی که در درگیری لفظی میان طرف درگیر با مدعی مطرح می‌شوند. همچنین مسائلی را که خلاف آن بعد از مدعی یا قبل از وی یا در زمان خود وی شهرت دارد، تصحیح کرده است و گفته است: همه‌ی این‌ها مبنی بر این است که در نسبت دادن قول به علما بر همین وجه تکیه می‌شود. گفته‌ی او تمام شد.

اما این نوع بینش، از اجماع‌های منافی با اموری که مبتنی بر قاعده نیستند، دفع ایراد و اشکال نمی‌کند؛ مانند دعوای اجماع از طرف سید بر این که (صلاةُ الوُسْطی)، همان نماز عصر است، یا مانند دعوای اجماع از طرف شیخ بر این که (صلاةُ الوُسْطی)، نماز ظهر است و مقصود او از مذهب صحیح، فقط مذهب ما نیست؛ زیرا نگه داشتن چیزی به وسیله‌ی چیز دیگری نیازمند مغایرت بین آن دو چیز است. حتی اگر فرقی از جهت کلی و جزئی باشد. پس با این توضیح آشکار شد که در آن مورد، اجماعی وجود ندارد، حتی گفته‌ی او: «چنان‌که مرتضی آن را تقویت کرده است...». بر عدم اجماع و حتی بر اندک بودن ره‌پویان این نظریه صراحت دارد. باز هم آشکار شد که اگر در آن مورد اخباری جامع شرایط نزد شیخ برای حجت وجود داشت، صدور آن را از طرفداران این قول جائز ندانسته است و نیز، با تأمل در کتاب «تبیان» بر اهل نظر پوشیده نمی‌ماند که شیوه‌ی او در آن کتاب، نهایت مدارا و همگامی با مخالفان بوده است، زیرا او را می‌بینی که در تفسیر آیات با نقل قول از حسن و قتاده و ضحاک و سدی و ابن جریر و جبائی و زجاج و ابن زید و امثال آن‌ها اقتصر کرده است و از هیچ یک از مفسران امامیه چیزی نقل ننموده است و جز در بعضی از موارد، از هیچ یک از امامان خبری را ذکر نکرده است و شاید در آن اندک هم، مخالفان با او

موافق بوده‌اند؛ حتی وی نخستین افراد از طبقه اول را از مفسرانی به حساب آورده که روش و مذهب آنان شایسته‌ی ستایش و مدح می‌باشد که این مطلب اگر بر وجه مباحثات نبود بسیار ناآشنا به نظر می‌رسید. پس احتمال دارد صدور این قول از او تقیه باشد و یکی از آن مسائلی که تألیف این کتاب را بر تقیه تأیید می‌نماید، آن است که سید بزرگوار علی بن طاوس در کتاب «سعد السعود» بیان کرده است و تقیه، او را وادار به میانه‌روی در جدا کردن سوره‌های مکی و مدنی و خلاف در اوقات آن‌ها نموده است و او به چیزی که طوسی گفته است، آشناتر است. پس بیندیش در گفته‌ی او: «از این قرآن موجود در میان ما...» آشکار می‌شود که نزاع در قرائتی است که به طریق آحاد روایت شده نه در اصل وجود نقص که گفتار سابق بر آن دلالت دارد که گفت: روایات فراوانی بر نقصان دلالت می‌کنند... با گفته‌ی او در تضاد است که گفت: «اما طریق این روایات آحاد است...» مگر این که کلام بر چیزی حمل شود که آن را ذکر کردیم مبنی بر این که «نزاع در قرائتی است که به طریق آحاد روایت شده نه در اصل وجود نقص» و ان شاء الله بیان سائر مسائلی که در سخنان اوست، در جای خود خواهد آمد. و از جمله کسانی که به این قول تصریح کرده‌اند: شیخ ابو علی طبرسی است که در تفسیر «مجمع البیان» گفته: اما [ادعای وجود] زیاده در قرآن به اجماع باطل است، ولی جمعی از یاران ما و گروهی از حشویه‌ی عامه روایت کرده‌اند که در قرآن تغییر و نقصان وجود دارد و آن‌چه در مذهب ما صحیح است، مخالفت با این قول است که مرتضی هم آن را تقویت نموده است. سپس کلامش را ادامه می‌دهد. و در سوره‌ی نساء با تکیه بر چند روایت مدعی است که ﴿إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى﴾ از آیه‌ی متعه کاسته شده است که در میان علمای طبقه‌ی او، جز از این چهار نفر استاد، خلاف صریحی شناخته نشده است.^۱

و یکی از علمای شیعه در هند در کتاب «عماد الإسلام فی علم الکلام»^۲ بعد از ذکر اختلاف قرائت‌ها به نقل از کتاب شافی در حدیث گفته است: می‌گوییم: «سرانجام قول

^۱ - فصل الخطاب، ص ۳۵-۳۳.

^۲ - عماد الاسلام در علم کلام به مرآة العقول گفته می‌شود و توسط تاج العلماء دلداری علی بن محمد معین نصیر آبادی متوفی به سال ۱۲۳۵ هجری در ۵ جلد قطور، تألیف شده است: فصل اول آن

سید مرتضی به عدم راهیابی تغییر و تحریف در اصل قرآن به این معنی است که تا حد یک یا دو آیه تحریف نشده، نه آن‌گونه که شامل مفردات الفاظ باشد، ولی تصریح کرده به این که قرآن در زمان پیامبر ﷺ نسخه‌های گوناگونی داشته است و به چند صورت قرائت شده است.^۱

و پسر او سلطان العلماء، سید محمد دلدار در کتاب خود «ضربة حیدریه»^۲ بعد از نقل کلام مرتضی گفته است: به درستی که حق، شایسته‌ی پیروی است و سید علم الهدی، معصوم نیست تا پیروی از او واجب باشد. پس اگر وی قائل به عدم نقص در قرآن به طور مطلق باشد، پیروی از او برای ما واجب نیست و اشکالی هم ندارد.^۳

این اندکی است از روایات بسیار که آن را ذکر کردیم و آن‌ها را از مهم‌ترین کتب قوم شیعه برگرفته‌ایم. و نمی‌دانیم به آقای لطف الله صافی بینوا که کتاب «صوت الحق ودعوة الصدق» خود را در رد ما نوشته است، چه بگوئیم؛ در حالی که شایسته بود، اسم کتابش را «صوت الباطل ودعوة الکذب» می‌نامید. وی در کتاب خود می‌گوید: اگر احسان الهی ظهیر - فارغ التحصیل دانشگاه مدینه منوره - چند برابر احادیث ضعیف و متشابهی که آورده است از احادیث صحیح متواتر در کتاب‌های جامع الحدیث

در توحید، فصل دوم در عدل، فصل سوم در نبوت، فصل چهارم در امامت، و در آخر فصل، مطاعن (زخم زبان‌ها نسبت به صحابه) وجود دارد و فصل پنجم در معاد است (الذریعه ج ۱۵، ص ۳۳۰).

^۱ - به نقل از ضربة حیدریه، ج ۲، ص ۷۸

^۲ - ضربة حیدریه، برای شکستن شوکت عمری به زبان فارسی تالیف سلطان العلماء شیعه سید محمد بن دلدار علی نصیر آبادی متولد ۱۱۹۹ در رد شوکت عمر نوشته شد. کتابی که رشید الدین خالد، شاگرد عبدالعزیز دهلوی، صاحب «التحفة الاثنی عشریة» در جواب کتاب «البارقة الضیغیة» در مبحث متعه، تألیف نموده است. و کتاب «البارقه» نیز، از تألیفات سید محمد مذکور است. وی می‌گوید: وقتی که رشید در کتاب شوکت خود برای دلایل ذکر شده در البارقه، باب تأویل را گشود، سلطان العلماء در رد آن کتاب، ضربت حیدریه را تالیف کرد که اول آن: «الحمد لله الذی هدانا» می‌باشد و در چاپخانه‌ی مجمع العلوم در لکهنو در سال ۱۲۹۶ در دو جلد و ۴۳۱ صفحه، چاپ شده است. (الذریعه، ج ۱۵، ص ۱۱۶).

^۳ - ضربت حیدری، ج ۲، ص ۸۱.

شیعه و کتاب‌های معتبر آنان می‌آورد، بهتر بود. این تحقیق و بررسی او را به دروغ انداخته است.

اگر در نسبت تحریف به شیعه، مبالغه نماید، ضرری نمی‌رساند؛ زیرا کتاب‌ها و صریح گوئی‌های موکد شیعه او را تکذیب و دفع می‌نماید. چنانکه احتجاج شیعه در علوم گوناگون و دیگر مسائل اسلامی در اصول و فروع و استدلالشان به آیات و کلمه به کلمه‌ی آن و معتبر بودن قرآن به عنوان نخستین حجت و نیرومندترین دلایل از جهت شیعه بر تمام افتراهای وی آشکارا خط بطلان می‌کشد.

پس ای علمای پاکستان و ای استادان دانشگاه مدینه‌ی منوره، ای احسان الهی طهیر و ای توزیع کننده‌ی کتاب وی، شیخ محسن عباد - نایب رئیس دانشگاه - از مسجل نمودن قول تحریف بر طائفه‌ای از مسلمانان که تعداد نفرات آنان به صد میلیون نفر می‌رسد و در میان آنان علمای متفکر و نابغه و نمونه وجود دارد، بزرگانی که علوم اسلامی به آنان افتخار می‌کند، چه هدفی را دنبال می‌کنید. اصرار بر این مطلب، فائده‌ای ندارد و تنها قرآن کریم را در معرض شک و گمان قرار می‌دهد. چرا آن دو خصوصیات و آوردن قول اکید مبنی بر صیانت قرآن از تحریف را، انکار می‌کنند و چرا احادیث صحیح متواتر روایت شده از جانب شیعه را که از امامان اهل بیت روایت کرده اند و تصریح دارند بر این که قرآن با حراست خاص خداوند از تحریف مصون مانده است، ترک می‌کنند؟ (صوت الحق و دعوه الصدق، تألیف لطف الله صافی، ص ۲۹، ۳۰).

نمی‌خواهیم بیشتر از این برای او بگوییم: ای پیر خوش گفتار، این کتاب‌ها متعلق به چه کسانی است؟ می‌خواهی چه کسی را فریب دهی؟ و در کتاب خود «الشیعة و السنة» به تو هشدار دادم تا فریب نخوری و نپنداری که در میان اهل سنت کسی نیست که نیّت‌های شوم شما را شناسایی کند، بلی در میان اهل سنت کسی هست که نیّت‌ها و اسرار شما را بداند و سخنی نمی‌گوید مگر این که آن را با دلایل صادق و براهین روشن و آشکار ثابت کند و نصوص را از کتاب‌های خودتان اعم از تفسیر و حدیث و فقه نقل می‌کند، آیا بعد از این، دست از دروغ و فریب دیگران بر می‌دارید؟ و به درستی به کمک این رد نمودن‌ها، ثابت شد که این قوم همگی در درجه‌ی اول، معتقد به تحریف و زیاده و نقص در قرآن هستند، چنانکه در باب اول با تکیه بر

روایات و با تأیید احادیث روایت شده از معصومان آنان - طبق گمان خودشان - این مطلب را ذکر کردیم.

دوم: همه‌ی شیعیان در دوره‌ی دوم چنین عقیده‌ای داشتند مگر آن چهار نفری که به خلاف ظاهر تظاهر نموده‌اند، تا جایی که نه شاگردان و نه استادانشان، مانند علی بن ابراهیم و صفار و از مشایخ: شیخ صدوق و شیخ مُفید و شیخ طوسی و شاگردان ابن بابویه و غیره، با آن‌ها موافقت ننموده‌اند.

سوم: آن چهار نفر که عقیده‌ی عدم تحریف را بیان کرده‌اند، عقیده‌ی خود نسبت به قرآن را به هیچ یک از دوازده امام معصومشان نسبت نداده‌اند. در حالی که مذهب شیعه به قول خودشان مبنی بر اقوال و تعلیمات معصومان آن‌هاست و این چهار نفر نیز، خودشان معصوم نبوده‌اند و نمی‌توانند مذهبی را از ریشه بیافرینند و از بانیان و تأسیس‌کنندگان مذهب نیستند و تنها حق نشر و ترویج مذهب را دارند.

چهارم: هیچ یک از این چهار نفر، در زمان امامان معصوم نزیسته‌اند، بر خلاف کسانی که قائل به تحریف هستند و زمان معصومان را درک کرده و از آنان به طور مستقیم روایت کرده‌اند.

پنجم: به درستی، این چهار نفر که عقیده‌ی عدم تحریف را بیان کرده‌اند کتاب‌هایشان را نه بر امامان معصوم و نه بر امام غائب‌شان عرضه نکرده‌اند، بر خلاف کتاب‌های دیگری که تحریف را بطور منصوص اعلام کرده‌اند که بر آن‌ها عرضه شده است و آن را نیکو دانسته‌اند.

ششم: آنان در باطن خود همان اعتقاد را دارا هستند که سایر شیعه بدان معتقدند و از لوازم مذهب شیعه است.

هفتم: این قول (عدم تحریف) را جز به خاطر همراهی و مدارا با مسلمانان نگفته‌اند.

هشتم: یا به خاطر تقیه و فریب اهل سنت چنین چیزی را گفته‌اند.
نهم: گفتن این قول به خاطر مصالح دیگر و جلوگیری از مطاعن مسلمانان بوده است.

دهم: آنان خودشان از نظر علمی با عقیده‌ی عدم تحریف قرآن مخالفت کرده‌اند؛ زیرا این روایات و احادیث را در کتب خود درج کرده‌اند و بر تغییر و تحریف در قرآن،

نص صریح آورده اند. پس این ده نتیجه کامل است و برای کسی که در صدد حق شناسی است، کفایت می‌کند.

فصل سوم:

عقیده‌ی شیعه در دوره‌ی سوم در قبال قرآن

همانا شیعیان دور اول، مجموعاً معتقدند که قرآن تبدیل شده و تغییر یافته است و این عقیده‌ی امامان و بنیان و مؤسسان مذهب و شریعت آنان است.

شیعه‌ی دور دوم، جز آن چهار نفری که بر خلاف میل باطن خود با تحریف مخالفت کرده‌اند و مخالفت آنان مبنی بر هیچ دلیل نقلی یا عقلی نیست، بلکه این سخن را با وجود اعتقاد به تحریف و تغییر به خاطر تقیه زده‌اند.^۱ چنانکه یکی از علمای شیعه احمد سلطان تصریح کرده است که سخن آن دسته از علمای شیعه که تحریف قرآن را انکار کرده‌اند، جز بر تقیه حمل نمی‌شود.^۲

سپس در دور سوم، علمای شیعه و رهبرانشان خطر و عواقب سوء این قول را درک نمودند؛ زیرا گفتن و اعتقاد به این قول اساس مذهب و بنای عقائدشان از قبیل ولایت و امامت و وصایت را منهدم می‌کند و در این راستا اغراض دیگری برای انکار این قرآن موجود، وجود دارد:

۱- قرآن پر از مدح اصحاب رسول خدا ﷺ و تشویق مسلمانان به پیروی و الگو قرار دادن آنان است.

۲- چون این قرآن توسط خلفای راشدین مه‌دیین جمع آوری شده و این فضل به آنان بر می‌گردد؛ به ویژه حضرت عثمان که مردم را بر این قرائت جمع نموده است و این، چیزی است که آنان را خشنود نمی‌کند.

^۱ - برای شناخت این مبدأ نزد شیعه که اساسی‌ترین پایه است که مذهب آنان بر آن پایه‌ریزی شده است، بحث ظریف و جامعی را بنگر که در کتاب ما «الشیعة و السنة» چاپ اداره‌ی ترجمان السنة لاهور و دار الانصار مصر و دار طیبه مملکت عربی سعودی و مکتب اسلامی بیروت، لبنان از آن به تفصیل یاد شده است.

^۲ - تصحیف کاتبین، ص ۱۸.

غیر از این، مسائل فراوان دیگری نیز، هست که ضربات نیرومندی به این قوم وارد می‌کند که در کتاب «شیعه و سنی» خود به تفصیل پیرامون آن‌ها سخن گفته‌ایم. و این اغراض با از بیخ برکندن بنیان شیعه و نابود کردن تخم آن و قطع ریشه کردن و شک افکنی در کتاب‌هایی که مدار مذهب و اساس احکام آن‌هاست، همراه می‌باشد و همین کتب است که منبع و سرچشمه‌ی همه‌ی مسائل و عبادات و معاملات و عقائد قرار گرفته است به گونه‌ای که شمار روایات و احادیث در این مسأله به حد استفاضه و تواتر رسیده است و از دو هزار هم فراتر رفته است؛ چنانکه جزائری گفته است:

«همانا اخباری که بر «تحریف» دلالت می‌کند بیش از دو هزار حدیث هستند و جماعتی از علماء مانند شیخ مفید و محقق داماد و علامه مجلسی و غیره برای این روایت‌ها ادعای استفاضه نموده‌اند؛ حتی شیخ طوسی هم، در کتاب «تبیان» به کثرت این احادیث تصریح کرده است.^۱

همچنین طبرسی گفته است: و بدان که آن اخبار از کتاب‌های معتبری نقل شده‌اند که تکیه‌گاه یاران ما در اثبات احکام شرعی و آثار نبوی هستند.^۲

همچنین خاتم‌المحدثین این قوم، ملا باقر مجلسی^۳ در کتاب «مرآة العقول» در شرح باب «همانا همه‌ی قرآن را جز امامان جمع نکرده‌اند» چنین گفته است: پوشیده نیست که این خبر و بسیاری از اخبار صحیح در نقص و تغییر قرآن صراحت دارند، به نظر من، اخبار مربوط به این باب متواتر معنوی هستند و کنار گذاشتن همه‌ی این‌ها به طور مطلق موجب سلب اعتماد از همه روایات است، حتی به گمان من روایات این باب در کمتر از اخبار موضوع امامت نیستند، پس چگونه امامت را با روایت ثابت می‌کنند در حالی که اگر خبرهای تحریف را نپذیرند، اخبار به طور مطلق از اعتبار ساقط می‌شوند؟. اگر گفته شود: ادعای تحریف باعث سلب اعتماد از قرآن می‌گردد؛ چون هرگاه تحریف قرآن ثابت شود، در هر آیه‌ای احتمال آن تحریف وجود دارد و به خبر آحاد ثابت شده است که ائمه عمل به این قرآن را سفارش کرده‌اند، پس قرآن در

^۱ - جزائری، الأنوار النعمانية.

^۲ - فصل الخطاب، ص ۲۵۲.

^۳ - بیوگرافی همه این‌ها را در کتاب «الشیعة و اهل البیت» خودمان ذکر کرده‌ایم.

عمل به منزله‌ی خبر واحد خواهد بود. می‌گوییم: این طور نیست؛ زیرا تأیید قرائت این قرآن و عمل به آن از طرف ائمه متواتر و معلوم است و از هیچ یک از اصحاب نقل نشده که یکی از ائمه‌ی ما، قرآنی به او داده یا قرائتی را به وی آموخته باشد و این مطلب برای کسی که اخبار را دنبال کند، ظاهر است. به جانم قسم نمی‌دانم چگونه جرأت می‌کنند این تکلفات رکیک و ناهموار را در آن اخبار بیاورند؛ مانند آنچه در این خبر گفته شده است:

آیات زائد همان احادیث قدسی هستند یا این که جزء بندی آیات بیشتر بوده است و در خبری نیامده که اسامی به عنوان تفسیر در حاشیه نوشته شده باشد.^۱ و این عبارت صریح و واضح و در تعبیر درست است. بنابراین، کار را قبل از بزرگ شدن چاره‌جویی کردند و کتاب‌ها و تألیفاتی نوشتند و چند بخش را به اثبات این عقیده و بیان آن اختصاص دادند و به سرعت در صدد جمع روایات و ردّ بر مخالفان برآمدند. پس زمانی نگذشت که کتاب‌های متعددی تألیف نمودند که مملو از چنین روایاتی از امامان معصوم و ردّ منکران بود. بعضی از آن‌ها را در باب اول، ذکر کردیم و بعضی دیگر را در باب چهارم، در بحث از کتاب «فصل الخطاب» ذکر خواهیم نمود.

شایان ذکر است که شیعه در هیچ زمانی دست از نوشتن این‌گونه کتاب‌ها برنداشتند و هیچ شهری در جهان وجود ندارد که شیعه در آن ساکن باشد و در انتشار چنین گفتارهای باطلی شرکت نداشته باشند. بخشی از تألیفاتشان را برای بیان این عقیده اختصاص داده‌اند؛ مثلاً علمای شیعه در شبه قاره‌ی هند که بعد از ایران بیشترین جمعیت شیعه را در خود جای داده است، کتاب‌های فراوانی را برای بیان این عقیده نوشته‌اند که کتاب «استقصاء الافهام و استیفاء الانتقام» تألیف سید حامد حسین لکهنوی، از جمله‌ی آن کتاب‌هاست و تهرانی در کتاب «الذریعة» از آن یاد کرده و گفته است:

کتاب «استقصاء الإفهام و استیفاء الانتقام» در ردّ کتاب «منتهی الکلام» - تألیف یکی از اهل سنت - تألیف امیر سید حامد حسین بن امیر قلی. .. متوفای سال (۱۳۰۶) هجری در لکهنوی، صاحب کتاب «العقبات» که بیشتر کتاب‌هایش به زبان

^۱ - نقل از «فصل الخطاب» ص ۳۵۳.

فارسی می‌باشند تا عموم از آن استفاده کنند، این کتاب هم به زبان فارسی است که در مسأله‌ی مشهور تحریف قرآن بحث را به نهایت رسانیده است.^۱

همچنین از این قبیل کتاب‌ها، کتاب «تصحیف کاتبین یا تاریخ قرآن مبین» است؛ آن‌گونه که صاحب «الذریعة» آن را ذکر کرده و گفته است: تصحیف کاتبین یا تاریخ قرآن مبین، تألیف میرزا احمد سلطان است.^۲

و «رشق النبالی علی أصحاب الضلال» تألیف سید ناصر حسین است.

و «مصباح الظلم» تألیف شمس العلماء امداد امام زیدی، روشنفکر عظیم آبادی که به زبان اردو چاپ شده است.^۳

و «ضربه‌ی حیدریه» تألیف سید محمد دلدار علی و «عماد الإسلام» تألیف پدرش سید دلدار علی و «الإنصاف فی الاستخلاف» تألیف میرزا احمد علی و «الإنصاف فی تحقیق آیه الاستخلاف» تألیف میرزا احمد علی امرتسری هندی که به زبان اردو چاپ شده^۴ و در همه‌ی این کتاب‌ها بابتی را برای بیان این عقیده اختصاص داده‌اند و کتاب‌های فراوان دیگری نیز، به این هدف اختصاص دارند یا حداقل بخشی از آن‌ها به این مطلب مربوط می‌شود.

پس حاصل مطلب آن است که بسیاری از علمای شیعه و بزرگان‌شان در دوره‌ی سوم تا زمان ما به این عقیده، تصریح و کتاب‌هایی را برای آن تألیف کرده‌اند و بخش عمده‌ی علمای آنان - اگر نگوئیم همه‌ی آن‌ها - به این مطلب عقیده داشته و دارند و خلاف این عقیده را اظهار نکرده‌اند، مگر کسی که می‌خواهد باطل را در قالب حق نشان دهد و سکه‌ی جعل خود را رواج دهد و به اهل سنت نیرنگ بزند، مانند شیخ جلیل شیعه، محمد حسین آل کاشف الغطاء و مؤلف کتاب «أصل الشیعة وأصولها» و دیگر کسانی که جهت شکار و به دام انداختن مردم راه او را پیموده‌اند و از روش او

۱ - الذریعة الی تصانیف الشیعة، ج ۲، ص ۳۱.

۲ - همان، ص ۱۹۵.

۳ - همان، ج ۲۱، ص ۱۱۳.

۴ - همان.

استفاده کرده‌اند و خود را با باطل تقویت کرده‌اند، که بزرگ‌ترین دلیلشان بر این مطلب، این مطلب است که کاشف الغطاء در کتاب خود که در واقع آن را برای سنی تألیف نموده نه برای شیعه، گفته است: هر کس معتقد به امامت باشد به آن معنی که ما آن را ذکر کردیم، پس او مؤمن به معنای اخص خواهد بود، اما اگر ایمانش را بر ارکان چهارگانه منحصر نماید، پس او مسلمان و مؤمن به معنی اعم است و همه‌ی احکام اسلام، از قبیل حرمت خون و مال و ناموس و وجوب حفظ او و حرام بودن غیبت وی و غیره بر او مترتب می‌شود؛ زیرا وی با عدم اعتقاد به امامت (پناه بر خدا) از اسلام خارج می‌شود.^۱

کسی که به مبادی مذهب شیعه آشنایی دارد، می‌داند که در مذهب شیعه کسی که به امامت ایمان نداشته باشد و برای وی گردن نهد، دین و ایمان ندارد.^۲ و چنانکه شیخ بزرگ آنان، مفید در کتاب «المسائل» گفته است:

امامیه اتفاق دارند بر این که هر کس امامت یکی از ائمه و اطاعتی را که خدا برایش واجب کرده است، انکار کند، او گمراه و کافر و مستحق جاودانگی در آتش است.^۳ و این کجا و آن کجا؟ کاشف الغطاء کجا و مفید کجا؟ و با این مطلب، گفته‌ی ما ثابت می‌شود که این کتاب‌ها برای بیان عقیده‌ی شیعه تألیف نشده‌اند، بلکه برای تقیه و مدارا و مماشات و فریب مسلمانان به طور عموم و اهل سنت به طور اخص، تألیف شده‌اند و خداوند از عملشان غافل نیست.

برای روشن نمودن مطلب حق و ارائه‌ی برهان بر گفته‌ی خود که در واقع میرهن است و قبلاً ثابت شده، گزیده‌ای از مطالبی را ارائه می‌دهیم که از کتاب‌ها و تألیفات مختلف تألیف شده در زمان‌ها و جاهای مختلف اقتباس شده‌اند و در کتاب «الشیعة والسنة» یا در فصل‌های گذشته‌ی این کتاب به ذکر آن پرداخته‌ایم. و نیز در باره‌ی

^۱ - محمد حسین آل کاشف الغطاء، أصل الشيعة وأصولها، ص ۱۰۳ و ۱۰۴.

^۲ - برای توضیح این مطلب به کتاب ما الشيعة وأهل السنة بنگر که در آن روایات بسیاری را در این خصوص از امامان معصومان - طبق قول خودشان - وارد نموده‌ایم.

^۳ - به نقل از «البرهان» در تفسیر قرآن، ص ۲۰.

نویسندگان آن کتاب‌ها بحث می‌کنیم که از عالمان متأخر شیعه در دور سوم هستند و در کتاب «فصل الخطاب» نامی از آنان برده نشده است.

آن‌ها را ذکر می‌کنیم تا مجالی برای نیرنگ نیرنگ‌بازان و مکر حيله‌گران و تقلب متقلبان و وارونه نشان دادن حقیقت و شک افکنی باقی نماند. پس با مدد و توفیق الهی می‌گوییم:

مطالب را از بحرانی متوفای سال (۱۱۰۸) هجری مفسر شیعی مشهور آغاز می‌کنیم؛ که موضوعی از مقدمه و جلد اول کتابش را به بیان عقیده‌ی خود پیرامون قرآن اختصاص داده است. ایشان در مقدمه‌ی دوم کتابش، تحت عنوان «بیان آن‌چه وقوع بعضی تغییرات را در قرآن ثابت می‌کند» گفته: تحریف و تغییر موجب شده ارشاد به امر ولایت و امامت و اشاره به فضائل اهل بیت و واجب بودن اطاعت از ائمه به بطن و تأویل قرآن و بر سبیل مجاز و تعریض و رموز در ظاهر و تأویل قرآن واگذار شود». او تحت این عنوان عریض و طویل، می‌نویسد:

«بر حسب اخبار و روایات بعدی حق تأویل ناپذیر این است؛ قرآنی که در دست ماست بعد از پیامبر خدا ﷺ تغییراتی در آن واقع شده است؛ بسیاری از کلمات و آیات از آن حذف شده، اما قرآن محفوظ از تغییر و تحریف و موافق با آن‌چه خدا نازل کرده است، همان است که علی علیه السلام آن را جمع‌آوری نموده و از آن نگهداری کرده تا به دست پسرش، امام حسن و سرانجام به دست قائم (مهدی) رسیده است و هم اکنون نزد او قرار دارد. به صراحت در حدیثی که آن را ذکر می‌کنیم، وارد شده است که در علم کامل خداوند صدور چنین افعال زشتی از مفسدان دین، ثبت شده بود که آن مفسدان هر گاه به چیزی زیان‌آور برای خود و سودمند برای علی و فرزندان پاکش، مطلع می‌شدند، سعی می‌کردند آن را به طور مطلق ساقط کنند یا تغییرش دهند، خلاصه به تحریف آن همت می‌گماشتند و از اراده‌ی کامل خداوند و رحمت واسع او غافل بودند که امر ولایت و امامت را حفظ می‌کند و از فضائل ظاهری پیامبر ﷺ و ائمه پاسداری می‌نماید تا از تغییر اهل تزییع و تحریف سالم بمانند و معانی آن همراه بقاء تکلیف برای اهل حق باقی بماند، لذا تنها به چیزی که در کتاب شریف به آن تصریح شده است، اکتفاء نکرد؛ بلکه بر حسب بطون (معانی پنهانی قرآن) و به سبک تأویل و صنایعی چون: مجاز و تعریض و رمز و کنایه و غیره اشاره کرده است تا بر

همه‌ی خلائق اتمام حجت کرده باشد، حتی بعد از این که تحریف‌کنندگان آن قسمت را که به طور صریح و با زیباترین وجه و برترین راه بر امامت دلالت می‌کرد، ساقط کرده باشند. صدق این گفتار با ملاحظه‌ی تمام چیزهایی که آن‌ها را در فصول چهارگانه مشتمل بر همه‌ی این احوال ذکر می‌کنیم، به خوبی روشن می‌گردد»^۱.

سپس در فصل اول، بیست و یک روایت را از مهم‌ترین کتب آن قوم آورده است که ما یازده روایت را که ذکر نکرده‌ایم ارائه می‌دهیم و بقیه را رها می‌کنیم؛ زیرا در ابواب گذشته وارد شده‌اند:

۱- علی بن ابراهیم در تفسیرش با اسناد خود که به ابی عبدالله علیه السلام متصل می‌شود روایت کرده است که ابو عبدالله گفت:

«به درستی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام گفت: همانا قرآن در پشت رختخوابم در ورق‌ها و چوبه‌های خرما و کاغذها، قرار دارد آن را بر دارید و جمع‌آوری کنید و ضایعش مگردانید؛ همان‌گونه که یهود تورات را ضایع کرد، پس علی رفت و آن را در یک پارچه‌ی سفید جمع نمود و در خانه‌ی خود آن را مهر کرد و گفت: تا قرآن را جمع‌آوری نکنم ردایم را نمی‌پوشم. گاهی مردی نزد وی می‌رفت، به بدون رداء از او استقبال می‌کرد تا این که قرآن را جمع نمود».

در کتاب «ثواب الأعمال» با اسناد از عبدالله بن سنان، از ابی عبدالله علیه السلام روایت نموده که گفت: در سوره‌ی احزاب رسوایی مردان و زنانی از قریش و غیره وجود داشت. ای ابی سنان، همانا سوره‌ی احزاب زنان قریش را رسوا کرد و از سوره‌ی بقره طولانی‌تر بود؛ اما آن را ناقص و تحریف نمودند.

و همان‌گونه که در آخر فصل اول از گفتار اول ابی عبدالله علیه السلام بیان شد گفت: «در قرآن حوادث گذشته و آینده و حال وجود دارد، اسامی تعدادی از مردان در آن ذکر شده بود که حذف شدند و هر یک از آن اسامی با صورت‌های مختلف خوانده می‌شد که قابل شمارش نیستند و این مطلب را فقط وصی‌ها می‌دانند».

^۱ - البرهان، ص ۳۶.

همچنین در آن کتاب آمده است که از ابی عبدالله روایت شده که گفت: «آیات بسیاری از قرآن حذف شده است اما بر آن افزوده نشده مگر چند حرفی که نویسندگان آن را به اشتباه یا از روی توهم نوشته‌اند».

در «کنز الفوائد» با اسناد خود از صادق علیه السلام نقل کرده است که وی در حدیثی که بعضی از الفاظ حذف شده از قرآن در آن آمده، گفته است: «همانا عمرو بن عاص بر منبر مصر گفت: در مقابل هزار درهم، حرفی از قرآن زدوده شد و صد هزار درهم دادم تا آیه‌ی ﴿إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ﴾ [الکوثر: ۳] از قرآن زدوده شود. پس به او گفتند: معاویه اجازه نمی‌دهد. سپس معاویه به وی نوشت: آنچه بر منبر گفتی به من ابلاغ شد، در حالی که من آن جا نبودم».

همچنین در «کنز الفوائد» از صدوق با اسناد خود از میسر آمده که گفت: «از رضا علیه السلام شنیدم می‌گفت: به خدا سوگند، نه دو شخص بلکه یک شخص هم از شما در آتش دیده نمی‌شود. گفتم این کجا و کتاب خدا کجا؟ در جواب گفت: در سوره‌ی الرحمن در فرموده‌ی خداوند متعال آمده است:

(فیومئذ لا یسأل عن ذنبه - منکم - انس ولا جان) در آن روز هیچ پری و انسانی از شما از گناهش پرسش نمی‌گردد.

به او گفتم: واژه‌ی منکم در اصل آیه نیست. گفت: همانا نخستین کسی که این آیه را تغییر داد، ابن اروی بود؛ زیرا این فرموده‌ی خدا حجتی علیه او و یارانش بود و اگر واژه‌ی منکم در آیه نباشد، عقاب خدا از تمام بندگان ساقط می‌شود؛ زیرا از گناه هیچ انس و جنی سؤال نمی‌شود. پس چه کسی در روز قیامت مورد عقاب قرار می‌گیرد؟

در تفسیر فرات بن ابراهیم با اسناد خود از عبدالرحمن بن کثیر از ابی جعفر علیه السلام روایت کرده که گفت: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی، سه روز بیرون برو تا کتاب خدا را تألیف می‌کنی و شیطان بر آن نیفزاید. پس شیطان نه چیزی بر آن افزود و نه چیزی از آن کاست». در کتاب «الغیبة» نعمانی از ابن‌نباته روایت است که گفت: از علی علیه السلام شنیدم که می‌گفت: گویا من عجم را می‌بینم که چادرهای آنان در مسجد کوفه است و قرآن را چنانکه نازل گردید، به مردم می‌آموزند. گفتم: ای امیر المؤمنین، آیا این قرآن همان است که نازل گردیده است؟ گفت: نه؛ زیرا اسم هفتاد نفر از قریش و اسامی پدرانشان از آن زدوده شده است و تنها به خاطر بی‌احترامی به پیامبر خدا ابولهب ذکر

شده؛ زیرا وی عمومی پیامبر است». و هنگام تفسیر بعضی از آیات و کلمات تغییر یافته، روایات دال بر مقصود به طور متفرقه ذکر می‌شوند.

در کتاب «الاحتجاج» از ابی‌ذر غفاری روایت شده است: «زمانی که پیامبر خدا ﷺ وفات نمود، علی قرآن را جمع نمود و آن را به سوی مهاجرین و انصار آورد و بر آنان عرضه کرد؛ زیرا پیامبر ﷺ به او چنین سفارش کرده بود. پس آنگاه ابوبکر باز شد نمود، در صفحه‌ی اول رسوایی‌های آن قوم آشکار شد، لذا عمر بر آشفته و گفت: ای علی، آن را برگردان ما نیازی به آن نداریم. سپس علی آن را پس گرفت و برگشت. ابوبکر، زید بن ثابت را که قاری قرآن بود احضار کرد و گفت: به درستی، علی قرآن را به نزد ما آورد و در آن رسوایی‌های مهاجران و انصار قرار داشت و ما می‌خواهیم که قرآن را برای ما تألیف کنی و رسوایی و هتک مهاجران و انصار را از آن بزدایی. زید نیز، دستور وی را پذیرفت. پس از کتابت قرآن فارغ شد و علی نیز، قرآنی را که تألیف کرده بود، ظاهر نمود، عمر گفت: پس چاره چیست؟ زید گفت: شما چاره را بهتر می‌دانید. سپس عمر گفت: جز این که او را بکشیم و از دستش راحت شویم، چاره‌ی دیگری نیست. پس کشتن علی را به دست خالد بن ولید تدارک دیدند؛ اما موفق به اجرای نقشه نشدند. سپس زمانی که عمر خلیفه شد، قرآن را از علی خواست تا بین خودشان تحریفش نکنند. پس گفت: ای ابا الحسن، اگر آن قرآن را به نزد ابوبکر برده‌ای به نزد ما نیز بیاور تا همگی پیرامون آن گرد آییم و بدان عمل کنیم. علی گفت: فرصت از دست رفت. من به خاطر اتمام حجّت بر شما آن را نزد ابی‌بکر بردم تا روز قیامت نگویند: ما از این قرآن غافل بودیم یا چرا آن را به نزد ما نیاوردی؟ همانا قرآنی که نزد من است جز پاکان و اوصیا از فرزندان من به آن دست نمی‌زنند. پس عمر گفت: آیا زمان ظاهر کردن آن مشخص است؟ علی گفت: بلی، هرگاه قائم اهل بیت و از فرزندان من به پا خاست آن را ظاهر می‌کند و مردم را به عمل کردن به آن وادار می‌نماید؛ سپس سنت با آن جاری می‌گردد».

همچنین در کتاب یاد شده از کتاب مسلم از عبدالله بن جعفر بن ابی طالب روایت شده است که گفتاری طولانی در میان او و فرزندان معاویه در محضر گروهی که یکی از آنان حسن بن علی بود، رد و بدل شد؛ او نقل می‌کند که حسن رضی الله عنه گفت: «عمر به نزد پدرم فرستاد که من می‌خواهم، قرآن را جمع‌آوری و در یک مصحف بنویسم؛ پس قرآن نوشته شده‌ی خود را نزد من بفرست. سپس علی به نزد او آمد و گفت: به خدا

سوگند اگر گردنم را بزنی، آن قرآن را به تو نمی‌دهم. عمر گفت چرا؟ علی گفت: چون خداوند فرموده است: (لا یمسّه إلا المطهرون) (جز پاکان آن را لمس نمی‌کنند) و گفت: منظور خداوند از پاکان من بوده‌ام نه تو و یاران تو. سپس عمر عصبانی شد و گفت: پسر ابی‌طالب گمان می‌کند جز او کس دیگری علم ندارد. پس هر کس قرآنی دارد نزد من بیاورد. و هر گاه مردی نزد او می‌آمد و چیزی از قرآن می‌خواند، اگر مرد دیگری هم، آن آیه را قرائت می‌کرد آن را می‌نوشت؛ و گرنه چیزی نمی‌نوشت. سپس حسن گفت: گفته‌اند: از بسیاری از قرآن ضایع شده است؛ دروغ گفتند: به خدا سوگند قرآن مجموعه‌ای است محفوظ نزد اهل قرآن. سپس حسن گفت: عمر قاضیان و والیان خود را فرمان داد و گفت: طبق آراء و نظرات خود اجتهاد کنید و به چیزی که در نظرتان حق است، قضاوت کنید؛ پس او و والیانش همیشه در اشتباه بودند و پدرم آن‌ها را از اشتباهاتشان خارج می‌نمود و به چیزی که علیه آنان بود، احتجاج می‌کرد و قاضیان نزد خلیفه‌ی خودشان جمع می‌شدند و درباره‌ی یک مسأله با قضاوت‌های گوناگون حکم می‌کردند و خلیفه، آن قضایا را برایشان تایید می‌کرد؛ زیرا خداوند متعال حکمت و (فصل الخطاب) را به او نداده بود».

همچنین در کتاب یاد شده در ضمن مجموعه حجت‌های علی بر جماعتی از مهاجر و انصار، روایت است که طلحه در ضمن سؤالاتی به علی گفت: ای ابو الحسن، چیزی هست که می‌خواهم آن را از تو بپرسم: تو را دیدم با لباسی آراسته خارج شدی و گفتی: پیوسته در خدمت پیامبر ﷺ بوده‌ام و به غسل و تکفین و نماز و دفن وی مشغول بودم. سپس مشغول کتاب خدا بودم تا آن را جمع‌آوری نمودم. این کتاب خداوند است که نزد من قرار دارد و یک حرف از آن کم نشده است، اما من آن قرآنی را که تو نوشتی و تألیف کردی، ندیده‌ام. عمر را دیدم که به نزد تو فرستاد و گفت: آن قرآن را برایم بفرست، اما تو از فرستادن آن خودداری نمودی. پس عمر از مردم درخواست کرد تا هر کس قرآنی نزد خود دارد، بیاورد. بعد هر گاه دو مرد بر آیه‌ای شهادت می‌دادند آن را می‌نوشت و اگر جز یک مرد کسی بر آن شهادت نمی‌داد، نوشتن آیه را به تأخیر می‌انداخت و آن را نمی‌نوشت. عمر گفت: من شنیدم که در روز یمامه مردانی کشته شدند که قرآنی را قرائت می‌کردند که غیر از آنان کسی آن را قرائت نمی‌کرد، پس آن قسمت از بین رفت؛ چون وقتی نویسندگان مشغول نوشتن بودند، گوسفند آن

ورق را خورد و هر چه در آن نوشته شده بود، از بین رفت و آن نویسنده عثمان بود». همچنین از عمر و یارانش و از کسانی که نوشته‌های خود را در زمان عمر و عثمان تألیف کرده بودند، شنیدم که می‌گفتند: سوره‌ی احزاب به اندازه‌ی سوره‌ی بقره و سوره‌ی نور، صد و چند آیه‌ای بود و سوره‌ی حجر، صد و نود آیه بود. چرا این طور شد؟ خدا رحمتت کند چرا کتاب خدا را برای مردم ظاهر نمی‌کنی؟ چه مانعی در کار است؟

همچنین عثمان به هنگام گرفتن تألیف عمر، قرار جمع کردن قرآن را گذاشته بود؛ لذا قرآن را برای او جمع نمود و مردم را وادار به پیروی از یک قرائت کرد. سپس مصحف اُبی بن کعب و ابن مسعود را پاره کرد و آن‌ها را در آتش سوزاند. علی در جواب طلحه گفت: «ای طلحه، به درستی هر آیه‌ای که خدا بر محمد ﷺ نازل کرده است در نزد من و با املا‌ی پیامبر خدا ﷺ و دست خط من و تأویل همه آیاتی که خدا آن را بر محمد ﷺ نازل کرده است و هر حلال و حرام، یا حدی یا حکمی یا چیزی که تا روز قیامت امت به آن احتیاج دارد، همه نزد من موجود است؛ حتی مقدار ارش و جریمه‌ی زخم خراش نزد من است. طلحه گفت: پس هر کوچک یا بزرگ، یا خاص یا عامی که وجود داشته است یا تا قیامت به بوجود خواهد آمد نزد تو به صورت مکتوب وجود دارد؟

گفت: آری و راز این مطلب آن است که پیامبر خدا ﷺ در هنگام وفات، کلید هزار باب و دروازه‌ی علم را در اختیار من قرار داد که هر باب از آن‌ها هزار باب دیگر را برایم می‌گشود و اگر امت بعد از وفات رسول خدا ﷺ از من پیروی و اطاعت می‌کردند از روزی آسمانی و زمینی بهره می‌گرفتند. سپس طلحه گفت: ای ابا حسن، از چیزی که در رابطه با قرآن از تو سؤال کردم، جواب بده؛ آیا آن را برای مردم ظاهر نمی‌کنی؟ علی در جواب گفت: ای طلحه، به عمد از جواب خودداری کردم؛ پس مرا از آن چه عمر و عثمان نوشتند با خبر کن. آیا نوشته‌ی آنان تمامش از قرآن بود یا چیزهایی غیر از قرآن هم در آن وجود داشت؟ طلحه گفت: همه‌اش قرآن بود. علی گفت: اگر به آن چه در آن است عمل کنید، از آتش نجات پیدا می‌کنید و داخل بهشت می‌شوید، زیرا حجت ما و بیان حق و فریضه بودن اطاعت از ما در آن وجود دارد. طلحه گفت: مرا کفایت می‌کند؛ اگر این تألیف، قرآن باشد برای من کافی است. سپس طلحه گفت: به

من خبر بده آن قرآن و تأویل آن و بیان حلال و حرامی که در دست داری را به چه کسی واگذار می‌کنی و بعد از تو چه کسی آن را به عهده خواهد گرفت؟

علی در جواب گفت: آن کسی که پیامبر ﷺ به من امر نمود تا این قرآن را به وی دهم؛ یعنی، وصی من. نزدیک‌ترین مردم به من بعد از خودم، پسر من حسن است. پس حسن آن را به پسر دیگرم، حسین واگذار می‌کند. سپس به یکایک فرزندانم از نسل حسین منتقل می‌شود و تا آخرین نفر آنان، همراه رسول خدا ﷺ در اطراف حوض گوثر گرد می‌آیند. همه‌ی آنان با قرآن خواهند بود و از قرآن جدا نمی‌شوند و قرآن هم با آنان است و از آن‌ها جدا نمی‌شود». (حدیث)

همچنین در فصل سوم، خبر دیگری به نقل از کتاب «احتجاج» خواهد آمد که شامل تصریح به تغییر قرآن و به راز چیزی است که با تعریض و تأویل به امامت اشاره شده است. در فصل پنجم، از گفتار دوم از مقدمه اول از حدیث کتاب «مختصر» تألیف حسن بن سلیمان که آن حدیث شامل قول ابی محمد عسکری است که می‌گوید: «به خدا پناه می‌برم از کسانی که محکومات کتاب را حذف کردند». (حدیث)

می‌گویم: در زیارت‌نامه‌های متعدد مانند زیارت «الغدیر» و در دعانامه‌های فراوان همچون دعای «دو بت قریشی» و غیره، عبارات صریحی در تحریف و تغییر قرآن بعد از پیامبر ﷺ وارد شده است. از جمله امور بسیار واضح که هیچ احدی آن را انکار نمی‌کند، آن است که امت‌های گذشته، صُحُف و کتاب‌های آسمانی خود را تغییر دادند و آن‌ها را تحریف کردند، به ویژه تورات و انجیل را چنانکه قرآن و احادیث، این مطلب را به صراحت اعلام می‌دارند و یکی از آن احادیث همان خبر اول از این فصل است، قول امام باقر که گفت: «همانا بنی اسرائیل اختلاف پیدا کردند چنانکه این امت در قرآن اختلاف پیدا کردند و در کتابی هم که نزد قائم هست اختلاف پیدا می‌کنند؛ او قرآنی را به سوی آنان می‌آورد که بسیاری آن را انکار می‌کنند، پس همه‌ی آن‌ها را جلو آورده و گردن‌هایشان را می‌زند». پس بیندیش به دلالت این خبرها بر وجود یک قرآن محفوظ از زیاده و نقص که در هر عصری با امام زمان است و آن کتاب، همانست که

علی آن را جمع آوری کرده است و آن چه امروزه نزد ماست بدون هر گونه خللی نزد ما حجت است تا حق و اهل آن ظاهر گردند؛ خداوند توفیق دهنده است.^۱

همچنین در جلد اول تفسیر خود تحت عنوان «کسی جز امامان قرآن را جمع آوری ننموده است» روایات بسیاری را در این باره آورده است که بعضی را قبلاً ذکر نموده‌ایم.

همچنین تحت این عنوان «اما آن چه مخالف با آن چیزی است که خدا آن را نازل کرده و آن چه از قرآن تحریف شده است» احادیث بسیاری را عنوان کرده است. چون این احادیث در باب چهارم ذکر خواهند شد، فعلاً آن‌ها را رها می‌کنیم.

دومین کسی که می‌خواهیم، کلامش را وارد کنیم؛ مفسر شیعی دیگری به نام محمد محسن، ملقب به فیض کاشانی است، وی در مقدمه‌ی تفسیر خود تحت عنوان «مقدمه‌ی سوم» از آن چه درباره‌ی جمع و تحریف و زیاده و نقص در قرآن آمده است، بحث نموده و در همان مقدمه، روایت‌هایی آورده است که تعداد آن‌ها از پنجاه عدد فراتر می‌رود. سپس صافی گفته است: بر همه‌ی این‌ها این اشکالی وارد است که دیگر اعتمادی بر قرآن باقی نمانده است؛ زیرا احتمال دارد که هر آیه‌ای از قرآن تغییر یافته و تحریف شده باشد یا بر خلاف آن باشد که خداوند آن را نازل کرده است، پس دیگر در قرآن حجتی برایمان باقی نمی‌ماند پس فائده‌ی آن و فائده‌ی امر به تبعیت از آن و سفارش به چنگ زدن به آن و غیر این‌ها منتفی می‌شود، و باز هم خداوند عزوجل فرموده است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ ﴿٤١﴾ لَا يَأْتِيهِ الْبَطْلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ ﴿٤٢﴾﴾ [فصلت: ۴۱-۴۲].

«کسانی که به این ذکر [= قرآن] هنگامی که به سراغشان آمد کافر شدند (نیز بر ما مخفی نخواهد ماند!) و این کتابی است قطعاً شکست ناپذیر که هیچ گونه باطلی، نه از پیش رو و نه از پشت سر، به سراغ آن نمی‌آید؛ چرا که از سوی خداوند حکیم و شایسته ستایش نازل شده است».

و نیز، فرموده است: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ﴿٩﴾﴾ [الحجر: ۹].

«ما قرآن را نازل کردیم؛ و ما بطور قطع نگهدار آنیم».

پس چگونه تحریف و تغییر به قرآن راه یافته است؟ و همچنین از پیامبر ﷺ و محدثان درباره‌ی صحت و فساد خبر روایت شده است که با قرآن سنجیده می‌شود و در صورت موافقت با قرآن، صحیح و در صورت مخالفت با آن، فاسد خواهد بود. پس وقتی قرآنی موجود در دسترس ما تحریف شده است؛ فائده‌ی عرضه نمودن سنت بر آن چیست؟ با این که خبر تحریف، مخالف و تکذیب کننده‌ی کتاب خداست، اما ردّ و حکم به فساد آن یا تأویل وی واجب است؛ - و علم در دفع این اشکال نزد خداست - . به خاطرتان می‌آید که گفته شد: اگر این اخبار صحیح باشد، شاید تغییر فقط در چیزی است که خلل زیادی در مقصود ایجاد نمی‌کند، مانند حذف اسم علی و آل محمد ﷺ و حذف اسامی منافقان - نفرین‌های خدا بر آنان باد - واقعاً استفاده از عموم الفاظ باقی است، یا مانند حذف و پنهان کردن، که استفاده از سایر آیات به حال خود باقی است، البته اوصیاء چیزهایی از این قبیل را که از دستمان رفته است، جبران می‌کردند. سخن پیامبر ﷺ در حدیث طلحه بر این مطلب دلالت می‌کند، آن جا که فرمودند: «اگر به آن چه در آن است، عمل کنی از آتش نجات می‌یابی و داخل بهشت می‌شوی؛ زیرا در آن، بیان حق و حجت ما و واجب بودن طاعت ما وجود دارد».^۱

همچنین محدث بزرگ آنان، کسی که در بد زبانی بی‌نظیر است، در کتاب «حیة القلوب» خود، در حال بدگویی و دشنام دادن به یاران پیامبر خدا ﷺ به ویژه صدیق و فاروق رضی الله عنهما، تحت عنوان «بیان حجة الوداع» می‌نویسد:

همانا رسول خدا ﷺ اعلان نمود که علی بن ابیطالب، ولی، وصی و خلیفه‌ی من بعد از من است، اما یاران او بسان قوم موسی عمل کردند و از گوساله و سامری این قوم؛ یعنی، ابوبکر و عمر پیروی کردند^۲ (تا این جا که گفت: منافقان از جانشین رسول

^۱ - فیض کاشانی، صافی فی تفسیر القرآن، ایران، ص ۳۳ و ۳۴.

^۲ - به خاطر نقل این خرافات و خبائتی که از نهاد این قوم می‌جوشد و منویات آنان را ظاهر می‌کند از خداوند آموزش می‌طلبیم.

خدا عصبانی شدند و به خلیفه‌ی خدا؛ یعنی، کتابی که آن را نازل کرده است، دست بردند و آن را تحریف و تغییر دادند و هر چه خواستند به سر قرآن آوردند.^۱ برای تغییر و تحریفی که واقع شده است، در این کتاب و کتاب‌های دیگرش نیز، مثال‌های بسیاری آورده است و به روایات و احادیثی از امامان و معصومان خود استناد کرده است.^۲

بار دیگر مجلسی در کتاب خود از تفسیر «کازر»^۳ ذکر کرده است که عثمان بن عفان آن (سوره‌ای) را از قرآن به ویژه از مصحف عبدالله بن مسعود طبق زعم باطل بیرون انداخته است و نص آن سوره این است:

(یا ایها الذین آمنوا بالنبی وبالولی الذی بعثناهما یهدیانکم الی صراط مستقیم. نبی و ولی بعضهما من بعض وأنا العلیم الخبیر، إن الذین یوفون بعهد الله لهم جنات النعیم. والذین إذا تلیت علیهم آیاتنا کانوا بآیاتنا مکذبین. فإن لهم فی جهنم مقاماً عظیماً إذا نودی لهم یوم القیامة أین الظالمون المکذوبون للمرسلین. ما خلفهم المرسلین إلا بالحق وما کان الله لیظهرهم الی أجل قریب. سبح بحمد ربک وعلی من الشاهدین).

(ای کسانی که به پیغمبر و ولی ایمان آورده‌اید در حالی که آن دو را مبعوث کرده‌ایم و آن‌ها شما را به راه راست هدایت می‌کنند، پیامبر و ولی از یکدیگرند و من دانا و آگاهم. همانا کسانی که به عهد خدا وفا می‌کنند دارای بهشت‌های پر نعمت هستند و کسانی که هر گاه آیات ما بر آنان تلاوت می‌شود، تکذیب می‌کنند؛ پس به درستی در جهنم جایگاهی بس عظیم و خطرناک دارند. هر گاه در روز قیامت صدا زده شوند که ستمکاران و تکذیب‌کنندگان پیامبر کجایند؟ در حالی که جز طبق

^۱ - مجلسی، حیات القلوب، ج ۲، ص ۵۴۱.

^۲ - برای این مطلب به حیات القلوب، تحت عنوان «آیاتی که در امامت نازل شده‌اند»، ج ۳، ص ۱۲۵ و ما بعد آن بنگرید.

^۳ - در این موضوع، سوره‌ای را به نقل از تهرانی در کتاب الذریعة خود، ج ۴، ص ۳۰۹ نام برده است.

فرمان خداوند، پیامبران را نزد آنان نفرستادیم و خداوند به زودی قصد آشکار نمودن آنان را ندارد. پروردگارت را تسبیح و ستایش کن و علی هم از شاهدان است.^۱

و شیخ علی اصغر بروجردی از رهبران قرن سیزده در عصر محمد شاه قاجار نیز، در کتاب «عقائد الشیعة»^۲ گفته است: واجب است بر ما که معتقد باشیم، قرآن اصلی در معرض تغییر و تبدیل قرار نگرفته است؛ قرآنی که جز امام عصر غائب (عج)، نزد کس دیگری نیست، اما منافقان، قرآنی را که نزد خود داشتند، تغییر داده و تحریف نمودند.^۳

همچنین ملا محمد تقی کاشانی در کتاب «هدایة الطالبین» خود در سال (۱۲۷۵) هجری، تحت عنوان «مطاعن عثمان» نوشته است: «همانا عثمان دو بار عبدالله بن مسعود را زد، یک بار به خاطر این که نماز جنازه بر ابی ذر خوانده بود و بار دیگر به خاطر این که از او مصحف وی را درخواست کرده بود تا آن را به شکل قرآن خود که دارای زیاده و نقص بود، درآورد. بار دیگر از او روایت شده است که زیدبن ثابت را که دوست او و دشمن علی بود، امر نمود که قرآن را جمع کند که او هم، مناقب اهل بیت و ذم و نکوهش دشمنانشان را از قرآن بیرون انداخت و قرآنی که هم اکنون در دسترس مردم قرار دارد و معروف به قرآن عثمان است، همان قرآنی است که زید آن را جمع کرده است».^۴

همچنین کسی که الگوی علمای خداشناس و مقتدای فرزندگان خدا پسند و حافظ مرزهای دین بود؛ یعنی، زین العابدین کرمانی در رساله‌ی «تذییل» خود می‌گوید: «کیفیت جمع قرآن ثابت می‌کند که تحریف و تصحیف و نقص در قرآن واقع شده است، هر چند این مطلب، موجب ذلت و خواری مسلمانان نزد یهود و نصاری است که گروهی از ما ادعای اسلام دارند و این‌گونه عمل می‌کنند، اما در واقع این‌ها منافقانی

^۱ - به نقل از کتاب تذکرة الائمة، ص ۹، ۱۰ و عین همین سوره را خطیب در رساله‌ی الخطوط العریضة خود ذکر کرده است.

^۲ - طهرانی در کتاب الذریعة، ج ۱۵، ص ۲۸۴ نام برده است.

^۳ - عقاید الشیعة، ایران، ص ۲۷.

^۴ - هدایة الطالبین، ص ۳۶۸.

بودند که، آن چه را می‌خواستند انجام دادند و قرآن حفظ شده جز نزد امام غائب، نزد کس دیگری نیست. سپس روایات امامانش را آورده و گفته است:

همانا شیعه به خاطر تقیه، به فرمان آل محمد ناچارند این قرآن را بخوانند.^۱ همچنین برادرش در کتاب «حسام‌الدین» خود مطلبی شبیه نوشته‌ی او، نوشته است و قبل از این دو برادر نیز، پدرشان، محمد کریم خان، متوفای سال (۱۲۸۸) هجری در کتاب «نصرة الدین»^۲ خود و «ارشاد العوام»^۳ به چنین مطلبی اشاره کرده است.

همچنین علی بن نقی رضوی، علامه‌ی شیعه‌ی هند، در کتاب «اسعاف المأمول»^۴ خود گفته است: «اما متواتر بودن همه آیات قرآن مورد اختلاف است، چون وقوع تحریف از طرف اکثر اهل حدیث ذکر شده است».

و این ظاهر کلام کلینی و استاد او علی بن ابراهیم قمی و شیخ احمد بن ابی طالب طبرسی، صاحب کتاب احتجاج، است و سید و صدوق و محقق طبرسی و جمهور مجتهدین، به عدم وقوع تحریف حکم کرده‌اند و سید علامه «نعمه الله» در رساله‌ی خود «منبع الحیة» ادله‌ی اولیه را ذکر کرده است که بعضی از این اخبار به حد استفاضه و بلکه تواتر رسیده‌اند، مثل آن چه از امیرالمومنین روایت شده است؛ هنگامی که درباره‌ی مناسبت بین دو فرموده‌ی خداوند: ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا﴾ [النساء: ۳] از او سؤال شد، در جواب گفت: در بین این قسمت اول آیه تا (فانکحوا) یک سوم قرآن از قلم افتاده است.

و نیز آن چه از صادق روایت شده است که درباره‌ی آیه‌ی ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ [آل عمران: ۱۱۰] گفت: چگونه این امت، بهترین امت خواهند بود در حالی که فرزند رسول خدا ﷺ را کشتند؟ این طور نازل نشده، بلکه به صورت «کنتم خیر ائمة»

۱ - تذلیل در رد علی هاشم شامی، ایران، سعادت کرمان، ص ۲۳-۱۳.

۲ - صاحب ذریعه، این کتاب را در جلد ۱ و ص ۱۷۵ نام برده است.

۳ - همان، ص ۵۱۵.

۴ - این کتاب در ذریعه، ج ۲، ص ۵۹ ذکر شده است.

من أهل البيت»، نازل شد. و نیز روایت کرده‌اند از جمله آن خبرها که به حد استفاضه رسیده‌اند آیه‌ی غدیر است که این گونه نازل شد: (یا ایها الرسول بلغ ما أنزل إلیک من ربک - فی علی - وإن لم تفعل فما بلغت رسالتہ)؛ یعنی، ای پیامبر، تبلیغ کن آن چه درباره‌ی علی از طرف پروردگارت بسوی تو نازل شده است و اگر چنین نکنی، رسالتش را تبلیغ نکرده‌ای.

چنین اخباری بسیارند که اگر جمع شوند، حجم کتاب بسیار قطور می‌گردد؛ بعضی از آن اخبار این گونه است: قرآن طبق مصلحت و وقائع، به صورت متفرقه نازل می‌شد در حالی که نویسندگان وحی، چهارده مرد از صحابه بودند و رئیس آنان امیرمؤمنان بود و اغلب اوقات جز چیزی را که متعلق به احکام بود یا آن چه در محافل و مجالس بر وی وحی می‌شد، نمی‌نوشتند، اما کسی که تمام آن چه در خلوت و منزل بر وی نازل می‌شد، می‌نوشت؛ کسی جز امیر مؤمنان نبود؛ زیرا پیامبر ﷺ به هر جا می‌رفت او پروانه‌وار دور ایشان می‌چرخید. پس مصحف او از سایر مصاحف جامع‌تر بود. زمانی که پیامبر ﷺ به لقای محبوبش پیوست و هواهای نفسانی متفرق شدند، امیرالمؤمنین علیه السلام قرآن را آن گونه که نازل شده بود، جمع‌آوری نمود و آن را در ردای خود پیچید و به مسجد برد و به مردم گفت: این کتاب پروردگارتان است؛ آن گونه که نازل کرده است. عمر در جواب گفت: نیازی به آن نداریم چون مصحف عثمان نزد ماست. پس علی گفت: آن را هرگز نخواهید دید و کس دیگر هم آن را نخواهد دید تا قائم ظهور کند. حتی گفته است: و این قرآن نزد ائمه است و در خلوت‌های خویش آن را تلاوت می‌کنند. و گاهی بعضی از خواص خود را از آن مطلع می‌کنند. چنانکه «ثقة الإسلام» کلینی با اسناد خود از سالم بن سلمه روایت کرده که گفت: «مردی برای ابی عبدالله قرآن خواند و من حروفی از قرآن را می‌شنیدم که مانند قرآنی نبود که مردم آن را می‌خوانند، پس ابو عبدالله گفت: از این قرائت دست بکش و مانند مردم قرائت کن تا قائم ظهور کند؛ پس هرگاه قیام کرد کتاب خدا را می‌خواند و مصحفی را که علی نوشته، آشکار می‌کند و از این قبیل چیزها فراوان ذکر کرده است که برای اختصار آن‌ها را وارد نمی‌کنیم».

اما اخبار دال بر وجوب چنگ زدن به کتاب‌الله و امر به پیروی و سنجش اخبار با کتاب‌الله، با تغییر و تحریف در آن منافات ندارد؛ همان‌طور که مأمور شده‌ایم به اهل

بیت تمسک کنیم، در حالی که آنان از تبلیغ منع می‌شدند و نمی‌توانستند حق تبلیغ را ادا کنند. پس این روایت هم خالی از اشکال نیست و این اخباری که در خصوص تمسک و پیروی از قرآن و امامان وارد شده‌اند، ممکن است اجازه‌ی عمل به آن را به خاطر تقیه صادر کرده باشند و حکم ظاهری خداوند را در نظر داشته باشند؛ چنان‌که درباره‌ی قرائت‌های هفتگانه‌ی متواتره و مانند آن گفته می‌شود و نباید پنهان بماند که قول به جواز عمل از باب تقیه در همه‌ی احوال، خواه محل تقیه باشد یا خیر، بعید است و همین‌طور قول به تحریف و نقصان مطلق در قرآن، مفاسد متنوعی به دنبال دارد و باعث عدم اعتماد به قرآن می‌شود. آری اگر گفته شود که مخالفان و منافقان هنگامی که کوشش خود را صرف خاموش گردانیدن انوار اهل بیت و مخفی ماندن فضائل و مناقب آنان می‌کردند تا مراتب عالی آنان در نزد خداوند و برای مردم ظاهر نگردد و بر ایشان حجتی نگردد تا ریاست و خلافت را حق آنان بدانند، تا خلافت خلفای زورمدار باطل نگردد و غلبه و سلطنت اهل بیت باعث بی‌محتوا ماندن خلافت خلفای زبردست نگردد، نقص و تبدیل را بر آیاتی وارد نمودند که فضائل و مناقب ریاست و خلافت اهل بیت را ثابت می‌کرد و اخباری که در اثبات نقصان، وارد شده‌اند نیز، بر شبیه چنین نقصی دلالت می‌کنند، اما جز آن آیات ذکر شده، همه‌ی آیات تا این زمان به حالت اصلی خود بدون دگرگونی و تغییر و تبدیل باقی ماندند؛ زیرا فایده‌ای در تغییر آن وجود نداشته است. پس در این باره بیندیش؛ زیرا این مسأله حساس و محل لغزش است و مقتضی توسعه‌ی بحث و بیان است؛ اما وقت فرصت اتمام آن را نمی‌دهد»^۱.

و مانند همین مطلب را سید محمد لکهنوی در رد بر مرتضی می‌گوید: «ادعای عدم تحریف در قرآن موجود در دست مردم، محل نظر است، حتی فساد آن ظاهر و آشکار است؛ زیرا روایاتی که به حد تواتر رسیده‌اند و دلالت دارند بر این که علی بن ابی‌طالب بعد از وفات پیامبر ﷺ به جمع قرآن اشتغال داشته است، همگی پوچ و بی‌معنی

^۱ - علی بن السنی، إسعاف المأمول، هند، اثنی عشری لکهنو، ۱۳۱۲هـ، ص ۱۱۵.

خواهند بود؛ با این که در روایاتی از معصومین آمده است که قرآن نوشته‌ی علی نزد صاحب عصر - مهدی - به ودیعه گذاشته شده است.^۱

پیشوایان دیگر شیعه در هند مانند دلدار علی لکهنوی در «عماد الاسلام» و سید حامد حسین در «استقصاء الافهام» و ملا محمد در رساله‌اش «بارقیه ضیغمیه» و ملا ناصر حسین در «رشق النبال» و غیر آن‌ها، در غیر آن کتاب نیز، چنین چیزی را گفته‌اند. هیچ کتابی از کتاب‌های شیعه در دوره‌ی سوم که به دوره‌ی ما می‌رسد، از بحث در خصوص این موضوع، خالی نمی‌باشد و این هم دلیلی است بر این که چیزی در این موضوع وجود دارد.

بلی! هم‌اکنون بعضی از افراد منتسب به علم از شیعه که تظاهر به انکار تحریف و تغییر قرآن کرده‌اند و این انکارشان هم جز به خاطر تقیه نمی‌باشد؛ چنان که علمای سلف و خلف آنان به این مسأله تصریح داشته‌اند. پس واجب است از کتاب‌هایی که با این گونه روایات پر شده‌اند و از روایانی که طبق گمان خود، مدار روایات و احادیث آن قوم از ائمه معصومین اهل بیت قرار گرفته‌اند، دوری و بیزاری جویند. ما به کسی که چنین می‌گوید و این عقیده را اعلان می‌نماید، مرحبا می‌گوییم؛ زیرا با وجود این‌ها، اختلاف موجود در بین شیعه و سنی بالا می‌رود و فقط این کتاب‌ها و این روایان بودند که سبب جدایی و دوری آنان از سنت و اهل آن گردیدند و راهنمایان و رهبران این امت با املاء داستان‌های خرافی و افسانه‌های موهوم و روایات باطل و بی‌محتوا درباره‌ی اختلاف بین یاران رسول خدا ﷺ، صدیق و فاروق و ذی‌النورین ﷺ و عموم اصحاب و علی و بنی هاشم ﷺ، در خصوص به دست آوردن کرسی خلافت و امامت برای عامه‌ی مردم به ویژه مسلمانان، به این اختلاف دامن زدند و وانمود می‌کنند پیامبر که راهنمای امت به راه راست و عمل صالح از قبیل عبادت خداوند یکتا و رعایت حقوق بندگان است، جز برای بالا بردن جایگاه علی و تبلیغ و حمایت از امامت او و اختیار منصب‌ها و مراتب بزرگ برای خانواده‌ی خویش و فرمان دادن مردم به عبادت آل خود نه دیگران، مبعوث نشده است. به خدا پناه می‌برم از این که فرستاده‌ی خدا تنها به خاطر قوم‌پرستی و این غرض محدود مبعوث شده باشد.

^۱ - سید محمد لکهنوی، ضربه حیدریه، ج ۲، ص ۷۸.

پس ای قوم شیعه، زود بشتابید و این اختلافات را دور بیندازید که جز با دستان گناه‌آلود و قلم‌های ظالمانه و دروغ‌پرداز مردانی که وجدان‌هایشان را به دنیا فروخته‌اند، پایه ریزی نشده‌است، غفلت و تقلید کورکورانه را کنار بگذارید. ای قوم، به کتاب محفوظ و دست نخورده‌ی خدا برگردید؛ کتابی که جبرئیل آن را بر سرور بشریت نازل کرده و خداوند تا بر پا شدن روز قیامت حفظ آن را ضمانت نموده است، تا رهیافتگان با کمک آن، رهیاب شوند و ره‌پویان در پرتو نور آن حرکت کنند و اگر به صیانت این کتاب از تحریف و تغییر ایمان نداشته باشیم، پس با کدامین کتاب رهیاب شویم و جهان را به سوی پروردگار جهان رها کنیم.

خدایا، دل‌هایمان را با نور ایمان نورانی گردان و ما را از مؤمنین حقیقی که معتقد به این آیه هستند، قرار بده: ﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾ [البقرة: ۲] «آن کتابی است که شکی در آن نیست».

﴿وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ﴾ [۱۱] ﴿وَإِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ [۱۲] ﴿نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ﴾ [۱۳] ﴿عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ﴾ [۱۴] ﴿بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُّبِينٍ﴾ [۱۵] [الشعراء: ۱۹۱-۱۹۵]. «همانا این قرآن فرو فرستاده‌ی پروردگار جهانیان است. جبرئیل آن را بر قلب تو نازل کرده است تا از زمره‌ی بیم‌دهندگان باشی با زبان عربی روشن و آشکار.»

و نیز: ﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَطْلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾ [فصلت: ۴۲].

«هیچگونه باطلی، از هیچ جهتی، متوجه قرآن نمی‌گردد، قرآن فرو فرستاده‌ی یزدان است که با حکمت و ستوده است.»

«صدق الله العظيم»

فصل چهارم:

هزار حدیث شیعی در اثبات تحریف در قرآن

از کتاب «فصل الخطاب» تألیف محدث شیعی نوری طبرسی:

ما این باب را به نقل قسمتی از کتاب «فصل الخطاب در اثبات تحریف کتاب ربّ الارباب» تألیف محدث آن قوم حسین بن محمد تقی نوری طبرسی، اختصاص داده‌ایم؛ کتابی که نقاب را از چهره‌ی شیعه برپا کرده است، البته نه به خاطر این که او به تنهایی این غوغایی در مجامع شیعه برپا کرده است، بلکه به خاطر این است که او نقاب را از روی عقیده را بیان نموده است، یا در کتاب او مطلب جدید و ناآشنایی، مخالف با عقاید نقل شده‌ی متواتر از اهل بیت وارد شده است، بلکه به خاطر این است که او نقاب را از روی مسأله‌ای برداشته است که آن را در غلاف تقیه گذاشته و مدت زیادی از دیگران پنهان کرده بودند. وی احادیث و روایات را از کتاب‌های اصلی به نقل از ائمه‌ی دوازده‌گانه جمع نموده است؛ روایاتی که به حدّ تواتر رسیده حتی از آن هم فراتر رفته است چنانکه این کتاب برای مردم بیان کرده است که همه‌ی شیعه از روزی که به وجود آمده‌اند به قرآن موجود در نزد مردم معتقد نبوده‌اند، بلکه آن را تحریف شده، تغییر یافته و دارای زیاده و نقص دانسته‌اند و هیچ یک از این قوم، خلاف این عقیده را از خود نشان نداده‌اند مگر از روی مماشات و مدارا و تقیه و نیرنگ. این کتاب دارای ارزش علمی و شأن رفیعی نزد شیعه است که قریب به دو هزار روایت را در خود جای داده که همه از امامان معصوم روایت شده‌اند. پس این کتاب از یک شخص عادی و غیر قابل توجه تألیف نشده، بلکه آن را یکی از علمای برجسته‌ی تشیع و ماهر در علوم، به ویژه علم حدیث و رجال تألیف کرده که مؤلف یکی از مجامیع سه‌گانه‌ی شیعه؛ یعنی، «مستدرک الوسائل» است؛ کتابی که از نظر کمّ و کیف و ارزش کمتر از کتاب «الوسائل» نیست که مدتی پیش در بیست جلد با حجم متوسط چاپ شده است. زیرا کتاب مستدرک در سه جلد قطور چاپ شده و علاوه بر مستدرک، حدود سی جلد کتاب در حدیث و رجال و عقاید تألیف کرده است و او از یاران سید شیرازی مجدد قرن سیزدهم شیعه می‌باشد که نزد او معتمد و موثق و او را بر غیر خودش ترجیح داده

است، چنان‌که بزرگان و اعیان شیعه در حدیث و رجال مانند شیخ عباس قمی صاحب کتاب‌های «الکني والألقاب» و «متهی الآمال» و بسیاری دیگر از آن کتاب‌ها، و شیخ آقا بزرگ تهرانی صاحب کتاب‌های «أعلام الشیعه» و «الذریعة الی تصانیف الشیعة» و غیره، نزد وی تلمذ نموده‌اند و شاگرد او بوده‌اند؛ همان‌گونه که استاد اساتید نجف در زمان خود بوده است، شهری که در میان مدارس و دانشگاه‌ها و حوزه‌های علمیه‌ی شیعه حرف اول را می‌زند و حتی علمای شیعه و بزرگان‌شان از شهرهای شیعه نشین دیگر به قصد دیدار او می‌آمدند و نزد او می‌نشستند و به فضل علمی او چشم داشتند و در محضر وی کسب فیض می‌کردند.

یکی از عادت‌های او کاوشگری و کشف نقاب از روی حقایق و مقاصد و جستجوی نکات ریز و پراکنده بود، به همین سبب، کتاب او شامل و کامل شناخته شده است؛ زیرا شامل اخبار پیشینیان است و روایات موضوعی را به طور کامل جمع نموده است و جامع تمام اقوال مخالف و موافق است. مطلب دیگری که ارزش کتاب را افزایش داده است، آن است که او کلام متقدمین و متأخرین را مورد تحلیل علمی، منطقی، نقلی، عقلی و واقعی قرار داده است و دلایل ترجیح قولی را بر دیگری بیان کرده است. پس اگر ترس از ضخامت کتاب نبود، دوست داشتیم که آن را چاپ کنیم، اما چون این مطلب، شامل موضوعاتی می‌شود که رابطه‌ی مستقیم به موضوع ما ندارد - مانند ثبوت تحریف در تورات و زبور و انجیل‌ها و غیره - تنها به چاپ جزء اخیر، اکتفاء نمودیم.

خواننده چیزهای عجیبی خواهد دید؛ زیرا این استاد شیعی روایات بسیاری به نقل از چهار عالم بزرگ این قوم که به عدم تحریف تظاهر نموده‌اند، نقل کرده است. و قبل از وارد نمودن این جزء می‌خواهیم بیوگرافی این دانشمند بزرگ شیعی را از خود شیعه و بزرگان آن قوم نقل می‌کنیم که دل طرفداران تقیه و نفاق را آزرده و قدم‌هایشان را متزلزل کرده است. در ضمن شرح حال او خصوصیات کتابش را نیز، مطرح می‌کنیم تا منزلت او را معین و ارزش کتابش را معلوم کنیم و در خلال آن، کتاب‌هایی را نام می‌بریم که در تأیید و ردّ آن نوشته شده‌اند و از بزرگان همان قوم است.

شیخ عباس قمی، آگاه به علم رجال و شیعی مشهور، در کتاب معروف و معتمد خود «الکني والألقاب» بعد از آن که بیوگرافی ابی علی طبرسی، صاحب مجمع البیان، را ذکر کرده است، مطلبی را نوشته است که نص آن چنین است:

«گاهی طبرسی بر شیخ بزرگوار ما، «ثقة الإسلام» حاج میرزا حسین بن علامه محمد تقی نوری طبرسی، صاحب «مستدرک الوسائل» شیخ اسلام و مسلمین، رواج دهنده‌ی علوم انبیاء و مرسلین علیهم‌السلام، ثقه‌ی بزرگوار و عالم کامل و متبحر و آگاه و محدث نقد کننده و با بصیرت، ناشر آثار و جامع اخبار پراکنده، صاحب تألیفات بسیار مشهور و درخشنده با روایات، بالا برنده‌ی بزرگ ترین پرچم برای لشکر مکارم و ارزش‌ها، اطلاق می‌گردد. او مشهورتر از آن است که یاد شود و بالاتر از آن است که سخن و عبارت به گرد آن فراهم آید. وی استاد من بود؛ استادی که در آغاز تحصیلاتم از وی اخذ علم نمودم. و شترهایم را به خاطر رسیدن به سفره‌های علمی او لاغر کردم؛ پس از فضل خود چیزی به من داد که ضایع شدنی نیست و مانند دایه‌ی شیردهنده بر شیرخوار بر من مهربانی کرد و برکات نَفَس‌های وی عاید من گردید و روشنایی چراغ وی به زندگی من روشنی بخشید. پس آن چه از قلم من می‌جوشد از فیض دریا‌های بیکران علم اوست و آن بویی که از کلمات من به مشام می‌رسد از بوی نسیم سحرهای اوست.

هر بوی که از مشک و قرنفل^۱ شنوی از دولت آن زلف چو سنبل شنوی در پاره‌ای از زمان، در سفر و حضر ملازم او بودم و گاهی اوقات از محضر وی استفاده می‌کردم تا بین ما جدایی افتاد؛ پس روزگار چیزی را که گسترده بود در هم پیچید، چون بشر از روزگار در امان نیست. پس در اواخر جمادی الاولی سال (۱۳۲۰) هجری وفات یافت و در جوار امیر مؤمنان در شبستان شریف نجف دفن گردید. وی در آخر کتاب «مستدرک» بیوگرافی خود را نوشته است.^۲

چنان‌که در کتاب بزرگش در علم رجال که به زبان‌های فارسی و عربی است، برای وی بیوگرافی نوشته شده است: «فوائد رضوی در احوال علمای مذهب جعفری» و کلامش را چنین آغاز نموده است:

شیخ شکوهمند و بزرگوار و پایه و اساس محکم ما، برگزیده‌ی متقدمین و متأخرین، خاتم فقها و محدثین، بخشنده‌ی بزرگواری و دریای بی‌ساحل دانش، استخراج کننده‌ی

^۱ - گیاهی خوشبو مثل زیره. (مصحح)

^۲ - عباس قمی، الکنی و الالقاب، ج ۲، ص ۴۰۵.

گنجینه‌های اخبار، زنده کننده‌ی آثار از بین رفته، گنجینه و نهر روان فضائل، شیخ و مولای ما، علامه‌ی محدث و ثقه، نوری که خداوند برهانش را نورانی گرداند و او را در بهشت خود ساکن گرداند.^۱

بعد از بیان احوال او در فارسی که آقا بزرگ تهرانی آن را ذکر کرده است، گفته است:

نوری طبرسی، سید سند، حجت اسلام، نایاب روزگار، استاد بشر، تازه کننده‌ی مذهب در قرن سیزده، کسی که در عصر خود، ریاست شیعه به وی منتهی شد، فرمانروایی که حکومت ستم پیشه، تسلیم امر و نهی او شده است، کسی که زبان از بیان شرف و مقام بلند او عاجز است. رئیس مسلمین، حاج میرزا محمد حسن شیرازی - خدا تربت ارزشمند او را مقدس نگه دارد - متوفای شعبان (۱۳۱۲) که در سامراء و در جوار جد خود، امیرالمؤمنین علیه السلام مدفون گشته است.^۲

سپس به بیان علاقمندی خود به وی پرداخته و می‌گوید: شایسته است که بگویم بعد از شیخ زندگی من بسان زندگی ماهی در خشکی شد؛ باقی ماندم اما چون برف در میان گرما. واقعاً او بر من حقوقی داشت که شکر آن‌ها واجب است. او استاد من بود و در آغاز تحصیلاتم از وی اخذ علم نمودم و در راه سفر و رسیدن به مائده‌های علمی وی، شترهای نیرومندی را لاغر نمودم و او نیز، از خوان فضل خویش نعمتی ضایع ناشدنی به من بخشید و چون دایه‌ای به کودک شیرخوار خود مهربانی‌ها نمود و آغوش علومش را برایم گسترانید و آب معلومش را در گلویم ریخت. پس برکات نَفْسَهائش شامل حالم گشت و از پرتو چراغش، روشنی گرفتم. بنابراین هر آن‌چه از قلم من ریزان شود از فیض دریای علم اوست و نفس حیات‌بخش کلمات من، از نسیم سحرهای اوست و من به پروردگار ثواب و پاداش متوسل می‌شوم که سهم او را در بهشت خود از بهترین‌ها قرار دهد - خداوند او را رحمت کند - از طرف خداوند دارای الطاف نهانی و مواهب غیبی و نعمت‌های بزرگ و برتر بود. تعداد کتاب‌هایش بالغ بر سی کتاب است که هر یک از مهارت و زبر دستی او خبر می‌دهد و آن کتاب‌ها عبارتند

^۱ - فوائد الرضویة ص ۱۴۸.

^۲ - فوائد الرضویة، ص ۱۵۰.

از: کتاب «مستدرک الوسائل ومستنبط المسائل» در چند جلد که نزدیک به کل کتاب «الوسائل» است. کتاب «نفس الرحمن در فضائل سرور ما سلمان»، که این کتاب از اولین تألیفات وی بعد از کتاب «الشجرة المونقة العجیبة» در زنجیره‌ی اجازه‌های علما موسوم به «مواقع النجوم»، و بعد از کتاب «مرسلة الدر المنظوم»، کتاب دارالسلام درباره‌ی رؤیا و خواب دیدن در دو جلد نوشته شده که من آن را مختصر نمودم اما تمام نشده است. چنانکه خود او جلد دوم آن را ترجمه کرده است اما تمام نشده است. کتاب «فصل الخطاب»، کتاب «معالم العبر فی استدرک البحار السابع عشر»، کتاب «جنة المأوی» پیرامون کسی است که در غیبت کبری به لقای حجت نائل شده است، رساله‌ی «فیض قدسی» در احوال علامه‌ی مجلسی، «صحیفه‌ی دوم علوی»، «صحیفه‌ی چهارم سجادیه»، «النجم الثاقب» در احوال امام غایب علیه السلام به زبان فارسی، رساله‌ی «میزان الساء» در تعیین زمان ولادت خاتم پیامبران به فارسی، «کلمه‌ی طیبة» به فارسی، «ظلمات الهاویة»، رساله‌ی در ردّ شبهاتی که بر کتاب «فصل الخطاب» وی وارد شده است. «کتاب البدر المشعشع فی ذریة موسی المبرقع»، «کتاب کشف الأستار عن وجه الغایب عن الأبصار (عج)»، «سلامة المرصاد»، رساله‌ی مختصر به زبان فارسی درباره‌ی محل و زمان تولد امامان بنابر آنچه نزد ما اصح است، کتاب «مستدرک» حاشیه‌ای است بر آنچه ناتمام مانده است، «شاخه‌ی طوی» در رابطه با عید گاو، «لؤلؤ و مرجان در شرط پله‌ی اول و دوم روضه‌خوانان»، «تحیة الزائر بلغة المجاور» که این کتاب آخرین تألیف وی بوده است که اجل فرصت تمام کردنش را به وی نداد و خداوند توفیق اتمام آن و دیگر حواشی و رساله‌های او را به من عطا کرد. او؛ یعنی، طبرسی نیک محضر و دارای نوشتن سریع و حافظه‌ی فراوان، مشتاق به کار خود، احساس کننده‌ی وحشت از برادران معتمدتر خویش، عابد و پارسا بود و او جامع بالاترین صفات و والاترین خصلت و فضیلت بود، در هر خیری به اوج رسیده بود و از هر علمی گرانبهارترین جوهر را فراگرفته بود، اما پیرامون علم او باید گفت: نیکوترین فن او، علم حدیث و شناخت مردان راوی و احاطه به اقوال و آگاه به ریزه‌کاری‌های آیات و نکات و اخبار بود، به

گونه‌ای که همه از درک چگونگی استخراج جواهر اخبار توسط وی متحیر مانده‌اند و دیده‌ها از ادراک سبک وی در استنباط اشارات و رموز اخبار عاجز مانده است پس پاکیزگی فقط شایسته‌ی خداوند متعال است که این همه آگاهی و چیره‌دستی و تبحر در علوم و اخبار و سنن و آثار را به وی بخشیده است. وی دریایی مؤاج و خروشان و چراغی فروزان بود که ارزش عمرش را دانست، به گونه‌ای که نگذاشته است حتی یک دقیقه از دقایق عمر و گوهر نفیس زندگیش بدون بهره فانی شود، بلکه از عمر خویش نهایت بهره را برد؛ زیرا وی اخبار متفرقه از امامان پاک را جمع‌آوری و تألیف نمود و اوقات خود را با ذکر و تلاوت آیات قرآن یا با نماز و انجام نوافل و مندوبات سپری کرده است. مشتاق به انجام هر سنت والایی بود و به آسانی ریزه‌کاری‌های آداب دینی را ادا نموده است. او با کردارهای خوب خود برای دیگران موعظه می‌کرد و با احوال خوب خود مردم را به راه خدا فرا می‌خواند. دیدن وی باعث یاد خدا می‌گشت و گفتارش بر علم می‌افزود و علم او مردم را به امور آخرت تشویق می‌کرد. هیچ احدی جز با بهره‌ای مفید و اشتیاق به ثواب و ترس از تهدید، از مجلس وی بر نخواست و از سنت‌ها جز محکم‌ترین و پر رنج‌ترین آن‌ها را بر نمی‌گزید و جز به نیکوترینش عمل نمی‌کرد. کردار و گفتارش همخوانی داشت و گفتار وی مقصور بر چیزی می‌شد که از امامش شنیده بود. مدتی را در خدمت او در سفر و حضر سپری نمودم و شب و روز با او ملازم و همدم بودم و از محضر وی استفاده کردم تا زمانی که میان ما جدایی افتاد، پس روزگار سفره‌ای را که گسترانیده بود، در هم پیچید؛ زیرا بشر از شر روزگار در امان نمی‌ماند؛ پس در سال (۱۳۲۰) وفات یافت - خداوند او را با ائمه محشور نماید - در خلال مدتی که از وی بهره می‌بردم، از او خواستم که به من اجازه دهد تا تألیفات آنان را با استفاده از طرق پنج‌گانه‌ی وی روایت کنم؛ بالآخره در اواخر روزهای زندگیش با درخواستم موافقت کرد. پس بر من منت نهاد و اجازه داد تا تألیفات همسفران قدیم و جدید خودمان را در تفسیر و حدیث و فقه و اصول دین و اصول فقه و غیره، به ویژه کتاب‌های چهارگانه‌ای که اساس مذهب و فروع بر آن‌ها نهاده شده است، از وی روایت کنم. همچنین اجازه‌ی روایت از کتاب‌های «وسائل و البحار و مستدرک الوسائل» که خداوند تألیف آن را نعمتی بر طبرسی قرار داده است و غیر از این کتاب‌ها، کتاب‌هایی را که برای او جائز و روایتش برای وی صحیح می‌باشد به من داد که روایاتش با استفاده از طرق شناخته شده‌ی او از استادان بزرگوارش صورت گرفته است. محکم

ترین و منظم‌ترین آن روایت‌ها، روایاتی هستند که طبرسی از فخر شیعه، تاج شریعت، خاتم محققان و مؤسس قواعدی که کتاب‌های علمای گذشته و حال از آن خالی مانده است، و کوه علم و دانش و استاد مجتهدان و خاتمه‌ی فقها و محققان کسی که در عصر خود ریاست همه‌ی امامیه به وی منتهی می‌شود، حاج شیخ مرتضی انصاری - خداوند او را به رحمت خود بیوشاند و او را در گستره‌ی بهشت خود سکنی دهد - او هم از شیخ فقیه و دانشمند بزرگوار، احمد نراقی و او نیز، از بحر متلاطم، علامه طباطبائی مشهور به بحر العلوم - خدا روحش را پاک گرداند - او هم، از استاد محقق و محدث، صاحب کتاب «لؤلؤة» نقل کرده است؛ آن هم با استفاده از طُرُقی که در خاتمه‌ی کتاب «مستدرک» شرح داده شده است؛ زیرا من با استفاده از طرق پنجگانه‌ی وی تمام چیزهایی را که روایتش برای او صحیح است و اجازه‌ی روایتش را دارد، از او روایت می‌کنم. همه‌ی ستایش‌ها، براننده‌ی خداوند هستی است و این مطالب، در روز جمعه، ششم ربیع الاول سال (۱۳۲۰) در کوفه‌ی مبارکه بر ساحل فرات اتفاق افتاد.^۱

این است نوری طبرسی در نظر شیخ محقق و استاد محدثان در ورع و تقوی و یگانه‌ی دوران خود در به اهتزاز در آوردن پرچم هدایت و اسلام، حضرت حاج شیخ عباس قمی.^۲

اما آن چه رهبر آن قوم، آقا بزرگ تهرانی صاحب تألیفاتی چون «الذریعة» و «أعلام الشیعة» و غیر آن از کتاب‌های حدیث و فقه، راجع به او گفته است، شایسته‌ی توجه می‌باشد. آقا بزرگ تهرانی در کتاب «أعلام الشیعه» خود در جلد اول از قسم دوم، بعد از نام او نوشته است: شیخ میرزا حسین نوری، و قبل از آن که بیوگرافی او را آغاز کند، می‌گوید: وقتی آن اسم را نوشتم، قلم در دستم به لرزه افتاد و مرا به وقفه واداشت؛ پس برای نوشتن بیوگرافی استاد نوری تصمیم قطعی گرفتم و هیبتی که از وی در ذهن داشتم، دوباره برایم تداعی شد؛ آن هم بعد از گذشت پنجاه و پنج سال. پس از روی تعظیم وی، فروتن شدم و بر اثر هیبتش سرگشته ماندم. چگونه بیوگرافی او را

^۱ - عباس، فوائد الرضویة، ص ۱۵۳ - ۱۵۰.

^۲ - الکنی و الألقاب، ج ۱.

بنویسم در حالی که او از پهلوانانی است که زندگی و اعمال آنان در هیچ چهارچوبی نمی‌گنجد، اما خیلی دشوار به نظر می‌رسد که مورخ با سخن گفتن درباره‌ی این شخصیت پر محتوا بتواند بار امانت او را بر دوش نهد و من جز اعتراف به کوتاهی در ادا نمودن حق وی، هیچ راهی برای موضع‌گیری خود نمی‌بینیم. پس گوشه‌ای از بیوگرافی او را بیان می‌کنم تا حقوقش را ادا کرده باشم و از خداوند می‌خواهم پاداش عاملین به نیکی را برای وی فراهم آورد.^۱

سپس بیوگرافی را آغاز می‌کند و می‌گوید: او شیخ میرزا حسین بن میرزا محمد تقی بن میرزا علی محمد بن تقی نوری طبرسی، امام امامان حدیث و رجال در قرن‌های اخیر و از بزرگ‌ترین علمای شیعه و بزرگ مردان اسلام در این قرن است. وی در (۱۸ شوال ۱۲۵۴) در روستای «یالو» از توابع نور و یکی از دهستان‌های طبرستان متولد شد و در آن جا در حالی که یتیم بود، پرورش یافت؛ زیرا پدرش که حجت بزرگ بود در سن هشت سالگی و قبل از بلوغ وی وفات یافت، وی به فقیه بزرگ، مولی محمد علی محلاتی ارتباط پیدا کرد؛ بعد به تهران مهاجرت نمود و در آن جا به دانشمند عالیقدر پدر زنش، شیخ عبدالکریم بروجردی، پیوست و از علم وی بهره برد. سپس در سال (۱۲۷۳) با او به عراق مهاجرت کرد و نزدیک به چهار سال در نجف باقی ماند. بعد به ایران بازگشت و در سال (۱۲۷۸) مجدداً به عراق عزیمت کرد و ملازم شیخ عبدالحسین طهرانی مشهور به شیخ العراقین گشت، و تا مشهد کاظمین به همراه او بود. بعد از دو سال در سال (۱۲۸۰) حج بیت‌الله، نصیب او شد، سپس به نجف اشرف بازگشت و چند ماه در محضر شیخ مرتضی انصاری بود تا این که شیخ در (۱۲۸۱) وفات یافت. پس در (۱۲۸۴) به ایران برگشت و مرقد امام رضا را زیارت کرد و در سال (۱۲۸۶)؛ یعنی در همان سال، استاد تهرانی فوت کرد و او به عراق بازگشت.

استاد تهرانی، اولین کسی بود که به ایشان اجازه داد و برای بار دوم حج خانه‌ی خدا نصیب او شد؛ سپس به نجف بازگشت و سال‌ها در آن جا ماند و در خلال آن سال‌ها ملازم سید مجدد شیرازی شد. وقتی استادش در سال (۱۲۹۱) به سامراء مهاجرت نمود، دانشجویان به سوی او شتافتند و نویسنده‌ی بیوگرافی طبرسی نیز، در (۱۲۹۲) با اهل و عیال خود به همراه استاد خود مولی فتح علی و سلطان آبادی و

^۱ - آغا بزرگ تهرانی، نجف، ۱۳۸۵هـ، ص ۵۴۳.

داماد خود، شیخ فضل الله نوری، به نزد شیرازی مهاجرت کردند و آنان نخستین مهاجران به سامراء بودند و برای بار سوم حج خانه‌ی خدا نصیب او گردید و بعد از بازگشت از سفر حج در سال (۱۲۹۷)، برای بار سوم به ایران مسافرت کرد و مرقد امام رضا علیه السلام را زیارت نمود و به سامراء بازگشت. بعد برای بار چهارم در سال (۱۲۹۹) راهی سفر حج شد و بعد از بازگشت و در سامراء باقی ماند و ملازم استاد مجدد خود شد تا در سال (۱۳۱۲) وفات یافت و بعد از وفات وی، نویسنده‌ی بیوگرافی تا سال (۱۳۱۴) در سامراء باقی ماند و بعد به نجف برگشت و تصمیم قطعی گرفت که تا وقت وفات در آن جا بماند.^۱

شیخ نوری یکی از نمونه‌های سلف صالح بود که وجودشان در این عصر کمیاب است؛ زیرا به خاطر مهارت، ممتاز گردیده بود و یکی از نشانه‌های شگفت‌آور خدا بود که استعدادهای خدادادی عجیب و ارزشمندی در وی نهفته بود و او را از علمای طراز اول شیعه کرده بود. حیات او صفحه‌ای درخشان از اعمال صالح است و او در همه‌ی آثار و مرویاتش، انسانی است که در گذر زمان، جاودانگی را برای خود واجب کرده است و مؤلفان و مؤرخان به او غبطه می‌خورند و بسیار زبان به مدح او بگشایند؛ زیرا او وجود خویش را برای خدمت به علم نذر کرده بود و جز بحث و کشف مطالب و کاوش و جستجو، چیز دیگری در او وجود نداشت؛ اخبار متفرقه و کلمات طلایی حدیث را جمع‌آوری نمود و آثار متفرقه‌ای به رشته‌ی نظم در آورد و نوادر تاریخ و سیره را تألیف نمود و توفیق خداوند چنان همراه او بود که خوانندگان تالیفات وی، تصور می‌کنند، خداوند الطاف ویژه‌ای از عنایات خود، به او عطا کرده و گنجینه‌های ارزشمندی برای وی اندوخته است که بزرگ‌ترین مردان این فن به آن دسترسی پیدا نکرده‌اند و تصور می‌کنند که خداوند او را برای حفظ مابقی میراث آل محمد صلی الله علیه و آله آفریده است. ﴿ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾ [المائدة: ۵۴] و این، فضل خداست به هر کس که بخواهد، می‌دهد و خداوند دارای فضل فراوان و داناست.

۱- به نقل از آنچه در آخر جزء سوم از کتاب «مستدرک» خود قرار داده است.

برای بار اول در سامراء در سال (۱۳۱۳) یک سال بعد از وفات مجدد شیرازی که همان سال ورود من به عراق بود، به خدمت او مشرف شدم؛ چنان‌که همان سال، ناصر الدین شاه قاجار وفات یافت. قبل از ورودم به نجف، عزم زیارت سامراء کرده بودم، پس برای دیدن کسی که قصد بیان بیوگرافی او را داشتم، در خانه‌اش توقف کردم. آن روز جمعه بود و مجلس عزای حسین علیه السلام در خانه‌اش برقرار بود؛ مجلس به واسطه‌ی حضور مردم تنگ شده بود و شیخ نیز، روی صندلی مشغول وعظ بود. سپس به ذکر مصیبت پرداخت و حاضران متفرق شدند و من هم، از مجلس برگشتم؛ در حالی که درون من چنان مملو از احترام و بزرگداشت نسبت به این مرد بود که فقط خدا می‌داند، زیرا هنگامی که او را دیدم، علائم نیک‌مردان نخستین خودمان را در او مشاهده کردم و وقتی که به نجف رسیدم برای دیدار مجدد او آرزومندتر شدم و می‌گفتم: ای کاش، می‌توانستم با او ارتباط برقرار کنم تا از محضر او استفاده کنم. وقتی در سال (۱۳۱۴) به نجف مهاجرت کرد و مدت شش سال مانند سایه همراه و ملازم او شدم تا خداوند او را در آن‌جا به خانه‌ی سکونت قرار داد و در این مدت، قضایای بسیار عجیبی از وی مشاهده کردم که اگر قصد شرح آن‌ها را داشته باشم، سخن طولانی می‌شود، ولی مناسب می‌دانم مختصری از آن ذکر کنم، گرچه با ذکر این مطالب، از بحث اصلی خود خارج می‌شویم، اما این کار من برای اظهار وفاداری و ادای حقوق است؛ زیرا من یقین دارم که استاد بزرگ و معلم طراز اول خود را بعد از این توقفگاه جز در عرصه‌ی قیامت نخواهم دید، پس چرا حق او را بجا نیاورم. او - خداوند مقامش را بلند گرداند - همیشه پایبند انجام وظایف شرعی بود و برای هر ساعتی از روز خود کار ویژه‌ای داشت که از آن تخلف نمی‌کرد، مثلاً: وقت نوشتن وی بعد از نماز عصر تا نزدیک غروب بود و وقت مطالعه‌ی او بعد از عشاء تا وقت خواب بود و جز با وضو در اندکی از شب نمی‌خوابید. سپس دو ساعت مانده به طلوع فجر بیدار می‌شد و تجدید وضو می‌نمود و در وضو گرفتن آب بسیار مصرف می‌کرد. بعد ساعتی قبل از طلوع فجر به سوی حرم مطهر بیرون می‌رفت و پشت درب قبله - هم در تابستان و هم در زمستان - می‌ایستاد و مشغول انجام نوافل شب می‌شد تا سید داود، جانشین خازن روضه، می‌آمد در حالی که کلیدهای روضه را در دست داشت، در را باز می‌کرد و شیخ ما داخل می‌شد و او نخستین کسی بود که در آن وقت وارد روضه می‌شد و با نائب خازن در روشن کردن شمع‌ها مشارکت می‌کرد، سپس در سمت سر

شریف قبر امام علی علیه السلام می‌ایستاد و زیارت و نماز تهجد - نماز شب - را شروع می‌کرد و این کار وی تا طلوع فجر ادامه داشت؛ بعد، نماز صبح را به جماعت با بعضی از افراد ویژه‌ی خود از بندگان و پارسایان بزرگ اقامه می‌نمود؛ سپس به خواندن اوراد بعد از نماز اشتغال پیدا می‌کرد و اندکی پیش از طلوع خورشید به خانه باز می‌گشت و قبل از هر چیزی به کتابخانه‌ی بزرگ خود می‌رفت که مشتمل بر هزاران کتاب نفیس و آثار نایاب بود و جز برای انجام کارهای ضروری از کتابخانه خارج نمی‌شد و هنگام صبح طلبه نزد او می‌آمدند تا آنچه تألیف نموده‌اند یا نسخه‌ی آن را از کتب حدیث و غیره بر داشته‌اند، در صورت نیاز به تصحیح، آن را برابر با اصل نمایند.

هنگامی که کسی جهت دیدار نزد او وارد می‌شد، او پوشش می‌طلبید یا کارش را سریع انجام می‌داد، تا اشتغال علمی و ملاقات‌ها موجب ازدحام مشغلت نشوند، اما در روزهای اخیر و هنگامی که مشغول تکمیل کتاب «المستدرک» بود به طور کلی با مردم قطع رابطه نمود و وقتی از شرح حدیث یا ذکر خبر یا توضیح قضیه‌ای یا حال روایت کننده‌ای یا غیر آن از مسائل فقه و اصول از وی سؤال می‌شد، چنانچه در خارج از کتابخانه بود، جواب مفصل نمی‌داد و تنها مواضع و منابع جواب را به سوال کننده معرفی می‌کرد؛ اما اگر در کتابخانه‌اش حضور داشت، موضوع را از یکی از کتاب‌ها بیرون می‌آورد و به سائل می‌داد تا در آن بیندیشد و جواب خود را بیابد. البته همه‌ی این‌ها به خاطر این بود که جواب دادن، مزاحم کار مهم وی از قبیل قرائت یا نوشتن نشود و بعد از فارغ شدن از کارها، غذایی تناول می‌نمود و به خواب قیلوله می‌رفت و بعد، نماز ظهر را اقامه می‌کرد و هنگام عصر نیز، مشغول نوشتن می‌شد؛ چنانکه ذکر کردیم. اما در روز جمعه روش خود را تغییر می‌داد و بعد از بازگشت از حرم شریف به مطالعه‌ی بعضی از کتاب‌های ذکر و مصیبت مشغول می‌شد تا خود را برای بالای منبر آماده کند و یک ساعت بعد از طلوع خورشید از کتابخانه به سوی مجلس عمومی خارج می‌شد؛ می‌نشست و به حاضران سلام می‌کرد و تعارفات را به جا می‌آورد و بعد بالای منبر می‌رفت و آنچه در کتب خوانده بود، در آن روز بیان می‌کرد؛ با وجود این، در نقل احتیاط می‌کرد به اندازه‌ای که حتی اخبار یقینی را به صراحت نمی‌گفت و هنگامی که مصیبتی را قرائت می‌کرد، اشک‌هایش از موی سفیدش سرازیر می‌شد و بعد از تمام شدن کار مجلس، به وظایف جمعه از قبیل ناخن

گرفتن و سر تراشیدن، سبیل کوتاه کردن و غسل و دعا و غیر آن مشغول می‌شد و در عصر جمعه، دیگر نمی‌نوشت، بلکه به سوی حرم بیرون می‌رفت و تا غروب خورشید به خواندن دعاهای روایت شده مشغول می‌شد؛ تا زمانی که به جوار پروردگارش نقل مکان نمود، این عادت او بود. از جمله کارهایی که در آن سال‌ها رسم کرد، زیارت سید الشهدا با پای پیاده بود که این نوع زیارت در عصر شیخ انصاری از سنن برگزیدگان و بزرگ‌ترین شعائر به شمار می‌رفت. اخیراً این عادت ترک شده است و از علائم فقر و ویژگی‌های قشر پایین جامعه به حساب می‌آید. وقتی کسی چنین کاری می‌کرد، خود را از مردم نپایه‌دار می‌دانست؛ زیرا در عرف، مایه‌ی خواری و ننگ بود. به همین سبب، وقتی که شیخ ما ضعف این امر را احساس نمود، برای انجام آن همت گماشت و پایبند آن گشت و در زیارت عید قربان، حیوان‌های باربر را کرایه می‌کرد تا بارهای سنگین و وسایل مورد نیاز را حمل کنند و خود و همراهانش با پای پیاده راه می‌رفتند، اما چون مزاج وی ضعیف شده بود نمی‌توانست یک شبه مسافت بین نجف و کربلا را آن‌طور که رسم اهل آن جا بود، در نوردد، بلکه سه شب را در راه سفر سپری می‌کرد، شب اول را در «مصلی» و شب دوم را در «خان النصف» و شب سوم را در «خان النخيله» به سر می‌برد. سپس در شب چهارم به کربلا می‌رسید و پیاده روی وی در هر روز یک چهارم راه بود که از این یک چهارم هم نصف آن را شیفت صبح و نصف دیگر را شیفت عصر می‌پیمود و برای ادای فریضه و صرف غذا در وسط راه در سایه‌ی آنچه با خود حمل می‌کرد، استراحت می‌کرد و در سال دوم و سوم، علاقه‌ی مردم و صلحاء به این امر افزایش یافت و آن اهانت و خواری که در آن وجود داشت، بر طرف شد؛ به طوری که تعداد خیمه‌ها در بعضی از سال‌ها به بیش از سی عدد می‌رسید که در هر خیمه بین بیست تا سی نفر وجود داشت و در سال گذشته؛ یعنی، زیارت عرفه‌ی (۱۳۱۹) - همان سال حج اکبر بود که در آن جشن نوروز و جمعه و عید قربان در یک روز اتفاق افتاده بود و به خاطر ازدحام حجاج در مکه، عده‌ی زیادی در اثر وبا جان باختند - به خدمت شیخ مشرف شدم و تا کربلا با پای پیاده همراه وی راه رفتم و بعد از آن زیارت، بار دیگر شیخ با پای پیاده به نجف بازگشت که به تقاضای میرزا محمد مهدی بن محمد صالح مازندرانی اصفهانی داماد شیخ باقر بن محمد تقی، حاشیه گذار بر کتاب «المعالم»، بود. مسأله از این قرار بود که او نذر کرده بود، نجف را با پای پیاده زیارت کند

و هنگامی که با شیخ ما در کربلاء ملاقات کرد، از وی خواست تا در مسیر بازگشت با وی هم صحبت شود، او نیز، پذیرفت و در همان سفر در روز بیرون آمدنش از نجف، بیماری وی که به مرگش منجر گردید، شروع شد و آن بیماری بر اثر غذایی بود که بعضی از همسفران وی در ظرفی سر پوشیده، برایش حمل کرده بودند. هر کس آن غذا را خورده بود به استفراغ و اسهال دچار شده بود و تعداد همراهان شیخ در آن سفر نزدیک به سی نفر بودند که بعضی از آنان به آن درد مبتلا نشده بودند؛ زیرا از آن غذا نخورده بودند - و من از جمله‌ی این جمع بودم - حدود بیست نفر از آنان به آن درد مبتلا شدند که درد بعضی از آنان شدت بیشتری داشت و آن هم به خاطر تفاوت در مقدار تناول غذا بود و بیشتر آنان با استفراغ نجات یافتند، اما شیخ وقتی که حال استفراغ بر وی عارض می‌شد، خود را کنترل می‌کرد. تا رفقاییش دچار وحشت و اضطراب نشوند؛ لذا باقی ماندن غذا در شکم او اثر سوء بر او گذاشت؛ و دو روز بعد از ورود به کربلا به من گفتم: من احساس می‌کنم که قطعه سنگی در درون دارم که از جایش تکان نمی‌خورد. در راه نجف دچار استفراغ شد اما بهبود نیافت و به تب شدید مبتلا گشت و روز به روز بیماریش شدت می‌گرفت تا بالاخره در شب چهارشنبه در حالی که سه روز از جمادی الثانی (۱۳۲۰) باقی مانده بود، درگذشت و به وصیت خود بین عترت و کتاب؛ یعنی، در ایوان سوم از طرف راست، داخل صحن شریف دفن گردید و روز وفات وی روزی به یادماندنی بود که همه اقشار مردم به ویژه علما، برای وی بی قراری کردند و همه‌ی شعراء برای وی مرثیه‌سرائی نمودند و برای وفات وی ماده تاریخ^۱ ساختند؛ یکی از آنان، شاعر رادمرد، شیخ محمد ملا تستری است که در سال (۱۳۲۲) وفات یافت، وی گفته است (شعر):

مضی - الحسين الذي تجسد من	نور علوم من عالم الذر
قدس مثوی منه حوی علماً	مقدس النفس طیب الذکر
أوصافه عطرت فأنشقنا منهن	تأریخه (شذی العطر)

^۱ - عبارت از آن است که مجموع حروف بیت یا مصرع یا عبارتی به حساب ابجد با تاریخ واقعه‌ای تطبیق کند؛ مثلاً؛ بهاء الحق والدین طاب مثواه. .. بدین دستور تاریخ وفاتش، برون آر از حروف «قرب طاعت» که معادل ۷۸۲ هـ. ق. است. (فرهنگ معین). (مصصح)

حسینی که در عالم ذر^۱ به نور علوم منور شده بود، درگذشت. خداوند جایگاهی را که از وی دارای علم شده است، مقدس گرداند. نفس او پاکست و نام او پاکیزه اوصاف او عطرآگین و ما از همان اوصاف، تاریخ وفاتش را جویا شدیم و به حروف ابجد تاریخ وفاتش «شذی العطر» (بوی عطر) شد

ش = ۳۰۰، ی = ۱۰، الف = ۱، ع = ۷۰، ط = ۹
 ذ = ۷۰۰، ل = ۳۰، ر = ۲۰۰، جمعاً ۱۳۲۰ می‌شود.

و جسم او هم دارای کرامت است؛ زیرا عالم عادل ثقه‌ی پارسا، سید محمد بن قاسم کاشانی نجفی برایم نقل کرد و گفت: وقتی که مرگ همسر نوری فرا رسید، سفارش کرد که در کنار وی دفن شود و وقتی که حاضر به دفن وی شدم - و این اتفاق هفت سال بعد از مرگ شیخ رخ داد- داخل قبر شدم تا گونه‌اش را بر خاک بگذارم؛ زیرا من به چند سبب با وی محرم بودم. وقتی که کفن را از روی او برداشتم، چشمم به جسد شیخ افتاد که شوهر آن خانم بود، او را درست مانند روزی که دفن شده بود تازه یافتیم و گذشت زمان تأثیری بر کفنش نگذاشته بود و رنگش را از سفیدی به زردی تغییر نداده بود. شیخ ما، آثار مهمی را به جا گذاشته که چشم زمان در حسن نظم و خوبی تألیف، نظیر آن‌ها را بسیار کم دیده است. و همین تألیفات برای کرامت و بزرگواری وی کافی است. پس به سخن نخستین خود باز می‌گردیم و می‌گوییم: اگر کسی کتاب‌های شکوهمند و تألیفات بارزش وی را مورد کاوش قرار دهد که از علم و تحقیق موج می‌زند، بر وسعت سرسام‌آور اطلاعات وی مطلع می‌گردد و شک نمی‌کند که او مورد تأیید روح القدس - جبرئیل - بوده است؛ زیرا بیشتر این آثار را در سامراء تألیف کرده است و از افراد بسیار بلند مرتبه و قدیمی و بزرگ از یاران سید مجدد شیرازی به شمار می‌رفت. و برای کارهای مهم به او مراجعه می‌کرد و رأی و نظرش از او صادر می‌شد و از شاگردان برجسته و ممتاز او در سطح جهان به شمار می‌رفت، و غالباً نامه‌نگاری او به دیگر شهرها و پاسخ دادن به نامه‌ها، بر آورده کردن نیاز مهاجران و رسیدگی به اموری از قبیل زیارت و استقبال علما و بزرگانی که وارد سامراء می‌شدند و بدرقه‌ی

^۱ - اشاره به آیه «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ» دارد که در ابتدای آفرینش، وقتی که خداوند ارواح را آفرید در همان عالم به روح‌ها فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری.

آنان، تنظیم زندگی طلاب و راضی نمودن آنان، عیادت از بیماران، تشییع جنازه و کفن و دفن آن‌ها، تدارک مجالسی برای عزای سید الشهداء علیهم‌السلام، تهیه‌ی غذا و بسیاری از کارهای دیگر توسط او صورت می‌گرفت. او نزد سید مجدد جایگاه بسیار والایی داشت به همین سبب، هیچ گاه او را به اسم خودش صدا نمی‌کرد بلکه او را به قصد احترام حاج آقا صدا می‌زد و فرزندان وی، این ویژگی را از او به ارث بردند.

این بود نوری در روزگاری که در سامراء سکونت داشت. وی با وجود فعالیت‌های اجتماعی بسیار زیاد، نزدیک به سی جلد کتاب تألیف نمود؛ غیر از نسخه‌های خطی بسیاری که با خط ارزشمند خود از کتاب‌های کمیاب و ارزشمند نسخه‌برداری نموده است، اما در نجف و بعد از وفات سید مجدد، وضع مادی او شایسته‌ی شأن وی نبود و به خاطر دارم که وی، روزی به من گفت: همانا من می‌میرم و حسرت و تأسفی در دلم دارم، چون در مدت زندگی تا کنون کسی را ندیده‌ام به من بگوید: فلانی، این پول را بگیر و صرف کار و قلمت کن، یا کتابی را با آن بخر یا به نویسنده‌ای بده تا کمکت کند. با این وصف، دچار خستگی و تنبلی نشد، بلکه تا لحظات پایانی زندگی خویش، کارش را ادامه داد. تألیفات وی دو قسم است: اول آن که در زمان حیات وی چاپ شد که نسخه‌هایی از آن در کشورهای مختلف منتشر شد، که عبارت بودند از: «نفس الرحمن» در فضائل سرور ما سلمان که در سال (۱۲۸۵) به چاپ رسید. و کتاب «دار السلام» در امور مربوط به رؤیا و خواب دیدن که در سال (۱۲۹۲) در سامراء از تألیف آن فارغ شد و آن را در دو جلد (۱۳۵) صفحه‌ای که به صورت یک مجلد بزرگ در تهران به چاپ رسید و جلد دوم آن به طور مستقل برای بار دوم به چاپ رسید، چنانکه این مطلب را مفصل در کتاب «الذریعة»^۱ ذکر کرده‌ایم و کتاب «فصل الخطاب» در مسالهی تحریف که در نجف در (۲۸) جمادی الثانی ۱۲۹۲ از تألیف آن فارغ شد و در سال (۱۲۹۸) به چاپ رسید که بعد از انتشار، بعضی از علما به مخالفت با آن برخاستند و شیخ محمود طهرانی مشهور به معرب، رساله‌ای در ردّ آن نوشت و نام آن را «کشف الارتیاب عن تحریف الکتاب» نامید و بعضی از شبهه‌ها را بر آن وارد کرد و به نزد مجدد شیرازی فرستاد، او هم، آن را به شیخ نوری داد که با یک رساله‌ی مخصوص به فارسی، آن را

جواب داد و کتاب «معالم العبر» در جبران «البحار» هفده‌گانه و کتاب «الجنة المأوی» درباره‌ی کسانی است که در زمان غیبت کبری به ملاقات حجت نائل شدند؛ کسانی که صاحب «البحار» نام آن‌ها را ذکر نکرده است و در آن کتاب، نود و پنج حکایت نوشته است و در سال (۱۳۰۲) از تألیف آن فارغ شده است و مرحوم حاج محمد حسن اصفهانی ملقب به کمیانی، امین‌دار الضرب، در آخر جلد سیزده از بحار به عنوان تتمه‌ی آن به چاپ رسانده است و برای بار دوم در سال (۱۳۳۳) در تهران نیز، به چاپ رسیده است.^۱ و کتاب «الفيض القدسي» در احوال علامه مجلسی که در سال (۱۳۰۲) از تألیف آن فارغ شد و در اول «البحار» چاپخانه‌ی امین الضرب آن را چاپ کرده است.

همچنین کتاب «الصحيفة الثانية العلوية» کتاب «الصحيفة الرابعة السجادية»، کتاب «النجم الثاقب» در احوال امام غائب علیه السلام به زبان فارسی، «الكلمة الطيبة» به زبان فارسی و کتاب «میزان الساء» در تعیین سالروز ولادت خاتم پیامبران به زبان فارسی که در دیدار خود از تهران در سال (۱۲۹۹) به خواهش علامه‌ی رهبر مولی علی کنی تألیف کرد، کتاب «البدر المشعشع» پیرامون فرزندان موسی نقابدار که در ربیع الاول سال (۱۳۰۸) از تألیف آن فارغ شد و در همان سال در شهر بمبئی با محدودیت به چاپ رسید و سید مجدد بر آن تقریظ نوشته و نسخه‌ای از آن را با خط خود به آقای حجت میرزای تهرانی اهدا نمود و این نسخه در کتابخانه‌ی سامراء موجود است و کتاب «كشف الأستار عن وجه الغائب عن الأبصار» در ردّ بر «قصيدة البغدادية» است که حاوی انکار مهدی علیه السلام است و «سلامة المرصاد» به زبان فارسی در زیارت غیر معروف عاشوراء و اعمال مقامات مسجد کوفه غیر از آنچه در بین مردم شایع است و در زیارت نامه‌های معروف وجود دارد، کتاب «لؤلؤ و مرجان» در شرط پله‌ی اول و دوم

^۱ - برای توضیح بیشتر به مطلبی مراجعه کنید که آن را در کتاب الذریعة، ج ۵، ص ۱۵۹-۱۶۰ ذکر کرده‌ایم.

^۲ - در جلد ۳ صفحه ۶۸ توضیح دادیم.

روضه خوان که منظورش از پله‌ی اول و دوم اخلاص و صدق می‌باشد و آن را شش سال قبل از وفاتش تألیف نموده که دوبار چاپ شده است، کتاب «تحفة الزائر» که نقص «تحفة الزائر» مجلسی را با آن جبران کرده و سه بار به چاپ رسیده است و این، آخرین کتاب از تألیفات وی است به طوری که قبل از تمام کردن آن، وفات کرد و بر اساس علاقه و ارادت شیخ^۱، شیخ عباس قمی آن را به اتمام رساند. و دیوان شعر فارسی وی نیز، در قطعه‌های کوچکی به چاپ رسید و به «مولودی» نامگذاری شد؛ زیرا آن دیوان، مجموعه قصائدی است که در روزهای مبارک به مناسبت سالروز ولادت ائمه به رشته‌ی نظم در آورده است، همچنین در آن، قصیده‌ای در مدح سامراء وجود داد و خود سامراء قافیه‌ی آن گشته است و همچنین قصیده‌ای که در مدح صاحب‌الزمان در سال (۱۲۹۵) به رشته‌ی نظم در آورده است. و سید محمد مرتضی جنفوری در رساله‌ای که آن را برای فهرست تألیفات شیخ نوری نوشته است، جواب وی را به سؤال محمد حسن کمال بوری که در کتاب «البرکات الأحمديه» چاپ شده است، از جمله تألیفات فارسی چاپ شده‌ی او به حساب آورده است. مهم‌ترین آثار او از چاپ شده و غیر شده‌ی او و شکوه‌مندترین آن‌ها، کتاب «مستدرک الوسائل» است که در آن، نقص کتاب «وسائل الشیعه» را جبران کرده است، کتابی که محدث شیخ محمد حرّ عاملی متوفای سال (۱۱۰۴) آن را تألیف کرده بود، یکی از مجامیع سه گانه است که در سه جلد بزرگ با (۲۳) هزار حدیث چاپ شد که آن‌ها را از کتاب‌های متفرقه جمع‌آوری و براساس الوسائل مرتب کرده است، و در ذیل آن، خاتمه‌ای نوشته که در بردارنده‌ی فوائد بسیار زیاد است که در کتاب‌های دیگر یاران یافت نمی‌شود و فهرست کاملی را برای فصل‌های آن، مانند فهرست وسائل که حرّ عاملی آن را «من لا یحضره الإمام» نامیده بود، نگاشته است. اما چاپ کننده از جانب خود، جدولی را برای فهرست تنظیم کرده است و هر بابی را در جدولی نوشته و از مجموع کلمات، کلماتی را در جدول درج کرده که گنجایش آن را داشته و کلمات اضافه را از جدول حذف کرده است، به همین سبب فهرست چاپ شده ناقص از آب در آمد؛ اما این کتاب از جانب متأخرین

^۱ - که در جلد ۳، ص ۴۸۴ آن را توضیح داده ایم.

برجسته؛ یعنی، کسانی که آراء و نظرات آنان معتبر است، پذیرفته شده است؛ زیرا همه‌ی آنان به پیشگامی و تبحر و ثابت قدمی مؤلف این کتاب اعتراف کرده‌اند و مانند سایر مجموعه حدیث‌های متأخر، این کتاب هم دارای اعتبار است. پس بر همه‌ی مجتهدان زُبده واجب است که از آن آگاه شوند و در استنباط دلایل احکام به آن مراجعه کنند؛ زیرا بخش اعظم علمای ما که با مؤلف هم عصر بوده‌اند به ارزش این کتاب اذعان کرده‌اند و از شیخ خودمان، مولی محمد کاظم خراسانی صاحب «الکفایة» شنیدم که به شاگرد خود سخنان ما را القاء می‌نمود و در پای منبر او بالغ بر پانصد نفر یا بیشتر، از مجتهد یا قریب به اجتهاد حضور داشتند. وی می‌گفت: در عصر ما بدون مراجعه به کتاب «المستدرک» و اطلاع از احادیث آن، حجت کامل نمی‌گردد. این کلامی است که خود شیخ هنگام رسیدن به بحث «عمل به عام قبل از جستجوی مخصص»^۱ آن را می‌گفت و خود وی در عمل پایبند آن بود؛ زیرا چند شب، عمل او را بر این منوال مشاهده کردم و در آن شب‌ها توفیق حضور در مجلس خصوصی او را داشتم که برای بعضی از شاگردان ویژه‌اش، مانند سید ابی الحسن موسوی، شیخ عبدالله گلپایگانی، شیخ علی شاهرودی، شیخ مهدی مازندرانی و سید راضی اصفهانی و غیره، بعد از درس عمومی در خانه‌ی خودش تشکیل می‌داد که همواره درباره‌ی پاسخ به استفتاءات بود و در همان مجلس، آنان را به مراجعه به کتاب‌های حاضر در آن مجلس امر می‌نمود و آن کتاب‌ها عبارت بودند از: «الجواهر» و «الوسائل» و «مستدرک الوسائل» و آنان را به عنوان مدرک فرع به خواندن حدیثی از مستدرک امر می‌نمود؛ چنانکه در کتاب «الذریعة»^۲ به آن اشاره نموده‌ایم و اما شیخ ما، حجت و شیخ شریعت اصفهانی درباره‌ی مستدرک و مؤلف آن غلو کرده است. روزی در میان مردان حاضر از او بحث شد و از منبع بحث‌هایی که برای ما می‌گفت، سؤال کردم؛ پس گفت: همه‌ی ما محتاج نوری هستیم و به مستدرک اشاره می‌کرد و همینطور شیخ عالیقدر ما، میرزا محمد تقی شیرازی و دیگر مردان بزرگ به عظمت او اقرار می‌کنند.

^۱ - کتابی در ادویه مفرده که از میان رفته است.

^۲ - ج ۲، ص ۱۱۰ و ۱۱۱.

قسم دوم شامل آثار ترجمه شده‌ی او و تالیفات چاپ نشده‌ی اوست که عبارتند از: «مواقع النجوم» و «مرسلة الدر المنظوم» و «الشجر المونقة العجیبة» که زنجیره‌ای از اجازه‌ی علمای عصر خود تا زمان غایب شدن امام غایب است^۱ و این کتاب، نخستین تألیف اوست که در شب دوشنبه، (۲۴) رجب (۱۲۷۵) از تألیف آن فارغ شده است و رساله‌ای فارسی در جواب شبهاتی که به «فصل الخطاب» وی وارد شده است و کتاب «ظلمات الهاویة» در عیب‌جویی معاویه و کتاب «شاخه‌ی طویی» با ده هزار شعر در ختم‌ها و اعمال ماه ربیع الاول با کمی مزاح و شوخی و تقریراتی بر بحث استاد خودش، تهرانی و تقریرات بحث سید مجدد که هر دو تقریرات با خط ارزشمند خود در کتابخانه‌ی میرزا محمد عسکری دیده شده‌اند، اما احتمال دارد که تقریرات دوم از غیر او باشد و او تنها با خط خود نسخه‌برداری کرده باشد. و مجموعه‌ای در چیزهای متفرق که فوائد کمیابی در آن نهفته است و «الأربعینات» مقاله‌ی مختصری است که آن را در حاشیه‌ی نسخه‌ی کتاب «الکلمة الطیبة» نوشته است، او چهل امر از اموری که در اخبار ائمه با عدد اربعین ثبت شده است، جمع آوری کرده است.^۲ و کتاب «أخبار حفظ القرآن» و رساله‌ای در بیوگرافی مولی ابی الحسن الشریف که آن را با خط خود بر تفسیر شریف موجود در کتابخانه میرزا محمد عسکری در سامراء دیده‌ام. برای کتاب‌های انباری خود نیز، فهرست نوشته و آن را با حروف الفبا مرتب کرده است. و رساله‌ای در تاریخ تولد ائمه، بر اساس آنچه نزد وی صحیح‌تر می‌باشد که آقا نور محمد خان کابلی، مقیم کرمانشاه آن را گرفته است و کتاب «مستدرک مزار البحار» که تمام نشده است و کتاب «حواشی رجال ابی علی» که تمام نشده و «حواشی توضیح المقال» که در آخر کتاب «رجال ابی علی» چاپ شده است و قسمتی از آن را در نسخه‌ی خودم نقل کرده‌ام و او جلد دوم کتاب «دار السلام» را ترجمه کرده اما به پایان نرسیده است. علاوه بر اینها، حواشی و رساله‌های ناتمام دیگری هم دارد مانند کتاب «أجوبة

^۱ - برای تفصیل این امام مزعوم به کتاب غایب همیشه غایب مراجعه فرمائید. [مصحح]

^۲ - آن را در جلد ۱، ص ۴۳۶ ذکر کردیم.

المسائل» و اوراق متفرقه. گروهی آن‌چه او در مجالس وعظ خود درباره‌ی اخلاق و آداب املاء می‌کرد، می‌نوشتند. مولی محمد حسین قمشه‌ای صغیر که در قسمت اول از این کتاب^۱ نام او مطرح شد، هیچ کتابی را در کتابخانه‌اش رها نکرده مگر این که بر آن تعلیق نوشته و موضوعش را شرح داده و احوال مؤلفش را بیان کرده است و فوائد دیگری را نیز، در آن زمینه بیان داشته است و من به شدت برای از بین رفتن آن کتابخانه و متفرق شدن آن متأسفم؛ زیرا بعضی از اصول چهارصدگانه^۲ در آن بود که قبل از نوری، هیچ کس از آن‌ها مطلع نشده بود. او در جمع نمودن این کتاب‌ها، ماجراها داشت، به طوری که روزی از بازار می‌گذشت، ناگاه یکی از اصول چهارصدگانه را در دست زنی دید که آن را برای فروش عرضه کرده بود و شیخ هم، هیچ پولی همراه نداشت؛ لذا بعضی از لباس‌هایش را از تنش بیرون آورد و فروخت تا کتاب را بخرد. از این نمونه‌ها فراوان است و چگونه این طور نباشد در حالی که او نابغه‌ی این فن به شمار می‌رود و پیشوای این هنر است، بیخ علم حدیث را تا اعماق آن شناسایی کرده است. صیاد را از تیرانداز تشخیص داده است و ضعیف را از قوی جدا نموده و خاتمه‌ی مجتهدان است و تمام رهبران دینی و حجت الاسلام‌های متأخر از او اجازه‌ی اجتهاد اخذ نموده‌اند و از نیم قرن پیش تا به امروز کمتر اجازه‌نامه‌ای نوشته شده است که صدور آن به اسم شریف وی نباشد و تا آثار او باقی است نام این شیخ، جاودانه خواهد ماند. و او اولین کسی است که به من اجازه داده و مرا در جوانی به طبقه‌ی شیوخ رسانده است و اجازه‌های بسیاری، اعم از بزرگ و کوچک و متوسط و شفاهی از وی صادر شده‌اند که در کتاب «الذریعة»^۳ شش مورد اجازه را ذکر کرده‌ایم. بیوگرافی پدر او را در قسم اول از کتاب «الکرام البررة»^۴ ذکر کرده‌ایم و شیخ ما دارای چهار برادر بود که همه‌ی آن‌ها از وی بزرگ‌تر بودند: (۱) شیخ میرزا هادی، فقیه بزرگ که مدتی

۱ - ص ۵۲۰.

۲ - در اعتقادات شیعه، منظور از اصول اربعمائه (اصول چهارصدگانه)، چهارصد کتابی است که توسط شاگردان صادق و باقر نوشته شده است.

۳ - ج ۱، ص ۱۸۱.

۴ - ص ۲۲۲.

طولانی در نجف به فعالیت اشتغال داشت و چند سال بعد از وفات پدرش به دیار خود بازگشت و مدت سیزده سال مرجعیت امور را به عهده داشت تا بالاخره در حدود (۱۲۰) سالگی وفات یافت و پسر خود میرزا مهدی را از خود به جا گذاشت. (۲) عالم فرزانه، آقا میرزا علی که فقیه و فیلسوف بود و بعد از برادرش مرجعیت به او رسید تا در سال هزار و دویست و نود و اندی وفات یافت. مادر او دختر میرزا ولی مستوفی بود. (۳ و ۴) میرزا حسن و میرزا قاسم که از فضایل اعلام بودند، و فقه و اصول تدریس می کردند و قبل از (۱۳۰۰) وفات کردند. شاید دیگران مرا در این بحث به پرحرفی و اغراق متهم کنند، اما من تنها مختصری از آن چه دیده‌ام، نوشتم و خدا شاهد است که او را عالم ربانی و خدانشناس دیدم و آن چه از فضائل او پوشیده ماند به مراتب بیشتر از آن چیزی است که بیان شد و علم خدا بر همه چیز احاطه دارد، و درباره‌ی او در کتاب «هدیه‌ی الرازی» و در کتاب «الاسناد المصطفی الی آل بیت المصطفی»^۱ سخن گفته‌ام و در آن جا در اسم پدر بزرگش تقدیم و تأخری روی داده است که چنین آمده: محمد علی که صحیح آن، علی محمد است.^۲ این مطلب را آقا تهرانی در رابطه با نوری طبرسی گفته است. محسن امین در «دائرة المعارف» خود «أعیان الشیعه» درباره‌ی او چنین می گوید:

میرزا حسین بن شیخ محمد تقی بن محمد علی یا علی محمد نوری طبرسی در هیجدهم شوال سال (۱۲۵۴) در قریه‌ی یالو از روستاهای نور یکی از دهستان‌های طبرستان متولد شد و در نجف در شب چهارشنبه بیست و هفتم جمادی الاخر در سال (۱۳۲۰) وفات یافت و در صحن شریف، ایوان سوم، سمت راست ورودی طرف قبله دفن شده است؛ وی عالم فاضل و محدث و متبحر در دو علم حدیث و رجال، سیره و تاریخ‌شناس، محقق و کاوشگر بود. وی پارسا و خداپرست بود به گونه‌ای که نماز شب را ترک نمی کرد و در تسلط و آگاهی بر اخبار و آثار و کتاب‌های نایاب نوشته است، یگانه‌ی عصر خود بود و کتاب‌های بسیاری از دست نوشته‌های گرانقدر جمع نمود. او از مطالعه و تألیف خسته نمی شد. از او حکایت می کنند که هنگام بازگشت از

^۱ - نجف، ۱۳۵۶، ص ۵ و ۶.

^۲ - تهرانی، اعلام الشیعه، ص ۵۵۵-۵۴۴.

سفر زیارت کربلاء در بازار زنی را می‌بیند که دو کتاب می‌فروشد، پس به آن دو کتاب نگاه نمود و آن‌ها را از جمله کتاب‌های گرانبه‌ای یافت که مدت‌ها به دنبال آن‌ها می‌گشت، پس با آن زن معامله کرد؛ زن قیمتی را طلبید و او باقی مانده‌ی هزینده‌ی سفرش را به وی داد اما کفایت نکرد، به همین سبب، شیخ عبایش را از تن درآورد و به دلال داد تا آن را بفروشد، اما باز آن مبلغ کافی نبود؛ پس قبایش را از تن بیرون کشید و آن را فروخت و پول کتاب‌ها را به زن داد. مؤلف این کتاب، در نفس خود احساس می‌کند که اگر برای خودش این اتفاق بیفتد، نمی‌تواند چنین کاری انجام دهد. او در مجالس موعظه‌ای که در خانه‌ی خود در سالروز وفات امامان اهل بیت بر پا می‌کرد، خودش روضه خوانی می‌کرد. یک روز در یکی از آن مجالس حاضر شدم و از او شنیدم که می‌گفت: آن سخنی که به اصبع بن نباته منسوب است که امیرمؤمنان را در زمانی که ابن ملجم به وی ضربه زد او را مورد خطاب قرار داد و گفت: «تگرگ، کوه بلند را تکان نمی‌دهد، باد سوزان ظهر تابستان، دریای بی‌پایان را نمی‌خشکاند، شیر قوت می‌گیرد هنگامی که به لرزه بیفتد» هیچ اصلی ندارد و در هیچ کتابی نقل نشده است. من هنگامی که سیره‌ی امیر مؤمنین علی علیه السلام را تألیف می‌کردم، هر چه گشتم اثری از آن را نیافتم.^۱

کحاله هم، برای وی بیوگرافی نوشته و گفته است که وی محدث و آشنا به علم رجال و سیره و تاریخ و کتاب‌ها بوده است و در بعضی از علوم مهارتی خاص داشته است.^۲

علی اکبر دهخدا نیز، در لغت‌نامه‌ی خود، شرح حال وی را بیان داشته است.^۳ او در آخر کتابش «مستدرک الوسائل» شرح حال خود را نوشته است.^۴ زرکلی نیز، در کتاب «الأعلام»^۱ و صاحب کتاب «إيضاح المکنون فی الذیل علی کشف الظنون»^۲ نام

^۱ - أعيان الشيعة، دمشق، اتقان، ۱۳۶۷، ج ۲۷، ص ۱۴۱-۱۳۹.

^۲ - برای اطلاعات بیشتر به کتاب «معجم المؤلفین» تألیف کحاله، ج ۴، ص ۴۶، چاپ ترقی دمشق، سال ۱۹۵۷ میلادی مراجعه کنید.

^۳ - چاپ مجلس تهران، ۱۳۳۵ ش، ص ۱۴۰، ش ۲۹.

^۴ - تهران، دار الخلافة، ۱۳۲۱ هـ، ص ۸۷۷ و ۸۷۸.

او و تألیفاتش را ذکر کرده‌اند. تهرانی در کتاب «الذریعة الی تصانیف الشیعه» از او یاد کرده و گفته است: «فصل الخطاب فی تحریف کتاب رب الأرباب» تألیف شیخ حاج میرزا حسین نوری طبرستانی می‌باشد. شیخ محمود تهرانی مشهور به معرب با رساله‌ای که نام آن را: «کشف الإرتیاب عن تحریف الکتاب» گذاشته است، بر فصل الخطاب ردّ زده است. هنگامی که آن رساله به شیخ نوری رسید، رساله‌ای جداگانه به زبان فارسی در جواب شُبّهات «کشف الارتیاب» نوشت و این کار بعد از به چاپ رسیدن و انتشار کتاب فصل الخطاب انجام شد و فصل الخطاب در تهران به چاپ رسید در حالی که در نجف در تاریخ جمادی الآخر سال (۱۲۹۲) از تألیف آن فارغ شد و ابتدای آن چنین شروع می‌شود: «الحمد لله الذي أنزل على عبده الكتاب»^۳ سپس شیخ محمود معرب تهرانی، کتاب «کشف الارتیاب» خود را در ردّ آن نوشت که ذکر آن در کتاب «الذریعة» آمده و چنین گفته است: «کشف الارتیاب، تألیف فقیه شیخ محمود بن ابی القاسم مشهور به معرب تهرانی، متوفای اوائل دهه‌ی دوم بعد از سده‌ی سوم است که آن را در ردّ فصل الخطاب تألیف شیخ ما، نوری نوشته است و وقتی که این ردّ بر شیخ عرضه شد، رساله‌ی جداگانه‌ای در ردّ شبهه‌های وی نوشت و به هر کس که نسخه‌ای از فصل الخطاب نزد او بود، سفارش می‌کرد که این رساله را ضمیمه‌ی آن کند؛ زیرا این رساله، مانند متمم فصل الخطاب است. آغاز کتاب کشف الارتیاب نیز، چنین است: (الحمد لله الذي أنزل على عبده الكتاب) و در هفدهم جمادی الآخر سال (۱۳۰۲) از تألیف آن فارغ شد.^۴ سپس نوری آن‌طور که تهرانی ذکر کرده است، کتاب شیخ محمود را رد کرده و چنین می‌گوید: ردّ بر کتاب «کشف الارتیاب» که شیخ محمود معرب تهرانی آن را تألیف و شبهاتی را بر فصل الخطاب وارد نموده است، و شیخ ما، نوری، میرزا حسین بن مولی محمد تقی طبری متوفای جمادی الآخر سال (۱۳۲۰)

۱ - ج ۲، ص ۲۸۲.

۲ - ج ۱، ص ۳۶۹.

۳ - الذریعه، ج ۱۶، ص ۲۳۱ و ۲۳۲.

۴ - همان، ج ۱۸، ص ۹.

هجری، ردّی بر او تالیف کرده است و به هر کس که نزد او فصل الخطاب وجود داشت، سفارش می‌کرد این رساله را که در دفع شبهه‌های شیخ محمود بر فصل الخطاب نوشته است، ضمیمه‌ی فصل الخطاب نماید. این رساله به زبان فارسی است و هنوز چاپ نشده است. نسخه‌ای از آن را به خط مولی علی محمد نجف آبادی دیدم که آن را به نسخه‌ی فصل الخطاب چاپ شده‌ای که نزد وی بود و امروزه در کتابخانه‌ی شوستر است، ملحق کرده بود و اول آن: الحمدلله رب ... است و در محرم سال (۱۳۰۳) آن را تالیف کرده است و همان مولای نامبرده در سال (۱۳۰۴) از آن نسخه‌برداری نموده است.^۱

همچنین ملاباقر بن اسماعیل کاجوری با کتاب «هدایة المرتاب فی تحریف الکتاب» آن را تایید کرده است؛ چنانکه تهرانی در «الذریعة»^۲ از آن یاد کرده است و ملا محمد بن سلیمان بن زویر سلیمانی نیز، به ایشان کمک کرده است.

صاحب کتاب الذریعة، درباره‌ی این کتاب می‌گوید: مؤلف کتاب، مجموعه خبرهایی را به طور کامل آورده است که تعداد آن‌ها از (۲۵۰) خبر هم، فراتر می‌رود و به دنبال آن بعضی از اثبات‌کنندگان تحریف و همچنین بعضی از دفع‌کنندگان آن را ذکر کرده است.^۳

همچنین شیخ هادی نجفی در کتاب «محجة العلماء» آن را تایید کرده است و «الکفایة» خراسانی نیز، این چنین است.^۴

همچنین در ردّ آن، شریف شهرستانی، کتاب «نראה المصحف» را نوشته است.^۵ با این که بطلان آن کتاب آشکار است و کسی که «فصل الخطاب» را مطالعه کند، این مطلب بر او پوشیده نمی‌ماند و خود مؤلف فصل الخطاب آن را «فصل الخطاب فی اثبات

^۱ - الذریعة (ج ۱۰ ص ۲۲۰، ۲۲۱)

^۲ - ج ۲۵، ص ۱۹۱.

^۳ - همان، ج ۱۸، ص ۲۷.

^۴ - همان، ج ۱۶، ص ۲۳۲ و ج ۲۰، ص ۱۴۴.

^۵ - همان، ج ۲۴، ص ۱۰۵.

تحریف کتاب رب الأرباب» نامیده است؛ به خاطر همین است که تهرانی می‌گوید: از نشر آن صرف‌نظر کردیم. محمد مهدی موسوی اصفهانی شیعی در کتاب «أحسن الودیعه» که برای تتمیم کتاب «روضات الجنات» خوانساری نوشته است، در شرح حال نوری چنین می‌نویسد:

او شیخ محدث، حاج میرزا حسین نوری، متولد هیجدهم شوال سال (۱۲۵۴) و متوفای چهارشنبه شب، هیفدهم جمادی الثانی سال (۱۳۲۰) و مدفون در ایوان حجره‌ی بانو، دختر سلطان ناصر لدین الله است و آن ایوان، حجره‌ی سوم، به طرف قبله از سمت راست است. کسی که داخل شبستان شریف مرتضوی شود، در طرف درب موسوم به باب القبله، واقع شده است. این مرد دارای تألیفات است، از جمله: «فصل الخطاب فی تحریف کتاب الأرباب». این کتاب در ایران با چاپ سنگی چاپ شده است و بعضی از علما در رد آن، رساله‌های ارزشمندی نوشته‌اند و در آن حق را بیان نموده‌اند. و علمای معاصر محدث نوری، کار وی را زشت و ناهموار جلوه داده‌اند و بعضی از معتمدان به من خبر داده‌اند که مسیحی‌ها این کتاب را به زبان خود ترجمه و منتشر کرده‌اند.^۱

این کتاب و آن نویسنده.

اکنون از کلام نوری طبرسی آغاز می‌کنیم و منظور ما، صفحه‌ی (۲۳۵) از کتاب فصل الخطاب او و دلیل یازدهم در اثبات تحریف در قرآن است. شایسته است قبل از آغاز مقدمه، فهرست کتاب را ذکر کنیم تا فهم و ارتباط موضوع به مطالب گذشته برای خواننده آسان گردد. صورت صفحه‌های اول و دوم و آخر از چاپ اولی که خود مؤلف آن را چاپ کرده است را ثابت می‌گذاریم و سبک نوری را برای بیان عدد به حروف ابجد به عادت پیشینه‌ی وی باقی گذاشته‌ایم، اما ما بر آن ترکیب، برای شناخت شماره‌ی روایات به طور مسلسل، ارقامی را افزوده‌ایم.

^۱ - اصفهانی، أحسن الودیعه، نجاح، ص ۸۹ و ۹۰.

آغاز کتاب فصل الخطاب

به نام خداوند بخشندهی مهربان: فهرست اجمالی مطالبی که در این کتاب ارزشمند است:

مقدمه‌ی اول: ذکر اخباری که درباره‌ی جمع قرآن و سبب جمع آن و درباره‌ی ناقص بودنش با ملاحظه‌ی چگونگی جمع‌آوری آن و این که تألیف آن، مخالف تألیف مؤمنان است.

مقدمه‌ی دوم: در بیان اقسام تغییری که ممکن است در قرآن حاصل شده باشد و آن چه ممتنع و ناممکن است.

مقدمه‌ی سوم: در بیان اقوال علمای ما پیرامون تغییر یا عدم تغییر قرآن.

باب اول

برای آن چه بر وقوع تغییر و نقصان در قرآن دلالت می‌کند، استدلال کرده‌اند. دلیل اول - شامل چند امر است.

(الف) وقوع تحریف در تورات و انجیل به طرز آراسته و ظریف.

(ب) در بیان این که هر آن چه در میان امت‌های گذشته روی داده باشد، در این امت نیز، واقع می‌شود.

(ج) در ذکر مواردی که بعضی از افراد این امت از جهت مدح یا ذم و قدح به مانند خودشان در امت‌های گذشته تشبیه شده‌اند.

(د) در بیان اخباری که به طور ویژه بر وقوع تغییر در قرآن مانند تورات و انجیل دلالت می‌کند.

دلیل دوم - عادتاً چگونگی جمع قرآن مستلزم وقوع تغییر و تحریف قرآن است و خلاصه‌ی احوال کتاب وحی.

دلیل سوم - در بیان باطل نمودن وجود منسوخ التلاوت در قرآن و مثالی که برای آن ذکر می‌کنند از مواردی است که از قرآن کم شده است.

دلیل چهارم - در بیان این که امیر مؤمنان علیه السلام قرآن مخصوصی داشته است که از لحاظ ترتیب با قرآن موجود متفاوت است و در آن اضافه‌ای وجود دارد که نه از احادیث قدسی است و نه تفسیر و تاویل.

دلیل پنجم - عبدالله بن مسعود رضی الله عنه، مصحف معتبری داشت و در آن چیزی وجود داشت که در این قرآن موجود نیست.

دلیل ششم - قرآن موجود شامل تمام مصحف اُبی نمی‌باشد که نزد ما معتبر است. دلیل هفتم - ابن عفان وقتی که برای بار دوم قرآن را جمع نمود، بعضی از آیات و کلمات را از آن حذف کرد و در این مبحث کیفیت جمع عثمان و موارد ساقط شده و اختلاف مصحف‌های او و ذکر موارد خطا، بیان شده است.

دلیل هشتم - در بیان اخباری که به صراحت بر وقوع نقصان دلالت دارند، و آنچه مخالفان آن را روایت کرده‌اند.

دلیل نهم - خداوند متعال، اسامی و شمایل اوصیای خود را در کتاب‌های گذشته ذکر کرده است. پس لازم است آن اوصاف و شمایل را در این قرآن نیز، که محافظ و ناظر بر کتاب‌های گذشته است، ذکر نماید و ذکر ائمه که در مصحف اول آمده‌اند در این کتاب (قرآن) جمع نشده است.

دلیل دهم - اثبات اختلاف قاریان در حروف و کلمات و غیر آن‌ها و باطل نمودن نزول آن بر یک وجه و شرح حال قاریان و اثبات تدلیس در اسناد آنان.

دلیل یازدهم - در بیان اخباری که به طور صریح بر وقوع نقصان در قرآن دلالت دارند.

دلیل دوازدهم - در بیان اخباری که به طور خاصی که به ترتیب سوره‌های قرآن مرتب کرده‌ایم و در آن جواب شبهه‌هایی است که با استدلال بیان شده است.

باب دوم

ذکر دلایل کسانی که معتقد به تغییر در قرآن هستند، اعم از آیات و اخبار و اعتبارات و جواب تفصیلی از آن‌ها و در این باب وقوع تحریف در تورات برای بار دوم در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله ذکر شده است. بخش پایانی کتاب «فصل الخطاب» در اثبات تحریف کتاب رب الارباب نوشته‌ی محدث شیعی نوری طبرسی.

دلیل یازدهم نیز، در اثبات تحریف قرآن است که حاوی اخبار فراوان و معتبر و صریحی است که بر حذف قسمتی از آیات و وجود نقص در قرآن فعلی دلالت می‌کنند، البته این‌ها علاوه بر آن روایاتی است که پراکنده و در ضمن دلایل پیشین مطرح شد. این اخبار به طور متفرقه در کتاب‌های معتبری که بر آن‌ها اعتماد می‌شود و مرجع اصحاب ما هستند، وجود دارد؛ بدون این که به آیه یا سوره ای اختصاص داشته باشند و در این باب به یاری خداوند بخشنده، آن چه را بر آن مطلع شدم، جمع آوری نمودم.

(الف) ۱- ثقة الاسلام در آخر کتاب «فضل القرآن» از کتاب «الکافی» از محمد بن یحیی از احمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم از هشام بن سالم، از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده است که می‌گوید: همانا قرآنی که جبرئیل علیه السلام آن را برای محمد صلی الله علیه و آله و سلم آورد، (۱۷۰۰۰) آیه است.

(ب) ۲- مولی محمد صالح در «شرح کافی» از کتاب «سلیم بن قیس هلالی» روایت می‌کند که امیر المؤمنین بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خانه نشین شد و مشغول جمع و تألیف قرآن گشت و از خانه خارج نشد تا همه‌ی آن را جمع‌آوری کرد. او در قرآن خود، ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه، وعد و وعید آن را نیز، نوشت و هیجده هزار آیه بود.

(ج) ۳- احمد بن محمد سیاری در «کتاب القراءات» از علی بن حکم، از هشام بن سالم روایت می‌کند که گفت: ابو عبدالله علیه السلام گفت: قرآنی که جبرئیل به نزد محمد صلی الله علیه و آله و سلم آورده است، ده‌هزار آیه بود.

(د) ۴- در «کافی»: عده‌ای از اصحاب ما از سهل بن زیاد، از محمد بن سلیمان، از برخی از یاران خود، از ابی الحسن علیه السلام روایت می‌کنند که گفت: به او گفتم: فدایت شوم به درستی ما آیاتی را در قرآن می‌شنویم که نزد ما نیستند و نمی‌توانیم به خوبی آن گونه که از شما به ما رسیده است، آن‌ها را بخوانیم، آیا گناه کار می‌شویم؟ در جواب گفت: نه، آن طور که یاد گرفته‌اید، بخوانید؛ زیرا به سوی شما خواهد آمد کسی که قرآن را به شما بیاموزد.

(ه) ۵- و در «کافی» از محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از عبدالرحمن بن ابی نجران، از هاشم از سالم بن ابی سلمه روایت می‌کند که گفت: من شنیدم مردی چند حرف قرآن را بر ابی عبدالله علیه السلام قرائت نمود که مانند قرائت مردم نبود، سپس

ابی‌عبدالله گفت: از قرائت خودداری کن و مانند مردم بخوان تا قائم - مهدی - قیام کند. پس هرگاه قائم قیام کند، کتاب خدا را در حد خودش می‌خواند و مصحفی را که علی علیه السلام آن را نوشته است، آشکار می‌کند. و مانند این حدیث را صفار در «البصائر» از محمد بن حسین روایت می‌کند.

(و) ۶- از عده‌ای از اصحاب از سهل بن زیاد از علی بن حکم از عبدالله بن جنذب از سفیان بن سمط، روایت شده است که گفت: از ابی‌عبدالله علیه السلام درباره‌ی نازل شدن قرآن سؤال کردم، در جواب گفت: چنانکه آموزش داده شده‌اید، بخوانید.

(ز) ۷- ثقه‌ی بزرگوار و ارزشمند، محمد بن مسعود عیاشی در تفسیرش به اسناد خود از ابی‌جعفر علیه السلام روایت می‌کند که گفت: اگر در کتاب خدا زیاده و نقص نبود، حق ما بر عاقل مخفی نمی‌ماند و اگر قائم ما قیام کند و سخن بگوید، قرآن او را تصدیق می‌کند. محدث بحرانی در کتاب «الدرر النجفیة» گفته است: ممکن است زیاده در این خبر بر تبدیل حمل شود، زیرا اصحاب به اجماع بر عدم زیاده، ادعا کرده‌اند و در اخبار وارده در این باب علی‌رغم این‌که بسیار زیاد هستند، بر افزودن و زیاد شدن قرآن دلالت نمی‌کند، پس تأویل این خبر به آنچه گفتیم، بعید به نظر نمی‌رسد؛ مگر این‌که به زیاده بودن بعضی از حروف اشاره شود که ذکر آن در جای خود خواهد آمد.

(ح) ۸- و از همین راوی، با اسناد خودش از صادق علیه السلام روایت شده است: اگر قرآن چنانکه نازل گردیده، خوانده می‌شد، اسامی ما را در آن می‌یافتی.

(ط) ۹- و از همان راوی به اسناد خودش از ابراهیم بن عمرو روایت است که گفت: ابو عبدالله علیه السلام گفت: به درستی در قرآن همه حوادث گذشته، حال و آینده بود، نام مردانی در آن بود که حذف شده‌اند و هر کدام از آن نام‌ها با صورت‌های مختلف غیر قابل شمارش خوانده می‌شد فقط اوصیاء آن را می‌دانند.

و صفار آن را در «البصائر» از احمد بن محمد بن حسین بن سعید از حماد بن عیسی از ابراهیم بن عمرو از ابی‌عبدالله روایت کرده است.

(ی) ۱۰- و همان راوی با اسناد خود از حبیب سجستانی از ابی‌جعفر علیه السلام روایت کرده است که گفت: همانا آیه‌های بسیاری از قرآن حذف شده است، اما جز حروفی که

نویسندگان، آن‌ها را به اشتباه نوشته‌اند و خیال گسترده کردن آن را داشتند، چیزی به آن اضافه نشده است.

(یا) ۱۱- علی بن ابراهیم در تفسیر خود از علی بن حسین از احمد بن ابی عبدالله از علی بن حکم از سیف بن عمیره از ابی بکر حضرمی از ابی عبدالله رضی الله عنه روایت کرده است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اگر مردم، قرآن را چنانکه خداوند نازل کرده است، خوانده بودند؛ حتی دو نفر با هم اختلاف نداشتند. در کتاب «الدرر» گفته شده و این روایت به وضوح بر مطلوب دلالت می‌کند. مقصود این است که شائبه‌ی شبهه و ایرادی بر آن وارد نمی‌گردد، پس مطلب همین است؛ زیرا منظور برداشتن اختلاف از امر امامت و سروری یا چیزی مانند آن است. آنچه اختلاف با آن بر طرف می‌شود: وجود اسم امام و رئیس در آن است به گونه‌ای که احتمال غیر آن را نداشته باشد و گرنه اختلاف موجود است. و حمل خبر بر اسباب نزول، با این سخن منافات دارد که چنانچه به آن صورت خوانده شود که نازل شده اختلاف بر طرف می‌گردد، و این مفهوم خلاف ظاهر عبارت است، در حالی که اگر بر طرف کننده‌ی اختلاف در اسباب نزول باشد، همچنین با آنچه در باره‌ی آن وارد شده منافات دارد، پس رفع اختلاف بستگی به چگونگی قرائت ندارد.

(یب) ۱۲- شیخ ابو عمرو الکشی در کتاب رجال خود در شرح حال ابی الخطاب از ابی خلف بن حماد از ابی محمد حسن بن طلحه از ابی فضال از یونس بن یعقوب از برید عجلی از ابی عبدالله رضی الله عنه روایت کرده است که گفت: خداوند در قرآن اسامی هفت نفر را ثبت کرد، اما قریش جز ابی لهب همه را پاک کردند.

(بیج) ۱۳- محمد بن ابراهیم نعمانی در کتاب غیبت خود از احمد بن هودیه از نهبانندی از عبدالله بن حماد از صباح مزنی از حارث بن حصیره از اصبع بن نباته روایت کرده است که گفت: از علی رضی الله عنه شنیدم می‌گفت: گویا من عجم را در ذهن خود تداعی می‌کنم که خیمه‌هایشان در مسجد کوفه بود و قرآن را به مردم می‌آموختند به آن صورت که نازل گردیده است: گفتم: ای امیرمؤمنان، مگر این قرآن، چنان نیست که نازل گردیده است؟ گفت: نه، اسامی هفتاد تن از قریش با اسامی پدرانشان از آن زدوده شده است و ابو لهب هم جز برای بی‌احترامی به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله باقی گذاشته نشده، زیرا او عموی پیامبر صلی الله علیه و آله بود.

(ید) ۱۴- محمد بن عباس ماهیار در تفسیرش بنابر نقل شیخ شرف الدین نجفی در تأویل آیات شگفانگیز سوره‌ی زخرف از محمد بن مخلد دِهان از علی بن احمد عریضی بارقه از ابراهیم بن علی بن جناح از حسن بن علی بن محمد از پدرش از پدران‌ش روایت کرده‌اند که رسول خدا ﷺ به علی رضی الله عنه نگاه کرد ... و در ادامه‌ی روایت گفت: صادق رضی الله عنه برخاست و عمرو عاص بر منبر مصر گفت: از کتاب خدا هزار حرف، هر حرف در مقابل هزار درهم زدوده شده است و هزار درهم دادم تا: ﴿إِنَّ شَأْنَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ﴾ [الکوثر: ۳] حذف گردد، اما گفتند: این کار جائز نیست. پس گفتیم: چرا برای آنان جائز است اما برای من جائز نیست؟ این مطلب به معاویه رسید، به همین سبب در نامه‌ای برایش نوشت: آنچه بر منبر مصر گفتم، به من رسید در حالی که من آن جا نبودم.

(یه) ۱۵- عماد الدین محمد بن ابی القاسم در کتاب «بشارة المصطفى» از شیخ ابی البقاء ابراهیم بن حسین بن ابراهیم بصیر روایت می‌کند که این روایت در محرم سال شانزدهم هجری در رابطه با شهادت امیر مؤمنان بر وی قراءت شد، از ابی طالب محمد بن حسن بن عینیه از ابی الحسن محمد بن حسین بن احمد از محمد بن وهبان دیبلی از علی بن احمد بن کثیر عسکری از احمد بن فضل ابو سلمه‌ی اصفهانی از ابی علی راشد بن علی بن وابل قرشی از عبدالله حفص مدنی روایت شده است که گفت: محمد بن اسحاق از سعد بن زید بن اراطات از کمیل بن زیاد از امیر المؤمنین رضی الله عنه در قضیه‌ی وصیت امیر به او، مرا خبر داد. درحالی که آن وصیت طولانی و پر ارزش در بر گیرنده‌ی فوائد بسیار است از جمله: ای کمیل، به درستی خداوند بزرگ، بخشنده، حلیم، باشکوه و مهربان است و ما را بر اخلاقیات مطلع گردانید و دستور داد تا آن‌ها را برگیریم و به آن عمل کنیم و مردم را وادار کنیم تا به آن عمل کنند و ما این امانت را بدون اختلاف ادا نمودیم و بدون تکذیب یا شک آن‌ها را تصدیق کردیم. به خدا سوگند برای ما شیاطینی وجود نداشت تا به آن‌ها وحی شود یا آن‌ها وحی کنند؛ آن‌طور که خداوند قومی را توصیف کرده و آن‌ها را در کتاب خود نام برده است. اگر کتاب او چنانکه نازل گردیده بود، قرائت می‌شد [می‌خواندیم]: شیاطین انس و جن برخی بر برخی دیگر به خاطر فریبکاری، گفتار مزخرف را وحی می‌کنند.

(یو) ۱۶- حسین بن حمدان حضینی در کتاب «هدایت» خود و در کتاب دیگرش که بحث‌های مربوط به امام دوازدهم به ما رسیده است، از محمد بن اسماعیل و علی بن عبدالله الحسینیان از حسنین از ابی شعیب از محمد بن نصیر از عمرو بن فرات از محمد بن مفضل از مفضل بن عمر از صادق علیه السلام در حدیث طولانی در باره‌ی احوال قائم علیه السلام روایت می‌کرد گفت: سپس امام قائم پشتش را به کعبه تکیه می‌زند... تا این‌جا که صادق گفت: سپس قرآن را می‌خواند و مسلمانان می‌گویند: همانا این است قرآنی که در حقیقت خداوند بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم نازل کرده است و چیزی از آن ساقط یا تبدیل و تحریف نشده است. خدا نفرین کند کسی را که آن را حذف و تبدیل و تحریف نمود. در جای دیگر از او نقل شده که حسنی به مهدی می‌گوید: اگر تو مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم هستی، پس کجاست مصحفی که جدّ تو امیر مؤمنان آن را جمع کرده است؟ و تبدیل و تغییری در آن نیست؟

(یز) ۱۷- افراد بسیاری از بزرگان محدث از حسن بن سلیمان حلی نقل کرده‌اند که گفت: این مطلب را به خط مولایمان ابی محمد عسگری علیه السلام یافتم: پناه می‌برم به خدا از قومی که محکّمات کتاب- قرآن- را حذف کردند و خدای رب الارباب و پیامبر و ساقی کوثر را در روز حساب فراموش کردند. و حال این که ما سنم أعظم (اوج و قله بزرگ) هستیم و در میان ما نبوت و ولایت و بزرگواری وجود دارد و پیامبران از نور ما اقتباس می‌کردند و از آثار ما پیروی می‌نمودند.

(یح) ۱۸- طبرسی در کتاب «الاحتجاج» گفته است: فردی از زنادقه به نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و به او گفت: اگر در قرآن آن دوگانگی و تناقض نبود، در دین شما داخل می‌شدم. این خبر را طولانی و در نه موضع آورده است که در آن‌ها دلالت صریح بر نقصان و تحریف وجود دارد که ما آن‌ها را در بحث مصحف امیرالمؤمنین ذکر کرده‌ایم.

بدان که او در ابتدای کتابش گفته است که در اکثر اخباری که نقل می‌کنیم، اسنادش را نمی‌آوریم؛ به خاطر آنکه اجماع بر آن وجود دارد یا موافق عقل هستند یا در کتاب‌ها بین مخالف و موافق شهرت دارد. جز آن‌چه از ابی محمد علیه السلام وارد کرده‌ایم، الخ. شیخ صدوق در کتاب «التوحید» خود از احمد بن حسن قطان از احمد بن یحیی بن بکر بن عبدالله بن حبیب روایت کرده و گفته است: احمد بن یعقوب بن مطر برای

ما حدیث نقل کرد و گفت: محمد بن حسین بن عبدالعزیز گفت: در نوشته‌ی پدرم به خط خودش یافتیم که طلحه بن زید از عبدالله از ابی معمر سعدانی حدیثی آورده است که گفت: مردی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد - خبر را به صورت ناقص از کتاب «الاحتجاج» نقل کرده و بعضی از مسائلی که از خبر حذف کرده، مطالبی است مربوط به نقصان و تغییر قرآن. این گونه کارها را در این کتاب و کتاب‌های دیگرش، انجام داده چون با مذهب او سازگاری و موافقت نداشته است. -

محقق فاضل شیخ اسد الله کاظمینی در کتاب «کشف القناع» در مجموعه گفتاری گفته است: در مجموع مسأله‌ی صدوق آشفته و نابسامان است و از فتوای او غالباً نه علم و نه ظن و گمان حاصل نمی‌گردد، و نیز از موضوع‌گیری علمای متأخر، چیزی حاصل نمی‌شود و نیز صدوق تصحیح و ترجیحش به همان صورت است. و صاحب «بحار» حدیثی را از او ذکر کرده که در «کتاب التوحید» این حدیث را از دقاق و او از کلینی به اسناد خودش از ابی بصیر از صادق علیه السلام روایت نموده است. سپس گفته: این خبر از کافی گرفته شده است و در آن تغییرات عجیبی صورت گرفته که موجب سوء ظن نسبت به صدوق می‌شود که او این کار را فقط برای موافقت با اهل عدل انجام داده است [پایان کلام کاظمی].

گاهی هم بعضی از علمای قدیم به مطلب مشابهی در حدیثی که در باره‌ی عمل روزه روایت کرده است او را مورد اتهام و طعن قرار می‌دهند و این نیز، مانند آن سرسام‌آور است و هر طور باشد حدیث اول آشکارتر است.

(یط) ۱۹- احمد بن محمد سیاری در «کتاب القراءات» از محمد بن سلیمان از مروان بن جهم از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت: ابو جعفر علیه السلام نزد من آیاتی از کتاب خدا را خواند؛ گفتم: فدایت شوم ما این را این گونه نمی‌خوانیم. گفت: راست گفتمی به خدا سوگند ما آن را به گونه‌ای می‌خوانیم که جبرئیل آن را بر محمد صلی الله علیه و آله نازل کرده است. قرآن را نمی‌شناسد جز کسی که به آن مخاطب شده است.

(ک) ۲۰- از سیف که همان ابن عمیره است از افراد فراوانی از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده است که گفت: «لو ترك القرآن كما أنزل لألفينا» یعنی، اگر قرآن آن گونه که نازل شده بود، رها می شد در آن یافت می شدیم.^۱

(کا) ۲۱- از ابی سالم از حبیب سجستانی از ابی جعفر علیه السلام در حدیثی روایت شده است که او گفت: ای حبیب، همانا از قرآن آیه‌های بسیاری انداخته شده است و جز حروفی که به اشتباه نویسندگان مورد توهم مردان قرار گرفته، در قرآن چیزی اضافه نشده است.

(کب) ۲۲- از حماد بن عیسی از ابراهیم بن عمیر نجفی روایت شده است که گفت: ابو عبدالله علیه السلام گفت: همانا خبر گذشته و حال و آینده در قرآن هست و اسامی مردانی در آن بود اما حذف شدند.

(کج) ۲۳- از علی بن نعمان از پدرش از عبدالله بن مسکان از ابی جعفر علیه السلام روایت شده است که گفت: اگر در قرآن کاهش و افزایش صورت نمی گرفت، حق ما بر خردمند پوشیده نمی ماند و اگر قائم ظهور کند و سخن بگوید، قرآن او را تصدیق می کند.

(کد) ۲۴- از ابن فضال از داود بن زید از برید از ابی عبدالله روایت شده است که گفت: قرآن هفت نفر را با اسامی معرفی کرد که قریش نام شش نفر را حذف کرد و ابو لهب را باقی گذاشت.

(که) ۲۵- و از حجال از قطبه بن میوون از عبدالله اعلی روایت شده است که گفت: ابو عبدالله گفت: عربی دانان، کلام خدا را از جایگاه خود منحرف می کنند. او به تغییراتی اشاره کرده است که از تصرفات قاریان است و صاحبان ادبیات در قرآن ایجاد کرده اند و آن‌ها به اقتضای قواعد خود، تصرفاتی در آن انجام می دهند که به پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل لغت منتهی نمی شود و برای تأیید این مطلب، بعضی از اقسام ادغام کفایت می کند که نزد بعضی از آنان واجب است و شکل کلمه را تغییر می دهد؛ زیرا حرفی از آن افتاده و تبدیل به حرفی دیگر شده که با وی قریب المخرج است.

^۱ - در کتاب همینطور است اما در اصل: «الفیتنا»: می باشد؛ یعنی، ما را می یافتی. چنانکه در تفسیر صافی هست.

(کو) ۲۶- نعمانی در کتاب «الغیبة» خود از ابن عقده از علی بن حسین از حسن و محمد، دو پسر یوسف، از سعدان بن مسلم از صباح مزنی از حارث بن حذیره از حبه‌ی عوفی روایت کرده است که گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: گویا به شیعه‌های خودمان را می‌بینم که در مسجد کوفه بودند و خیمه‌ها بر پا کرده و قرآن را چنان که نازل شد به مردم تعلیم می‌دادند. اگر قائم ما قیام کند، آن روش قبلی را می‌شکنند و قبله‌اش را راست می‌گردانند.

(کز) ۲۷- نعمانی در تفسیر خود از احمد بن محمد بن سعید بن عقده از جعفر بن احمد بن یوسف بن یعقوب جعفری از اسماعیل بن مهران از حسن بن علی بن ابی حمزه از پدرش از اسماعیل بن جابر روایت کرده است که گفت: از ابا عبدالله علیه السلام شنیدم که می‌گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: در قرآن ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه هست، چندین قسم را ذکر کرد از جمله: قرار گرفتن حرفی به جای حرف دیگر و بعضی هم که از مسیر خود منحرف شده‌اند و قسمتی نیز، بر خلاف آنچه نازل شده است، می‌باشد. سپس امام شرح داده است و برای هر قسمی، چندین مثال آورد تا این که گفت: مثال تحریف کتاب خدا هم مانند آیه: (کنتم خیر أمة) است و بعضی از آیات تحریف شده را بر شمرده و در آخرش گفته است: مانند آن بسیار است.

(کج) ۲۸- شیخ کشی، در اول کتاب «رجال» خود از حمدویه و ابراهیم پسران نصیر روایت می‌کند که گفتند: محمد بن اسماعیل رازی برای ما حدیث نقل کرد و گفت: علی بن حبیب مدائنی از علی بن سوید تائی نقل کرد که ابو الحسن اول علیه السلام در حالی که در زندان بود، نوشت: «اما این که ذکر کرده‌ای که ای علی برنامه‌های دین خود را غیر از شیعه از چه کسی دریافت می‌کنی چون اگر از آنان فراتر روی، دینت را از خائن‌هایی گرفته‌ای که به خدا و رسول او و به امانت‌هایشان خیانت کردند؛ زیرا بر کتاب خداوند عزّ و جلّ به امانتداری موظف شدند، اما آن را تحریف و تبدیل کردند. پس لعنت خدا و نفرین ملائکه و لعنت پدران گرامی و نیکوکار من و لعنت من و لعنت شیعه‌ی من، تا روز قیامت بر آنان باد».

(کط) ۲۹- محمد بن حسن صفار در کتاب «بصائر الدرجات» از احمد بن محمد بن حسین روایت کرده است که گفت: احمد بن ابراهیم از عمار از ابراهیم بن حسین بن بسطام از عبدالله بن بکیر روایت کرده و گفت: عمر بن یزید از هشام جوالیقی از

ابی عبدالله رضی الله عنه روایت کرده است که گفت: «همانا خداوند شهری در پشت دریا دارد که وسعت آن به اندازه‌ی مسافت چهل روز است، در آن جا قومی است که هرگز خدا را نافرمانی نکرده‌اند. و گفت: هرگاه آن‌ها را می‌بینی، خشوع و خضوع و تمنا و طلب چیزی را می‌بینی که آنان را به خدا نزدیک می‌کند. هرگاه گرفتار شویم، گمان می‌کنند که آن بر اثر ناخوشنودی خداوند است و مراقب زمانی هستند که در آن بلایی می‌رسد، خسته و سست نمی‌شوند، و کتاب خدا را آن‌گونه که به آنان یاد دادیم، می‌خوانند و تا جایی که ما می‌دانیم، اگر آن قرآن بر مردم تلاوت شود، آن را کفر می‌دانند و انکارش می‌کنند».

(ل) ۳۰- شیخ محمد بن حسن شیبانی در اول تفسیر موسوم به «نهج البیان» خود گفته است: بعضی از مفسران از ابی جعفر محمد بن علی باقر و از ابی عبدالله جعفر بن محمد صادق رضی الله عنه روایت می‌کنند که گفت: «قرآن مجید شامل امر و نهی و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و نیز شامل بیان و مبین و مجمل و مفسر و مطلق و مفید و حقیقت و مجاز و عام و خاص و مقدم و مؤخر است. و نیز شامل معطوف قطع شده [از معطوف علیه]، و قرار گرفتن حرفی در جای حرفی دیگر است و چیزهایی بر خلاف ظاهر قرآن در آن است و برای مطالب اخیر مثال‌هایی ذکر کرده است، از جمله این آیه که می‌فرماید: ﴿وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ﴾ [الزخرف: ۵۷]^۱ گفت: در اصل به جای (ق) (یضجون) بود که آن را تغییر دادند. و مانند قول خداوند: ﴿بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ - فِي عِلِّي -﴾ را به ﴿بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ﴾ تغییر دادند و اسم علی را از آن زدودند.

(لا) ۳۱- شیخ بزرگوار علی بن ابراهیم قمی از صفوان بن یحیی از ابی الجارود از عمران بن هیثم از مالک بن حمزه از ابی ذر روایت کرده است که گفت: وقتی که این آیه نازل شد: ﴿يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ﴾ [آل عمران: ۱۰۶]^۲ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: امت من در روز قیامت، با پنج پرچم بر من وارد می‌شوند؛ پرچمی همراه گوساله‌ی این

^۱ - هنگامی که فرزند مریم به عنوان مثال ذکر شد، قوم تو از آن خندیدند و سر و صدا به راه انداختند.

^۲ - روزی، روهائی سفید و روهایی سیاه می‌گردند.

امت که از آن‌ها می‌پرسم: بعد از من با ثقلین چه کار کردید؟ در جواب می‌گویند: ثقل اکبر، قرآن، را تحریف نمودیم و به آن پشت کردیم و با ثقل اصغر، اهل بیت، دشمنی و کینه‌توزی و ستمکاری کردیم. پس امر می‌کنم: در حال تشنگی شدید و رو سیاهی، وارد آتش شوید. سپس پرچم فرعون این امت وارد می‌شود؛ پس به آن‌ها می‌گویم: با ثقلین بعد از من چه کار کردید؟ در جواب می‌گویند: ما ثقل اکبر را تحریف و تکه تکه کردیم و با آن مخالفت نمودیم و با ثقل اصغر هم، دشمنی و جنگ نمودیم. پس به آن‌ها می‌گویم: در حال تشنگی شدید و رو سیاهی وارد آتش شوید. سپس پرچمی هم با سامری این امت وارد می‌شود و از آن‌ها می‌پرسم: بعد از من با ثقلین چه کار کردید؟ در جواب می‌گویند: از ثقل اکبر، سرپیچی نمودیم و آن را رها کردیم و ثقل اصغر را نیز، بی‌ارزش و ضایع کردیم و همه‌ی زشتی‌ها را در حق‌شان انجام دادیم. پس می‌گویم: با تشنگی شدید و سیاهی چهره وارد آتش شوید. سپس پرچم ذی‌الثدیه - صاحب‌پستان - همراه با اولین و آخرین نفر از خوارج بر من وارد می‌شوند و از آن‌ها می‌پرسم: بعد از من با ثقلین چکار کردید؟ در جواب می‌گویند: ثقل اکبر را تکه تکه کردیم و از آن بیزاری جستیم و با ثقل اصغر، جنگیدیم. پس می‌گویم: با تشنگی شدید و سیاهی چهره وارد آتش شوید. سپس پرچمی با پیشوای پرهیزگاران و سرور اوصیاء و رهبر چهره‌های نورانی بر من وارد می‌شود؛ پس به آن‌ها می‌گویم: بعد از من با ثقلین چکار کردید؟ در جواب می‌گویند: از ثقل اکبر پیروی کردیم و ثقل اصغر را نیز، اجابت کردیم و از آن پشتیبانی نمودیم و مرید او شدیم تا در راه آن‌ها خون‌هایمان ریخته شد. پس به آنان می‌گویم: وارد بهشت شوید در کمال سیرابی و با چهره‌های نورانی. سپس پیامبر خدا ﷺ آیه‌ی ﴿يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ﴾ را تلاوت کرد.

(لب) ۳۲- آقایان بزرگوار ابو القاسم بن رضی الدین بن طاووس در کتاب «زوائد

الفوائد» و سید محدث جزائری در کتاب «الأنوار النعمانية» از شیخ عالم ابی جعفر محمد بن جریر طبری روایت کرده‌اند که گفت: امین سید ابو المبارک احمد بن محمد بن اردشیر الدستانی به ما خبر داد و گفت: سید ابوالبرکات محمد جرجانی ما را خبر کرد و گفت: هبة الله قمی که اسم او یحیی است ما را خبر کرد و گفت: اسحاق بن محمد ما را خبر کرد و گفت: فقیه حسن سامری برایمان نقل کرد که او گفت: من و یحیی بن احمد بن جریح بغدادی، قصد رفتن به نزد احمد بن اسحاق بغدادی را

داشتیم و او یار امام حسن عسگری در شهر قم بود. پس درب او را کوبیدیم و یک دختر بچه‌ی عراقی از خانه‌ی او بیرون آمد، از او درباره‌ی حسن سامری سؤال نمودیم، گفت: او و همسرش مشغولند زیرا امروز روز عید است. همه گفتیم: سبحان الله، اعیاد از نظر ما چهار تا هستند: عید فطر، عید نحر - قربان - و غدیر و جمعه. آن دختر گفت: سرورم از احمد بن اسحاق از سرور خود عسگری از پدرش علی بن محمد روایت کرده است که آن روز عید است و این عید، برگزیده‌ی عیدها نزد اهل بیت و بستگان آنان است. - تا خروج احمد بن اسحاق بسوی ایشان را ذکر کرد. و روایتی از عسگری از پدرش که حدیثه روز نهم ربیع‌الاول بر پیامبر خدا ﷺ وارد شد و بعضی از فضائل این روز و عیوب کسی را که در این روز قتل می‌کند به یاد او انداخت. حدیثه گفت: ای پیامبر خدا ﷺ، در میان امت و یاران و در همین حرم؟ پیامبر ﷺ فرمود: بُنی از منافقان به اهل بیت من ستم می‌کند و ربا را در امت من رواج می‌دهد و آنان را به پیروی از خود فرا می‌خواند و بعد از من بر ائمتم دست درازی می‌کند و اموال مردم را از راه حرام جلب می‌کند و در مناعت و آبرومندی، آن را صرف نمی‌کند و رسوایی را بر شانه‌ی خود حمل می‌کند و مردم را از راه خدا منحرف می‌کند و کتاب خدا را تحریف می‌کند و سنت مرا تغییر می‌دهد. - تا به این جا رسید که - گفت: سپس پیامبر ﷺ برخاست و داخل خانه‌ی ام‌سلمه شده و من بازگشتم در حالی که شک نداشتم در امر شیخ دوم تا این که بعد از رسول خدا ﷺ او را دیدم که دروازه‌های شر را گشود و کفر را باز گردانید و قرآن را تحریف کرد.

(لج) ۳۳- شیخ بزرگوار سعد بن عبدالله القمی در کتابش «بصائر» نقل کرده است از شیخ حسن بن سلیمان حلی در کتاب «منتخب» خود از قاسم بن محمد اصفهانی از سلیمان بن داود منقری معروف به شادکونی از یحیی بن آدم از شریک بن عبدالله از جابر بن زید جعفی از ابی جعفر علیه السلام روایت کرده است که گفت: پیامبر خدا ﷺ در منی مردم را دعوت کرد و فرمود: «ای مردم، من در میان شما دو چیز گران‌مایه به جا می‌گذارم و تا زمانی که به آن دو چنگ بزنید، گمراه نمی‌شوید: کتاب خدا و عترتم را و کعبه بیت الحرام». سپس ابو جعفر علیه السلام گفت: اما کتاب خدا را تحریف کردند و کعبه را ویران کردند و عترت را کشتند و همه‌ی امانت‌های الهی را پشت سر انداختند و از

آن‌ها دوری و بیزاری جستند. و صفار مانند آن را از جزء هشتم کتاب «بصائر» از علی بن محمد از قاسم بن محمد روایت کرده است.

(لد) ۳۴- صدوق در کتاب «الخصال» از محمد بن عمر جعانی از عبدالله بن بشیر از حسن بن زبرقان از ابی بکر بن عیاشی از ابی زبیر از جابر از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمود: روز قیامت سه چیز شکایت می‌کنند: مصحف و مسجد و عترت. مصحف می‌گوید: پروردگارا، مرا تحریف و تکه تکه کردند. مسجد می‌گوید: پروردگارا، مرا تعطیل و ضایع کردند. عترت می‌گوید: پروردگارا، ما را کشتند و دور رانند. سپس من روی دو زانو برای مخاصمه می‌نشینم، و خداوند به من می‌فرماید: برای این کار من اولویت دارم.

(له) ۳۵- ثقة الإسلام در کتاب «روضه الکافی» از تعدادی اصحاب ما از سهل بن زیاد از اسماعیل بن مهران از محمد بن منصور خزاعی از سوید و محمد بن یحیی از محمد بن الحسین از محمد بن اسماعیل بن بزیع از عمویش حمزه بن بزیع از علی بن سوید و حسن بن محمد از محمد بن احمد نهدی از اسماعیل بن مهران از محمد بن منصور از علی بن سوید روایت کرده است که گفت: به ابو الحسن موسی علیه السلام در حالی که در زندان بود، نامه‌ای نوشتم و حال او را جويا شدم و درباره‌ی مسائل زیادی سؤال کردم. جواب مرا تا یک ماه به تأخیر انداخت؛ سپس در پاسخم نوشت که این نسخه‌ی اوست: به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان؛ همه‌ی ستایش‌ها براننده‌ی خدای بلند مرتبه‌ی است که با عظمت و نور خود، دل‌های مؤمنان را آگاه کرده است. و گفته است به دین کسی که از شیعه‌ی تو نیست، امیدوار مباش و دین آنان را دوست مدار؛ زیرا آنان خائن‌هایی هستند که به خدا و رسولش و امانت هایشان خیانت کردند و توخیانتشان را می‌دانی. کتاب خدا به عنوان امانت به آنان سپرده شد، اما آن را تحریف و تبدیل کردند (خبر). و صدوق مانند آن را با سند صحیح روایت کرده است.

(لو) ۳۶- ثقه‌ی بزرگوار حسین بن سعید اهوازی در کتاب خود بنابر آنچه از «بحار» نقل می‌کند از ابی الحسن بن عبدالله بن ابی یعفر روایت کرده است که گفت: به نزد ابی عبدالله علیه السلام رفتم و نزد او چند نفر از یارانش حضور داشتند. سپس به من گفت: ای ابن یعفر، آیا قرآن را خوانده‌ای؟ گفتم: بله، این قرآن را خوانده‌ام. گفت: سؤال من هم از غیر آن نبود. سپس گفتم: آری فدایت شوم و برای چه؟ گفت: چون

موسی سخنی به قوم خود گفت که به آن عمل نکردند و به شدت بر وی تازیدند، سپس در مصر با او جنگیدند و او نیز، با آنان جنگید و آنان را کشت. عیسی نیز، سخنی به قوم خود گفت و آن‌ها به شدت بر وی تاختند بعد با او جنگیدند و او هم با آنان جنگید و آنان را کشت. خداوند می‌فرماید:

﴿فَكَامَنْتَ طَائِفَةً مِّنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَفَرْتَ طَائِفَةٌ فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ ءَامَنُوا عَلٰى عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ﴾ [الصف: ۱۴].

«گروهی از بنی اسرائیل ایمان آوردند و گروهی هم کافر شدند. ما ایمان‌داران را بر دشمنانشان نصرت دادیم و به همین سبب پیروز شدند.»

و نخستین قائمی که از ما اهل بیت به پا می‌خیزد، شما را از حدیثی آگاه می‌کند که به آن عمل نمی‌کنید، سپس بر وی می‌تازید و با او می‌جنگید و او هم با شما خواهد جنگید و این آخرین گروه متمرّدی است که در خبر است. مجلسی گفته است: قول راوی که (لَمْ يَعْنِي، برای چه؟ را گفت منظور این است چرا از غیر آن قرائت از من سؤال می‌کنی که و آن منزلت و جایگاهی است که شایسته است دانسته شود، ایشان علیه السلام پاسخ داد که آن قوم تغییر قرآن را تحمل نمی‌کنند و هرگز آن را قبول نمی‌کنند، لذا به آیه‌ی فوق شاهد آورد.)

(لز) ۳۷- شیخ طوسی در کتاب «المصباح في دعاء قنوت الوتر» این دعا را آورده است: خدایا، نفرین کن سران و رهبران و پیروانی را - از اولین تا آخرین - که مردم را از راه تو باز داشتند. خدایا! بلا و مصیبت خود را بر آنان فرو ریز؛ زیرا آنان بر رسول تو دروغ بستند و نعمت را تغییر دادند و بندگان را فاسد و کتابت را تحریف کردند و سنت پیامبرت را تغییر دادند.

(لح) ۳۸- و در کتاب مذکور آمده است: از ابی عبدالله روایت شده است که او دوست می‌داشت بعد از عصر جمعه، این صلوات بر پیامبر ﷺ فرستاده شود. سپس صلوات را ذکر کرده است: خدایا، نفرین کن کسانی را که دین و کتابت را تبدیل کردند و سنت پیامبرت را دگرگون نمودند.

(لط) ۳۹- شیخ در کتاب غیبت خود از احمد بن علی رازی از ابی الحسنین محمد بن جعفر اسدی روایت کرده و گفته است: حسن بن محمد بن عامر اشعری به من گفت: یعقوب بن یوسف ضراب عسان اصفهانی گفت: در سال (۲۸۱) حج نمودم و

گفته است که در کتاب مجتهد وی دعای دیگری از صاحب زمان روایت شده است که در مکه به سوی ابو الحسن ضراب اصفهانی رفت با اسنادی که به خاطر اختصار آن را ذکر نکرده است و نسخه‌ی آن این گونه است: بسم الله الرحمن الرحيم. .. تا به قول او علیه السلام می‌رسد: خدایا، تازه گردان آن چه از دین تو محو شده است و با آن زنده گردان آن چه از کتابت تغییر کرده است.

(م) ۴۰- شیخ جعفر بن محمد بن قولویه در «کامل الزیارة» از محمد بن جعفر رزاز از حسنین بن الخطاب از ابن ابی نجران از یزید بن اسحاق از حسن بن عطیه از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده است که گفت: خدایا، نفرین کن کسانی را که پیامرانت را تکذیب و خانهات را ویران و کتابت را تحریف کردند.

(ما) ۴۱- و در همان منبع فوق آمده است: از حسنین بن محمد بن احمد بن اسحاق از سعدان بن مسلم از بعضی از اصحاب ما از ابی عبدالله علیه السلام روایت شده است که گفت: «هرگاه نزد قبر آمدی، ستایش و ثنای خدا را کردی. -تا به این جا رسید که خلال گفت: خدایا، نفرین کن کسانی را که پیامرانت را تکذیب و کعبهات را ویران و کتابت را تحریف کردند و خون اهل بیت پیامبرت علیهم السلام را ریختند».

(مب) ۴۲- علامه‌ی مجلسی در «البحار» از کتاب «مزار المفید» پیرامون زیارت‌هایی که مقید به وقت خاصی نیستند از ابی عبدالله نقل کرده: خدایا، نفرین کن کسانی را که پیامرت را تکذیب و خانهات را ویران و شکستن حرمتت را حلال و حرمت بیت الحرام را هتک و کتابت را تحریف کردند.

(مج) ۴۳- سید رضی الدین علی بن طائوس در کتاب «الاقبال» روایت کرده است به اسناد خودمان که منتهی به عبدالله بن جعفر حمیری می‌شود، از حسن بن علی کوفی از حسن بن محمد حضرمی از عبدالله بن سنان از صادق علیه السلام و زیارت‌نامه‌ای که در آن گفته شده است: با سنت مخالفت کردند و کتاب را تغییر دادند.

(مد) ۴۴- شیخ طوسی در کتاب «المصباح» در زیارت روز عاشوراء می‌گوید: عبدالله بن سنان از صادق علیه السلام در حدیث شریفی، زیارت‌نامه‌ای را روایت کرده که در آن آمده است: خدایا، همانا بسیاری از امامان با محافظان کتاب خدا از امامان، دشمنی کردند؛ تا به آن جا می‌رسد که می‌گوید: «کتاب قرآن را تحریف کردند» و این خبر را محمد بن

مشهدی در «مزار» روایت کرده است. چنانکه در «البحار» از عماد الدین محمد بن ابی القاسم طبری از ابی علی بن شیخ طائفه از پدرش از مفید از ابی قولویه و صدوق از کلینی از علی بن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر از عبدالله بن سنان روایت کرده‌اند. (مه) ۴۵- کفعمی در کتاب «البلد الامین» و در «جنت» خود معروف به «مصباح» از عبدالله بن عباس از علی رضی الله عنه روایت کرده است که او دعای دو بت قریش را در قنوت می‌خواند و می‌گفت: خواننده‌ی این دعا، مانند تیراندازی در خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله در بدر و حنین است که هزار هزار تیر را پرتاب کرده باشد و گفته است: این دعا از رازهای پوشیده و ذکرهای ارزشمند است و امیرالمؤمنین شب و روز به خصوص هنگام سحر آن را می‌خواند. در جای دیگری از همین روایت آمده است: خدایا، در مقابل هر آیه‌ای که تحریف کرده‌اند، آن‌ها را نفرین کن. و شیخ عالم اسعد بن عبدالقاهر، این دعا را شرح کرده و آن را «رشد الولا» نامیده است. چنانکه این خبر در کتاب «أمل الآمل» تألیف محدث حر عاملی و نیز، شرح آن از مولی عراقی در سال (۱۸۷۸) و همینطور فاضل ماهر مولی مهدی، پسر عالم بزرگ مولی علی اصغر قزوینی - در اواخر عصر صفویه - آمده است.

(مو) ۴۶- سید بن طاوس در کتاب «منهج الدعوات» به اسناد خود که منتهی به سعد بن عبدالله می‌شود در کتاب «فضل الدعاء» از ابی جعفر محمد بن اسماعیل بن بزیع از رضا رضی الله عنه و همچنین بکیر بن صالح از سلیمان بن جعفر جعفری از رضا رضی الله عنه روایت کرده‌اند و گفته‌اند: به نزد او رفتیم در حالی که در سجده‌ی شکر بود، سجده‌اش را طولانی نمود، سپس سرش را بلند کرد و به او گفتیم: چرا سجده را طولانی کردی؟ در جواب گفت: کسی که در سجده‌ی شکر این دعا را بخواند، مانند کسی است که با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در روز بدر به سوی دشمن تیراندازی کرده باشد. راوی می‌گوید: گفتیم: پس آن را می‌نویسیم. گفت: هرگاه سجده شکر نمودی، بگو: خدایا [نفرین کن] آن دو نفر را که دینت را تبدیل کردند و کتابت را تحریف کردند.

(مز) ۴۷- ابن شهر آشوب در مناقب چنان که در «البحار» نیز روایت شده به اسناد خود که به عبدالله بن محمد بن سلیمان بن عبدالله بن حسن از پدرش از جدش از عبدالله منتهی می‌شود، می‌گوید: در خطبه‌ی ابی عبدالله در روز عاشورا، آمده است که

خطاب به دشمنان گفت: همانا شما از طاغوتیان امت و از احزاب متفرقه و پشت‌کنندگان به کتاب و پیروان شیطان و متمردان گناه‌کار و تحریف‌کنندگان کتاب هستید. این خطبه‌ی ابی‌عبدالله است که به آنان نسبت تحریف کتاب را داده است، در حالی که گذشتگان آنان تحریف نموده‌اند، این مانند نسبت قتل انبیاء به یهودی‌های معاصر پدربزرگ پیامبر ﷺ در قرآن عظیم است؛ زیرا این‌ها به فعل گذشتگان خود راضی بودند و از آثار و روش آنان پیروی کردند و آنان را الگوی خود قرار دادند.

(مح) ۴۸- سید بن طاوس در کتاب «مصباح الزائر» و محمد بن مشهدی در کتاب «مزار» چنانکه در «البحار» است از امامان خود زیارت جامع، طولانی و معروفی را روایت کرده‌اند که در بخش مربوط به وقایع بعد از پیامبر ﷺ آمده است: سلمان امت را منع کردی، مقداد آن را دور راندی و جندبش را ناراحت کردی و شکم عمارش را چاک نمودی و قرآن را تحریف نمودی و احکام را تغییر دادی.

(مط) ۴۹- سید - قدس سره - در کتاب «مهج» خود از یک نسخه‌ی قدیمی نقل می‌کند: شریف ابو الحسن محمد بن محمد بن محسن بن یحیی رضا از پدرش از ابی‌عبدالله محمد بن ابراهیم بن صدقه از سلامه بن محمد ازدی از ابی‌محمد جعفر بن عبدالله عقیلی و از ابی‌الحسن محمد بن زک و رهاوی از ابی‌القاسم عبدالواحد موصلی از ابی‌محمد جعفر بن عقیل بن عبدالله بن عقیل بن محمد بن عبدالله بن عقیل بن ابی‌طالب از ابی‌روح نسائی از ابی‌الحسن علی بن محمد الهادی علیه السلام در یک دعای طولانی که دارای شرح عجیبی است، آمده است: و هلاکت را شامل حدود تعطیل و احکام بی‌کار شده و سنن دائر و شعائر و تلاوت‌های تغییر یافته و آیات تحریف شده گردانی. دعا

(ن) ۵۰- شیخ کشی در شرح حال زراره از حمدویه بن نصیر از محمد بن عیسی بن عبید از یونس بن عبدالرحمن از عبدالله بن زراره و از محمد بن قولویه و حسنین بن حسن از سعد بن عبدالله از هارون بن حسن بن محبوب از محمد بن عبدالله بن زراره و دو پسر او حسن و حسین از عبدالله بن زراره روایت کرده‌اند که گفت: ابو عبدالله علیه السلام به من گفت: سلام مرا به پدرت برسان - تا این که گفت: - «علیکم بالتسلیم والرّد إلینا، وانتظار أمرنا وأمرکم، وفرجنا وفرجکم، ولو قد قام قائمنا وتکلم

بتکلمنا ثم استأنف بکم تعلیم القرآن، وشرایع الدین والأحكام، والفرائض كما أنزله علی محمد صلی الله علیه وآله؛ لأنکر أهل البصائر فیکم ذلك اليوم إنکاراً شديداً» بر شما است تسلیم شدن و باز گرداندن امور به سوی ما و انتظار امر ما و امر خودتان و گشایش ما و گشایش خودتان و اگر قائم ما قیام می کرد و حرف ما را می زد و از اول به شما قرآن و قوانین دین و احکام و فرائض را تعلیم می نمود، چنان که بر محمد ﷺ نازل شده است، به یقین آن روز اهل بیتش در میان شما منکر می شدند؛ سپس بر دین و روش خدا نمی ماندید؛ جز کسانی که تیزی شمشیر را بر گردن هایتان دوست داشته باشند.

همانا مردم بعد از پیامبر خدا ﷺ مرتکب روش امت های پیش از شما گردیدند به همین سبب، کتاب خدا را تغییر و تبدیل و تحریف کردند و در دین خدا زیاده و نقص ایجاد کردند. پس هیچ چیز نیست که مردم امروز بر آن باشند مگر این که از وحی مُنزل الهی منحرف شده است. محقق داماد گفته که لام تعلیل داخل بر آن با اسم و خبرش - چنان که در بیشتر نسخه ها این طور است - متعلق به استئناف تعلیم است و لفظ فتکم به فتح فاء و تشدید تا - دو نقطه از بالا - جمله ی فعلیه در جواب آن است و - ذالک الیوم هم منصوب بر ظرف بودن است و انکار شدید مبنی بر فاعلیت، مرفوع شده است که معنی عبارت این است: عصایتان را شکافته و نیروی اعتقاداتان را شکسته و جمع شما را متفرق و سخنتان را از هم گسسته است. و در بعضی از نسخه ها انکاراً و شدیداً با نصب خوانده شده است یا بنا بر تمییز یا منصوب به نزع خافض است و ذلک الیوم بنا بر فاعلیت، مرفوع خوانده می شود و (فیکم) جار و مجرور است و ظرف و (لأهل البصائر) به آن تعلق دارد یا (فی) به معنی (من) است و ذلک هم بنا بر ظرفیت، منصوب است و انکاراً شدیداً منصوب است، بنا بر این که مفعول مطلق است یا تمییز که باید دانسته شود. و قول امام رجب به خاطر مفرد بودن لفظ ناس ضمیر هم مفرد آمده است.

(نا) ۵۱- نعمانی در کتاب غیبت خود از علی بن حسین از محمد بن یحیی عطار از محمد بن حسن رازی از محمد بن علی کوفی از احمد بن محمد بن نصر از عاصم بن حمید از ابی بصیر روایت کرده است که گفت: ابو جعفر علیه السلام گفت: قائم با فرمان جدید

و کتاب جدید قیام می‌کند که بر عرب سخت است و شأن او جز شمشیر نیست و در راه خدا از سرزنش سرزنش‌کنندگان نمی‌هراسد.

(نب) ۵۲- سیاری در کتاب «القراءات» به نقل از سیف بن عمیره از ابی بکر بن محمد می‌گویند: از ابا عبدالله شنیدم که می‌گفت: اگر قرآن آن‌طور که نازل شد، خوانده می‌شد؛ دو نفر هم، در آن اختلاف پیدا نمی‌کنند.

(نج) ۵۳- ثقة الإسلام در کتاب «الکافی» از تعدادی از اصحاب ما از سهل بن زیاد و علی بن ابراهیم از پدرش و همه از ابن محبوب از ابن حمزه از ابی حسین از اصبع بن نباته روایت کرده‌اند که گفت: از امیرالمؤمنین شنیدم که می‌گفت: قرآن به سه قسمت نازل شده است: یک بخش از آن درباره‌ی ما و دشمن ما، یک بخش درباره‌ی آداب و مثل‌ها و یک بخش هم درباره‌ی احکام و فرائض.

(ند) ۵۴- و از تعدادی از اصحاب ما از احمد بن محمد از حجال از علی از عقبه از داود بن فرقد از ابی عبدالله علیه السلام ذکر می‌کند که گفت: بدرستی قرآن به چهار بخش نازل گردیده یک ربع درباره‌ی حلال و یک ربع در باره‌ی حرام و یک ربع پیرامون سنن و احکام و یک ربع دیگر هم خبر گذشته و آینده و فیصله بین شماست.

(نه) ۵۵- همچنین از او از ابی علی اشعری از محمد بن عبدالجبار از صفوان از اسحاق بن عمار از ابی بصیر از ابی جعفر علیه السلام روایت کرده است که گفت: قرآن به چهار بخش نازل گردید یک ربع درباره‌ی ما و یک ربع درباره‌ی دشمنان ما و یک ربع در رابطه با سنت‌ها و مثل‌ها و یک ربع هم، درباره‌ی فرائض و احکام.

(نو) ۵۶- عیاشی در تفسیر خود از ابی الجارود نقل می‌کند که گفت: از ابا جعفر شنیدم که می‌گفت: قرآن به چهار بخش نازل گردید یک ربع درباره‌ی ما و یک ربع دشمن ما و یک ربع درباره‌ی سنن و مثل‌ها، و ارزش‌های قرآن از آن ماست.

(نز) ۵۷- از محمد بن خالد حجاج کرخی از بعضی از یارانش که روایت به خیثمه رفع می‌شود، نقل است که گفت: ابو جعفر علیه السلام گفت: ای خیثمه، قرآن به سه بخش نازل گردیده است: یک ثلث آن، درباره‌ی ما و دوستانمان و یک ثلث درباره‌ی دشمنان ما و دشمنان گذشتگان و یک ثلث پیرامون مثل و سنت.

(نج) ۵۸- فرات بن ابراهیم کوفی در تفسیر خود از احمد بن موسی از حسین بن ثابت از پدرش از شعبه بن حجاج از حکم از ابن عباس نقل می‌کند که گفت: پیامبر ﷺ دست علی رضی الله عنه را گرفت و گفت: همانا قرآن چهار بخش است: یک ربع درباره‌ی ما اهل بیت به طور مخصوص و یک ربع درباره‌ی دشمنانمان و یک ربع درباره‌ی حلال و حرام و یک ربع درباره‌ی فرائض و احکام. ابن معالی از جمهور در مناقب خود، آن را روایت کرده است. چنانکه از وی در البرهان نقل شده است.

(نط) ۵۹- و از محمد بن سعید بن رحیم همدانی و محمد بن عیسی بن زکریا از عبدالرحمن بن سراج از حماد از اعین از حسن بن عبدالرحمن از اصبع بن نباته از علی رضی الله عنه نقل کرده است که گفت: قرآن چهار بخش است: بخشی درباره‌ی ما و بخشی در باره‌ی دشمنان ما و بخشی درباره‌ی فرائض و احکام و بخشی درباره‌ی حلال و حرام و برای ماست کرامت‌های قرآن.

(س) ۶۰- از احمد بن حسن بن اسماعیل بن صبیح و حسن بن علی بن حسین سلولی از محمد بن حسین بن مطهر از صالح بن اسود از حمید بن عبدالله نخعی از زکریا بن میسره از اصبع بن نباته نقل است که گفت: علی رضی الله عنه گفت: قرآن چهار بخش است و چیزی شبیه به این مطلب را ذکر کرد.

(سا) ۶۱- سیاری در کتاب «القراءات» از حسین بن سیف بن عمیره از برادرش از پدرش از ابی حمزه ثمالی از ابی جعفر رضی الله عنه نقل می‌کند که گفت: قرآن چهار بخش است: بخشی درباره‌ی دشمنانمان، بخشی درباره‌ی ما و بخشی درباره‌ی سنن و امثال و بخشی درباره‌ی فرائض و احکام. باید بگوییم: این، همان بخش از خبرهاست که از شیخ مفید در «المسائل» روایت شده، چنانکه در مقدمه‌ی سوم مطرح شد، به آن‌ها استدلال کرده است و در آن روایات، بناء تقسیم بندی بر مساوات حقیقی گذاشته شده است؛ چنان‌که ظاهر چهار قسمت و سه قسمت، این مطلب را بیان می‌کند، نه این‌که منظور فقط تقسیم باشد؛ اگر چه بعضی از بعضی دیگر بیشتر باشد، پس مناسب آن است که گفته شود: بر سه یا چهار قسمت است، و چنان‌چه منظور تقسیم بندی بر حسب خود قرآن باشد شامل بطون و تأویل هم نمی‌شود. به احتمال زیاد آن‌چه موجود است با این تقسیمات مناسب نیست؛ زیرا مشهور است که آیات احکام (۵۰۰) آیه - کمی بیشتر یا کمتر - است و جمع آیات بنابر قولی (۶۲۳۶) آیه است که به یک دهم

آن تقسیمات هم نمی‌رسد و حتی به حد سه قسمتی و چهار قسمتی هم، نمی‌رسد؛ مگر این که بحث کلمات و حروف، ضمیمه‌ی آیات اصول با فروع شود و تنها به اشعاری که به حد ظهور نرسیده است، اکتفا شود. چنانکه علامه‌ی طباطبایی به این مطالب در کتاب «فوائد» خود اشاره کرده است و لذا از ربع و ثلث در تقسیم حقیقی، قطع امید کرده است و گفته است: توجیه این است که ثلث و ربع‌ها بر مطلق اقسام و انواع حمل گردد، اگر چه آن قسمت‌ها در مقدار مختلف باشند. و ربع بر باطن‌های قرآن حمل شده و ثلث هم بر عموم ظاهر و باطن و باطن باطن‌ها حمل شود، یا اول - ربع - بر نهایت حدی که افکار علماء بدان منتهی می‌گردد، و دوّم هم بر عموم از این قسمت و آن چه به ائمه اختصاص دارد اطلاق می‌شود، یا آن تقسیمات را بر احکام آیات اطلاق می‌کنند و در مورد ثلث به اشعار و اعلام اکتفاء شود، یا عمومیت بخشیدن هم در نظر باشد بطوری که شامل باطن‌ها هم شود و شکی نیست که قسمت اول از دومی بیشتر است و حال این که در حمل نمودن تقسیمات بر مطلق اقسام شیخ، شیخ او، ابو الحسن شریف، در تفسیر خود از همه‌ی علما پیشی گرفته است و این نظر با توجه به اختلاف واقع در آن خبرها از این که گاهی تقسیم سه قسمتی و گاهی چهار قسمتی آمده است، بعید به نظر نمی‌رسد. سپس اختلاف در هر یک از دو تقسیم هم موجود است؛ مثلاً در خبر اصبع، آن چه درباره‌ی دشمنانشان نازل گردیده در ثلث خودشان درج شده است و برای فرائض و احکام ثلث هم مستقل در نظر می‌گیرد و در خبر خیشمه، ثلث دوم در سنت‌ها و امثال آمده و برای دشمنانشان ثلث مستقل در نظر گرفته شده است و مانند این مطلب در اخبار ربیع نیز، هست و برای ما لازم نیست که به آن‌ها چنگ بزنیم؛ زیرا اخبار گذشته از حیث سند و متن به حد کفایت ما را از تمام این روایت‌ها بی‌نیاز می‌کند، اما اولی خیلی واضح است، زیرا در آن‌ها اخبار صحیح و موثق وجود دارد با این که بخش اعظم این اخبار در کتب معتبری وجود دارند که صاحبان آن‌ها متعهد شده‌اند که جز صحیح به معنای قدیم را - آن که خبر درباره‌اش آمده است - در آن‌ها داخل نکنند، با این که ملاحظه‌ی سند در این اخبار فراوان، منجر به سد باب تواتر معنوی خواهد شد حتی به وسوسه‌ای می‌ماند که لازم است از آن‌ها استفاده نمود.

و اما دومی هم به نسبت بیشتر اخبار، همینطور است، به ویژه در اخباری که متضمن بحث نقطه و محو و انداختن و حذف و دور انداختن و نقص و محدود کردن

قرآن است. پس اگر کسی بخواهد، مانند این ادعاها را در کتاب یا رساله‌ای به یاد آورد، لازم نیست که در کلام خود چیزی بر این کلمات بیفزاید، همچنین معنایی که از ظاهر لفظ «تحریف» متبادر است نیاز به توضیح ندارد؛ زیرا معنی آن در لغت تغییر است، و تحریف کلام به معنی جابه جا کردن آن است، که در یکی از صورت‌های قبلی آشکار است، بلکه استعمال واژه‌ی تحریف در این موارد شایع است. زیرا صدوق در کتاب «الفقیه» از ابراهیم بن ابی محمود روایت کرده است که گفت: به امام رضا علیه السلام گفتم:

ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله، درباره‌ی حدیثی که مردم از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می‌کنند، چه می‌گویی که او فرموده: همانا خداوند متعال هر شب جمعه، به آسمان دنیا فرود می‌آید؟ وی در جواب گفت: خداوند کسانی را که سخنان را از جاهای خود منحرف می‌گردانند نفرین کند. به خدا سوگند پیامبر صلی الله علیه و آله خدا چنین نگفته است، بلکه او فرموده است: در یک سوم آخر هر ماه و در اول شب جمعه، فرشته‌ای را به آسمان دنیا می‌فرستد و به او دستور می‌دهد تا جار زنند و... تا آخر.

در کتاب «طب الأئمة» با سندی از امام صادق علیه السلام آمده است که مردی به او گفت: ای پسر رسول خدا، همانا جمعی از علمای عامه - اهل سنت - روایت می‌کنند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: همانا خداوند بر گوشت فروشان خشمگین می‌شود، و اهل بیتی را مورد خشم قرار می‌دهد که هر روز در میان آن‌ها گوشت خورده می‌شود. وی در جواب گفت: اشتباه آشکاری مرتکب شده‌اند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند بر اهل بیتی خشمگین می‌شود که در خانه‌هایشان گوشت مردم را می‌خورند؛ یعنی، غیبت می‌کنند. اینان مورد رحمت خداوند قرار نخواهند گرفت؛ زیرا از روی قصد و با کثرت روایات، کلام را تحریف کرده‌اند و در کتاب «صفات الشیعة» تألیف صدوق، با اسناد خودش از امام صادق علیه السلام آمده است که گفت: همت شما بر شعائر دینتان است و قصد دشمنانتان ضرر رساندن به شماست و قلوب شما با بغض ایشان، آبیاری شده است. همه‌ی مسائلی را که از شما می‌شنوند، تحریف می‌کنند و نظائر آن را برای شما قرار می‌دهند؛ سپس آن‌ها را با بهتان به شما نسبت می‌دهند و این معصیت برای گرفتار شدن آنان به عذاب الهی کافی است که در تفسیر امام آمده است. دسته‌ای از این یهودی‌های بنی اسرائیل کلام خدا و اوامر و نواهی او را در طور سیناء می‌شنیدند و وقتی آن مطالب را برای سایر بنی اسرائیل نقل می‌کردند، از حالت اصلی منحرف و

چیز دیگری می‌گفتند. پس بعد از فهم و درک مطالب دروغ می‌گفتند. در تفسیر کشاف در سوره‌ی نساء درباره‌ی آیه‌ی: ﴿يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِ﴾ [النساء: ۴۶] آمده است: يُحَرِّفُونَ؛ یعنی، آن را منحرف و زائل می‌کنند؛ زیرا هر گاه آن را تبدیل کنند و به جای هر کلمه، کلمات دیگری بگذارند؛ یعنی، آن را از جایگاه اصلی که خداوند قرار داده است، منحرف می‌کنند؛ مانند تحریف نام خداوند در تورات که (آدم دارای جایگاه بلندتر است) را به جای نام خداوند قرار داده‌اند و مانند تحریف رجم، و قرار دادن (حد) به جای آن، و در فرموده‌ی خداوند: ﴿يَسْمَعُونَ كَلِمَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ﴾ [البقرة: ۷۵] چیزی قریب به آن را گفته‌اند و شیخ طبرسی گفته است: ﴿يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِ﴾ یعنی، کلام و احکام خدا را از جایگاه خود منحرف و تبدیل می‌کنند و مجاهد گفته است: منظور از کلام، تورات است؛ یعنی، هر چه از صفات پیامبر ﷺ در تورات وجود داشت، کتمان کردند، از جمله: تمام اخباری که بر وقوع تحریف در تورات و انجیل دلالت دارند. پس تحریف در نزد همه، به این معنی است. به درستی اگر عدم ظهور این خبرها را در تحریف بپذیریم، می‌گوییم: لازمست که تحریف در این اخبار را بر تحریف لفظی و تغییر صوری حمل کنیم نه تحریف معنوی، زیرا قرائن فراوانی در تأیید این معنی وجود دارد. بعضی از آن قرینه‌ها این است: الفاظی که در اخبار به طور مکرر بر ساقط شدن و محو نمودن صراحت دارند و این خود قرینه می‌شود تا تحریف را بر چیزی حمل کنیم که به سقط و محو آن اراده شده است؛ زیرا همه‌ی این اخبار دارای یک سیاق هستند و باز هم گفته شده است که اخبار بعضی از آن‌ها، بعضی دیگر را تفسیر می‌کند.

بعضی از آن قرینه‌ها را هم، با بعضی الفاظ ذکر شده نام برده است؛ مانند گفته‌ی او عليه السلام: خدا نفرین کند کسی را که قرآن را ساقط و تبدیل و تحریف کرده است، و نیز، گفته‌ی او: «قرآن را تحریف و تبدیل نمودند» یا این که بعضی از این الفاظ در بیان تحریف ذکر شده‌اند، مانند گفته‌ی او: «از کتاب خدا هزار حرف و هر حرف را در مقابل هزار درهم از قرآن زدودند». و وضعیت غیر از این‌ها نیز، تقریباً شناخته شده است.

بعضی دیگر از آن قرائن این است که ایشان عليه السلام برای آیات تحریف شده مثال آورده، به عنوان این که صورت آن تغییر کرده یا حرفی یا کلمه‌ای از آن حذف شده است، چنان که در دو خبر نعمانی و شیبانی آمده است.

یکی دیگر از آن قرائن، این است، ما بر تحریف معنوی که خلفاء آن را انجام داده باشند دسترسی پیدا نکردیم - حال آن که در آن روایات که ذکر شدند تحریف در یک آیه یا بیشتر، به آن‌ها نسبت داده شده است، و نیز به آن‌ها (خلفاء) نسبت داده‌اند که قرآن را بر خلاف آن چه خدا اراده کرده تفسیر کرده‌اند. و اگر چنین چیزی موجود باشد، در غایت قلت است. تحریف معنا و تفسیر به رأی فقط در متأخران آنان شایع شده است که آن هم مفسرانی که معاصر امامان علیهم‌السلام بوده‌اند، مانند قتاده و ضحاک و کلبی و مقاتل، یا بعد از آنان آمده‌اند، مانند بلخی و قاضی و زمخشری و رازی و امثال آنان.

همچنین آن چه از خلفا صادر شده، فقط مخالفت با قرآن در مقام عمل بوده است؛ آن هم با انگیزه‌های نفسانی و شبهه‌های شیطانی بوده، این عمل نکردن به قرآن، تحریف محسوب نمی‌شود، و در اخبار ذکر شده پیرامون مناقب و فضایل و غیره این نکته با وضوح بیشتر دیده می‌شود، چرا که امیرالمؤمنین آیه‌هایی را در مناقب خود آورده است، و او را تصدیق کرده‌اند، اگر چه به لازم آن عمل نکرده‌اند. بلی، زمخشری و رازی و امثال آنان، این آیه‌ها را طوری تفسیر کرده‌اند که تحریف معنوی به حساب می‌آید. پس ملاحظه کن آن چه پیرامون این آیه ﴿يَأْتِيهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ﴾ [المائدة: ۶۷] و این آیه: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ﴾ [المائدة: ۵۵] ذکر کرده‌اند.

یکی دیگر از آن قرائن این است که در مقام بیان، اطلاق تحریف بر تغییر معنی اندک است، با این که تغییر معنی با الفاظ دیگری غیر از تحریف ذکر شده است، مانند نهی از تغییر در اخباری که در مورد آن‌ها ادعای تواتر شده است و در هیچ‌یک از آن خبرها نیامده که هر کس قرآن را تحریف کند او چنان خواهد شد، یا مانند آن، بلکه در آن خبرها آمده است که هر کس قرآن را به رأی تفسیر کند، چنین و چنان خواهد شد. و از این نمونه، آیات بسیاری است که نزد عامه - سنی - به غیر از آن چه خدا نازل کرده است، تفسیر شده‌اند و در عصر ائمه علیهم‌السلام شایع بوده‌اند؛ مانند آیه‌ی وضو و تیمم و سرقت و امثال آن‌ها. و نزد هیچ یک از علما و در هیچ خبری با کلمه‌ی تحریف توصیف نشده‌اند. یکی دیگر از آن قرائن، مناسبت و رابطه‌ی بین انهدام کعبه با قتل فرزندان است؛ زیرا منظور از تحریف مذکور همراه با قتل فرزندان اشاره است به کم کردن برخی از بخش‌های ظاهری قرآن است.

یکی دیگر از آن قرائن، تشبیه تحریف منافقان به تحریف یهود و نصاری است، که تحریف آنان تحریف لفظی بود، چنان‌که در مواضع بسیاری، قرآن به صراحت ذکر شده است، علاوه بر قرائن دیگر که اندیشمند منصف آن‌ها را خواهد یافت. و اصلاً انسان پژوهشگر به روشنی می‌بیند که تحریف به همین معنی؛ یعنی، تحریف لفظی در گذشته و حال بر زبان مخالفان شایع است، تا جایی که وقتی در باره‌ی اختلاف بر سر حذف و عدم حذف بحث کرده‌اند، با همین الفاظ موضوع را تعبیر کرده‌اند، که در مقدمه سوم نام آن کتاب‌ها ذکر شد که درباره‌ی تحریف لفظی از علمای قدیم با تعبیر «فصل تحریف» یا «فصل تحریف و تبدیل» تألیف شده‌اند. ولی در نامه‌ی ابی‌جعفر علیه السلام به سعد الخیر هم آمده: «نمونه‌ای از بهم زدن قرآن توسط آنان، این که حروف را به طور کامل برپا می‌دارند، اما حدود را تحریف می‌کنند. پس آنان قرآن را روایت می‌کنند اما آن را رعایت نمی‌کنند. و این اشاره به «احبار» و «رهبان» اهل کتاب است؛ زیرا ابو جعفر قبل از آن گفته است: «هر امتی که کتاب الله را پشت سر انداخت، خداوند علم کتاب را از آنان می‌گیرد و وقتی که دشمن خود به دوستی گرفتند، ولایت آنان را به دشمنشان می‌سپارد...» - بعد از شرح آن مطلب گفت: - سپس در میان این امت هم کسانی را که مثل (یهود و نصاری) هستند بشناس که حروف را برپا داشتند و حدود را تحریف کردند». یعنی، حروف را فطرتاً با صداها‌ی نیکو و آهنگ‌های زیبا و حفظ آداب علم قرائت و انجام وظایف و مستحباتی که در میانشان رایج بود و با ختم مداوم آن، اقامه کرده‌اند. ولی با تفسیر به رأی و عقل‌کاری، و عدم مبالغت به علمای اهل ذکر که خدا فرمان داده برای فهم درست چیزهایی که خود نمی‌دانند به آن‌ها مراجعه کنند، بدون این که در شناخت احکام و حلال و حرام معنی آن را تحریف کردند. در این روایت دلالت یا اشاره‌ای وجود ندارد که مراد از تحریف در سایر روایات تغییر معنی است؛ زیرا آنچه به عنوان تحریف ذکر شده یا خود قرآن است، یا آیات، یا حروف آن، و مجموعاً بحث روایت در چهار چوب قرآن است. ناگفته نماند که مفاد دو عبارت از لحاظ ظهور و وضوح فرق دارد، ولی منافات آن‌چنانی در بین آن‌ها نیست که موجب انصراف از یکی از آن دو خبر گردد، تحریف کنندگان در آن خبر، خلفاء هستند، که علمای عامه - اهل سنت - هم در میانشان هستند، که به تفاوت کار آن‌ها اشاره نمودیم با این که این خبر، تحریف موجود در تورات و انجیل را انکار نمی‌کند. پس اگر بگوییم

در رابطه با تحریف تورات و انجیل مراد الفاظ است، ولی در باره‌ی قرآن منظور تحریف معنی است، این یک تفکیک زشت است، بلکه انصراف اخبار صریح مذکور از معنی ظاهرشان و حمل آن‌ها بر معنی مراد به خاطر هماهنگی با این روایت ضعیف که مبنای آن تقیه است، زشت است؛ زیرا امام در آخر آن می‌گوید: «اگر به خاطر بدگمانی تو نسبت به نبود که از من دور می‌شوی، چیزهایی از حق را برایت آشکار می‌نمودم که آن‌ها را پوشانده‌ام و چیزهایی را برایت می‌گسترده‌ام که آن‌ها را از تو کتمان نموده‌ام، اما من تو را به تقیه و... تا آخر. ظاهر این روایت بیانگر این است که حق کتمان شده شبیه روایات مذکور است، چون ابراز اسرار و رازهای اندوخته شده موجب خروج از حد اعتدال و انصاف است.

دلیل دوازدهم - اخباری برای موارد خاصی از قرآن آورده‌اند که بر تغییر بعضی از کلمات و آیات و سوره‌ها به یکی از گونه‌های گذشته (خذف کلمه و جمله و جا به جایی و...) دلالت دارند و آن‌ها بسیارند که نعمه الله جزائری در بعضی از تألیفات خود گفته: -چنان که از او حکایت شده است - «اخباری که بر تحریف دلالت می‌کند، بالغ بر دو هزار حدیث است و جمعی از علما، مانند شیخ مفید و داماد و علامه مجلسی و غیره برای این خبرها ادعای استفاضه^۱ و شهرت نموده‌اند؛ حتی خود شیخ هم، در کتاب «التبیان» به کثرت این روایات تصریح نموده است و جماعتی هم، که ذکر آنان در آخر بحث می‌آید، ادعای تواتر نموده‌اند و ما از آن خبرها، مطلبی را ذکر می‌کنیم که ادعای آن‌ها را تصدیق کند. و در آخر، ضعف بعضی از شبهه‌هایی را بیان می‌کنیم، چون صدور چنین شبهاتی از آن‌ها صحیح نیست؛ زیرا اول این که این شبهات ضعیفند، دوم اندک هستند، سوم بر مطلب دلالت ندارند و چهارم با آنچه مشاهده می‌شود، مخالفت دارند. و بدان که آن اخبار نقل شده از کتاب‌های معتبری است که اصحاب ما در اثبات احکام شرعی و آثار نبوی بر آن‌ها تکیه می‌کنند، جز کتاب «القرئات» تألیف احمد بن محمد سیاری، زیرا علمای علم رجال آن را تضعیف کرده‌اند؛ پس بر ما واجب است، بعضی از قرائنی را ذکر کنیم که بر جواز استناد به این

^۱ - در لغت به معنی طلب فیض کردن، منتشر شدن خبر، و در اصطلاح فقه؛ یعنی، خبر عده ای که ظن قوی به صدق گفتار آنان حاصل شود. (مصحح)

کتاب دلالت دارند تا وضع این کتاب، مانند وضع کتب دیگر روشن گردد. شیخ در کتاب «الفهرست» گفته است: احمد بن محمد بن سیار ابو عبدالله کاتب بصری، در زمان ابومحمد علیه السلام از نویسندگان پاک بود و حدیث ضعیف و مذهب فاسد و روایت بی‌اعتبار و بسیاری از احادیث مرسل با او شناخته می‌شود و کتاب‌هایی را هم، تألیف کرده است از جمله: کتاب «ثواب القرآن» و «کتاب الطب» و «کتاب القراءات» و «کتاب النوادر». حسین بن عیبدالله از احمد بن محمد بن یحیی از کتاب «نوادر» به ما خبر داد و گفت: پدرم برایمان حدیث آورد و گفت: سیاری برای ما حدیث روایت کرده است که او غلو و درهم آمیختگی داشته است. جماعتی از اصحاب خودمان از جمله: سه نفری که آن‌ها را نام بردیم، از محمد بن احمد بن داود از کتاب نوادر و غیره برای ما خبر آورده‌اند و می‌گویند: سلامه بن محمد برایمان حدیث آورد و گفت: علی بن محمد حنائی برای ما حدیث آورد و گفت: سیاری برای ما حدیث گفته است و نجاشی گفت: احمد بن محمد بن سیار ابو عبدالله کاتب بصری از کاتبان پاک در زمان ابی محمد علیه السلام بود و حدیث ضعیف و مذهب فاسد با اساره‌ی شناخته می‌شود. این مطلب را حسین بن عیبدالله برای ما روایت کرده است؛ او دارای کتاب‌هایی از جمله: «ثواب القرآن»، «الطب»، «القراءات»، «النوادر» و «الغارات» است. حسین بن عیبدالله به ما خبر داد که احمد بن محمد بن یحیی برای ما حدیث آورده است و ابوعبدالله قزوینی ما را خبر داد و گفت: احمد بن محمد بن یحیی از پدرش برایمان حدیث نقل کرد و گفت: سیاری برایمان حدیث روایت می‌کرد، مگر آن قسمت که حاوی غلو و درهم آمیختگی بود. و منظور از این خبر، این است که بر روایات خالی از غلو و درهم آمیختگی او می‌توان اعتماد کرد، اما هیچ دلیلی برای راهیابی به آن‌ها وجود ندارد، پس چگونه می‌توان به آن‌ها استدلال کرد در حالی که شیخ قمیین محمد بن یحیی عطار، ثقه‌ی بزرگوار، از او حدیث روایت می‌کند و نجاشی در شرح حال جعفر بن محمد بن مالک بعد از تضعیف وی و ذکر فاسد بودن مذهب او گفته است: نمی‌دانم چگونه شیخ بزرگوار ما، ثقه ابو علی بن همام و شیخ جلیل ما، ثقه ابو غالب رازی از وی حدیث روایت کرده‌اند و در باب فیء - غنایم بدون جنگ - و انفال از کتاب «الکافی» از علی بن محمد بن عبدالله از یکی از اصحاب ما که به گمانم سیاری باشد، که ظاهراً به

آنچه در باره‌ی او گفته شده اعتناء نکرده است، چون واژه‌ی اصحاب ما در میان مشایخ امامیه یا در میان مشایخ اهل روایت و حدیث، برای کسانی به کار برده می‌شود که روایتشان معتبر است و آنچه شیخ محمد بن ادریس در آخر کتاب «سرائر» تحت عنوان «باب الزیارات» ذکر کرده است، این مطلب را تأیید می‌کند. این باب، آخرین باب این کتاب است که من آن را از کتب اساتید و راویان مخلص به دست آورده‌ام که اسامی آن راویان را خواهم آورد و می‌گویم: بعضی از آن مطالب چیزی است که از کتاب سیاری به دست آورده‌ام و نام او، ابو عبدالله و یار امام موسی کاظم و امام رضا علیهما السلام بوده است و گفته‌ی او: «همراه موسی...»، محل تأمل و تجدید نظر است که بر ناظر مخفی نمی‌ماند و چیزی که باعث تأیید و اعتماد بر روایات روایت شده‌ی او در کتاب قراءات می‌شود - اگر چه بر فساد مذهب وی حکم کردیم - آن است که شیخ بزرگوار محمد بن عباسی بن ماهیار، از او بسیار روایت نموده است. و این مطلب در تفسیر او، توسط احمد بن قاسم ذکر شده است. حتی بنا بر اعتقاد به نفی غلو در حق امامان، در آن حدیثی وجود ندارد که مشعر به غلو باشد و بیشتر روایات عیاشی با روایات کتاب قراءات مطابقت دارد حتی بعید به نظر نمی‌رسد که روایات خود را از آن گرفته باشد. البته سند اخباری که در تفسیر وی به ودیعه گذاشته شده، به ما نرسیده است؛ زیرا بعضی از نسخه بردارها سندها را حذف کرده‌اند حتی آنچه در این کتاب، فقط از خود عیاشی روایت شده برای انکار وی کافی نیست، پس اشکالی ندارد که به عنوان شاهد در همه احوال از چنین روایاتی استفاده کنیم، پس با استمداد از آل رسول علیهم السلام (!) می‌گوییم:

روایاتی درباره‌ی سوره‌ی فاتحه

(الف) ۶۲- علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود از پدرش از حماد بن ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده است که گفت: (اهدنا الصراط المستقیم صراط من انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم و غیر الضالین) (روایت).

(ب) ۶۳- طبرسی در «مجمع البیان» گفته است که عمر بن خطاب و عبدالله بن زبیر «صراط من انعمت علیهم» خواندند و همان قرائت از اهل بیت نیز، روایت شده است.

(ج) ۶۴- احمد بن محمد سیاری در کتاب «القراءات» از محمد بن خالد از علی بن نعمان از داود بن فرقد و معلى بن خنيس روايت کرده است که آنان از ابا عبدالله شنيدند که می‌گفت: (صراط من انعمت عليهم).

(د) ۶۵- و از يحيى جلى از ابن سکان از عبدالحميد طائى از زرارہ از ابى جعفر روايت کرده است که گفت: از وى شنيدم که (صراط من انعمت عليهم) می‌خواند.

(ه) ۶۶- و از حماد بن حريز از فضيل از ابى جعفر عليه السلام روايت است که (صراط من انعمت عليهم غير المغضوب عليهم و غير الضالين) می‌خواند.

(و) ۶۷- على بن ابراهيم از پدرش از ابن ابى عمير از ابن اذينه از ابى عبدالله عليه السلام درباره‌ی فرموده‌ی خداوند: (غير المغضوب عليهم و غير الضالين): روايت شده است که گفت: (المغضوب عليهم النصاب). کسانی که مورد خشم هستند ناصبی‌ها- دشمنان اهل بيت هستند- «و الضالين» شک‌کنندگان «الذين لا يعرفون الإمام عليه السلام» کسانی که امام را نمی‌شناسند.

(ز) ۶۸- عياشى در تفسير خود از محمد بن مسلم روايت کرده است که گفت: از ابى عبدالله عليه السلام درباره‌ی فرموده‌ی خداوند:

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ﴾ [الحجر: ۸۷]

«ما هفت آیه به تو داده‌ایم که تکرار می‌گردند و همه‌ی قرآن بزرگ را به تو عطا نموده‌ایم.»

سؤال کردم، وى در جواب گفت: «فاتحة الكتاب» از گنجینه‌ی عرش است در آن بسم الله الرحمن الرحيم هست، آیه‌ای که گفته می‌شود:

﴿وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَوَلَّوْا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا﴾ [الإسراء: ۴۶]

«هنگامی که پروردگارت را در قرآن به یگانگی یاد می‌کنی، پشت کرده و می‌گریزند.»

الحمد لله رب العالمين، آوای اهل بهشت است؛ در زمانی که خدا را شکر می‌کنند و ثواب نیکو خواهند یافت و (مالك يوم الدين)، که جبرئيل گفته است: هیچ مسلمانی آن

را نمی‌گوید مگر این که خداوند و اهل آسمان‌ها او را تصدیق کنند، (إياك نعبد)، اخلاص در عبادت است (إياك نستعين)، برترین چیزی است که بندگان با آن نیازهایشان را می‌طلبند إهدنا الصراط المستقیم راه انبیا است و آنان کسانی هستند که خداوند به آنان نعمت داده است. (غیر المغضوب علیهم)، یهود است و (غیر الضالین)، نصاری - مسیحی‌ها - هستند».

(ح) ۶۹- از مردی از ابن ابی عمیر، که او مرفوع از پیامبر روایت کرده آیه‌ی: (غیر المغضوب علیهم و غیر الضالین) به همین صورت نازل شده است. (المغضوب علیهم) فلانی و فلانی و فلانی و نصاب - دشمنان اهل بیت - و (الضالین) و افراد مشکوک هستند که امام را نمی‌شناسند.

(ط) ۷۰- طبرسی گفته و عمر بن خطاب (غیر الضالین) را قرائت کرد و این قرائت از علی روایت شده است.

(ی) ۷۱- سیاری از ابن ابی عمیر از ابن اذینه از فضل بن یسار و زراره از یکی از آن دو علیه السلام درباره‌ی فرموده‌ی خداوند روایت کرده است که گفت: منظور از (غیر المغضوب علیهم)، نصاری و منظور از (غیر الضالین) یهود است.

(یا) ۷۲- از صفوان از علا از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت: از ابی عبدالله پرسیدم: (تا آخر روایت فوق ...) آن چه در «تفسیر عیاشی» است.

(یب) ۷۳- عیاشی از محمد بن علی جلی از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده است که او به جای مالک یوم الدین، مَلِک می‌خواند و به جای صراط، سراط قرائت می‌کرد.

(یج) ۷۴- عیاشی از داود بن فرقد روایت کرده است که گفت: از ابا عبدالله علیه السلام شنیدم که بی‌اندازه مالک یوم الدین قرائت می‌کرد. این عبارت، ممکن است دو توجیه داشته باشد: اول، از او شنیده است که او در نماز و در غیر نماز مَلِک می‌خواند نه مالک، غرض راوی بیان قرائت مخصوص وی بوده است. دوم، بیان تکرار یک آیه در نماز بعد از فرض بودن قرائت وی بدان گونه. و این ظاهرتر است، البته آن چه عیاشی از زهری روایت کرده است این مطالب را تأیید می‌کند که گفته است: علی بن حسین علیه السلام هرگاه (مالک یوم الدین) را می‌خواند، آن را تکرار می‌کرد تا نزدیکی‌های وفات. این که

امام به جای «مالک»، «ملک» می‌خواند، با خواندن مالک منافاتی ندارد؛ چنانکه در «بحار» هم آمده است؛ زیرا بعد از پذیرفتن نزول آن، به شیوه‌ی اولی که اصل است، فهمیده می‌شود؛ زیرا قرائت اصلی آن طور بوده است. هر چند شهرت چندانی ندارد و این مطلب را شیخ بهائی در آخر کتاب «مفتاح الفلاح» به پنج وجه تأیید می‌نماید و اگر این تأیید به صورت نص نبود، ما آن را ذکر نمی‌کردیم و خداوند راهنماست.

(ید) ۷۵- ثقه‌ی بزرگوار، سعد بن عبدالله قمی در باب تحریف آیات از کتاب «ناسخ القرآن» گفته است: مردی سوره‌ی حمد را چنانکه در مصحف است بر ابی عبدالله قرائت نمود و ابو عبدالله قرائت وی را رد کرد و گفت: چنین بخوان: (صراط من أنعمت علیهم غیر المغضوب علیهم و غیر الضالین).

سوره‌ی بقره

(الف) ۷۶- ثقة الإسلام در کتاب «الکافی» از علی بن ابراهیم از احمد بن محمد بن برقی از پدرش از محمد بن سنان از عمار بن مروان از منخل از جابر از ابی جعفر علیه السلام روایت کرده است که گفت: جبرئیل این آیه را بر محمد صلی الله علیه و آله چنین نازل کرد: (وإن كنتم في ريب مما نزلنا على عبدنا في علي فأتوا بسورة من مثله)؛ یعنی، اگر در شک هستید، درباره‌ی آنچه بر بنده‌ی خودمان در باره‌ی علی فرستادیم پس سوره‌ی ای را مانند آن بیاورید.

طبرسی در «شرح الکافی» بعد از نقل خبر، گفته است: این خبر دلالت می‌کند بر این فرموده‌ی خداوند متعال: «فی علی» در نظم قرآن بوده است و دلیل خبر مشکوک بودن آنان از آنچه خدا بر محمد صلی الله علیه و آله - درباره‌ی علی - نازل کرده است، این است که آنان در نبوت و حتی قرآنی که از نزد خدا آمده است، شک داشته‌اند و به همین دلیل، آنان را با توجه به عجز شان مورد خطاب قرار داده است و فرموده است: (فأتوا بسورة من مثله): تا بدانند که قرآن از طرف خداوند آمده و حضرت محمد صلی الله علیه و آله پیامبر اوست و هر چه درباره‌ی علی علیه السلام آورده، از طرف خداوند بوده است.

(ب) ۷۷- سیاری از محمد بن علی بن سنان از عمار بن مروان از منخل از جابر بن یزید از ابی جعفر روایت کرده است.

(ج) ۷۸- کلینی از احمد بن مهرا ن از عبدالعظیم حسنی از محمد بن فضل از ابی جعفر علیه السلام روایت کرده گفت: جبرئیل این آیه را این گونه بر محمد صلی الله علیه و آله فرو فرستاد: (فبدل الذین ظلموا آل محمد حقهم قولاً غیر الذی قیل لهم فأنزلنا علی الذین ظلموا آل محمد حقهم رجزاً من السماء بما كانوا یفسقون)؛ یعنی، کسانی که به حق آل محمد ستم کردند قولی را که به آنان گفته شده بود، به قول دیگری تبدیل کردند؛ به همین سبب، ما هم عذابی از آسمان بر آنان گذاشتیم که بر آل محمد ظلم نمودند به خاطر بدکاری آنان فرو فرستادیم.

(د) ۷۹- عیاشی از زید شحام از ابی جعفر علیه السلام روایت کرده است که گفت: جبرئیل چنین بر محمد صلی الله علیه و آله نازل نمود: (فبدل الذین ظلموا آل محمد حقهم) تا آخر (ه) ۸۰- سیاری از حسن بن یوسف از برادرش از پدرش از زید شحام از ابی جعفر روایت کرده است که گفت: جبرئیل این آیه را چنین نازل کرد و بعد مانند آن را ذکر کرد.

(و) ۸۱- و از محمد بن فضیل از ابی حمزه از ابی جعفر علیه السلام، مانند آن را روایت کرده است.

(ز) ۸۲- و از محمد بن علی از محمد بن فضیل از ابی عبدالله علیه السلام مانند آن را روایت کرده است که همان بزرگوار مذکور گفت: و شاید غرض از نازل نمودن آیه توسط جبرئیل، به این مطلب اشاره می کند که این امت با قول خداوند متعال مخالفت می کنند آن هم در چیزی که باعث زدوده شدن گناهانشان می گردد و آن عبارتست از: ولایت. چنان که بنی اسرائیل با فرمان خدا مخالفت نمودند. بدینگونه که خداوند به آنان امر نموده بود هنگام ورود به شهر، سجده کنان بگویند: ما خواستار زدوده شدن گناهان خود هستیم، اما آن را تبدیل به سخن دیگر نمودند. این امت درست مانند بنی اسرائیل کلام ولایت را تغییر دادند و گرنه این آیه به قرینه‌ی تفریح عذاب در ذم بنی اسرائیل نازل شده است. علی بن ابراهیم در تفسیر این آیه به چیزی که امام آن را ذکر کرده، تصریح نموده است؛ وی گفته است: قول خداوند متعال: (وَقُولُوا حِطَّةً)؛

^۱ - خالی کردن ظرف از آنچه در وی باشد، فراغت، فارغ کردن. (مصحح)

یعنی، و بگویند: خدایا! از گناهان ما درگذر. پس این قول را عوض کردند و به جای « حِطَّةٌ»، «حنطة» - گندم - گذاشتند و خداوند هم فرمود: (فبدل الذين ظلموا قولا غير الذي قيل لهم فانزلنا على الذين ظلموا - آل محمد حقهم - رجراً من السماء بما كانوا يفسقون).

(ح) ۸۳- سعد بن عبدالله قمی در کتاب «ناسخ القرآن» چنانکه در «البحار» هم آمده است، گفته است: و ابو جعفر عليه السلام گفت: جبرئیل این آیه را چنین نازل کرد: (وقال الظالمون آل محمد حقهم غير الذي قيل لهم فأنزلنا على الذين ظلموا آل محمد رجراً من السماء بما كانوا يفسقون).

می گویم: بین این آیه که در ذم بنی اسرائیل نازل شده و ظاهر خبر که نشان می دهد، عبارت: «آل محمد حقهم» در دو جا از آیه حذف گردیده است منافاتی وجود ندارد؛ زیرا حق، عام است و شامل خمس و ولایت و طاعت و غیره می شود؛ چنان که قبل از این، به این مطلب تصریح کرده است. پس اگر کسی نسبت به ولایت آنان بی اعتناء باشد، به آنان ظلم کرده است.

پس مانعی نیست که مراد از ظالمین، کسانی باشند که از بنی اسرائیل ولایت ائمه را نپذیرفته و به فضائل آنان اقرار ننموده اند، بلکه به قرینه ی اخباری که ذکر شد، همین معنی مد نظر است. آن چه در تفسیر عسگری عليه السلام وجود دارد، این است که گفت: خداوند متعال فرمود: ای بنی اسرائیل، به یاد بیاورید آن گاه که به اجداد شما گفتیم: داخل این شهر شوید که نام آن اریحا از بلاد شام است - این مطلب زمانی بود که از تیه (بیابان) خارج شدند - و در این ناحیه از میوه های آن بخورید. هر جا که خواستید فراوان بخورید بدون این که تعبّدی در کار باشد و سجده کنان داخل در آن شهر شوید. خداوند تصویر زنده ی محمد عليه السلام و علی عليه السلام را قرار داده بود و به آنها دستور داد تا جهت تعظیم این تصاویر زنده سجده کنند و بیعت خود را با آنان تجدید نمایند و ولایتشان را به یاد بیاورند و عهد و پیمانی را که برای محمد عليه السلام و علی عليه السلام از آنان گرفته شده بود، به یاد خود بیندازند: «وَقُولُوا حِطَّةٌ» یعنی، بگویند که سجده های ما به خاطر خداست تا تصویر زنده ی محمد عليه السلام و علی عليه السلام را تعظیم کرده باشید و

عقیده‌ی ما به ولایت آنان، گناهانمان را می‌زداید و بدیهایمان را از بین می‌برد. خداوند متعال هم فرمود: «با کار خوبتان، گناهان سابق شما را می‌بخشیم و گناهان گذشته‌ی شما را می‌زداییم و نیکی و حسنات محسنین - نیکوکاران یا کسانی که گناهان مخالفان ولایت را کسب نکرده‌اند و بر عهد ولایتی که خداوند به آنان بخشیده است، ثابت مانده‌اند - را می‌افزاییم، زیرا ما با این کار درجات بسیاری به آنان خواهیم داد؛ تا این که خداوند فرمود: (فبدل الذین ظلموا قولا غیر الذی قیل لهم)؛ یعنی، چنان که امر شده بود، سجده نکردند و آنچه طبق دستور باید می‌گفتند نگفتند، بلکه در حال ورود به آن شهر، پشت به درب وردی و با عقب وارد شدند و گفتند: «حطاً شمقاتا»؛ یعنی، گندم سرخی را که انفاق می‌کنید نزد ما از این عمل و گفتار محبوب تر است. پس بر کسانی که ستم کردند و آنچه به آنان گفته شد، تغییر دادند و ولایت محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و خاندان پاکش را نپذیرفتند، از آسمان عذابی نازل شد. و گفته شده است: عذاب آسمانی که آنان را فرا گرفت، این بود که در نیمی از روز ۱۲۰ هزار نفر از آنان با طاعون جان باختند و آنان کسانی بودند که به علم خدا ایمان نیاوردند و توبه نکردند. خداوند این عذاب را بر کسی که می‌دانست، ایمان می‌آورد و توبه می‌کند یا از پشت وی نسلی پاک حاصل می‌شود که به یگانگی خدا و رسالت محمد صلی الله علیه و آله ایمان می‌آورد و ولایت علی، وصی و برادر پیامبر صلی الله علیه و آله، را می‌شناسد، نازل نمی‌کرد.

در «الکافی» از امام صادق آمده است که فرمود: به خدا سوگند از قدیم تا زمان قیام قائم ما هر قومی هلاک شد و هلاک شود به خاطر ترک ولایت ما و نپذیرفتن حق است. و این مطلب را فرموده‌ی امیرالمؤمنین در روایت شیخ شرفالدین نجفی با خط شیخ طوسی تأیید می‌کند که فرمود: «ای سلمان، من همان کسی هستم که همه‌ی امت‌ها به اطاعت از من فرا خوانده شده‌اند، اما کافر شدند و با آتش مورد عذاب قرار گرفتند». در قول عسگری علیه السلام در بابی به نام «آنچه مردم به آن مبتلی شده‌اند»، به این مطلب اشاره شده است و اخبار زیادی با این مضمون موجود است.

(ط) ۸۴- کلینی از علی بن ابراهیم از احمد بن محمد برقی از پدرش از محمد بن سنان از عمار بن مروان از منخل از جابر از ابی جعفر علیه السلام روایت کرده است که گفت: جبرئیل این آیه را چنین بر محمد صلی الله علیه و آله نازل کرد: (بئسما اشتروا به أنفسهم أن یکفروا -

بما أنزل الله في علي - بغياً؛ یعنی، خویشان را به بدترین چیزها فروختند و به ناروا نسبت به آن چه در حق علی فرستاده بودیم. کفر ورزیدند.

(ی) ۸۵- عیاشی گفت که ابو جعفر گفته است: این آیه چنین بر پیامبر خدا ﷺ نازل شد: «بئسما اشتروا... تا آخر.

(یا) ۸۶- سیاری از محمد بن سنان مثل آن را روایت می کند.
(یب) ۸۷- فرات بن ابراهیم در تفسیر خود از جعفر بن محمد فزاری از قاسم بن ربیع از محمد بن سنان مانند آن را روایت می کند.

(یج) ۸۸- ابن شهر آشوب در «المناقب» چنانکه در «البحار» آن را نقل کرده است از کتاب منزل از باقر، آیهی قبلی را به همان صورت (بئسما اشتروا به)، آورده است.

(ید) ۸۹- سیاری از محمد بن علی بن سنان از عمار بن مروان از علی بن یزید از جابر جعفی از ابی عبدالله ﷺ دربارهی فرمودهی خداوند روایت کرده است و چنین خواند: (وإذا قيل لهم آمنوا بما أنزل الله - في علي - قالوا نؤمن بما أنزل علينا): اگر به آنان گفته شود به آن چه خدا - دربارهی علی نازل کرده، ایمان بیاورید؛ می گویند: ایمان می آوریم به آن چه بر ما نازل گردیده است.

- گویا در این آیه، کلمهی «في علي» حذف گردیده است.

(یه) ۹۰- عیاشی می گوید: جابر گفت: ابو جعفر ﷺ گفته است: به خدا سوگند این چنین بر محمد ﷺ نازل شد: (و إذا قيل لهم آمنوا بما أنزل الله في علي) به بنی امیه گفته شد: ایمان بیاورید؛ گفتند: ایمان می آوریم به چیزی که بر ما نازل گردید؛ یعنی، در دل هایشان ایمان می آورند به چیزی که بر آنان نازل گردید، اما به غیر آن؛ یعنی، چیزی که دربارهی علی نازل شد، کافر می شوند در حالی که آن حق است. و آن چه در «البحار» و «البرهان» آمده است، آن را تصدیق می کند و هر گاه به آنان گفته شود: پروردگارت دربارهی علی چه چیزی را نازل کرده است... تا آخر؟ معلوم می شود که در این باره اشتباهی صورت گرفته، یا از نسخه برداران یا از عیاشی. فقط خدا می داند.

(یو) ۹۱- عیاشی از عمر بن یزید روایت می کند که گفت: از ابو عبدالله ﷺ دربارهی فرمودهی خداوند: (ما ننسخ من آية أو ننسها نأت بخير منها أو مثلها) سؤال

نمودم، وی در جواب گفت: دروغ گفتند؛ آیه این طور نازل نشد زیرا اگر قرار باشد آیه‌ای را نسخ کند و مثل آن را بیاورد پس نسخ آن چه فایده‌ای دارد. گفتم: این گونه خدا آن را نازل کرده است؟ گفت: نه خدا این طور نفرموده است. گفتم: پس چگونه است؟ گفت: خداوند آیه را بدون الف و واو آورده است. گفت: یعنی، هر آیه‌ای را نسخ کنیم یا فراموشش گردانیم، بهتر از آن یا مانند آن را می‌آوریم. خداوند می‌فرماید: «هرگاه امامی را می‌میرانیم یا نامش را از یادها می‌بریم، از پشت همان امام، امامی بهتر یا شبیه او را می‌آوریم».

(یز) ۹۲- سیاری از محمد بن علی از عمرو بن عثمان از عبدالله بن حماد بن عبدالله از عمر بن یزید روایت کرده است که گفت: نزد ابی عبدالله علیه السلام آیه‌ی: ﴿مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلَهَا﴾ [البقرة: ۱۰۶]؛ یعنی، هر آیه‌ای نسخ کنیم یا فراموشش گردانیم بهتر از آن یا مانند آن را می‌آوریم. را قرائت نمودم. وی گفت: اگر آن را نسخ می‌کند و بعد مثل آن را می‌آورد، پس چرا از اول آن را نسخ می‌کند؟ گفتم: آیا خداوند همینطور نازل کرده است؟ گفت: نه. گفتم: پس چگونه است؟

گفت: الف و واو در آیه نیست. گفت: خداوند فرمود: (نأت بخیر منها مثلها) بهتر از او مانند او را می‌آوریم.

(بخ) ۹۳- علی بن ابراهیم در تفسیر خود می‌گوید: عبارت (او مثلها) زیادی است و فقط (نأت بخیر منها مثلها) نازل شده است. مجلسی گفته است شاید مراد به بهتر از آن، بر حسب مصلحت باشد نه بر حسب فضائل. و بعضی از بزرگان گفته‌اند: احتمال دارد منظور از کلمه‌ی خیر، خیر افضلیت - اسم تفضیل نباشد و من هم من افضلیت نباشد.

بلکه قول ابی عبدالله: من صلبه در موقع بدل از: منه در آیه قرار داده می‌شود و خیر کنایه از امام است؛ زیرا او خیر محض است و ابی عبدالله علیه السلام بیان کرده که منها تأنیث آن به اعتبار لفظ آیه است - یعنی از پشت امام منسوخ که همان امام مرده است و (مثلها) بدل از خیر با وصف آن است؛ یعنی، امامی می‌آوریم که در امامت، مانند او باشد، اعم از این که فضیلت کمتر یا بیشتری داشته باشد. پس ابو عبدالله این مطلب را

توضیح داده است تا ردی باشد برای کسی که بودن (خیراً منها) به معنی «برتر از آن» ذهنش را مشغول کرده است و در تقدیر چنین است: امامی را می‌آوریم مانند او و از پشت خودش. البته این قاعده اغلیبی است تا قاعده با حسن و حسین نقض نشود و ابو عبدالله نیز، این مطلب را رسانده است که منظور از نسخ امام، باطل نمودن امامت وی در زمان‌های آینده نیست که مانند نسخ حکم شرعی باشد، بلکه منظور پنهان کردن آنان است تا کسی آنان را نبیند و گرنه آنان همگی زنده هستند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند و امام برای همیشه در دنیا و آخرت امام است حتی قبل از آفرینش دنیا نیز، امامت وجود داشته است؛ چنانکه پیامبر ﷺ فرمود: «كنت نبياً و آدم بين الماء والطين»؛ یعنی، من پیامبر بودم در حالی که آدم در بین آب و گل بود. پس آیه بر اتصال امامت تا روز قیامت و این که زمین از حجت خالی نخواهد شد، دلالت دارد.

(یط) ۹۴- کلینی از علی بن ابراهیم از پدرش از علی بن اسباط از علی بن حمزه از ابی بصیر از ابی عبدالله ﷺ درباره‌ی قول خدای متعال: (واتبعوا ما تلو الشيطان بولاية الشياطين) علی ملک سلیمان. در زمان سلیمان از نقشه‌های شیاطین پیروی کردند. گویا بولاية الشياطين از قرآن حذف گردیده است.

(ک) ۹۵- سیاری از محمد بن علی از ابن اسباط، مانند آن را روایت کرده است. مجلسی در کتاب «مرآة العقول» گفته است: گویا این قسمت (بولاية الشياطين) در آیه بوده پس منظور از شیاطین در مرحله‌ی اول، شیاطین انس است که همان جادوگران هستند؛ یعنی، از چیزی پیروی کردند که کاهنان بعد از سلیمان بر ملکش غلبه کردند. چنان که علی بن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر از ابان بن عثمان از ابی بصیر از ابی جعفر ﷺ آن را روایت کرده است که گفت: آن‌گاه که سلیمان وفات یافت، ابلیس جادویی را وضع کرد و آن را در کتابی نوشت و سپس آن را در هم پیچید و بر پشت آن نوشت: این چیزی است که آصف بن برخیا برای حکومت سلیمان داود وضع کرد و برای کسی که فلان چیز و فلان شیئی را بخواند، از اندوخته‌ها و گنجینه‌های علمی است. سپس آن را زیر تخت دفن سلیمان نمود بعد آن را برای افراد پیرامون خود قرائت نمود، به همین سبب، کافران گفتند: غلبه‌ی سلیمان بر ما فقط به خاطر این نوشته بوده است.

و اهل توحید گفتند: سلیمان بنده و پیامبر خدا بود و برای بیان این مطلب خداوند فرموده است: ﴿وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيْطَانُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ...﴾ [البقرة: ۱۰۲] تا آخر آیه. بنابراین، احتمال دارد ظرف در فرموده‌ی خدا؛ یعنی (عَلَىٰ مُلْكِ)، متعلق به (تَتْلُوا) باشد که گفته‌ی خداوند است یا متعلق به ولایت شیطان - که گویا از قرآن حذف گردیده است - و احتمال می‌رود بولایه که جار و مجرور است بیان چیزی باشد که آن را تلاوت کردند و بعد پیروی کردند و معتقد به چیزی شدند که شیاطین آن را می‌گفتند، از قبیل این که: جن و شیاطین بر ملک سلیمان تسلط داشتند و حکومت او با جادوی آنان می‌چرخید. می‌گویم: ذیل خبر، حذف چیزی از این آیه را تأیید می‌نماید، چنانچه خواهد آمد.

(کا) ۹۶- کلینی با همان اسناد مذکور از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده است که باز هم وی این آیه را چنین خواند: (سَلُّ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَمَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ آيَةِ بَيْنَةِ فَمَنْهُمْ مِنْ آمَنَ وَمَنْهُمْ مِنْ جَحَدَ وَمَنْهُمْ مِنْ أَقْرَ وَمَنْهُمْ مِنْ بَدَلْ وَمَنْ يَبْدُلُ نِعْمَةَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ).

یعنی: از بنی اسرائیل بپرس چقدر معجزه‌ها و دلایل روشن به آن‌ها داده‌ایم. هر کس نعمت خدا را دگرگون کند، پس بعضی از آن‌ها ایمان آوردند و بعضی منکر شدند و بعضی نیز، اقرار نمودند و بعضی دیگر آن را تبدیل کردند و تبدیل می‌کنند. پس از آن که به سویس آمد بی‌گمان خداوند دارای کیفر و عقاب شدید است.

(کب) ۹۷- سیاری از محمد بن علی از ابن اسباط از علی بن ابی حمزه از ابی بصیر از ابی عبدالله علیه السلام مثل آن را روایت کرده است.

(کج) ۹۸- عیاشی از ابی بصیر مثل آن را از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده است.
 (کز) ۹۹- عیاشی از ابن ابی عمیر از کسی که آن را نامبرده است از ابی عبدالله روایت کرده است که این آیه را چنین خواند: (إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ - فِي عِلِّي) همان کسانی که کتمان می‌کنند آن دلایل و هدایت را که درباره‌ی علی فرو فرستادیم. گویا (فی عِلِّي) از قرآن حذف گردیده است.

(که) ۱۰۰- سیاری از یعقوب بن یزید از ابن ابی عمیر از کسی که او را نامبرده است از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده است این سخن خداوند را: (إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ - فِي عَلِيٍّ - مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ أَوْلَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ).

(کو) ۱۰۱- کلینی از تعدادی از اصحاب ما از سهل بن زیاد از ابن محبوب از محمد بن سلیمان آزدی از ابی الجارود از ابی اسحاق از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است که این آیه را چنین خواند: (وَإِذَا تَوَلَّى سَعْيٍ فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ - بظلمه و سوء سریره - والله لا يجب الفساد). هنگامی که پشت می‌کند و می‌رود در زمین به تلاش می‌افتد تا در آن فساد ورزد و زرع و نسل را نابود می‌کند - به وسیله‌ی ظلم و سوء نیت خود - و خداوند فساد را دوست نمی‌دارد.

(کز) ۱۰۲- عیاشی مثل آن را از ابی اسحاق روایت کرده است.

(کج) ۱۰۳- سیاری از ابن محبوب مثل آن را روایت کرده است.

(کط) ۱۰۴- کلینی از محمد بن یحیی از احمد بن عیسی از حسین بن یوسف از برادرش از پدرش از ابی بکر بن محمد روایت کرده است که گفت: از ابی عبدالله علیه السلام شنیدم که این آیه را چنین می‌خواند: (وزلزلوا - ثم زلزلوا - حتی يقول الرسول) و تحت فشار قرار گرفتند - سپس تحت فشار قرار گرفتند - تا جایی که پیامبر گفت. در «مرآة العقول» گفته است که روایت از بکر بن محمد می‌باشد، و بعد لفظ ابی، در روایت از طرف نسخه نویسان افزوده شده است و دلالت می‌کند بر این که (ثم زلزلوا) از آیه ساقط گردیده است.

(ل) ۱۰۵- سیاری از ابن ابی عمیر از علی بن عطیه از ابی العباس از ابی عبدالله علیه السلام درباره‌ی فرموده‌ی خداوند چنین روایت کرده است: (وزلزلوا - ثم زلزلوا - حتی يقول الرسول والذين آمنوا متي نصر الله) تحت فشار قرار گرفتند؛ سپس تحت فشار قرار گرفتند؛ تا جایی که پیامبر و کسانی که ایمان آورده بودند، می‌گفتند: یاری خدا کی خواهد رسید؟

(لا) ۱۰۶- و از حسین بن یوسف از برادرش از پدرش از ابی بکر بن محمد روایت شده است که گفت: از ابا عبدالله شنیدم که مانند آن را ذکر کرد و از این جا عدم خللی در سند الکافی ظاهر می‌گردد با این که روایت یوسف - کسی که از یاران امام صادق و امام کاظم علیهما السلام است - از بکر بن محمد - کسی که تصریح دارد که از اصحاب امام رضا علیه السلام است - بعید به نظر می‌رسد و هیچ یک از راویان او را چنین ذکر نکرده‌اند.

(لب) ۱۰۷- علی بن ابراهیم از پدرش از نضر بن سوید از ابن سنان از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده است که وی این آیه را چنین خواند: (حافظوا علی الصلوات والصلوة الوسطی - وصلاة العصر وقوموا لله قانتین) در انجام نمازها و نماز میانه - نماز عصر - محافظت ورزید و فروتنانه برای خدا به پا خیزید.

(لج) ۱۰۸- عیاشی از محمد بن مسلم از ابی جعفر علیه السلام روایت کرده است که گفتم: منظور از الصلاة الوسطی چیست؟ وی در جواب گفت: این طور بخوان: (حافظوا علی الصلوات والصلوة الوسطی - وصلاة العصر - وقوموا لله قانتین) و منظور از (صلاة الوسطی) نماز ظهر می‌باشد و پیامبر خدا هم این آیه را چنین می‌خواند.

(لد) ۱۰۹- سید بزرگوار علی بن طاوس در کتاب «فلاح الوسائل» می‌گوید: از محمد بن مسلم از ابی جعفر علیه السلام روایت کرده‌ام که گفت: همسر حسن علیه السلام مصحفی را نوشت. حسن علیه السلام هنگام رسیدن به آیهی فوق به کاتب گفت: این طور بنویس: (حافظوا علی الصلوات والصلوة الوسطی - وصلاة العصر - وقوموا لله قانتین).

(له) ۱۱۰- و در منبع فوق آمده است که این آیه در کتاب ابراهیم خزار از ابی بصیر از ابی عبدالله علیه السلام چنین روایت شده است: (حافظوا علی الصلوات والصلوة الوسطی وصلاة العصر) تا آخر آیه.

(لو) ۱۱۱- و در منبع فوق دیده‌ام که در کتاب «تفسیر القرآن» از امام باقر و امام صادق علیهما السلام از یک نسخه‌ی قدیمی که اکنون نزد ماست، چهار حدیث آمده است که به چند طریق به امام باقر و صادق می‌رسند. در مفاد آن احادیث (صلاة الوسطی)، نماز

ظهر است و رسول خدا چنین می خوانده است: (حافظوا علی الصلاة و الصلاة الوسطی و صلاة العصر) تا آخر آیه.

(لز) ۱۱۲- سید در کتاب «سعد السعود» در «الفصل المنقول» از «الکاشف» در استدلالی که برای معنی صلاة الوسطی - نماز ظهر- آورده است، چیزی گفته است که عبارت آن، این است: و از جمله ی آن روایتها، روایت ابن عباس و عائشه که در میان (صلاة وسطی و صلاة عصر)، با واو عطف فاصله انداخته اند و همین طور از کسانی غیر از ابن عباس، از اهل بیت روایت کردیم: با واو معطوفه در عصر که بر نزدیک تر دلالت دارد و آن نزدیک تر، صلاة ظهر است.

(لح) ۱۱۳- صدوق در کتاب «معانی الأخبار» از علی بن عبدالله الوراق و علی بن محمد بن حسن معروف به ابن مقبره قزوینی و هر دو از سعد بن عبدالله بن ابن خلف از سعد بن داود از مالک بن انس از زید بن اسلم از قعقاع بن حکیم از ابی یونس، آزاد شده ی عائشه همسر پیامبر ﷺ، روایت کرده اند که عائشه مرا فرمود: تا مصحفی را برایش بنویسم و به من گفت: آن گاه که به این آیه رسیدی، چنین بنویس: (حافظوا علی الصلوات و الصلاة الوسطی و صلاة العصر و قوموا لله قانتین) سپس عائشه گفت: به خدا سوگند آن را از پیامبر خدا شنیدم.

(لط) ۱۱۴- و در منبع فوق با همان اسناد از سعد از احمد بن صباح از محمد بن عاصم از فضل بن رکین از هشام سعد از زید بن اسلم از ابی یونس روایت شده است که گفت: مصحفی را برای عائشه نوشتم و او گفت: هرگاه به آیه ی (صلاة الوسطی) رسیدی آن را بنویس تا خودم بر تو املا کنم. پس وقتی به آن رسیدم، چنین بر من املا نمود: (حافظوا علی الصلوات و الصلاة الوسطی و صلاة العصر).

(م) ۱۱۵- و در منبع فوق با همان اسناد از سعد بن داود از ابی زهر از مالک بن انس از زید بن اسلم از عمرو بن نافع روایت شده است که گفت: مصحفی را برای حفصه، همسر پیامبر ﷺ، نوشتم. حفصه گفت: هر گاه به این آیه رسیدی چنین بنویس: (حافظوا علی الصلوات و الصلاة الوسطی و صلاة العصر).

(ما) ۱۱۶- کلینی از علی بن ابراهیم از پدرش از حماد بن عیسی و محمد بن یحیی از احمد بن محمد بن عیسی و محمد بن اسماعیل از فضل بن شاذان و همگی از حماد بن عیسی از حریر از زراره روایت کرده‌اند که گفت: از ابی جعفر علیه السلام درباره‌ی تعداد نمازهای فرض سؤال نمودم، وی در جواب گفت: در شب و روز، پنج نماز بر ما واجب است. گفتم: آیا خداوند آن‌ها را در کتاب خود نامگذاری و بیان نموده است؟ در جواب گفت: بله، خداوند متعال فرموده است. آیات را خواند و ابی جعفر گفت: و در بعضی قرائت‌ها آمده است. (حافظوا علی الصلوات والصلوة الوسطی و صلاة العصر وقوموا لله قانتین) و صدوق هم در کتاب «علل الشرایع» از پدرش از سعد بن عبدالله از احمد بن محمد بن عیسی از علی بن حدید و ابن ابی نجران از حماد از حریر مانند این حدیث را روایت کرده است و شیخ در کتاب «التهدیب» با اسناد خود از احمد بن محمد بن عیسی مانند او، این خبر را روایت کرده است.

و در کتاب «الفقیه» با اسناد خود از زراره آن را روایت کرده است و چون سؤال از تعداد نمازهای فرض روزانه است، پس در جواب به ذکر آن نمازها بسنده کرده است. لازم است هدف زراره را شناخت تا در مقابل عامه (اهل سنت) و غیر از آنان نیاز به استدلال نباشد، زیرا او بزرگ‌تر از آن است که بر تعداد نمازها جهل داشته باشد و قول او در روایت، با توجه به چیزی که خداوند آن را فرض کرده است، بر قصد زراره شهادت می‌دهد؛ زیرا بنابر اخبار و روایات معتدد، سؤال از نمازهایی است که خداوند در قرآن فرض کرده است. پس آن‌جا که زراره در سؤال خود می‌گوید: آیا خداوند آن‌ها را نام برده و بیان کرده است؟ منظورش تفصیل و بیان ظاهری است نه بیان مطلق، حتی اگر بطور اجمال باشد، با جواب اول فهمیده می‌شود، پس آشکار شد که شاهد آوردن این روایت به خاطر ذکر صلاة العصر در قرآن است با بعضی از قرائت‌های معتبر نزد ابی جعفر علیه السلام که با قرائت‌های آنان یکی است به دلیل این‌که در جایی دیگر آن را ذکر نکرده است، اگر هدف، بیان تفصیلی نبود، آن مطلب و مطالب قبلی و بعدی با اشاره بیان می‌کنند که آن اخبارها با خبرهای سابق، در یک چیز متحدند و آن، این‌که هدف از همه‌ی روایات، شکست دادن مخالفان است؛ زیرا شدت اعتماد آنان بر صحابه است. و گفته شد که قرائت فوق از عده‌ای از آنان نیز، روایت شده است و این شبیه قول امام است که در حضور بعضی از عامه گفت: «ما قرآن را طبق قرائت پدرم

می‌خوانیم؛ زیرا از آنان پیروی می‌شود و آنان از کسی پیروی نمی‌کنند. بعضی از راویان احتمال داده‌اند که این سخن از کلام راوی باشد، زیرا صدوق این قسمت را در معانی الاخبار، ساقط کرده است، اما این احتمال به شدت بعید است، زیرا از آن آشکار می‌شود که ذکر نمازها در قرآن از کلام وی ساقط گردد با این که ابو جعفر در بیان و مقام تفصیل بوده، حال این که چهار فرض از پنج فرض را هم نام برده است. پس بهتر است سهو و اشتباه را به صدوق نسبت دهیم نه به ابی جعفر علیه السلام، چون به نظر می‌رسد که خبر از کتاب «حریز» گرفته شده که امام آن را تصدیق نموده است و در این طبقه، رد نمودن کلام راوی در اخبار، معهود و مرسوم نیست. گاهی نسخه‌های حدیث با هم اختلاف دارند مثلاً در کتاب «التهذیب» و «علل الشرایع»، «وصلاة العصر» با واو آمده اما در کتاب‌های «الکافی» و «الفقیه» بدون واو آمده است. و قبلاً از تفسیر کشاف نقل شد که ابن عباس و عائشه آن را با واو و حفصه بدون واو خوانده‌اند و برتری اولی، بعید به نظر نمی‌رسد، زیرا همه‌ی اخبار در این باب، به صراحت بر وجود واو دلالت دارند و احتمال این که ذکر آن بدون واو تقیه باشد - آن طور که در کتاب «شرح التهذیب» مجلسی آمده - بعید است؛ زیرا عائشه از نظر آنان از غیر خود والامقام‌تر بود. سپس در کتاب «الفقیه» چنین آمده است: ﴿وَقَوْمُوا لِلَّهِ قَلْبَيْنِ﴾ [البقرة: ۲۳۸]. تقی مجلسی در شرح خود گفته: ممکن است گفته‌ی او «صلاة الوسطی» در قرائت داخل باشد و ظاهر آن است که منظور امام علیه السلام این است که همین مطلب مقصود خداوند متعال است. و خدا عالم است.

(مب) ۱۱۷- سیاری از صفوان، از علی از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت: به ابی جعفر علیه السلام گفتم: «صلاة الوسطی» چیست؟ در جواب آیه را چنین خواند: (حافظوا على الصلوات والصلوة الوسطی وصلاة العصر وقوموا الله قانتین) گفت صلاة الوسطی، نماز ظهر است و رسول خدا صلی الله علیه و آله این گونه قرائت کرده است.

(مج) ۱۱۸- و باز هم از سیاری از محمد بن جمهور که از امامان علیهم السلام روایت می‌کند، (حافظوا على الصلوات والصلوة الوسطی وصلاة العصر وقوموا الله قانتین): گفت: راغبین (علاقه‌مندان).

(مد) ۱۱۹- از حسین بن یوسف از برادرش از پدرش از ابن مسلم از ابی جعفر علیه السلام روایت شده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، (والوسطی وصلاة العصر) می خواند.

(مه) ۱۲۰- سعد بن عبدالله قمی در کتاب «ناسخ القرآن و منسوخه» گفته: امام صادق آیه را (حافظوا علی الصلوات و الصلاة الوسطی صلاة العصر) تلاوت می کرد.
(مو) ۱۲۱- و از عبدالملک از علی بن مریم از ابن عباس روایت است که وی این آیه را چنین می خواند.

(مز) ۱۲۲- و از ابان بن عثمان از عبدالحمید از ابن مسلم از ابی جعفر علیه السلام روایت است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله آیهی فوق را چنین می خواند: (حافظوا علی الصلوات و الصلاة الوسطی صلاة العصر و قوموا لله قانتین).

(مح) ۱۲۳- و با همین اسناد از ابی بصیر از ابی عبدالله، مانند آن روایت شده است.

(مط) ۱۲۴- و از یوسف از برادرش از پدرش از عمرو بن جابر روایت است که آیهی بعد چنین بود: (والذین یتوفون منکم ویذرون أزواجاً وصیه لأزواجهم متاعاً الی الحول غیر اخراج مخرجات)؛ یعنی، کسانی که از شما می میرند و همسرانی از خود به جای می گذارند، باید برای همسران خود وصیت کنند که تا یک سال آنان را بهره مند سازند؛ به شرط آن که همسران بیرون نروند. گویا در این آیه، کلمه‌ی مخرجات وجود داشته و بعد حذف شده است.

(ن) ۱۲۵- ثقة الإسلام در «روضه الکافی» از علی بن ابراهیم از احمد بن محمد از محمد بن خالد از محمد بن سنان از ابی جریر قمی؛ یعنی، محمد بن عبیدالله و در نسخه عبدالله، از ابی الحسن علیه السلام روایت کرده است که قسمتی از آیه الکرسی را چنین قرائت کرد: (له ما فی السموات و ما فی الأرض) - (وما بینها و ما تحت الثری عالم الغیب و الشهادة الرحمن الرحیم - من ذا الذی یشفع عنده إلا بإذنه) - گویا بین دو خط تیره جزئی از قرآن بوده و حذف گردیده است.

(نا) ۱۲۶- و با همان اسناد از محمد بن خالد از حمزه از عبید از اسماعیل بن عباد از ابی عبدالله علیه السلام بخشی از آیه الکرسی چنین روایت شده است: (ولا یحیطون بشئ من

علمه إلا بما شاء) و در آخرش (العلي العظيم والحمد لله رب العالمين) و دو آیهی دیگر قرار دارد.

(نب) ۱۲۷- و از تعدادی از اصحاب ما از سهل بن زیاد از ابی محبوب از ابن ارباب از حمران بن اعین از ابی جعفر علیه السلام روایت است که در آیه (والذین كفروا أولیاءهم الطاغوت) به طواغیت خواند.

(نج) ۱۲۸- تاسع البحار از ابن شهر آشوب در مناقب خود نقل می کند و می گوید در کتاب المنزل از امام باقر علیه السلام چنین یافتیم: (والذین كفروا - بولاية علي بن أبي طالب - أولیاءهم الطاغوت) و گفت: جبرئیل این آیه را چنین نازل کرده است. گویا عبارت مذکور در قرآن بوده و حذف گردیده است.

(ند) ۱۲۹- شیخ بزرگوار احمد بن علی قمی در «کتاب العروس» از امام صادق علیه السلام روایت می کند گفت: علی بن حسین علیه السلام با جدیت قسم می خورد که هر کس قبل از زوال خورشید هفتاد بار آیه الكرسي را قرائت نماید، به گونه ای که زوال خورشید مصادف با بار هفتادم باشد، گناهان اول و آخر او آمرزیده می شوند و اگر در همان سالی بمیرد که آیه الكرسي را در چنان حالی خوانده است، بدون محاسبه ی خداوند، خواهد مرد. وی چنین خواند (لا إله إلا هو الحي القيوم لا تأخذه سنة ولا نوم له ما في السموات وما في الارض - وما بينهما وما تحت الثرى عالم الغيب والشهادة فلا يظهر على غيبه أحدا - من ذا الذي يشفع عنده إلا باذنه يعلم ما بين أيديهم ... هم فيها خالدون).

(نه) ۱۳۰- در همان منبع قبلی از حسن بن علی علیه السلام روایت شده است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آیه الكرسي در لوحی از زمرد سبز قرار دارد و با مرکب مخصوص خداوند نوشته شده است. هیچ روز جمعه ای نیست مگر این که آن لوح به پیشانی اسرافیل بر می خورد و هرگاه به پیشانی وی بر خورد نماید، تسبیح می کند و می گوید: پاک و بی عیب است کسی که تسبیح جز برای او جائز نیست و پرستش و فروتنی هم برای ذات اوست نه غیر او. توانا و یکتا و چیره است. پس وقتی که او تسبیح می کند تمام اهل آسمان از فرشتگان با وی سبحان الله و لا اله الا الله می گویند: پس هر گاه اهل آسمان دنیا، تسبیح آنان را شنید که خدا را تقدیس می کنند، هیچ فرشته ی مقرّبی

و هیچ پیامبری باقی نمی‌ماند مگر این که برای خواننده‌ی آیه‌ی الکرسی همان گونه که نازل شده است، دعا می‌کنند.

(نو) ۱۳۱- سید بزرگوار علی بن طاوس در کتاب «منهج الدعوات» از شیخ بن عبدالصمد از سید امام ابی البرکات محمد بن اسماعیل حسینی مشهدی روایت کرده است که گفت: مفید ابوالوفا عبدالجبار بن عبدالله مقری برایمان حدیث آورد و گفت: شیخ ابو جعفر محمد بن حسن بن علی طوسی برای ما حدیث آورد و باز هم از او شیخ فقیه ابی القاسم حسن بن علی بن محمد جوینی حدیث آورد و گفت: شیخ ابو عبدالله حسین بن احمد بن محمد بن طحال مقدادی مرا خبر کرد و گفت: علی بن محمد بن حسن طوسی گفت: پدرم برایم حدیث آورد و باز هم از او از پدر بزرگش از پدرش ابی الحسن از شیخ ابی جعفر محمد حسن طوسی خبر آورد و گفت: عده‌ای از اصحاب از احمد بن محمد بن سعید برایمان حدیث آوردند و گفت: حسن بن علی بن فضال برایمان حدیث آورد و گفت: محمد بن ارومه برایمان حدیث آورد و گفت: احمد بن محمد بن ابی نصر از امام رضا علیه السلام حدیث آورد و گفته‌ی امام رضا را چنین نقل کرد: «رقة الجیب دعایی است که بر گریبان دوخته شده است، از هر چیزی پناه می‌دهد و حدیث را ادامه داده تا به این گفته‌ی امام رضا می‌رسد: آیه‌ی الکرسی چنان که نازل شده، نوشته می‌شود و لا حول و لا قوة الا بالله» تا آخر نیز، نوشته می‌شود. تقی مجلسی در شرح فارسی خود بر کتاب «الفقیه» ترجمه‌ی آیه‌ی الکرسی را چنان که طبق روایت اهل بیت نازل شده، گفته است که طبق روایت امام رضا بعد از عبارات (العظیم والحمد لله رب العالمین وبعد از له ما فی السماوات وما فی الأرض ما بینهما وما تحت الثری عالم الغیب والشهادة الرحمن الرحیم) وارد شده است.

و علی بن ابراهیم و کلینی و شیخ طبرسی و ابن طاوس و دیگران، این آیه را اینگونه روایت کرده اند و نام آن را «آیه‌ی الکرسی علی التنزیل» گذاشته‌اند و پسر علامه‌اش در کتاب «مرآة العقول» در ذیل خبر قبلی ابی جریر گفته است: و این خبر می‌رساند که کلماتی از آیه‌ی الکرسی حذف گردیده است و در بعضی از دعاهای روایت

شده، آمده است که «آیه الكرسي علي التنزيل» که به این «آیه الكرسي» اشاره دارد، باید نوشته شود. محقق داماد در حواشی کتاب «قبسات» گفته است: احادیث وارده از طرق آنان و طریق ما این مطلب را بیان می‌کنند که در آیهی متعه (فما استمتعتم به منهنّ الى أجلٍ مسمّی): وجود داشته است و به جایی می‌رسد که می‌گوید: در آیه الكرسي علی التنزيل، کلماتی است که در مصاحف فعلی وجود ندارد و در حواشی بعضی از نسخه‌های قدیمی «منهج الدعوات» بعد از «آیه الكرسي علی التنزيل» گفته که آن آیه الكرسي، قول خداوند است که بعد از (له ما في السماوات وما في الأرض - وما بينهما وما تحت الثرى - من ذا الذي يشفع عنده) تا آخر آیه الكرسي، قرار دارد. آن‌گونه که ذهن آنان ساخته و پرداخته است.

(نز) ۱۳۲- علی بن ابراهیم در تفسیر خود گفته است: و اما آیه الكرسي پدرم از حسن بن خالد مرا آگاه کرد که ابو الحسن رضا علیه السلام چنین قرائت کرده است: (لا إله إلا هو الحي القيوم لا تأخذه سنة ولا نوم له ما في السماوات وما في الأرض - وما بينهما وما تحت الثرى عالم الغيب والشهادة هو الرحمن الرحيم - من ذا الذي يشفع عنده) تا فرموده‌ی خداوند متعال: (هم فيها خالدون والحمد لله رب العالمين) نازل گردید.

(نخ) ۱۳۳- سیاری از سهل بن زیاد از حمزه بن عبید از اسماعیل بن عباد بصری از کسی که آن را نامبرده است از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرد و گفت: در آیه الكرسي آیهی (له ما في السماوات وما في الأرض - وما تحت الثرى - آیه- عالم الغيب والشهادة الرحمن الرحيم بديع السموات والأرض ذو الجلال والإكرام رب العرش العظيم) وجود دارد.

(نط) ۱۳۴- و از محمد بن جریر از ابن سنان تیمی از ابی حسن رضا علیه السلام روایت است: (له ما في السماوات وما في الأرض عالم الغيب و الشهادة الرحمن الرحيم من ذا الذي يشفع عنده).

(س) ۱۳۵- و از ابی عمیر از صفوان بن یونس از ابی عبدالله علیه السلام درباره‌ی آیه الكرسي ، چنین روایت است: (له ما في السَّمَاوَاتِ وما في الأَرْضِ عالم الغيب والشَّهادة الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ من ذا الذي يشفع عنده).

(سا) ۱۳۶- و از منقری از جابر بن راشد از ابی عبدالله علیه السلام روایت است که گفت: (عالم الغيب والشهادة العزيز الحكيم) در آیه الكرسي وجود دارد.

(سب) ۱۳۷- و از محمد بن خالد از عمر بن یحیی شوشتری و حماد بن عثمان از ابی عبدالله علیه السلام آمده است که گفت: در سقف خان‌های در اطراف خانه‌ی خدا نوشته‌ی آیه الكرسي را دیدم که در آن، کلمات بعدی وجود داشت: (له ما في السَّمَاوَاتِ وما في الأَرْضِ عالم الغيب والشَّهادة الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ). بعد به او عرض کردم: فدایت شوم، در این نوشته، چیزی هست که آن را نمی‌شناسم زیرا این‌گونه آن را نمی‌خوانیم. وی در جواب گفت: همین طور بخوان؛ زیرا چنین نازل شده است.

(سج) ۱۳۸- از سهل بن زیاد از حمزه از اسماعیل از مردی از ابی عبدالله روایت شده است: بخشی از آیه الكرسي چنین آمده است: (وما يحيطون من علمه من شيء إلا بما شاء وآخرها وهو العلي العظيم والحمد لله رب العالمين) چنان‌که می‌بینی، به جای کلمه‌ی «لا»، «ما» آمده و «من علمه بشيء» مقدم شده است.

(سد) ۱۳۹- و از افراد زیادی نقل شده است که (ولا يحفظون من علمه إلا بما شاء) روایت کرده‌اند.

(سه) ۱۴۰- و از ابن محبوب از ابن رئاب از حمران از ابن جعفر علیه السلام آمده است: (والذين كفروا أولياءهم الطواغيت) و طاغوت به شکل طواغیت آمده است. بدان که اختلاف در این اخبار این است که گاهی در بعضی از آن اخبار، تحمید؛ یعنی، «الحمد لله» بعد از «العلي العظيم» آمده و گاهی بعد از (هم فيها خالدون) آمده است و در بعضی از آن‌ها نیز، قبل از «الرَّحْمَنُ» واقع شده است و در بعضی از روایت‌ها ذکر نشده است، و غیر از این اختلافات با این که مجموع این خبرها بر وقوع تغییر در آیه دلالت می‌کنند، با یکدیگر منافاتی ندارند؛ چون وجود تغییر در آیه مطلوب است نه در چیزی دیگری.

نتیجه گیری: همانا قول او علیه السلام در آخر روایت اسماعیل بن عباد، آن که کلینی و سیاری آن را روایت کردند و آخر آن (هو العلی العظیم) بود و قول او علیه السلام که فرمود: دو آیهی دیگر بعد از آن، احتمال چند وجه را در بردارد:

اول، مراد از ذکر آیهی بعد از آن، این است که آن دو آیه را از آیه الكرسي حساب کنیم. پس روایت، دلالت دارد بر این که آخر آیه الكرسي (هم فیها خالدون) است، به خاطر این که مرجع ضمیرها در گفتهی او، آخر آیه الكرسي است. چنان که این مطلب آشکار است و این یکی از دو قول در این باره است و بعضی از اخبار ذکر شده، آن را تأیید می کنند.

دوم، مراد این است که دو آیه را از سورهی حمد بعد از (الحمد لله رب العالمین) ذکر می کرد.

سوم، عامه، دو آیهی بعد از (آیه الكرسي) را تغییر داده اند؛ این دو وجه را در مرآة العقول نقل کرده است.

چهارم، آن است که جناب سیدعلی خان در «شرح الصحیفه» آورده است که در این روایت «آیتین» به حالت نصب آمده است، در حالی که هیچ وجهی برای منصوب کردن وجود ندارد جز به عامل مقدر و تقدیر آن چنین است: «اقرؤوا آیتین بعدها»؛ یعنی، دو آیه را بعد از آن بخوانید. پس کلام امام علیه السلام آن جا تمام شد که گفت: «الحمد لله رب العالمین» و این جمله تقدراً منصوب است به اعتبار مقدر بودن (قُل) یعنی بگو الحمد لله رب العالمین و بعد از آن دو آیه را بخوان، و این تقدیر مردود است به دلیل این که خلاف ظاهر است، زیرا امام علیه السلام در صدد بیان حدود آیه الكرسي می باشد؛ پس تقدیر مادهی قرائت مناسب سیاق کلام نیست چون حاصل خبر در این حالت، این می شود: (العلی العظیم وقل الحمد لله رب العالمین) و دو آیهی دیگر بعد از آن ها، و فعل مقدر در آن چه ذکر شد، منحصر نمی شود.

وجه پنجم: آن چیزی است که بعضی از بزرگان احتمال داده اند که ضمیر در «ها» - نظر به اختلاف مفسران - به اصل آیه برگردد و بعضی هم (لا إله إلا هو الحي القيوم) را

آیه‌ای دانسته‌اند اما در خبر، اشاره به رد آن و فاسد بودن این که آخر آیه‌ای است که با (الله لا إله إلا هو العلي العظيم) شروع شده چنین باشد، و بعید و نامتناسب بودن این قول به دلیل آخر خبر از کسی پوشیده نیست.

وجه ششم: بر قلب من خطور کرده که مراد بیان تغییر در آیه الکرسی باشد نه تحدید و تعیین آن و منظور از دو آیه آن است که در روایت اسماعیل با سند مذکور در حدیث گذشت که گفته: مراد از بعید بودن، بعید بودن ترتیبی نیست، بلکه مانند این است که درباره‌ی کسی گفته شود: فلانی صفات چنین و چنان دارد و بعد از آن خصلت یا خصلت‌های دیگری هم دارد — مانند آیه بعدی: (و الارض بعد ذلک دحاها): و زمین را بعد از آن گسترانید. همچنین «بعد» معنی مع - با هم بودن - را می‌دهد چنان‌که در تفسیر مجمع و غیر آن آمده است و محل تغییر در آیه الکرسی بنا به روایت کلینی، دو جا و بنا به روایت سیاری، سه جا است. پس تقدیر کلام - خدا دانا به همه چیز است - آن است که امام علیه السلام در آیه الکرسی و مایحیطون تا آخر را قرائت کرده و در آخر آن نیز، هو العلی العظیم و الحمد تا آخر، را قرائت کرده است و بعد از این آیه، دو آیه‌ی دیگر را از آیه الکرسی خوانده و به حساب آورده است. اما این که جای آن دو آیه، بعد از «الحمد» یا قبل از آن است، وی درباره‌اش سکوت کرده است؛ اما قبل از «الحمد» بودن از حدیث مذکور شناخته می‌شود.

نتیجه: واقعاً مضمون روایت سیاری که در بین اسماعیل و امام واسطه قرار داده است، مطابق مفهوم مضمون کتب رجال می‌باشد مبنی بر این که او از یاران امام رضا بوده نه از یاران امام صادق علیه السلام. پس در سند الکافی اختلال وجود دارد و از این مطلب، غافل مشو.

(سو) ۱۴۱- سیاری خبر مرسلی را از امام حسن روایت کرده است درباره‌ی فرموده‌ی خداوند متعال که آن را چنین خوانده‌اند: (والذین یأکلون الربا لایقومون - یوم القیامة - إلا کما یقوم الذی یتخبطه الشیطان من المس): کسانی که ربا می‌خورند برنمی‌خیزند - روز قیامت - مگر مانند برخاستن کسی که شیطان او را سخت دیوانه ساخته است. گویا در این آیه، «یوم القیامة» وجود داشته و حذف گردیده است.

(سز) ۱۴۲- و از امام حسن علیه السلام روایت است که در باره‌ی آن را چنین خوانده‌اند: (کمثل حبة أنبت سبع سنابل في كل سنبله مائة حبة - أو أكثر من ذلك-)، یعنی مانند دانه‌های که هفت خوشه برآورد که در هر خوشه، صد دانه موجود باشد- یا بیشتر از آن. گویا «او اکثر من ذلك» در قرآن بوده است و آن را حذف کرده‌اند. و از ابن سیف، از برادرش، از پدرش از منصور بن حاز از عمر بن حنظله از ابی عبدالله علیه السلام روایت شده است که این آیه را چنین خواند: (والذین يتوفون منكم و يذرون ازواجاً وصية لأزواجهم الى الحول غير اخراج مخرجات).

(سح) ۱۴۳- نعمانی در تفسیر خود، با سند گذشته از امیرالمؤمنین علیه السلام درباره‌ی مجموعه آیات تحریف شده، روایت می‌کند و می‌گوید: فرموده‌ی خدای متعال، این گونه است: (و جعلناکم أئمة وسطا لتکونوا شهداء علی الناس و یكون الرسول علیکم شهیداً): و شما را امامان واسطه در بین رسول و مردم قرار دادیم تا شما بر مردم، شاهد و رسول هم، بر شما شاهد باشد.

معنی وسطاً؛ یعنی، واسطه‌ی بین مردم و رسول، اما مخالفان آن را تحریف کردند و به جای «أئمة»، «أمة» قرار دادند - گویا در این آیه «أمة» به جای «أئمة» آمده و کذالك هم، در اول آن نبوده و بعد اضافه شده است.

(سط) ۱۴۴- سیاری از اسحاق بن اسماعیل از ابی عبدالله علیه السلام، آیه‌ی بعدی را چنین قرائت کرده است: (فما جزاء من یفعل ذالک منکم - ومن غیرکم - الا خزی فی الحیاة الدنیا): پس جزای کسی که از شما - و از غیر شما - چنان کند، جز رسوایی در زندگی دنیا نیست - گویا «ومن غیرکم» در قرآن بوده و حذف گردیده است.

(ع) ۱۴۵- سعدبن عبدالله قمی در کتاب «ناسخ القرآن» در باب آیات تحریف شده، گفته است: و فرموده‌ی خداوند متعال چنین است: (وکذاک جعلناکم أمة وسطا لتکونوا شهداء علی الناس) در حالیکه (أئمة وسطا لتکونوا شهداء علی الناس) بوده و تحریف شده است.

سوره‌ی آل عمران

(الف) ۱۴۶- علی بن ابراهیم در تفسیر خود گفته که عالم گفته است، در هنگام نزول، این آیه چنین بود: (وآل ابراهیم و آل عمران - و آل محمد - علی العالمین)^۱ نازل گردید اما «آل محمد» را از کتاب ساقط کردند.

(ب) ۱۴۷- فرات بن ابراهیم در تفسیر خود با روایت معنعن از حرمان روایت می‌کند که گفت: از ابوجعفر شنیدم، این آیه را می‌خواند: (إن الله اصطفی آدم ونوحاً و آل ابراهیم و - آل محمد - علی العالمین) گفتم: ما چنین نمی‌خوانیم. گفت: حرفی در جای حرف دیگری قرار داده شده است.

(ج) ۱۴۸- عیاشی از هشام بن سالم نقل می‌کند که می‌گوید: از ابا عبدالله درباره‌ی این آیه سؤال کردم: (إن الله اصطفی آدم ونوحاً و آل ابراهیم) در جواب گفت: در حقیقت خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل محمد را بر جهانیان برگزید. اما اسمی را در جای اسم دیگری قرار داده‌اند.

(د) ۱۴۹- از ایوب نقل است که می‌گوید: ابو عبدالله از من شنید که این آیه را می‌خواندم: (ان الله اصطفی آدم ونوحاً و آل ابراهیم و آل عمران): ابو عبدالله گفت: «آل محمد» هم، بود اما حذفش کردند و آل ابراهیم و آل عمران را باقی گذاشتند.

(ه) ۱۵۰- و از ابی عمر و زبیری از ابی عبدالله رضی الله عنه روایت است که به او عرض کردم: دلیل قرآنی مبنی بر این که آل محمد اهل بیت او هستند چیست؟ در جواب گفت: این آیه است که می‌فرماید: (إن الله اصطفی آدم ونوحاً و آل ابراهیم و آل عمران - و آل محمد - علی العالمین- ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم) چنین نازل شد. و این آیه را نیز، قرائت کرد: (اعملوا آل داود شکراً وقلیل من عبادی الشکور و آل عمران و آل محمد): ای آل داود، سپاسگزاری کنید و اندکی از بندگانم شکرگزار هستند. و آنان، آل عمران و آل محمدند. این، روایت ابی خالد قماط است.

^۱ - آیه: ۳۳.

^۲ - در اصطلاح محدثان، حدیثی که در سند آن گفته شود: فلان از فلان از فلان. (مصحح)

(و) ۱۵۱- شیخ طوسی در کتاب «التبیان» گفته که در قرائت اهل بیت علیهم‌السلام، «وآل محمد علی العالمین» خوانده شده است.

(ز) ۱۵۲- شیخ در کتاب «امالی» از ابی محمد فحام گفت: محمد بن عیسی از هارون ابو عبدالصمد ابراهیم از پدرش از پدر بزرگش؛ یعنی، ابراهیم بن عبدالصمد بن محمد بن ابراهیم گفت: جعفر بن محمد علیه‌السلام (إن الله اصطفی آدم ونوحا وآل ابراهیم وآل عمران وآل محمد علی العالمین) خواند و گفت: این چنین نازل شده است.

(ح) ۱۵۳- سیاری از محمد بن سنان از ابی خالد قماط از حرمان بن اعین روایت کرده است که گفت: از ابا عبدالله شنیدم که چنین می‌خواند: (إن الله اصطفی آدم ونوحا وآل ابراهیم وآل عمران وآل محمد) سپس گفت: به خدا سوگند، این طور نازل شد.

(ط) ۱۵۴- و از بعضی از اصحاب ما، روایت است که حدیث را به امامان علیهم‌السلام نسبت می‌دهند، و (آل ابراهیم علی العالمین) می‌خوانند و من گفتم: مردم «وآل عمران» می‌خوانند. گفت: حرفی در جای حرف دیگری قرار داده شده است.

(ی) ۱۵۵- و از علی بن حکم از داود بن نعمان از ایوب حر روایت است که گفت: ابو عبدالله علیه‌السلام از من شنید که من این طور قرائت کردم: (إن الله اصطفی آدم ونوحاً وآل ابراهیم وآل عمران علی العالمین) گفت: آل محمد هم، در آن بود اما آن را حذف کردند و بقیه را باقی گذاشتند.

(یا) ۱۵۶- شیخ طبرسی در تفسیر «مجمع البیان» گفت: و در قرائت اهل بیت علیهم‌السلام (آل محمد علی العالمین) آمده است.

(یب) ۱۵۷- شیخ محمد بن حسن شیبانی در کتاب «نهج البیان» گفته است: و در قرائت اهل بیت (وآل محمد علی العالمین) آمده است: همه‌ی آن خبرها بر نزول «آل محمد» در این آیه اتفاق دارند، اما در نزول «آل عمران» اختلاف دارند؛ زیرا بعضی از آن‌ها به صراحت می‌رسانند که «آل عمران» به جای «آل محمد» گذاشته شده است و بعضی از آن‌ها هم در نازل شدن آن ظاهرند و ممکن است قسمت اخیر بر عدم انتقال

راوی حمل شود که سقوط آن را در قرائت امام نقل نکرده است چنانکه همان معنی موجود و ثابت در ذهن‌ها هست، بلکه از ذیل روایت ابی عمر و زبیری ظاهر است که جز ابی‌خالد، «آل محمد» را نقل نکرده‌اند، اما باز هم ممکن است بر اشتباه نسخه‌بردارها حمل شود، بلکه خبر مروی ابی‌خالد از حمران در وجود آن ظاهر است که با صریح خبر مروی دیگر وی در تفسیر فرات معارضه می‌شود، زیرا آن خبر بر عدم نزول آل عمران دلالت می‌کند، و در دلیل پنجم گفته شد که آن مطلب در مصحف ابن مسعود بوده است.

(بیج) ۱۵۸- علی بن ابراهیم در دو جا از تفسیر خود آورده است: (یا مریم اقتی لربك وارکعی واسجدي مع الراكعین) این چنین نازل شده که «اسجدي» مقدم بر «وارکعی» است.

(ید) ۱۵۹- محمد بن حسن شیبانی در دو جا از تفسیر خود برای تقدیم و تأخر حروف بر یکدیگر به این آیه مثال آورده است که خداوند می‌فرماید: (یا مریم اقتی لربك واسجدي وارکعی مع الراكعین)

(یه) ۱۶۰- سیاری از ابن ابی عمیر از ابی ایوب خراز از زیاد بن سوقة از حکم بن عینیه از ابی جعفر علیه السلام روایت کرده است که این آیه را چنین خواند: (یا مریم اقتی لربك واسجدي - شکرًا لله - وارکعی مع الراكعین) و در فرموده‌ی دیگر خداوند خواند: (إِذَا يَخْتَصِمُونَ - فِي مَرْيَمَ عِنْدَ وِلَادَتِهَا) الخبر. گویا (فی مریم عند ولادتها) در قرآن بوده و حذف گردیده است. سیاری، این خبر را در این مقام چنین وارد کرده است و گویا او چنین فهمیده که دو کلمه داخل قرائت بوده است اما عیاشی طوری این خبر را وارد نموده که نشان می‌دهد این دو کلمه داخل قرآن نیستند، زیرا درباره‌ی آن از حکم بن عینیه آمده که گفت: از ابی جعفر درباره‌ی این فرموده‌ی خداوند در قرآن سوال نمودم که می‌فرماید: ﴿وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَكَةُ يَمْرُؤُا إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَأَصْطَفَاكِ عَلٰی نِسَاءِ الْعَالَمِينَ﴾ [آل عمران: ۴۲].

«آنگاه را به یاد بیاور که فرشتگان گفتند: ای مریم! خدا تو را برگزیده و پاکیزه‌ات داشته است، و تو را بر همه زنان جهان برتری داده است».

گفتم: چرا «اصطفاء» دوبار ذکر شده است در حالی که «اصطفاء» فقط یک بار است؟ راوی گفت: امام در جواب گفت: ای حکم، این مطلب تأویل و تفسیری دارد. پس به او گفتم: آن تفسیر کن. گفت: یعنی، اول عیسی را برای او از فرزندان انبیاء برگزید و از این که در ولادت و در میان پدران و مادرش زنایی موجود باشد، پاک گردانید و در قرآن هم، می‌فرماید: (یا مریم اقتنی لربك واسجدي وارکعی شکرًا لله) تا آن جا که می‌گوید: در روایت ابن خرداذ آمده است که کدام یک از آنان، مریم را در حال یتیم شدن کفالت کردند و تو ای محمد، نزد آنان نبودی؛ آنگاه که مردم درباره‌ی به دنیا آمدن عیسی با هم درگیر بودند که کدام یک از آن‌ها کفالت او و فرزندش را به عهده بگیرند. روایت.

(یو) ۱۶۱- سیاری از محمد بن جمهور از بعضی از اصحاب از ابی عبدالله درباره‌ی قول خداوند، خطاب به حضرت عیسی: (إني رافعك الی ومتوفیک) روایت کرده است که گفت: چنین نازل شد. پس آن‌چه صدوق با اسناد از امام رضا روایت کرده است که امام رضا گفت: امر هیچ یک از انبیاء و حجت‌های خدا، بر مردم مشتبه نشد مگر امر عیسی علیه السلام که او زنده از زمین رفت و روحش در بین آسمان و زمین گرفته شد، سپس به سوی آسمان بالا کشیده شد و روحش به وی باز گردانده شد، این قرائت را تأیید می‌کند. در ظاهر، قرائت مشهور می‌رساند که وفات در زمین انجام شده است و اهل تفسیر چند وجهی را برای آن ذکر کرده‌اند که چهارمین وجه از علمای نحو نقل شد که گفتند: در آیه، تقدیم و تأخر وجود دارد، مانند قول خداوند: ﴿فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرِي﴾ که در ترتیب، وجود نذر؛ یعنی، «پیامبران» قبل از عذاب است، اما شیخ در «التیان» این قول را به قرائت نسبت داده است و طبرسی آن را تأیید نموده با آن‌چه از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت نموده است که می‌فرماید: «عیسی نمرده و قبل از روز قیامت به سوی شما بر می‌گردد».

(یز) ۱۶۲- محمد بن حسن شیبانی در «نهج البیان» گفته است: و در خبرهای ما از امامانمان روایت شده است: (إني رافعك الی ومتوفیک) - بعد از نازل شدنش در زمان قائم آل محمد علیه السلام، دخول این کلمات در قرائت، بعید به نظر نمی‌رسد و خدا دانا به همه چیز است.

(یح) ۱۶۳- عیاشی از حبیب سجستانی روایت کرده است که گفت: از ابا جعفر علیه السلام درباره‌ی فرموده‌ی خداوند سؤال نمودم:

﴿وَإِذَا أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْنَتْكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ﴾ [آل عمران: ۸۱].

«هنگامی که خداوند پیمان مؤکد از پیغمبران گرفت که وقتی کتاب و فرزاندگی به شما دادم و بعد از آن پیغمبری آمد تا آن چه با خود دارید، تصدیق نماید؛ باید به او ایمان بیاورید و وی را یاری دهید».

گفتم: چگونه موسی علیه السلام و عیسی علیه السلام به وی ایمان بیاورند و کمکش کنند در حالی که او را در نیافته‌اند و چگونه عیسی به محمد صلی الله علیه و آله ایمان بیاورد و او را کمک کند در حالی که او را در نیافته است. امام در جواب گفت: ای حبیب، به درستی از قرآن آیات بسیاری ساقط گردیده است و چیزی جز حروفی که نویسندگان به اشتباه نوشته‌اند و در توهم مردان است، به آن اضافه نشده است. این درست نیست، پس آن را چنین بخوان: (و إذا أخذ الله ميثاق امم النبيين لما آتيتكم من كتاب وحكمة ثم جاءكم رسول مصدق لما معكم لتؤمنن به ولتنصرنه). «ای حبیب، خداوند اینگونه این آیه را نازل کرده است، اما هیچ امتی از امت‌هایی که قبل از موسی بودند به پیمانی که خداوند در قبال پیامبر صلی الله علیه و آله - بعد از پیامبر خودشان - از آنان گرفته بود، وفا نکردند و امتی که موسی به نزدشان آمد، جز تعداد اندکی، موسی را تکذیب کردند و به او ایمان نیاوردند و یاریش نکردند، امت عیسی هم، محمد را صلی الله علیه و آله تکذیب کردند و به او ایمان نیاوردند و کمکش نکردند؛ جز تعداد اندکی. و این امت نیز، پیمانی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله در قبال علی بن ابی طالب علیه السلام از آنان گرفت، انکار کردند؛ آن هم در زمانی که مردم را بپاداشت و علی را خلیفه‌ی خود کرد و آنان را به ولایت و اطاعت او دعوت نمود و خودشان را بر این پیمان شاهد قرار داد. چه پیمانی محکم‌تر از فرموده‌ی رسول خداست درباره‌ی علی بن ابی طالب علیه السلام، که به آن وفا نکردند حتی آن را انکار و تکذیب نمودند. گویا در آیه‌ی کلمه‌ی «امم» وجود داشت و حذف گردیده است».

(یط) ۱۶۴- سیاری از ابن سالم از حبیب سجستانی، مانند آن را تا قول امام علیه السلام که می‌گوید: ای حبیب، خداوند آن را چنین نازل کرده است، روایت نموده است.

(ک) ۱۶۵- و از راوی قبل، آمده که گفته است: از امامان از امم النبیین روایت شده است و شیخ طوسی در «تبیان» آورده که امام صادق گفته است: تقدیر آن چنین است.

آنگاه خداوند از امت‌های پیامبران پیمان گرفت که پیامبرشان را تصدیق و به برنامه‌ای که او آورده عمل کنند، اما آنان بعد از پیامبران خود با دستوراتشان مخالفت کردند و به پیمان وفا نکردند و بسیاری از شریعتش را ترک کردند و بسیاری را نیز، تحریف کردند.

در این جا روایت به پایان رسید؛ اما او خبر را به معنی نقل کرده است و وجود لفظ «امم» در آیه و این که این لفظ نازل شده باشد، بر مقدر بودن آن حمل می‌شود و گرنه این اصطلاح در گفتار ائمه معروف و معهود نیست؛ با این که مقام آن مقام تقدیر است - یعنی، می‌توان لفظ «امم» را در تقدیر گرفت - بیندیش؛ زیرا در میان کلمات ذکر شده چیزی نیست که بر آن دلالت کند و معنی کلام بدون در نظر گرفتن آن و بدون خارج شدن از ظاهر لفظ، کامل است.

(کا) ۱۶۶- سید رضی الدین علی بن طاوسی در «سعد السعود» از یک نوشته‌ی کهنه‌ی بعضی از علمای پیشین که در آن، قرائت رسول خدا ﷺ و امامان جمع آوری شده است، نقل می‌کند: ابو العباس برایم حدیث آورد و گفت: ابو الحسن بن قاسم، ما را خبر کرد و گفت: علی بن ابراهیم برایم حدیث نقل کرد و گفت: پدرم از یونس بن ظبیان از ابی عبدالله علیه السلام برایم حدیث آورد که او این آیه را چنین تلاوت کرد:

﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ﴾ [آل عمران: ۹۲].

با یک میم - در حالی که در قرآن «مما» آمده است - هرگز به نیکی دسترسی نمی‌یابید تا انفاق کنید آن چه دوست می‌دارید.

(کب) ۱۶۷- سیاری از یونس از ظبیان از ابی عبدالله علیه السلام درباره‌ی آیه‌ی فوق گفت آن را چنین قرائت کرد: (لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ) که آن را با یک میم خواند.

(کج) ۱۶۸- ثقة الإسلام در «الکافی» از علی بن ابراهیم از پدرش از عمر بن عبدالعزیز از یونس بن ظبیان از ابی عبدالله، مانند آن را روایت کرده است.

(کد) ۱۶۹- عیاشی از یونس از ابی عبدالله، مانند آن را روایت کرده است. مجلسی در شرح قول امام که گفت: آن را چنین قرائت کن. گفته است: این قول بر جواز تلاوت بر غیر قرائت‌های مشهور دلالت می‌کند و احتیاط بیشتر آن است که از آن قرائت عدول نشود، زیرا به تواتر رسیده است که امامان علیهم‌السلام، اصحاب خود را بر قرائت‌های مشهور عادت می‌دادند، و به قرائت و عمل به آن تا قیام قائم امر می‌فرمودند. روایت و نقل از مجلسی تمام شده است. احتمال دارد که آن قرائت نیز، در زمان امام علیه‌السلام در بین مردم متداول بوده باشد و شاذ گردیدن این قرائت بعد از آن، ضرری به جائز بودن قرائت دیگر نمی‌رساند، شاید غرض، بیان قرائت صحیح و امر به معتقد بودن به آن است.

(که) ۱۷۰- و از حسین بن خالد روایت است که گفت: ابو الحسن اول گفته است: این آیه چگونه خوانده می‌شود:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ ۚ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ﴾ [آل

عمران: ۱۰۲].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، آن چنان که باید از خدا بترسید، از خدا بترسید و نمیرید مگر آنکه مسلمان باشید».

(یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله حق تقاته ولا تموتن إلا وأنتم مسلمون - لرسول الله ثم الإمام من بعده-)؛ یعنی مگر آن که شما مسلم به رسول خدا و امام بعد از ایشان باشید. گفتم: چه می‌گویی مسلمون؟ سبحان الله! خداوند اسم ایمان را بر آنان واقع می‌کند؛ یعنی، آن‌ها را مؤمنین می‌نامد؛ سپس از آن‌ها درخواست اسلام می‌کند در حالی که ایمان از اسلام برتر است. گفتم: در قرائت یزید هم، چنین خوانده می‌شود؟ و او گفت: در قرائت از حضرت علی علیه‌السلام آمده است و همان چیزی است که جبرئیل آن را بر محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نازل کرده است و آن چنین است: مگر شما تسلیم پیامبر و بعد از او تسلیم امام باشید.^۱

(کو) ۱۷۱- سیاری از هارون بن جهم از حسین بن خالد، مانند آن را روایت کرده است و داخل کردن تمام آن چه امام علیه‌السلام آن‌ها را در قرائت ذکر نمود، احتمال دارد.

^۱ - آیه: ۱۰۲.

(کز) ۱۷۲- شیخ طوسی در «تبیان» گفته است: از ابی عبدالله علیه السلام روایت شده است «وانتم مسلمون» و معنی آن، این است: مگر این که شما تسلیم آن چیزی باشید که پیامبر صلی الله علیه و آله آن را از نزد خداوند آورده است.

(کح) ۱۷۳- ابو علی طبرسی از ابی عبدالله علیه السلام روایت می کند: (ولتكن منكم ائمة) به جای ائمة).

(کط) ۱۷۴- علی بن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر از ابن سنان روایت کرده است که گفت: بر ابی عبدالله علیه السلام قرائت کردم: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ﴾ [آل عمران: ۱۱۰] ابو عبدالله گفت: بهترین امت، امیرالمؤمنین و حسن و حسین بن علی را می کشند؟ قاری گفت: فدایت شوم؛ چگونه نازل شد؟ گفت: «خیر ائمه‌ی اخراجت للناس» برای ایشان است. مگر نمی بینی خداوند آنان را مدح می کند و می فرماید: ﴿تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾ [آل عمران: ۱۱۰] به نیکی امر می کنید و از زشتی نهی می کنید و به خدا ایمان دارید».

(ل) ۱۷۵- عیاشی از حماد بن عیسی از بعضی از یارانش روایت می کند که گفت: در قرائت علی علیه السلام ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ آمده است و گفت: آنان آل محمد صلی الله علیه و آله هستند.

(لا) ۱۷۶- از ابی بصیر از ابی عبدالله علیه السلام روایت است که او گفت: این آیه فقط درباره‌ی اوصیاء بر محمد صلی الله علیه و آله نازل شد. پس خداوند فرمود: شما امامانی هستید که بر مردم ظاهر گردیده‌اید، به نیکی امر می دهید و از زشتی نهی می کنید. به خدا سوگند، این گونه جبرئیل آیه را نازل کرد و قصد این آیه جز محمد و اوصیای او صلی الله علیه و آله کس دیگری نیست.

(لب) ۱۷۷- ابن شهر آشوب در مناقب خود از امام باقر علیه السلام نقل می کند که گفت: شما بهترین امت هستید که جبرئیل آن را جز برای محمد صلی الله علیه و آله و علی و اوصیاء از اولاد او نازل نکرد.

(لج) ۱۷۸- نعمانی در تفسیر خود از ابن عقده‌ی بن جعفر بن احمد بن یوسف بن یعقوب جعفری از اسماعیل بن مهران از حسن بن علی بن ابی حمزه از اسماعیل بن

جابر از امام صادق علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است که گفت: آن چه از کتاب خدا مورد تحریف قرار گرفته، فرموده‌ی خدا: (کنتم خیر أئمة) است که آن را به (کنتم خیر أمة) تحریف کردند و این خبر طولانی است.

(لد) ۱۷۹- سیاری از محمد بن علی از ابن مسلم از علی بن ابی حمزه از ابی بصیر روایت کرده است که گفت: گفتیم: (خیر أمة أخرجت للناس). وی گفت: چیزی نمی‌دانم مگر این که این آیه بر محمد صلی الله علیه و آله و درباره‌ی اوصیای او به طور ویژه نازل گردیده است. اما او گفت: (أنتم خیر أئمة أخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر) سپس گفت: همینطور جبرئیل آن را بر محمد صلی الله علیه و آله نازل کرد و قصد آن آیه جز محمد و اوصیای او، کس دیگری نیست.

(له) ۱۸۰- و از محمد بن سنان از حماد بن عیسی از ابی بصیر روایت است که ابو عبدالله علیه السلام چنین خواند: (کنتم خیر أئمة اخرجت للناس).

(لو) ۱۸۱- شیخ طبرسی از ابی عبدالله علیه السلام کنتم خیر أئمة اخرجت للناس روایت نمود.

(لز) ۱۸۲- در مجلد نوزده از «البحار» و حدیث در رساله قدیمی آمده است که سند آن، چنین است: جعفر بن محمد بن قولویه از سعد اشعری ابی القاسم - و او مصنف آن است - و مشایخ ما از اصحاب ما از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده‌اند که گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام گفته است؛ و بعد حدیث را آورد تا به جایی می‌رسد که می‌گوید: باب تحریف در آیاتی که خدا آن را نازل کرده است. قسمتی از آن چیزی که استاد ما آن را از علمای آل محمد صلی الله علیه و آله روایت کرده است، این فرموده‌ی خداوند است: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾ [آل عمران: ۱۱۰].

ابو عبدالله به قاری گفت: وای بر تو؛ مگر بهترین امت، پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله، را به قتل می‌رسانند؟ من در جواب گفتم: فدایت شوم؛ پس این آیه چگونه است؟ وی در جواب گفت: خداوند چنین نازل کرده است: «کنتم خیر أئمة». مگر نمی‌بینی که خداوند آن‌ها را در فرموده‌ی خود مدح کرده است و می‌فرماید: ﴿تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ

عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ ﴿۱۳۳﴾ پس مدح خدا برای آنان دلیل است بر این که خداوند همه‌ی امت را قصد نکرده است. مگر نمی‌دانی که در میان امت، زناکاران و بچه‌بازان و دزدان و راهزنان و ستمکاران و بدکاران وجود دارند؟ آیا به نظر تو خداوند این‌ها را مدح می‌کند و اعمالشان را امر به معروف و نهی از منکر می‌نامد؟ هرگز خداوند آن‌ها را مدح نمی‌کند و آنان را اختیار نمی‌نامد بلکه اشرار می‌نامد.

می‌گوییم: این کتاب عین کتاب «ناسخ و منسوخ قرآن» به نظر می‌آید. همان کتابی که نجاشی آن را از سعد بن عبدالله می‌داند و علامه‌ی نام برده آن را در جلد اول «بحار» خود اظهار داشته است.

(لج) ۱۸۳- ثقة الاسلام در «الکافی» روایت کرده است از علی بن ابراهیم از احمد بن محمد بن خالد از ابی عبدالله علیه السلام درباره‌ی این آیه سؤال شد: ﴿وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ النَّارِ﴾ [آل عمران: ۱۰۳]. «شما بر لبه گودالی از آتش بودید (و هر آن با فرا رسیدن مرگتان بیم فرو افتادنتان در آن می‌رفت) ولی شما را از آن رهانید»

گفت: به خدا سوگند جبرئیل آن را این‌چنین بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم نازل کرد: (کنتم علی شفا حفرة من النار فأنقذکم منها - محمد) آن را این گونه نازل کرد. در نسخه‌هایی که من دیده‌ام، این طور است و در بعضی از نسخه‌ها بنابر آن چه در کتاب «مرآة العقول» آن را حکایت کرده است از پدرش از محمد بن سلیمان دیلمی از پدرش از ابی عبدالله علیه السلام همان است که در کتب علم رجال ثبت است، از قبیل این که محمد بن خالد، ابو عبدالله را ملاقات نکرده و او از محمد بن سلیمان روایت کرده است و آن چه در عیاشی موجود است، این مطلب را تأیید می‌کند.

(لط) ۱۸۴- عیاشی از محمد بن سلیمان بصری دیلمی از پدرش از امام صادق، مانند آن را روایت کرده است.

(م) ۱۸۵- علی بن ابراهیم در فرموده‌ی خداوند متعال:

﴿وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ [آل عمران: ۱۲۳] «به درستی خداوند شما را در جنگ بدر یاری کرد در حالی که شما خوار بودید».

روایت کرده است که ابو عبدالله علیه السلام گفت: مسلمانان خوار نبودند چون پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در میان آنان بود.

به جای ﴿وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ﴾ «وَأَنْتُمْ ضِعْفَاءُ» نازل شد.

(ما) ۱۸۶ - طبرسی می‌گوید: و از بعضی از امامان صادق علیه السلام روایت شده است که «وَأَنْتُمْ ضِعْفَاءُ» قرائت کردند و فرمود: جائز نیست که آنان را با «اذله‌ی» وصف کرد، چون پیامبر صلی الله علیه و آله در میان آنان بود.

(مب) ۱۸۷ - سیاری از محمد بن سنان و حماد بن عثمان از ربعی از ابی عبدالله علیه السلام درباره‌ی آیه‌ی فوق روایت کرد که ابو عبدالله «وَأَنْتُمْ ضِعْفَاءُ» را به جای ﴿وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ﴾ قرائت کرد.

(مج) ۱۸۸ - عیاشی از ابی بصیر نقل کرده است که گفت: نزد ابی عبدالله آیه‌ی فوق را قرائت کردم و درباره‌ی ﴿وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ﴾ گفت: دست نگه‌دار؛ به خدا سوگند، خداوند این گونه نازل نکرد، بلکه به جای ﴿وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ﴾ «أَنْتُمْ قَلِيلٌ» نازل کرده است.
(مد) ۱۸۹ - و از عبدالله بن سنان از ابی عبدالله آورده و گفته است: پدرم از وی درباره‌ی همین آیه سؤال کرد.

وی در جواب گفت: خداوند این چنین نازل کرده است، زیرا خداوند هرگز رسولش را خوار نمی‌کند و در واقع «أَنْتُمْ قَلِيلٌ» نازل گردید و بسیاری آن را روایت کرده‌اند.
(مه) ۱۹۰ - و از عیسی از صفوان بن سنان، مانند آن روایت شده است.

(مو) ۱۹۱ - و از ربعی از حریر از ابی عبدالله روایت کرده است که (ولقد نصرکم الله بیدر وَأَنْتُمْ ضِعْفَاءُ) خواند و گفت: آن‌ها ذلیل نبودند چون پیامبر صلی الله علیه و آله در میان آنان بود و سلام خدا بر او و آل او باد. باید گفت: غرض از آن خبرها نفی و انکار نمودن ﴿وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ﴾ است و حال این که قرائت آن، معین است، گاهی از اصل محذوف با لفظ خود و گاهی به معنای آن تعبیر نمودند تا غرض اصلی حاصل شود با این که لفظ آن موجود نیست؛ زیرا قرائت به آن جایز نیست.

(مز) ۱۹۲ - ثقه سعید بن عبدالله در کتاب مذکور گفته است: امام صادق هم: (لقد نصرکم الله بیدر وَأَنْتُمْ ضِعْفَاءُ) قرائت کرد و ابو عبدالله گفته است: آن‌ها، با وجود رسول خدا صلی الله علیه و آله خوار نبودند.

(مح) ۱۹۳ - در کتاب فوق ابو عبدالله علیه السلام درباره‌ی قول خداوند متعال:

﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ﴾ ﴿آل

عمران: ۱۲۸].

«چیزی از کار (بندگان) در دست تو نیست، یا توبه‌ی آنان را می‌پذیرد یا ایشان را عذاب می‌دهد؛ چرا که آنان ستمکارند.»
گفت: خداوند این آیه را چنین نازل کرده است: (لك من الأمر شيءٌ أو يتوب عليهم أن يعذبهم فإنهم ظالمون).

پس «لیس» به معنی «نیست» به قرآن اضافه گردیده است؛ البته در نسخه چنین است. و از فساد خالی نیست اما به اصل مقصود ضرری نمی‌رساند.

(مط) ۱۹۴- و از جرمی از ابی جعفر علیه السلام روایت است که آیه‌ی فوق را چنین قرائت کرد: (ليس لك من الأمر شيءٌ ان يتوب عليهم أو تعذبهم فإنهم ظالمون).

(ن) ۱۹۵- سیاری از مفضل از صالح بن علی جرمی و سیف از زراره و همگی از ابی عبدالله روایت کرده‌اند که آیه‌ی فوق را چنین قرائت کرد: (ليس لك من الأمر شيءٌ إن تبت عليهم أو يعذبهم فإنهم ظالمون) در این جا «تبت» با لفظ ماضی آمده است.

(نا) ۱۹۶- از محمد بن جمهور از بعضی از اصحاب روایت است که گفت: آیه‌ی ﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ﴾ را نزد ابی عبدالله تلاوت کردم. وی گفت: آری چیزی برای او هست و آیا همه‌ی امور جز از آن او علیه السلام است؟ اما آیه این چنین نازل شد: (ليس لك من الأمر إن تبت عليهم أو تعذبهم فإنهم ظالمون)، و چگونه چیزی برای او نیست در حالی که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ [الحشر: ۷]. «آن چه پیامبر صلی الله علیه و آله به شما داد، بگیرید و از آن چه شما را از آن نهی نمود، دست بکشید».

و باز هم خداوند فرموده است:

﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا﴾ ﴿النساء: ۸۰﴾.

«هرکس از پیامبر اطاعت کند خدا را اطاعت کرده است و هر کس سرپیچی کند پس ما تو را برای حفاظت از آنان نفرستاده‌ایم؛ جز تبلیغ، چیزی بر تو نیست.»

(نب) ۱۹۷- نعمانی با سند گذشته از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است که گفت: و خداوند سبحان در سوره‌ی آل عمران فرموده است: (لِيسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبُهُمْ فَأِنَّهُمْ ظَالِمُونَ - لآلِ مُحَمَّدٍ) پس آل محمد را حذف کردند.

(نچ) ۱۹۸- سیاری از حماد بن عیسی از بعضی از یارانش از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده: (وَ يَتَّخِذَ مِنْكُمْ شَهِدًا) را قرائت کرد؛ یعنی، به جای «شهداء»، «شهِدًا» آورده است.

(ند) ۱۹۹- و از یعقوب بن یزید از ابن ابی عمیر از کسی که آن را ذکر کرده است از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده است که آیه‌ی بعدی که می‌فرماید: ﴿سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخُلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾ «در روز قیامت همان چیزی که بدان بخل ورزیده‌اند - از زکات - طوق ایشان می‌گردد.»

آن را چنین قرائت کرد: (سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخَلُوا بِهِ - مِنَ الزَّكَاةِ - يَوْمَ الْقِيَامَةِ). «آن چه از زکات به آن بخل می‌ورزند.»

شاید منظور این است که قول او: «من الزكاة» بیانی برای «ما»ی موصوله از طرف امام است. به قرینه‌ی آن چه در الکافی در ذیل خبری که از ابی عبدالله علیه السلام درباره‌ی سزای منع زکات روایت نموده است و آن خبر، قول خداوند است:

﴿سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخَلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾ «در روز قیامت همان چیزی که بدان بخل ورزیده‌اند طوق ایشان می‌گردد.»

(نه) ۲۰۰- و از ابی طالب از یونس از علی بن ابی حمزه از سماعه بن مهران از ابی عبدالله علیه السلام روایت است که در باره‌ی این آیه که می‌فرماید:

﴿قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّن قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَبِالذِّكْرِ قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ﴾ [آل عمران: ۱۸۳]. «بدرستی که پیامبران قبل از من، معجزاتی آوردند، پس چرا آن‌ها را کشتید.»

گفت: (قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّن قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ - وَالذِّكْرِ - فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ) در حالی که در این آیه، به جای «والذبر»، «بالذي قلتم» آمده است.

(نو) ۲۰۱- عیاشی از محمدبن یونس از بعضی از یاران ما نقل کرده است و می گوید: ابوجعفر علیه السلام به من گفت: (كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ - و منشوره) «هر نفسی چشنده ی مرگ است - و زنده می شود.»

این چنین بر محمد صلی الله علیه و آله نازل شده است. هیچ یک از این امت نیست مگر این که زنده می گردد، بعد مؤمنین به طرف چیزی برده می شوند که مایه ی روشنی چشم آن هاست، اما بدکاران، به سمت رسوایی از طرف خداوند خواهند رفت.

(نز) ۲۰۲- شیخ جلیل سعد بن عبدالله قمی در «بصائر» چنانکه شیخ حسن بن سلیمان حلی در منتخب خود آن را نقل می کند، از محمدبن حسین ابی الخطاب از محمدبن سنان از عماربن مروان از منخلی بن جمیل از جابر بن زید از ابی جعفر علیه السلام روایت می کند که گفت: هیچ مؤمنی نیست مگر این که برای او یک قتل و یک مرگ هست. به درستی هر کس کشته شود، زنده می شود تا بمیرد و هر کس بمیرد، زنده گردانیده می شود تا کشته شود. سپس این آیه را بر ابوجعفر تلاوت کردم: ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ...﴾ امام گفت: (و منشوره) را به آن اضافه کن. گفتیم: «و منشوره» دیگر چیست؟ گفت: جبرئیل این طور بر محمد صلی الله علیه و آله نازل کرد: (کل نفس ذائقة الموت - و منشوره)، خبر.

(نج) ۲۰۳- سیاری از محمدبن سنان از فضیل از ابی حمزه نقل کرده است که گفت: بر ابی جعفر علیه السلام چنین قرائت کردم: (کل نفس ذائقة الموت): گفت: (و منشوره)، جبرئیل این چنین بر محمد صلی الله علیه و آله نازل کرد؛ زیرا هیچ احدی از این امت نیست مگر این که زنده می شود، اما مؤمنین به چیزهایی که باعث روشنی چشمشان است، برانگیخته می شوند و بدکاران با رسوایی زنده می شوند.

(نط) ۲۰۴- از محمدبن سنان از عماربن مروان از منخل از جابر بن عبدالله علیه السلام روایت است: این آیه را چنین قرائت کرد: (کل نفس ذائقة الموت و منشوره).

(س) ۲۰۵- اسعدبن عبدالله در کتاب مذکور گفت: مردی بر ابی جعفر علیه السلام: (کل ذائقة الموت) را تلاوت کرد، اما ابوجعفر گفت: «و منشوره» را هم اضافه کن. جبرئیل این چنین، بر محمد صلی الله علیه و آله نازل کرد و هیچ احدی از این امت نیست مگر این که زنده

گردانیده می‌شود و مؤمنین به سوی چیزی کشانده می‌شوند که چشمشان به آن روشن می‌شود اما بدکاران به سمت رسوایی که خداوند برایشان آماده کرده است و عذاب سخت او کشانده می‌شوند.

(سا) ۲۰۶- عیاشی از یزید از ابی‌جعفر علیه السلام نقل کرده است که وی فرموده‌ی خداوند در آیه‌ی (۲۰۰) سوره‌ی آل‌عمران را چنین تفسیر کرد: «اصبروا»؛ یعنی، خود را از گناهان حفظ کنید «و صابروا»؛ یعنی، تقیه کنید و «رابطوا»؛ یعنی، با امامان رابطه برقرار کنید. سپس گفت: می‌دانی معنی «البدو» چیست؟ «مالبدنا»؛ یعنی، تا آن‌ها ایستاده‌اند، شما هم بایستید؛ و هر گاه آنان از خود حرکتی نشان دادند، شما هم حرکت کنید؛ پس از خدا بترسید تا ما ایستاده‌ایم؛ شاید شما هم رستگار شوید. راوی می‌گوید: فدایت شوم؛ «واتقوا الله مالبدنا». در بحار گفته شده که لَبَدٌ مَانِدٌ نَصْرٌ وَ فَرَحٌ هُم آمده است، لُبُوداً وَ لَبْداً به معنی اقام و لَزِقَ هر دو آمده است.

و فیروزآبادی آن را ذکر کرده است که معنی آن این است: در مقابله با مخالفان عجله نکنید، در خانه‌هایتان بمانید مگر از ما چیزی ظاهر شود که حرکت را واجب گرداند، از قبیل ندا کردن و صدا زدن و نشانه‌های ظاهر شدن قائم. صحبت از این است که این زیاده‌ها داخل آیه باشد و احتمال دارد زیاده‌ها تفسیر مرابطه و مصابره باشد بنابر استفاده از مجاز در گفته‌ی امام علیه السلام و احتمال دارد لفظ جلاله‌ی الله را نسخه‌برداران زیاد کرده باشند و معنی چنین شود: تا زمان قیام ما از پروردگارتان بپرهیزید. چنانکه کلام راوی به آن اشاره دارد، اما احتمال تفسیر از سیاق کلام به دور است و احتمال دارد مقصود از «رب» مضاف همان امام باشد، چنان‌که در جاهای بسیاری از قرآن «رب» به این معنی استعمال گردیده است. و معنی آن - خدا عالم‌ترین است - از خدا بترسید تا زمانی که ما امام را در میان شما بر انگیزیم و به متوقف شدن او او را فرمان دهیم. شاید نسخه‌برداران، همه‌ی آیه را از کلام ساقط کرده باشند یا به خاطر تکیه بر آن‌چه در قرآن‌ها موجود است، آن را ذکر نکرده‌اند.

سوره ی نساء

(الف) ۲۰۷- شیخ طبرسی در کتاب «الاحتجاج» از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است که وی در مقابل شخص زندیق، آیه ی ۳ از فرموده ی خداوند را گفت:

﴿وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِّنْهُنَّ﴾ [النساء: ۳].

«و اگر ترسیدید که درباره یتیمان نتوانید دادگری کنید، با زنان دیگری که برای شما حلالند و دوست دارید، با دو یا سه یا چهار تا ازدواج کنید.»

رعایت عدالت در حق یتیمان، ربطی به نکاح زنان ندارد و همه ی زنان یتیم نیستند. این از قبیل چیزهایی است که در گذشته برای ذکر کردم و گفتم: منافقان قسمت زیادی از قرآن را ساقط کرده اند، مانند آنچه در بین «فی الیتامی» و «نکاح زنان» بیش از یک سوم قرآن به صورت خطاب و قصه وجود داشته که حذف گردیده است! (روایت)

(ب) ۲۰۸- علی بن ابراهیم از امام صادق علیه السلام روایت می کند که گفت: (فما استمعتم به منهن الی أجل مسمی فآتوهن أجورهن فریضة): پس اگر با زنی ازدواج کردید و از آنان کام گرفتید، مهریه ی او را بپردازید که این بر شما واجب است. گفت این آیه، دلیل بر مشروع بودن متعه است:

(ج) ۲۰۹- ثقة الإسلام در «الکافی» از پدرش از ابن ابی عمیر از کسی که آن را نام برده است، از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده است که گفت: (فما استمعتم به منهن الی أجل مسمی فآتوهن أجورهن فریضة): این گونه نازل گردید.

(د) ۲۱۰- شیخ عاصم بن حمید خیاط به روایت شیخ ابن محمد هارون بن موسی تلعکبری از ابی علی محمد بن همام بن سهیل کاتب از حمید بن زیاد از عبدالله احمد بن نهیک از مساور و سلمه از عاصم بن حمید از ابی بصیر روایت کرده است که گفت: از اباجعفر علیه السلام شنیدم که می گفت: علی علیه السلام گفته است: اگر ابن الخطاب قبل از من متعه را حرام نمی کرد، هیچ بدکاری زنا نمی کرد. گفت: سپس این آیه را قرائت کرد: (فما استمعتم به منهن الی أجل مسمی فآتوهن أجورهن فریضة ولا جناح علیکم فیما تراضیتن به من بعد الفریضة). ابوجعفر گفت: حضرت علی می گوید: هر گاه اجل (مدت) در بین

شما تمام شد، می‌توانی به مدت زمان دیگری که همسر به آن راضی باشد، او را دوباره حلال گردانی و برای غیر تو حلال نیست تا عده تمام شود؛ و عده‌ی آن دو حیض است.

(ه) ۲۱۱- صدوق در «الفقیه» به اسناد خود از حسن بن محبوب از ابان از ابی‌مریم از ابی‌جعفر علیه السلام روایت کرده است که از ابوجعفر درباره‌ی متعه سؤال شد، در جواب گفت: امروز متعه، مانند قبل نیست؛ زیرا زنان در آن روز ایمان می‌آوردند، اما امروز از آن ایمان برخوردار نیستند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله متعه را حلال کرد و تا جان در بدن داشت، آن را حرام نکرد. و ابن عباس (فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُم إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاَتُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ فَرِيضَةً) خواند، و ظاهر قول او که می‌گوید: قرائت کرد ... تا آخر، از تتمه‌ی کلام امام علیه السلام است، به قرینه‌ی آن‌چه از عیاشی نقل خواهد شد. و توجیه آن همان است که در ذیل حدیث چهلّم در باره‌ی سوره‌ی بقره گفته شد، و گمان فاضل مولیٰ مراد بر این است که قرائت کرد تا آخر از آن کلام صدوق است. مقصود مؤلف از شاهد آوردن با این قرائت آن است که «إلىٰ أجل مسمي» را به آیه ضمیمه کند تا در نتیجه نص صریح در مورد متعه محسوب شود، که این ضمیمه، معنی آیه را بیان می‌کند، اما نشان نمی‌دهد که قسمت ضمیمه شده هم، از آن آیه است، اگر چنین بود، واجب است که این قرائت هم متواتر باشد. اما ترک آن روایت آسان‌تر است از این کلام نامناسب که ذوق هر انسان دارای فهم و درک و آگاه به اسلوب‌های کلام عرب، آن را رد می‌کند. - جواب گفتار اخیر وی هم انشاءالله خواهد. و عیاشی از محمدبن مسلم از ابی‌جعفر علیه السلام روایت کرده که گفت: جابر بن عبدالله روایت می‌کند که همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله در غزوه شرکت کرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله برایشان متعه را حلال کرد و دیگر حرامش نکرد، و علی علیه السلام می‌گفت: «اگر ابن خطاب-یعنی عمر رضی الله عنه قبل از من آن را حرام نمی‌کرد جز انسان شقی و بدبخت کسی مرتکب زنا نمی‌شد» و ابن عباس می‌خواند:

﴿فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ فَرِيضَةً﴾ [النساء: ۲۴].

این‌ها بدان اعتقاد ندارند و رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را حلال کرد و هرگز حرامش نکرد.

(ز) ۲۱۲- و ابی بصیر از ابی جعفر علیه السلام روایت کرده است که آیه‌ی فوق را چنین قرائت می‌کرد: (فما استمتعتم به منهنَّ - إلی أجل مسمی - فأتوهنَّ أجورهنَّ فریضةً ولا جناح علیکم فیما تراضیتم به من بعد الفریضة): بعد ابوجعفر گفت: این نکاح به اینگونه است که او را به نکاح خود درآورد تا مدت زمان معینی، سپس بعد از سپری شدن اجل، چیز دیگری حاصل شود.

(ح) ۲۱۳- از عبدالسلام روایت است که گفت خطاب به اباعبدالله علیه السلام گفتیم: درباره‌ی متعه چه می‌گویی؟ در جواب آیه را مانند روایت قبل قرائت کرد با این فرق که به جای «منهنَّ» «منهم» خواند، گفتیم: فدایت شوم آیا داشتن همسر متعه جزو چهار زن محسوب می‌شود؟ گفت: از چهار زن محسوب نمی‌شود، چون این اجاره‌ای است. گفتیم: به من بگو آیا قبل از سپری شدن مدت تعیین شده می‌تواند آن را تمدید کند؟ گفت: اشکالی ندارد به شرطی که به رضایت زن و مرد باشد و می‌تواند مدت اجاره را بعد از این که اجل سپری شد، زیاد کند». در این نسخه چنین آمده است. بعید هم به نظر نمی‌رسد که راوی اشتباه کرده باشد؛ زیرا همه‌ی اخبار و روایت موجود در مصحف ابن مسعود متفق‌اند بر این که قسمت افزوده شده در آیه بعد از «منهنَّ» قرار دارد که عبارتست از: (إلی أجل مسمی).

(ط) ۲۱۴- سیاری از برقی از علی بن نعمان از داود بن فرقد از عامر بن سعید جهنی از جابر از ابی جعفر علیه السلام روایت کرده است که گفت: (فما استمتعتم به منهنَّ - إلی أجل مسمی - فأتوهنَّ أجورهنَّ فریضةً): محقق داماد در حاشیه‌ی کتاب «قبسات» گفته: احادیث میان ما و مخالفان متفق‌اند بر این که در میان ائمه، متعه وجود داشته است و دلیل آن‌ها آیه‌ی فوق است با ضمیمه‌ی: (إلی أجل مسمی) و این مطلب در مصحف ابن مسعود و ابن عباس نوشته شده بود و آن دو نفر آن را همان‌گونه قرائت می‌کردند. گفتیم: در مصحف پدرم نیز چنین آمده است که برخی از راه‌های قبلاً ذکر شد که لازم است مورد ملاحظه و دقت قرار گیرند.

(ی) ۲۱۵- سعدبن عبدالله قمی در کتاب «ناسخ و منسوخ قرآن» گفته است: ابوجعفر و ابوعبدالله علیهما السلام خواندند: (فما استمتعتم به منهنّ -إلی أجلِ مُسمّی - فاتوهنّ أُجورهنّ).

(یا) ۲۱۶- سیاری از محمدبن علی بن سنان از عماربن مروان از منخل از جابر از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده است که گفت: خداوند این آیه را چنین بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نازل کرد:

(یا ایها الذین أوتوا الكتاب آمنوا بما نزلنا - فی علی - مصدقاً لما معکم).

«ای کسانی که کتاب آسمانی به شما داده شده است، ایمان بیاورید- درباره‌ی علی - که تصدیق کننده چیزی است که در پیش شما است.»

(یب) ۲۱۷- سید محدث توبلی در تفسیر برهان، حدیث مرسلی را از عمروبن شمر از جابر روایت می‌کند که گفت: ابوجعفر گفت: این آیه چنین بر محمد صلی الله علیه و آله نازل گردید:

(یا ایها الذین أوتوا الكتاب آمنوا بما أنزلت - فی علی - مصدقاً لما معکم من قبل أن نطمس وجوهاً فتردها علی أديبارهم أو نلعنهم كما لعنا أصحاب السبب وکان أمرالله مفعولاً)

«ای کسانی که کتاب آسمانی به شما داده شده است، ایمان بیاورید به آنچه نازل کردیم - در حق علی - زیرا تصدیق می‌کند چیزی را که شما با خود دارید، پیش از آن که چهره‌هایی را محو کنیم و برگردانیم، یا پیش از آن که ایشان را از رحمت خود بی‌بهره سازیم، همان‌گونه که یاران شنبه را نفرین و نابود کردیم و فرمان خدا انجام‌شدنی است.»

گویا در این آیه «فی علی» وجود داشته و حذف گردیده است.

(بیج) ۲۱۸- ثقة الاسلام در «الکافی» از علی بن ابراهیم، از احمد بن محمد برقی از پدرش از محمدبن سنان از عماربن مروان از منخل از جابر از ابی جعفر علیه السلام روایت کرده است که گفت: جبرئیل این آیه را چنین نازل کرد: (یا ایها الذین أوتوا الكتاب آمنوا بما نزلنا - فی علی نوراً مبیناً). متن حدیث در نسخه‌های «کافی» چنین است. مولی محمد صالح در شرح خود می‌گوید: ظاهر این حدیث نشان می‌دهد که فرموده‌ی

خداوند متعال - فی علی نوراً مبیناً - برای نظم قرآن بوده است، اما منافقان آن را تحریف و ساقط کردند و نوراً حال است از علی علیه السلام.

می‌گوییم: آن چه برایم آشکار می‌شود، این است که راوی یا نسخه‌بردار، کلماتی را که در آخر آیه است، از این حدیث ساقط کرده است؛ چنان که آن را نقل کردیم. بنابر آن چه در مصاحف قرار دارد، ابتدای آیه‌ی دیگری در آخر این سوره قرار دارد و آن، قول خداوند متعال است:

﴿يَأْتِيهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُم بُرْهَانٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا ﴿١٧٤﴾﴾

[النساء: ۱۷۴].

(ای مردم! از سوی پروردگارتان حجتی به نزدتان آمده و به سویتان نور آشکاری فرستاده‌ایم).

و لفظ «فی علی» در روایت اول، بین «نزلنا» و «مصدقاً» قرار داشته است. و در روایت دوم، بین «إلیکم» و «نوراً» بوده و در هر دو جا ساقط شده است و اصل کلام بعد از گفتن - فی علی - این گونه است: «مصدقاً لما معکم». و با همین اسناد از محمدبن سنان از عمار منخل از ابی‌عبدالله علیه السلام روایت است که گفت: (وأنزلنا إلیکم - فی علی - نوراً مبیناً) نازل شد. و سندی که قبل از بیان این مطلب آورده این موضوع را تأیید می‌کند که سند چنین است: «علی بن ابراهیم از پدرش از محمدبن سنان از عماربن مروان از منخل از جابر از ابی‌جعفر علیه السلام روایت کرده است، و ساقط شدن - فی علی - را در آیه‌ی: (وإن کتم فی ریبٍ...) تا آخر متذکر شده است. چنان که بیان شد و با همین اسناد و همان حدیث مذکور گفته است: «سیاری در کتاب خودش آن خبرها را با همین سند آورده و بعد از: لما معکم (و با اسناد خود) این جمله را اضافه کرده است؛ سپس آیه‌ی اخیر را ذکر کرده که حاوی - فی علی - است و احتمال دارد آن چه در مصحف آنان است، موافق چیزی باشد که در خبر است و مخالف چیزی باشد که در نزد ما قرار دارد، چنان که فاضل نامبرده گمان کرده است بعید به نظر می‌رسد.

(ید) ۲۱۹- سیاری از برقی از دیلمی از داود رقی روایت کرده است که گفت:

عبدالله آیه‌ی بعدی را چنین تلاوت کرده است:

(أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ - وَآلَ عِمْرَانَ وَآلَ مُحَمَّدٍ - الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مَلَكًا عَظِيمًا).

که طبق این روایت «و آل عمران و آل محمد» از قرآن بوده و حذف گردیده است. سپس ابی عبدالله گفته است: به خدا سوگند ما اهل بیت، مردمی هستیم که خداوند در کتابش از ما یاد کرده است. و به خدا سوگند ما کسانی هستیم که مورد حسادت قرار گرفته‌ایم، و سه بار این سخن را تکرار کرد.

(یه) ۲۲۰- علی بن ابراهیم از پدرش از حماد از حریز از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده است که گفت: این آیه چنین نازل شد:

(فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَارْجِعُوهُ إِلَى اللَّهِ وَإِلَى رَسُولِهِ وَإِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ).

(یو) ۲۲۱- عیاشی از برید بن معاویه روایت کرده است که گفت: نزد ابی جعفر علیه السلام بودم و درباره‌ی آیه‌ی بعدی از وی سؤال نمودم: (أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ) وی در جواب، این آیه را قرائت نمود:

(أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحًا مِنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ - فَلَانَ وَفَلَانَ -).

«آیا در شگفت نیستی از کسانی که بهره‌ای از کتاب به ایشان رسیده است اما به بتان و شیطان - فلان و فلان - ایمان می‌آورند» تا آن جا که گفت: خداوند مردم را مورد خطاب قرار داد سپس مؤمنین را تا روز قیامت با خطاب (یا ایها الذین آمنوا) جمع نمود و ایشان را به اطاعت خدا و پیامبر و اولی‌الامر فرمان داد و منظور از اولی‌الامر فقط ما هستیم. پس اگر در چیزی با هم درگیر شدید برای حل آن به خدا و رسول او و کاردارانی از خودتان رجوع کنید. پس چگونه خداوند مؤمنین را به اطاعت از «اولی‌الامر» فرمان می‌دهد بعد منازعه و درگیری با آنان را تجویز می‌کند آن مطلب فقط به کسانی مربوط می‌شود که به آنان گفته شده است: (أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ).

(یز) ۲۲۲- و مانند آن را از عجلی از ابی جعفر بدون تفاوت روایت کرده و در آخر نیز، بعضی آیات را افزوده است.

(یح) ۲۲۳- و از محمد بن مسلم روایت است که گفت: ابو جعفر گفت: (فإن تنازعتم في شيء فراجعوه الى الله وإلي الرسول وإلي أولي الأمر منكم).

(یط) ۲۲۴- سیاری از برقی از محمد بن ابی‌عمیر از یزید بن معاویه عجلای از ابی‌جعفر روایت کرده است که آیه فوق را تلاوت کرد و گفت: خداوند در این خطاب مؤمنین را تا روز قیامت جمع نموده است و فرموده: (أطيعوا الله وأطيعوا الرسول وأولي الأمر منكم) و از «أولي الأمر» فقط ما را در نظر داشته است. پس اگر در چیزی نزاع کردید آن را به خدا و پیامبرش و کارداران خود برگردانید.

(ک) ۲۲۵- عیاشی در ذیل خبر محمد بن مسلم گفت که در روایت عامر بن سعید جهنی از جابر از او رضی الله عنه، اولی‌الأمر رضی الله عنه آمده است.

(کا) ۲۲۶- سیاری از علی بن حکم از عامر بن سعید جهنی از ابی‌جعفر رضی الله عنه روایت کرده است که گفت: (أطيعوا الله وأطيعوا الرسول وأولي الأمر منكم - من آل محمد صلوات الله عليهم) جبرئیل این را چنین نازل کرده است.

(کب) ۲۲۷- ثقة الاسلام در «الکافی» از حسین بن محمد از معلی بن محمد از حسن بن علی الوشاء از احمد ابن عائل از ابن‌أذینه از یزید عجلای روایت کرده است که گفت: از ابی‌جعفر رضی الله عنه سؤال کردم درباره‌ی آیه‌ی بعد:

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ﴾ [النساء: ۵۸].

«همانا خداوند شما را فرمان می‌دهد تا امانت‌ها را به صاحبان آن برگردانید و هر گاه میان مردم حکم کردید، با دادگری حکم کنید.»

امام گفت: خداوند از صاحبان امانت، ما را قصد کرده است. منظور این است که ولایت امر به امامی داده می‌شود که کتاب و علم و سلاح در دست او قرار دارد و فرموده است: هر گاه در بین مردم حکم کردید به عدالت حکم کنید که در دست شما قرار دارد. سپس به مردم فرمود:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ [النساء: ۵۹].

خداوند تمام مؤمنان را تا روز قیامت به فرمانبرداری از ما به طور خاص امر فرموده کرده است و فرموده: (فإن خفتم تنازعاً في أمر فروده الى الله وإلي الرسول وإلي أولي الأمر منكم) چنین نازل شد.

اگر در امری بیم داشتید، آن را به خدا و پیامبر و صاحبان امر و فرمان از خودمان برگردانید. چگونه خداوند آنان را به اطاعت والیان امر، فرمان می‌دهد و بعد منازعه و درگیری با آنان را تجویز می‌کند. این مطلب، فقط به کسانی گفته شده که مأمور به اطاعت از خدا و رسول و اولی‌الأمر شده‌اند.

(کج) ۲۲۸- و از علی بن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر از عمر بن اذینه از بُرید بن معاویه روایت است که ابوجعفر این آیه را چنین تلاوت کرد: (أطيعوا الله وأطيعوا الرسول وأولي الأمر منكم فإن خفتم تنازعاً في الأمر فارجعوه إلى الله وإلى الرسول وأولي الأمر منكم) سپس گفت: چگونه به اطاعت از آنان امر می‌شود و در منازعه با آنان هم، رخصت داده می‌شود. این مطلب، فقط خطاب به کسانی گفته می‌شود که به اطاعت خدا و پیامبر و کارداران امر شده‌اند.

(کد) ۲۲۹- سعد بن عبدالله قمی در کتاب «ناسخ القرآن و منسوخه» در بخشی که از مشایخ خود روایت می‌کند، می‌گوید: امام صادق این آیه را چنین می‌خواند: (فإن تنازعتم في شيء فارجعوه الى الله وإلي رسوله و أولي الأمر منكم).

(که) ۲۳۰- سلیم بن قلیس هلالی در حدیثی طولانی از علی عليه السلام در ذکر اختلاف اخبار و روایت و اقسام آن به نقل از حضرت علی گفت: گفتیم: ای پیامبر خدا، شریکان من چه کسانی هستند؟ فرمود: کسانی که خداوند آنان را با خود و من قرین ساخته است و در حق آنان می‌فرماید: (يا أيها الذين آمنوا أطيعوا الله وأطيعوا الرسول وأولي الأمر منكم فإن خفتم التنازع في شيء فارجعوه الى الله وإلي الرسول وإلي أولي الأمر منكم) الخبر.

می‌گویم: این خبر دلالت صریح دارد بر باطل و فاسد بودن سخن کسی که گفته است خطاب در «تنازعتم» به اولی‌الأمر شده بنابر «التفات» از غیبت به خطاب است. و نیز این روایات دلالت صریح بر فاسد بودن مطلبی است که در تفسیر کشف است مبنی بر این که اگر شما و اولی‌الأمر در چیزی از امور دین نزاع کردید آن را به قرآن و

سنت برگردانید، دلیل فاسد بودن آن است که اولی‌الأمر نیز، در جایگاه دوم قرار گرفته است و عقل نمی‌تواند درگیری با کسی که خداوند به طاعتشان امر کرده و اطاعت از آنان را قرین اطاعت خدا و رسولش نموده است، بپذیرد. چنان‌که منازعت با خدا و رسول او قابل تصور نیست، پس اگر منازعت با خدا و رسول جایز باشد، با اولی‌الأمر هم، جایز است. پس آنانی که به رفع و رجوع، مورد خطاب قرار گرفته‌اند، همان مؤمنان هستند که با امر به اطاعت، مورد خطاب قرار گرفته‌اند.

و این مطلب، چون از مسائل ضروری است جز افراد ستیزه‌جو و کسانی که خواهان شکست دیگرانند، کسی آن را انکار نمی‌کند و این خود قرینه‌ای است بر این که لازم است اولی‌الأمر در رتبه‌ی دوم قرار گیرند. مجلسی گفته است: از ظاهر بسیاری از اخبار برمی‌آید که ﴿وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ در این جا ثابت بوده و بعد حذف گردیده است. و به گمان فاضل طبرسی وقتی مؤمنان در حین تنازع مأمورند به والیان امر مراجعه کنند، پس در زمان عدم تنازع نیز، باید به اولی‌الأمر مراجعه نمایند، چنان‌که این مطلب، از این محصف، که در زمان عثمان آن را جمع‌آوری کرده‌اند، فهمیده می‌شود؛ زیرا به جماعت آنان امر شده است و در این جا آنان را ذکر نکرده تا هشدار می‌باشد بر رجوع به خدا و پیامبر ﷺ. در همان تفسیر از اول آیه فهمیده می‌شود که منازعت با آنان در هیچ امری از امور دین و دنیا جایز نیست، زیرا منازعه با طعنه زدن به اولوالأمر منافات دارد. اما در مورد این که آنان در صورت تنازع نیز مرجع هستند، باید گفت که ذکر نکردن اولی‌الأمر با آن دو مرجع، قرینه است بر این که در حال تنازع مرجع نیستند. آری، اگر در مورد دوم (برگرداندن به خدا و رسول او) امر می‌شد که فقط تنازع به خدا برگردانده شود، و قابل توجیه بود که گفته شود منظور از برگرداندن به پیامبر ﷺ برگرداندن به خداست و قرینه بود بر این که اولی‌الأمر نیز به همان صورت هستند. از این جاست که رازی در تفسیرش یکی از صورت‌های ردّ بر ادعای امامیه مبنی این که مراد از اولی‌الأمر امامان هستند، گفته است: خداوند فرموده است:

﴿فَإِنْ تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ یعنی «اگر در امری نزاع داشتید آن را به خدا و رسول برگردانید»، بنابراین اگر منظور از اولی‌الأمر ائمه بودند، باید

گفته می‌شد: آن را به امام برگردانید؛ یعنی، به جای اولی‌الأمر امام گفته شود. پاسخ دادن به اوهام وی خارج از بحث و موضوع این کتاب است.

(کو) ۲۳۱- ثقة‌الاسلام در «روضه‌الکافی» از علی بن ابراهیم از احمد بن محمد بن خالد از ابی‌جناده حصین بن مخارق بن عبدالرحمن بن ورقاء بن حبشی بن جناده سلولی، یاور رسول خدا ﷺ، از ابی‌الحسن اول علیه‌السلام از قول خداوند متعال روایت کرده است که چنین خواند:

(أولئك الذين يعلم الله ما في قلوبهم فأعرض عنهم - فقد سبقت عليهم كلم الشقاء وسبق لهم العذاب - وقل لهم في أنفسهم قولاً بليغاً)

در این آیه، آن‌چه بین دو خط تیره وجود دارد، حذف گردیده است و نیز «وعظّمهم» به آن افزوده شده است.

علامه مجلسی در «مرآة‌العقول» گفته است: ظاهر خبر آن است که این دو عبارت در آیه بوده است و احتمال دارد امام علیه‌السلام، آن دو فقره را برای تفسیر وارد کرده باشد، یعنی فقط بخاطر گذشتن کلمه‌ی شقاوت بر آنان خداوند دستور به اعراض از آن‌ها داده است؛ یعنی، خداوند در ازل به شقاوت آنان علم داشته و قرار عذاب بر آن‌ها در گذشته صورت گرفته است؛ پس به اعراض از آن‌ها امر کرده است زیرا می‌دانست که آن‌ها با سوء استفاده از اختیار خود، بدبخت می‌شوند.

می‌گوییم: آن‌چه مجلسی احتمال داده است، بی‌نهایت بعید است و با ظاهر سیاق و روند کلام سازگار نیست و آن دو فقره، تفسیر نیست برای آن‌چه موجود است و معنی آن را آشکار نمی‌سازد و ذکر علت اعراض در آن دو به معنی تفسیر اعراض و دستور دادن به روگردانی از آن‌ها نیست، بلکه آن دو علت را بدان مربوط کرده است. سپس گفته است و ترک فرموده‌ی خداوند: «وعظّمهم» در خبر یا از نسخه‌نویسان است یا برای ظهور آن است یا به اینعلت است که در مصحف ائمه علیهم‌السلام وجود نداشته است.

می‌گوییم: احتمال اول بعید است زیرا سیاری و عیاشی هم خبر را به همان صورت - بدون وعظّمهم - آورده‌اند و احتمال دوم هم ضعیف است - و گرنه نیازی به ذکر تمام آیه نبود.

(کز) ۲۳۲- سیاری از حسین بن سیف از ابی‌جناده حصین بن مخارق، مانند آن را روایت کرده است.

(کح) ۲۳۳- عیاشی از محمدبن علی از ابی‌جناده، مانند آن را روایت کرده، اما او از ابی‌الحسن اول از پدرش علیهما‌السلام آورده است.

(کط) ۲۳۴- سیاری از یونس از حمزه بن ربیع از عبدالسّلام بن مثنی روایت کرده که گفت: ابو‌عبدالله آیه‌ی بعدی را چنین تلاوت کرد:

(یومئذ یود الذین کفروا و عصوا الرسول - و ظلموا آل محمد حقهم - أن تُسوی بهم الأرض ولا یکتُمون الله حدیثاً) (آیه: ۴۲)

(در آن روز، کسانی که کفر را برگزیده‌اند و از فرمان پیغمبر سر برتافته‌اند- و به حق آل محمد ستم کردند- دوست می‌دارند که ای کاش زمین را بر آنان صاف می‌کردند و نمی‌توانند گفتاری را از خدا پنهان کنند).

گویا بین دو خط جزء قرآن است که از آن حذف گردیده است.

(ل) ۲۳۵- علی بن ابراهیم از پدرش از ابی بن عمیر از ابن اذینه از زراره از ابی‌جعفر علیه‌السلام روایت کرده است که این آیه را چنین خواند:

(ولو أنهم إذ ظلموا أنفسهم جاؤوك - یا علی - فاستغفروا الله واستغفر لهم الرسول لوجدوا الله تواباً رحيماً) «آیه: ۶۴».

(و اگر آنان بدان هنگام که به خود ستم کردند - ای علی - به نزد تو می‌آمدند و از خدا آمرزش می‌طلبیدند و پیغمبر هم برای آنان طلب آمرزش می‌نمود، بی‌گمان خدا را بس توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند).

گویا «یا علی» در این آیه وجود داشته و حذف گردیده است.

(لا) ۲۳۶- ثقة الاسلام از تعدادی افراد از برقی از پدرش از ابی‌سابط از بطائی از ابی‌بصیر از ابی‌عبدالله علیه‌السلام درباره‌ی این آیه چنین روایت کرده است:

(ثم لا یجدوا فی أنفسهم حرجاً مما قضیت - فی أمر الولاية - ویسلموا - الله الطاعة - تسلیاً).

(سپس ملالی در دل خود از داوری تو - در باره‌ی ولایت - نداشته و کاملاً تسلیم - اطاعت خدا - باشند).

گوبا در این آیه (فی أمر الولاية والله الطاعة) موجود بوده و بعد حذف گردیده است.
 (لب) ۲۳۷- سیاری از اسباط از علی بن ابی حمزه از ابی بصیر از ابی عبدالله علیه السلام
 روایت کرده است که چنین خواند: (لا یجدون فی أنفسهم حرجاً مما قضیت- من أمر الولی
 - ویسلموا - لله - تسلیاً).

(لج) ۲۳۸- عیاشی از جابر از ابی جعفر علیه السلام روایت کرد که آیهی فوق را چنین
 خواند:

(فلا و ربك لا يؤمنون حتی یحکموا فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی أنفسهم حرجاً مما
 قضی محمد و آل محمد - ویسلموا تسلیاً)

(نه، به پروردگارت سوگند که آنان مؤمن نیستند تا تو را در اختلافات و درگیری‌های
 خود به داوری نطلبند، سپس در درون خود نسبت به داوری محمد و آل محمد هیچ
 اشکالی احساس نکنند).

(لد) ۲۳۹- و از عبدالله بن یحیی کاهلی از ابی عبدالله علیه السلام روایت است که گفت: از
 وی شنیدم که می‌گفت: به خدا سوگند اگر قومی خدا را تنها و بی‌شریک پرستش و
 نماز را اقامه نماید و زکات مال خود را بپردازد و حج خانه‌ی خدا را به جا آورد و روزه‌ی
 ماه رمضان را روزه بگیرد اما تسلیم ما نباشد مشرک مشرک است؛ پس باید تسلیم شوند
 و اگر قومی خدا را پرستش و نماز اقامه کنند و زکات بدهند و حج خانه‌ی خدا را به
 جای آورند و ماه رمضان را روزه باشند سپس به کارهای رسول خدا صلی الله علیه و آله اعتراض کنند
 و بگویند: چرا چنان و چنین کرده است یا در دل‌های خود چنین بیندیشند، مشرک
 می‌شوند. سپس آیه‌ی فوق را تلاوت کرد.

(له) ۲۴۰- سیاری از سلیمان بن اسحاق از یحیی بن مبارک از عبدالله بن جبلة از
 اسحاق بن عمار از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده است که آیه‌ی فوق را چنین خواند:
 (حتی یحکموا محمداً و آل محمد و لا یجدون فی أنفسهم حرجاً).

(لو) ۲۴۱- ثقة الاسلام در «الكافی» از عده از احمد بن محمد برقی از پدرش از
 علی بن اسباط از علی بن ابی حمزه از ابی بصیر از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده است که
 این آیه را چنین خواند:

(ولو أنا كتبنا عليهم أن اقتلوا أنفسكم - وسلموا الإمام تسليماً - وأخرجوا من دياركم - أرضاً له - ما فعلوه إلا قليلاً منهم - ولو أن أهل الخلاف - فعلوا ما يوعظون به لكان خيراً لهم وأشد تائبين)

(و اگر ما بر آنان واجب می‌کردیم که خویشان را بکشید- و تسلیم امام شوید- و از سرزمین خود بیرون روید- به عنوان خشنودی از او- این کار را جز گروه اندکی از آنان انجام نمی‌دادند و اگر -اهل اختلاف - اندرزهایی که به آنان داده می‌شد، انجام می‌دادند؛ برای ایشان بهتر بود و پا برجا بود.)

گویا متن بین خطوط تیره جزو قرآن بوده و بعد حذف گردیده است.

(لز) ۲۴۲- سیاری از علی بن اسباط، مانند آن را روایت کرده است.

(لح) ۲۴۳- عیاشی از ابی بصیر از ابی عبدالله علیه السلام، مانند آن را روایت کرده است که بعد از «أنفسکم» کلمه‌ی «سلموا» وجود ندارد. علامه‌ی مجلسی گفته است: ظاهر خبر آن است که جمله‌ی «وسلموا» در آیه و در قرائت امامان موجود است و این احتمال هم وجود دارد که از کلام ابی‌عبدالله باشد و آن را برای تفسیر اضافه کرده باشد؛ یعنی، مقصود از قتل، قتلی است که در راستای تسلیم شدن برای امام باشد. و آن بعید است و دلیل آن هم از مطالب گذشته فهمیده می‌شود. و نقل سیاری در این باب آن را تأیید می‌کنند؛ آن جا که می‌گوید: «رضی له» یعنی، خروج شما برای رضای امام باشد. بعضی از مفسران گفته‌اند: این حدیث، تأویل دارد و قول «وسلموا» تا آخر، عطف تفسیر برای «اقتلوا أنفسکم» خواهد بود؛ زیرا در تسلیم شدن برای امام، یک نوع قهر شدید بر نفس وجود دارد که به خاطر شدت آن، به قتل تعبیر شده است. یا تسلیم او شوید وقتی که دستور به جهاد داد که باید جان و نفس تسلیم شود. و احتمال دارد تسلیم شدن به منزله‌ی قتل نفس محسوب شده باشد. کلام مجلسی به پایان رسید.

و وجه اول، اگر چه ذاتاً نیکوست اما خیلی از سیاق و روند آیه دور است، احتمال دارد منظور از قتل نفس، خروج از سرزمین باشد؛ یعنی، عرضه نمودن نفس برای کشته شدن در جهاد، یا منظور کشتن نفس‌ها باشد؛ چنانکه بنی اسرائیل همدیگر را کشتند.

(لط) ۲۴۴- کلینی از علی بن محمد از احمد بن محمد بن خالد از پدرش از ابیطالب بن یونس بن بکار از پدرش از جابر از ابی جعفر علیه السلام روایت کرده است که چنین خواند: (ولو أنهم فعلوا ما یوعظون به - فی علی - لکان خیراً لهم).

(م) ۲۴۵- و از احمد بن مهران از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی از بکار از جابر از ابی جعفر علیه السلام روایت است که گفت: این آیه چنین نازل شد: (ولو أنهم فعلوا ما یوعظون به - فی علی - لکان خیراً لهم).

(ما) ۲۴۶- سیاری از علی بن حکم از داود بن نعمان از منصور بن حازم از ابی عبدالله روایت کرده است که این آیه را چنین تلاوت کرد: (ما أصابك من حسنة فمن الله وما أصابك من سيئة - فأنا قضيتها).

«آن چه از خیر و خوبی به تو می رسد از خداست و آن چه از بلا و بدی به تو رسد به قضای من است.»

(مب) ۲۴۷- و از بعضی هاشمی ها از ابن اورمه از یونس از امام رضا علیه السلام روایت است که این آیه را چنین خواند:

(وإن تلوا أو تعرضوا - عما أمرتم به - فإن الله كان بما تعملون خيراً)
«و اگر زبان از ادای شهادت بیچانید یا اعراض کنید، خداوند از آن چه می کنید، آگاه است.»

گویا: «عما أمرتم»: از قرآن حذف شده است.

(مج) ۲۴۸- کلینی از حسین بن محمد از معلی بن محمد از علی بن اسباط از علی بن ابی حمزه از ابی بصیر از ابی عبدالله درباره ی آیه ی: (وإن تلوا أو تعرضوا) فرمودند: (ان تلوا الأمر وتعرضوا - عما أمرتم به - فإن الله بما تعملون خيراً) اگرچه حدیث در مقام تفسیر است اما ممکن است نتوانیم آیه را از آن استخراج کنیم. با ملاحظه ی آن چه در صدر آیه و ذیل آن آمده است، روشن می شود که از ابی عبدالله چنین آمده:

﴿فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿۲۹﴾﴾ [الملک: ۲۹] (یا معشر المکذبین حیث أنبأتکم

رسالة ربي في ولاية علي والأئمة من بعده من هو في ضلال مبين).

«پس خواهید دانست چه کسی در گمراهی آشکار است»، ای گروه تکذیب‌کنندگان، من رسالت پروردگارم را درباره‌ی ولایت علی و امامان بعد از او به شما اعلام کردم؛ پس چه کسی در این باره در گمراهی آشکار است؟ و در ذیل آن، این آیه را ذکر کرد:

(فلنذيقن الذين كفروا - بتركهم ولاية أمير المؤمنين - عذاباً شديداً - في الدنيا - ولنجزينه أسوأ الذين كانوا يعملون)

ظاهر عبارت چنین می‌رساند که امام در مقابل بیان نزول لفظی است و خبر یونس و ذکر سیاری در این مقام آن را تأیید می‌کند.

(مد) ۲۴۹- عیاشی از زراره و حمران از ابی‌جعفر از ابی‌عبدالله علیه السلام روایت کرده است که این آیه را چنین خواند: (انی أوحیت إليك كما أوحیت الى نوح والنبین من بعده) «همانا من به تو وحی کردم چنانکه به نوح و پیامبران بعد از او وحی نمودم.»

در قرآن، آیه‌ی فوق ﴿إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا﴾ است؛ -گفت: منظورش این است که - همه وحی‌ها را برای وی جمع نموده است.

(مه) ۲۵۰- سیاری از برقی از قاسم بن محمد از محمد حلّبی از ابی‌عبدالله روایت کرده است که پیامبر فرموده است، خداوند فرمود:

(إني أوحیت إليك كما أوحیت الى نوح والنبین من بعده)

(مو) ۲۵۱- علی بن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر از ابی‌بصیر از ابی‌عبدالله علیه السلام روایت کرده است که گفت: این آیه چنین نازل شد.

(لكن الله يشهد بها أنزل اليك - في علي - أنزله بعلمه والملائكة يشهدون وكفي بالله

شهيداً)

«لیکن خداوند بر آن چه بر تو نازل کرده است، گواهی می‌دهد؛ این خداست که آن را به دانش خویش نازل کرده است و فرشتگان هم گواهی می‌دهند و کافی است که خدا گواه باشد.»

(مز) ۲۵۲- سعد بن عبدالله قمی در همان کتاب مذکور، گفته است که ابوجعفر

آیه‌ی فوق را با همان شیوه، قرائت نمود. گویا «في علي» در آیه حذف شده است.

(مح) ۲۵۳- عیاشی از ابی حمزه ی شمالی روایت کرده است که گفت: از ابی جعفر شنیدم که آیه ی فوق را با همان شیوه، قرائت نمود.

(مط) ۲۵۴- سیاری از محمد بن علی از محمد بن فضیل از ابی حمزه شمالی روایت کرده است که ابوجعفر گفت: خداوند این آیه را چنین بر محمد ع نازل کرد: (لکن الله یشهد بما أنزل الیک - فی علی - أنزله بعلمه).

(ن) ۲۵۵- ثقة الاسلام از احمد بن مهران از عبدالعظیم بن عبدالله از محمد بن فضیل از ابی حمزه از ابی جعفر ع روایت کرده است که گفت: جبرئیل این آیه را چنین نازل کرد:

(إن الذین ظلموا - آل محمد حقهم - لم یکن الله لیغفر لهم ولا لیهدیهم طریقاً إلا طریق جهنم).

«بی گمان کسانی که کافر شدند و ستم ورزیدند، خداوند ایشان را نمی بخشد و آنان را به هیچ راهی جز راه دوزخ هدایت نمی کند».

در نسخه ای که من دارم و بر مجلسی قرائت شده است - خط او مطابق این نسخه است و آیه در اصل چنین است - چنین آمده است: (إن الذین کفروا وظلموا) تا آخر آیه. مولی محمد صالح گفته است: شاید اختصار به خاطر بیان و دلالت بر این باشد که عطف برای تفسیر است و احتمال عدم نزول بدان صورت را نیز نشان دهد. می گویم: بهتر است که بر سهو نسخه بردار یا راوی، حمل گردد، زیرا آن کلمه موجود است و در روایت قمی و عیاشی و سیاری نیز، آمده است.

(نا) ۲۵۶- عیاشی از ابی حمزه شمالی روایت کرده است که گفت: از ابی جعفر ع شنیدم می گفت: جبرئیل این آیه را چنین بر محمد ع نازل نمود: (إن الذین کفروا وظلموا - آل محمد حقهم) ... تا آخر آیه.

(نب) ۲۵۷- سعد بن عبدالله قمی در همان کتاب که ذکر شد گفته است: ابوجعفر این آیه را چنین قرائت کرد و گفت: جبرئیل آن را چنین بر محمد ع نازل کرد: (إن الذین کفروا وظلموا - آل محمد حقهم -) به واژه یسیراً در آخر آیه که می رسد و «آل محمد حقهم» را بعد از «ظلموا» اضافه می کند.

و فاضل گذشته احتمال داده که آیه‌ای از سوره نساء با ضمیمه‌ی قسمتی از آل عمران ذکر شده باشد تا هشدار باشد به این که مورد مذمت و نکوهش در هر دو آیه، یکی است و هر یک از این آیات برای دیگری تفسیر است، و بعضی از مفسران گفته‌اند: بعید نیست که راوی در حین نقل حدیث، اشتباه کرده، یا خطای قلم است، یا راوی هنگام سؤال کردن از امام، هر دو آیه را با هم آمیخته کرده است و امام نیز جواب او را به مقیاس سؤالش داده است، تا بیان کند که مفاد و شأن نزول هر دو آیه، یکی است و آنچه در مصحف آنان است، خلاف آن است که در مصاحف دیگر قرار دارد. و راوی بر مصحف ایشان مطلع شده است، تو هم خوب می‌دانی که احتمال اخیر تکلفی است و ارتکاب خلاف ظاهر است، پس بیندیش.

(نو) ۲۶۱- سیاری از یونس از علی بن ابی حمزه از ابی بصیر از ابن عبدالله رضی الله عنه آورده است که آیه بعدی را چنین خواند:

﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَىٰ إِلَيْكُمْ أَلْسَلَمَ لَسْتَ مُؤْمِنًا﴾ [النساء: ۹۴] «به کسی که به شما سلام می‌کند، مگویید مؤمن نیستی.»

(نز) ۲۶۲- طبرسی در «مجمع البیان» گفته است: و از ابی جعفر قاری از بعضی از طرق آمده است: «لست مؤمناً» - به فتح میم دوم - و ابوالقاسم بلخی حکایت کرده که این قرائت ابی جعفر محمد بن علی باقر رضی الله عنه می‌باشد، سپس گفته است: و هر کس «مؤمناً» بخواند، آن را امان است. معنایش این است: به کسی که تسلیم شود، نگوید امانت نمی‌دهیم.

(نج) ۲۶۳- کلینی از احمد بن مهران از عبدالعظیم بن عبد حسنی از محمد بن فضیل از ابی حمزه از ابی عبدالله رضی الله عنه روایت است که گفت: جبرئیل این آیه را چنین نازل کرد: (یا ایها الناس قد جاءکم الرسول بالحق من ربکم - فی ولایة علی فآمنوا خیراً لکم وإن تکفروا - بولایتہ - فإن لله ما فی السموات والأرض).

(نط) ۲۶۴- عیاشی از ابی حمزه ثمالی آورده است که گفت: از ابی جعفر شنیدم که گفت: جبرئیل فرود آمد و بعد مانند آن خبر را ذکر کرد.

(س) ۲۶۵- سیاری از محمد بن علی از محمد بن فضیل از ابی حمزه و حسین بن سیف از برادرش از پدرش از ابی حمزه از ابی جعفر رضی الله عنه روایت کرده است که گفت:

آیه‌ی فوق چنین نازل شد؛ سپس آیه را قرائت کرد با این فرق که واژه‌ی «بولایته» بعد از آمنوا هم آمده و (وإن تکفروا بولایته) پایان این خبر است.

(سا) ۲۶۶- و از محمدبن علی بن سنان از عماربن مروان از منخل از جابر از ابی‌عبدالله روایت است که این آیه را چنین خواند: (یا ایها الناس قد جاءکم برهان من ربکم و أنزلنا الیکم - فی علی - نوراً مبیناً) و گفتیم که احتمال دارد این، در «الکافی» هم موجود باشد.

سوره‌ی مائده

(الف) ۲۶۷- علی بن ابراهیم از حسین بن محمدبن عامر از معلی بن محمد بصری از ابن ابی عمیر از ابی جعفر دوم علیه السلام روایت کرده است که این آیه را خواند:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ﴾ [المائدة: ۱] «ای ایمان‌داران به عقدها وفا کنید.»

و بعد گفت: واقعاً رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عقد خلافت علی را در ده جا با آن‌ها بست، سپس خداوند این آیه را نازل کرده و فرموده است: (یا ایها الذین آمنوا أوفوا بالعقود - التي عقدت علیکم لأمر المؤمنین).

«ای ایمان‌داران به عقد و پیمان‌ها وفا کنید- پیمانی که برای امیرمؤمنان از شما گرفت.»

(ب) ۲۶۸- سیاری گفت: ابوعمرو اصفهانی از ابی جعفر دوم، برایم حدیث آورد که آیه‌ی فوق را با همان شیوه تلاوت کرد، و فقط امیرالمؤمنین، علی بن ابیطالب، آمده است.

(ج) ۲۶۹- کلینی از محمدبن حسن و غیر او از سهل بن زیاد از علی بن حکم از هیثم بن عروه تمیمی روایت کرده است که گفت: از ابی‌عبدالله درباره‌ی آیه‌ی وضو سؤال کردم: (فاغسلوا وجوهکم وایدیکم الی المرافق) گفتم: اینطور؟ از پشت کف دستم تا آرنج مسح کردم. گفت: نازل شدن این آیه، چنین است: (فاغسلوا وجوهکم وایدیکم من المرافق) سپس دستش را از آرنج بر بازو مالید تا به نوک انگشتانش رسید.

(د) ۲۷۰- شیخ طوسی در «التهذیب» با اسناد خود از کلینی مانند آن را روایت کرده است.

(ه) ۲۷۱- ابوالقاسم علی بن احمد کوفی صاحب «البدع المحدثه فی بدع الثلاثة» و نیز معروف به «الإستغاثه» بعد از ذکر این آیه، بدعت دوّم را یادآور شده و گفته: و در مصحف امیرالمؤمنین صلوات الله علیه با روایت ائمه از فرزندان خودش «من المرافق» و «إلی الکعبین» آمده است.

این مطلب را علی بن ابراهیم بن هاشم قمی از پدرش از حسن بن محبوب از علی بن ریاب از جعفر بن محمد باقر از پدرش عنه السلام روایت می‌کند که نزول این آیه در مصحف امیرالمؤمنین چنین است:

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ﴾ [المائدة: ۶].

سپس کلامی طولانی را ذکر کرده. سپس گفته: از ظاهر این روایات، بلکه از صریح آن‌ها چنین برمی‌آید که به جای «من المرافق» است نه «إلی المرافق» است. به همین سبب، شیخ در کتاب «التهذیب» بعد از نقل این خبر، مطلبی را به شرح ذیل بیان کرده است: بنابراین قرائت، سؤال از اساس ساقط و بی‌اعتبار است و مقصود از سؤال این است که از ظاهر آن چه در مصحف است چنین برمی‌آید که شستن از سر انگشتان آغاز شود و در آرنج‌ها پایان پذیرد. پس گفته‌ی شیخ بهائی که گفته است: شاید مراد از نازل شدن تأویل باشد؛ همان‌گونه که لازم است حدیث بر این معنی حمل شود، و گرنه این روایت متواتر است، چگونه ممکن است ظاهر خبر نفی گردد؟ حتی اراده‌ی تأویل از تنزیل خیلی ناپسند به نظر می‌رسد. و مجلسی متواتر بودن این خبرها را در «شرح التهذیب» رد کرده است به این که: اگر منظور از تواتر این اخبار، تواتر در سلسله راویان تا قاریان باشد، یا تواتر در سلسله تا قاریان و بعد از آن‌ها تا کسی که قرآن را جمع‌آوری نموده است، این مسلم است، و اگر منظور شما تواتر سلسله‌ی روایت از پیغمبر صلی الله علیه و آله باشد، مسلم نیست، اما اخباری که دارای تواتر معنوی هستند بطور اجمال بر نقص و تغییر قرآن دلالت دارند، اما نمی‌توان در جای مشخص به نقص و تغییر حکم نمود و ما

به قرائت و عمل به آن طبق آنچه قاریان آن را ضبط کرده‌اند، مأمور شده‌ایم تا قائم - مهدی - ظاهر شود. پایان کلام مجلسی.

(و) ۲۷۲- شیخ در «التهدیب» از مفید از احمدبن محمداز پدرش از احمدبن ادریس و سعدبن عبدالله از محمدبن احمد بن یحیی از ابی‌عبدالله از حماد از محمدبن نعمان از غالب بن هذیل روایت کرده است که گفت: درباره‌ی آیه‌ی فوق از ابی‌جعفر سؤال کردم که آیا «أرجلکم» را مجرور بخوانیم یا منصوب، گفت: مجرورش بخوانید.

(ز) ۲۷۳- عیاشی از غالب بن هذیل از اباجعفر رضی الله عنه، مانند آن را روایت کرده است که آن سؤال، به جای نصب رفع آمده است، اما این سؤال بر سهو نسخه‌نویسان حمل می‌شود.

(ح) ۲۷۴- در کتاب «دعائم الإسلام» - تألیف قاضی نعمانی - نوشته است: قرائت «وأرجلکم» با کسر، قرائت اهل بیت است، و ابوجعفر نیز، چنین گفته است. می‌گوییم: طبق ظاهر آن خبرها، قرائت «أرجلکم»، در جر منحصر می‌شود و نزول نصب، منتفی است. شیخ هم در کتاب «التهدیب» به چنین مطلبی تصریح کرده است، آن جا که می‌گوید: شما با قرائت نصب چه کار می‌کنید در حالی که اکثر قاریان بر آن هستند و این قرائت، غسل پا را واجب می‌کند و غیر از شستن مفهوم دیگری را نمی‌رساند. می‌گوییم: اول چیزی که در آن است، اجماع در قرائت جر و اختلاف در قرائت نصب است. زیرا ما می‌گوییم: قرائت نصب جایز نیست و قرائت نازل شده، فقط جر است. بعد به خبر گذشته استدلال کرده است و به صراحت گفته: در این که قرائت قاریان هفت‌گانه از پیامبر صلی الله علیه و آله تواتر ندارد و قرآن بر یک حرف نازل شده نه بر هفت حرف و از گفته‌ی او لازم می‌آید که بعضی از قرائت‌ها توسط اخبار بر بعضی دیگر ترجیح داده می‌شود، چنان که همه‌ی آن را در گذشته شرح نمودیم، سپس آن چه در نسخه‌ی من حتی در اکثر نسخه‌ها موجود است، چنان که مجلسی به آن اشاره کرده است: «فامسحوا» با فاء آمده است و بعید به نظر می‌رسد از سهو نسخه‌نویسان باشد و با واو بودن آن در روایت عیاشی با وجود اتحاد راوی، سهو بودن نسخه‌های فاء را تأیید می‌کند.

(ط) ۲۷۵- علی بن ابراهیم در اول تفسیر خود می‌گوید: اما آنچه از قرآن تحریف شده است.. قول خدای متعال:

(يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فِي عَلِيٍّ).

گویا در این آیه «فی علی» حذف گردیده است.

(ی) ۲۷۶- و در همان منبع فوق در سوره سبأ آمده است: پدرم از ابن ابی عمیر از ابن سنان از ابی‌عبدالله علیه السلام برایم حدیث آورد و گفت: خداوند پیامبرش را فرمود تا امیرالمؤمنین را برای مردم نصب کند: (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ - فِي عَلِيٍّ الْخَبِيرِ).

(یا) ۲۷۷- فرات بن ابراهیم کوفی در تفسیرش می‌گوید: حسین از ابن عباس رضی الله عنه درباره‌ی فرموده‌ی خداوند به صورت معنعن، برایمان حدیث آورد: (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ - فِي عَلِيٍّ). و گفت: خداوند پیامبرش را امر فرموده است تا درباره‌ی علی تبلیغ کند.

(یب) ۲۷۸- شیخ شرف‌الدین نجفی در کتاب «تأویل آیات باهره» و سید توبلی در کتاب «غایة المرام» به نقل از علی بن ابراهیم می‌گوید: در ظاهر، این مطلب از غیر تفسیر او از زید شحام نیز، آمده است که گفت: قتاده بن دعامه نزد ابی‌جعفر علیه السلام رفت و درباره‌ی آیه‌ی بعد از آن سؤال کرد:

﴿وَلَقَدْ صَدَقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [سبأ: ۲۰]

«در واقع، ابلیس پندار خود را درباره‌ی آنان راست گرداند؛ زیرا همگی از او پیروی کردند مگر گروه اندکی از مؤمنان.»

وی گفت: خداوند به پیامبرش صلی الله علیه و آله امر کرد امیرالمؤمنین را برای مردم منصوب کند و آن فرمان در این آیه بیان شده که می‌فرماید: (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ - فِي عَلِيٍّ - وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ) تا آخر خبر.

(بیج) ۲۷۹- احمدبن علی طبرسی در کتاب «الاحتجاج» از مهدی بن ابی‌حرب از ابی‌محمد علوی از فرزندان افطس که از بندگان صالح خدا بود، از محمدبن همام از محمدبن خالد از سیف بن عمیره و صالح بن عقبه و همگی از قیس بن سمعان از

علقمه‌ی بن محمد حضرمی از ابی‌جعفر محمدبن علی علیه السلام روایت می‌کند که گفت: حج پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از مدینه بود و غیر از حج و ولایت، همه‌ی قوانین شرع را تبلیغ نمود و در ادامه می‌گوید: وقتی به غدیرخم که سه مایل با جحفه، فاصله دارد، رسید، پنج ساعت از روز باقی مانده بود؛ جبرئیل با پیام بازداشتن و هشدار و عصمت و حفظ از مردم آمد و گفت: ای محمد صلی الله علیه و آله، همانا خداوند بر تو سلام می‌کند و می‌فرماید: (یا ایها الرسول بلغ ما انزل إلیک من ربک - فی علی) «ای پیامبر، آن‌چه از طرف خدا درباره‌ی علی نازل شده است، تبلیغ کن ... سپس پیامبر صلی الله علیه و آله این آیه را تلاوت کرد. این خبر طولانی و بالارزش است و شیخ شهید و بزرگوار، ابن فارسی در کتاب «روضه الواعظین» آن را مانند او روایت کرده است و سید بزرگوار، رضی‌الدین بن طاوس (قدس سره) از احمدبن محمد طبرسی معروف به خلیل در کتاب خود به نقل از مناقب از محمدبن ابی‌بکر بن عبدالرحمن از حسن بن علی ابی‌محمد دینوری از محمدبن موسی همدانی از محمدبن خالد طیالسی از سیف بن عمیره، حدیث فوق را تا آخر با متن و سند روایت کرد با اختلافی که در بعضی از الفاظ وجود دارد.

(ید) ۲۸۰- سید رضی‌الدین بن طاوس در کتاب «کشف‌الیقین» به نقل از کتاب شیخ ثقه ابی‌بکر محمد بن ابی‌ثلج با طریق مرسل از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که گفت: خداوند در «کراع‌الغمیم» آیه‌ی فوق را بر پیامبر صلی الله علیه و آله خود نازل کرد.

(یه) ۲۸۱- کتاب «الرسالة الموضحة» تألیف مظفرین جعفر بن حسین به نقل از محمد بن معمر از حمدان معافی از علی بن موسی رضا علیه السلام از پدرش از پدربزرگش جعفر علیه السلام می‌آورد که گفت: روز غدیرخم، روز بزرگ و ارزشمندی است. مطلب را ادامه می‌دهد تا به آن جا می‌رسد که می‌گوید: خداوند متعال وعید و تهدید را نازل نموده و فرمود: (یا ایها الرسول بلغ ما أنزل إلیک من ربک فی علی ...) تا آخر.

(یو) ۲۸۲- ابن شهر آشوب در «مناقب» چنانکه در «بحار الأنوار» است از عیسی بن عبدالله از پدرش حدیثی نقل شده که گفته است: (یا ایها الرسول بلغ ما أنزل إلیک من ربک - فی علی - فإن لم تفعل - عذبتک عذاباً ألیماً). اما بعداً دشمن «فی علی» را حذف نمود.

(یز) ۲۸۳- کتاب «الأمالی» به نقل از ابن عمیر از ابن سنان از ابی عبدالله علیه السلام می‌گوید: وقتی خداوند پیامبرش را امر فرمود تا امیرالمؤمنین را برای مردم منصوب کند، آیه‌ی فوق را نازل کرد.

(یح) ۲۸۴- سیاری از ابن عمیر از بعضی از یارانش از ابی عبدالله علیه السلام روایت می‌کند که آیه‌ی فوق را چنین قرائت کرد: (یا ایها الرسول بلغ ما أنزل إلیک من ربک فی علی)... تا آخر.

(یط) ۲۸۵- علی بن عیسی در کتاب «کشف الغمة» به نقل از زر از عبدالله می‌گوید: در زمان پیامبر آیه‌ی فوق را چنین تلاوت می‌کردیم: (یا ایها الرسول بلغ ما أنزل إلیک من ربک - إن علیاً مولی المؤمنین).

(ک) ۲۸۶- محمدبن حسن شیبانی در کتاب «نهج البیان» آیه‌ی فوق در شمار آیات تحریف شده، به حساب می‌آورد و می‌گوید: اسم «علی» در این آیه وجود داشت اما آن را پاک نمودند.

(کا) ۲۸۷- علی بن ابراهیم از پدرش از قاسم بن محمد از سلیمان بن داود منقری از سفیان بن عیینه از زهری از علی بن حسین علیه السلام در یک حدیث طولانی درباره‌ی ذکر وجوه روزه نقل می‌کند و در آن گفته است: خداوند متعال فرموده است:

﴿وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءٌ مِّثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنْكُمْ﴾ [المائدة: ۹۵]

«هر کس از شما به عمد نخجیری بکشد، باید کفاره‌ای معادل آن از چهارپایان بدهد که دو نفر عادل در میان خودتان به معادل بودن آن قضاوت کنند.»

(کب) ۲۸۸- سیاری از محمدبن علی از ابی جمیل از زید از ابی عبدالله روایت کرده که درباره‌ی قول خداوند: ﴿يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ﴾ گفت: منظور امام است.

(کج) ۲۸۹- طبرسی گفت: محمدبن علی باقر و جعفر بن محمد صادق علیه السلام (یحکم به ذوی عدل) خواند.

(کد) ۲۹۰- عیاشی به نقل از حریر از زراره می‌گوید: درباره‌ی آیه‌ی سؤال کردم در جواب گفت: «عدل» رسول خدا ﷺ است و امام بعد از آن هم. سپس گفت: این از اشتباه نویسندگان است.

(که) ۲۹۱- کلینی از محمد بن یحیی از احمد بن محمد از ابن فضال از ابن بکیر از زراره می‌گوید: درباره‌ی آیه‌ی ﴿يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ﴾ از اباجعفر سؤال کردم، مانند آن را ذکر کرد.

(کو) ۲۹۲- سعدبن عبدالله قمی در کتاب خود از مشایخ خویش می‌آورد که امام صادق علیه السلام خواند: (یحکم به ذوی عدل منکم) یعنی امام. و در دلیل هفتم، راه‌های دیگری برای این خبر از کلینی و سیاری مطرح شد. پس ملاحظه کن که مجلسی گفته است: در بین مفسران مشهور است که قرائت اهل بیت به لفظ مفرد، ذُو عدل است نه «ذُوا».

و طبرسی گفته است: ابو الفتح درباره‌ی «ذو عدل» گفته است: دو شخص عادل موجود نیست، یکی کافی است، اما این معنی از آن اراده شده که باید کسی حکم کند که عدالت را رعایت می‌کند؛ یعنی، از ذو «من» اراده شده است. البته «من» برای مثنی هم کاربرد دارد چنانکه برای مفرد استعمال می‌شود. می‌گوییم: این وجه که ابن جنی ذکر کرده بعید و نامفهوم است و در تفسیر اهل بیت به نقل از دو سید دریافتم که مراد از «ذی عدل» رسول خدا ﷺ و اولی الامر بعد از ایشان هستند، و صاحب قرائت برای خبر قرائت کافی است. و در کشاف آمده است که محمدبن جعفر خواند: «ذو عدل منکم» خواسته بگوید: کسی به آن حکم می‌کند که در میان شما عدالت را رعایت می‌کند ولی از آن اراده‌ی وحدت نشده است. و گفته شده منظور امام است و ظاهر آن است که او جعفر بن محمد را اشتباه گرفته است پس آن خبر را واژگون شده نقل کرده است. خداوند دل‌هایشان را برگرداند.

(کز) ۲۹۳- طبرسی گفته است: روایت شده است که در قرائت جعفر بن محمد علیه السلام «تطعمون أهالیکم» آمده است. و در تفسیر کشاف آمده است که جعفر بن محمد علیه السلام «اهالیکم» را با سکون (یاء) خواند. اهالی اسم جمع اهل است، مانند لیالی در جمع

لیله و اراضی در جمع ارض و این که می‌گویند: «اهلون» مانند «ارضون» به سکون راء است و اما سکون یاء در حال نصب، به خاطر تخفیف است. چنان که می‌گویند: «رأیت معدي كرب» - باسکون یاء - که یاء را در سکون شبیه به الف کرده‌اند.

(کح) ۲۹۴- کلینی از عده‌ای از سهل بن زیاد از احمد بن محمد ابی نصر از مردی از ابی جعفر علیه السلام روایت کرده است که این آیه را چنین خواند:
(لا تسألوا عن أشياء - لم تبد لكم - إن تبد لكم تسؤکم)

«از چیزهایی مپرسید که اگر برایتان ظاهر شود، شما را ناخشنود می‌کند.»

(کط) ۲۹۵- سیاری از محمد بن بن علی از ابی سلمه زید شحام از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده است که این آیه را چنین خواند: (لا تسألوا عن أشياء کم - لم تبد لكم - إن تبد لكم تسؤکم) و در کتاب «مرآة العقول» گفته است: گویا این زیاده در مصاحف آنان بوده است و احتمال دارد ذکر آن به عنوان تفسیر باشد که بعد آن مخفی نیست.

(ل) ۲۹۶- سیاری از نصر بن یزید از جبلی از مردی از ابی عبدالله روایت کرده است و همچنین مفضل بن صالح بن ابی یعقوب نقل می‌کند و می‌گوید: از وی شنیدم که می‌گفت: آیه‌ی بعدی را چنین بخوان: (وإذ قال الحواریون یا عیسی بن مریم - هل ربك یتسطیع - نه) هل یتسطیع ربك را قرائت نکرد.

(لا) ۲۹۷- عیاشی از یحیی جبلی از قول خداوند متعال چنین آورده است:

﴿هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ﴾ [المائدة: ۱۱۲] گفت: آن را چنین قرائت کردم: (هل تستطیع أن

تدعو ربك) این بیان می‌کند که قرائت با تاء بوده است، البته عده‌ی کمی این‌گونه قرائت می‌کنند و سایر قاریان با یاء خوانده‌اند. طبرسی گفته است: مراد این است که آیا می‌توانی از پروردگارت درخواست کنی. در درخواستشان استطاعه را ذکر کردند نه این علت که آنان در توانایی او شک داشته باشند. گویا آنان استطاعه و توانایی را از جانب خود به عنوان احتجاج ذکر کردند، گویا گفته‌اند: تو که می‌توانی پس چه چیز مانع تو است؟ مانند این که به دوستت بگویی: آیا می‌توانی مرا تنها بگذاری، همانا من مشغولم! یعنی برو چون تو از انجام این درخواست ناتوان نیستی، سپس باید تقدیر آیه چنین باشد: آیا می‌توانی فروفرستادن سفره‌ای را از پروردگارت درخواست کنی؟ و گفت:

نزدیک و شبیه به این تقدیر هم از ابی عبدالله علیه السلام روایت شده است، وی علیه السلام گفت: «یعنی آیا می توانی دعا کنی و از پروردگارت درخواست نمایی؟».

می گویم: این شیوهی قرائت بیشتر متناسب حال و مقام حواریون است، حواریونی که در آیهی قبل بدانها اشاره شده آن جا که فرمود:

﴿وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ ءَامِنُوا بِي وَبِرَسُولِي قَالُوا ءَأَمَنَّا وَأَشْهَدُ بِأَنَّنَا

مُسْلِمُونَ ﴿۱۱۱﴾ [المائدة: ۱۱۱]

«و آنگاه که به یاران عیسی الهام کردم که به من و پیامبرم ایمان آورید، گفتند: ایمان آوردیم و تو هم شاهد باش بر این که ما مسلمانیم.»

ظاهر این قرائت، دلالت بر شک آنان دربارهی قدرت خدا و بطلان ایمان ایشان می کند. چنان که در کتاب «الکشاف» به آن تصریح شده است.

سورهی أنعام

(الف) ۲۹۸- کلینی از محمدبن یحیی از احمدبن محمد از حسین بن سعید از نضر بن سوید از محمدبن ابی حمزه از یعقوب بن شعیب از عمران بن میثم غیابه اسدی روایت کرده است که گفت: مردی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام این آیه را قرائت نمود:

﴿قَدْ نَعَلْمُ إِنَّهُ لَيْحَزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ

بَيَّاتٍ اللَّهُ يَجْحَدُونَ ﴿۳۳﴾ [الأنعام: ۳۳]

«بدرستی آنان تو را تکذیب نمی کنند بلکه ستمکاران آیات خدا را انکار می کنند.»
امیرالمؤمنین گفت: آری او را به شدت تکذیب کردند اما «لایکذبون» بدون تشدید و چنین است:

(لا يأتون بباطل يكذبون به حَقك)

«باطلی را نمی آورند که با آن حق تو را تکذیب کنند.»

(ب) ۲۹۹- عیاشی از عمران بن میثم به نقل از ابی عبدالله علیه السلام گفت: مردی پیش

امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و مانند همان حدیث را نقل کرد.

(ج) ۳۰۰- سیاری از حسن بن سیف از برادرش از پدرش از داودبن فرقد از ابی عبدالله روایت می‌کند که فردی «فَاتَّهُمْ لَا يَكْذِبُونَكَ» را با تشدید «لَا يَكْذِبُونَكَ» قرائت می‌کند، ابوعبدالله گفت: با تخفیف خوانده می‌شود؛ یعنی، لایکذبونک.

(د) ۳۰۱- و از صفوان از یعقوب بن شعیب از عمران، همان حدیث قبل تا آخر روایت شده است.

(ه) ۳۰۲- علی بن ابراهیم درباره‌ی فرموده‌ی خداوند متعال:

﴿قَدْ نَعَلِمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ﴾ [الأنعام: ۳۳].

گفته است: این آیه نزد ابی عبدالله قرائت گردید؛ وی گفت: نه، به خدا سوگند بشدت او را تکذیب کردند، در اصل (لایکذبونک) نازل شد؛ و به این معنی است که حقی را نمی‌آورند که با آن حق تو را باطل کنند.

(و) ۳۰۳- طبرسی گفته است نافع و کسائی و اعشی به نقل از ابی بکر، (لایکذبونک) را با تخفیف قرائت کردند که این همان قرائت علی است که از جعفر صادق روایت شده است و سایر قاریان آن را با فتح کاف و تشدید ذال خوانده‌اند. مطلب را ادامه می‌دهد و می‌گوید: از حضرت علی روایت شده است که وی (لایکذبونک) را با تخفیف قرائت می‌کرد و می‌گفت: معنی آن، این است: حقی را شایسته‌تر از حق تو نمی‌آورند تا حق تو را با آن باطل کنند.

(ز) ۳۰۴- علی بن ابراهیم از حسین بن محمد از معلی بن محمد از علی بن اسباط از علی بن ابی حمزه از ابی عبدالله روایت کرده است که این آیه را چنین قرائت نمود:

(والله ربنا ما كنا مشركين - بولاية علي)

«سوگند به خداوندی که پروردگار ماست، ما هرگز به ولایت علی مشرک نبوده‌ایم.»

(ح) ۳۰۵- سیاری از محمدبن علی از ابن اسباط از ابن ابی حمزه از ابی بصیر، مانند آن را روایت کرده است. می‌گوییم: کلینی از علی بن نوح بن عباس از حسن بن عبدالرحمن از عاصم بن حمید از ابی حمزه از ابی جعفر علیه السلام روایت کرده است که گفت: منظور از ﴿وَاللَّهِ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ﴾ [الأنعام: ۲۳].

ولایت علی است، پس «بولاية علي» در هر دو خبر، تفسیر است نه آیه‌ی قرآنی. ما این مطلب را فقط به پیروی از سیاری نقل نمودیم.

(ط) ۳۰۶- کلینی از محمدبن یحیی از احمدبن محمدبن عیسی از محدبن خالد و حسین بن سعید و همگی از نصر بن سوید از یحیی بن عمران از عبدالله بن مسکان از زیدبن ولید خثعمی از ابی‌ربیع شامی روایت کرده‌اند که گفت: درباره‌ی این آیه از اباعبدالله علیه السلام سؤال کردم:

﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنَ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلْمَتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ﴾ [الأنعام: ۵۹].

«هیچ برگی از درختان فرو نمی‌افتد مگر این که خداوند آن را می‌داند و هیچ دانه‌ی در تاریکی‌های زمین موجود نیست و هیچ چیز تر و خشکی نیست مگر این که در کتابی آشکار قرار دارد.»

راوی می‌گوید: اباعبدالله در جواب گفت: منظور از ورقه، سقط جنین است و مقصود از حبه، فرزند است و مراد از رطب، آن است که مردم به آن زنده می‌مانند و یابس چیزی که مورد خشم انسان است و همه‌ی این‌ها در یک امام آشکار قرار دارند. مجلسی گفته است: احتمال دارد در مصحف آنان، چنین باشد. سپس تفسیری بودن آن‌ها را اظهار نموده است و آن را به روایت خاصه و عامه در تفسیر آیه‌ی بعدی تأیید کرده است: ﴿وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ﴾ [یس: ۱۲] گفته که بعد از نزول این آیه، پیامبر صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام اشاره کرد و فرمود: «امام مبین» همین است. تأیید جای اندیشه دارد.

(ی) ۳۰۷- عیاشی از حسین بن خالد آورده است که گفت: از ابوالحسن علیه السلام درباره‌ی آیه‌ی فوق سؤال نمودم. سؤال را ادامه دادم تا «کتاب مبین» ادامه دادم. گفتم: در «امام مبین» است. گفت: آری همان. فاضل مذکور گفته است: ظاهر خبر نشان می‌دهد که ابوالحسن علیه السلام، کتاب را به امام تفسیر نموده است، گرچه احتمال دارد که مراد او، این باشد که آیه، این گونه نازل شده است. پایان کلام فاضل. اما انصاف آن است که این یکی از این دو احتمال از دیگری ظاهرتر نیست، اگر چه سیاق احتمال دوم در بیان تفسیر آمده است، زیرا آن‌ها بیشتر اوقات کیفیت نزول و تغییر الفاظ را با امثال این عبارتها بیان کرده‌اند، چنانکه در آینده این مطلب به خوبی نمایان می‌شود، پس بیندیش.

(یا) ۳۰۸- کلینی از علی بن ابراهیم از احمد بن محمد بن خالد برقی از پدرش از محمد بن سنان از محمد بن مروان آورده است که ابو عبدالله علیه السلام این آیه را چنین تلاوت کرد: (وَمَتَّ كَلِمَةَ رَبِّكَ - الْحُسْنَى - صِدْقًا وَعَدْلًا لَامِبْدَلًا لِكَلِمَاتِهِ) گفتم: فدایت شوم ما می خوانیم: ﴿وَمَتَّ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا﴾ [الأنعام: ۱۱۵] وی گفت: همانا در این آیه، «الحسنی» موجود است.

(یب) ۳۰۹- سیاری از مردی به نقل از محمد بن مروان گفته است: ابو عبدالله گفت: (وَمَتَّ كَلِمَةَ رَبِّكَ - الْحُسْنَى - صِدْقًا وَعَدْلًا لَامِبْدَلًا لِكَلِمَاتِهِ): گفتم: فدایت شوم ما این آیه را بدون «الحسنی» قرائت می کنیم. وی گفت: ای ابن مروان، بی گمان «الحسنی» در این آیه هست. در کتاب «مرآة العقول» گفته است که این خبر ضعیف است. پس معلوم می شود که «الحسنی» در آیه وجود دارد، اما به خاطر ضعف خبر، کلمه «الحسنی» از میان برداشته شده است. می گویم: ضعف سند بعد از تکرار و تأیید و قوت گرفتن با سائر اخبار ضرر ندارد، بویژه بعد از ملاحظه ای این نکته که این خبر از مرویات کلینی در «الکافی» است. و انشاء الله به آن اشاره خواهیم کرد.

(بیج) ۳۱۰- علی بن ابراهیم از پدرش از صفوان از ابن مسکان از ابی بصیر از ابی جعفر علیه السلام روایت کرده است که گفت: ابو جعفر درباره این آیه: ﴿يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ ءَامَنَتْ مِن قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا﴾ [الأنعام: ۱۵۸].

«روزی که پاره ای از نشانه های پروردگارت فرا می رسد، اما ایمان آوردن کسانی که قبل از آن ایمان نیاورده اند، یا با وجود داشتن ایمان، خیری نیندوخته اند؛ سودی به حالشان نخواهد داشت.»

گفت: در اصل (أو اكتسبت في إيمانها خيراً) نازل شد.

(ید) ۳۱۱- سیاری از برادرش از پدرش از معلى بن عثمان به نقل از ابی عبدالله علیه السلام گفت: اصل (أو اكتسبت في إيمانها خيراً) نازل شد.

(یه) ۳۱۲- سعدبن عبدالله اشعری در کتاب خود «ناسخ و منسوخ قرآن» می‌گوید: باقر یا صادق علیه السلام آیه فوق را قرائت کردند و در آخر آن اصل (أو اكتسبت في إيمانها خيراً) گفت.

(یو) ۳۱۳- در آن همان کتاب آمده است که مردی آن را نزد امیرالمؤمنین اینگونه خواند: (فإنهم لا يكذبونك) امیرالمؤمنین گفت: آری، قسم به خدا آنان به شدت او را تکذیب کردند اما قرآن به تدریج نازل شد و ظالمان آیات خدا را انکار می‌کنند؛ یعنی، حق آن را ادا نمی‌کنند.

(یز) ۳۱۴- علی بن ابراهیم از پدرش از نضر بن سوید از جیلی از معلی بن خنیس به نقل از ابی عبدالله علیه السلام درباره‌ی این آیه سؤال کردم:

﴿إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا﴾ [الأنعام: ۱۵۹].

گفت: (فارقوا القوم والله دينهم) یعنی: به خدا سوگند آن قوم از دینشان جدا شدند.

(یح) ۳۱۵- و از منبع قبل آمده است که ابو عبدالله درباره‌ی این آیه:

﴿إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ

يُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ﴾ [الأنعام: ۱۵۹].

«همانا کسانی که دینشان را پراکنده کردند و فرقه قرقه شدند تو به هیچ وجه مسوول آنان نیستی؛ کارشان فقط با خداست. سپس خداوند آنان را از کارهایشان باخبر می‌کند.»

گفت: یعنی، از امیرالمؤمنین جدا شدند و به احزاب مختلف تبدیل شدند.

(یط) ۳۱۶- عیاشی از صادق علیه السلام آورده است که گفت: حضرت علی «فارقوا دینهم»

قرائت می‌کرد و گفت: به خدا سوگند این قوم جدا شدند.

(ک) ۳۱۷- طبرسی گفت: حمزه و کسائی، «فارقوا» را با الف خوانده‌اند و این

قرائت از علی روایت شده است، اما سایر قُرّاء آن را با تشدید خواندند.

سوره‌ی اعراف

(الف) ۳۱۸- سیاری از برقی از ابن سیف از قاسم - کذا - از حسین بن ابی العلا

از ابی بصیر روایت کرده است که می‌گوید: ابو عبدالله این آیه را چنین تلاوت کرد:

(وإذا قلبت أبصارهم تلقاء أصحاب النار قالوا عائذاً بك أن تجعلنا مع القوم الظالمين).

(ب) ۳۱۹- و از محمد بن علی از علی بن صالح از حسین بن ابی‌العلا، مانند آن را روایت کرده است و در آن، به جای «اذا قلبت» «اذا صرفت» آمده است. (مانند مصحف فعلی).

(ج) ۳۲۰- طبرسی می‌گوید: روایت شده است که در قرائت عبدالله بن مسعود و سالم چنین آمده: (وإذا قلبت أبصارهم تلقاء أصحاب النار قالوا عائداً بك أن تجعلنا مع القوم الظالمين) و از ابی‌عبدالله علیه السلام نیز، همان قرائت روایت شده است. می‌گوییم: در «الکشاف» آمده است که اعمش از «وإذا قلبت» خواند.

(د) ۳۲۱- سیاری از محمد بن اسماعیل و غیر او از ابن سنان از منصور از ابی‌السفاح از جابر بن یعقوب از ابن ابی‌عمیر از ابی‌الربیع قزاز از ابی‌جعفر علیه السلام در خصوص این آیه، روایت کرده است که این آیه را چنین خواند: (وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ بَرَبِكُمْ وَمُحَمَّدَ رَسُولِي وَ عَلِيَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ). در نسخه‌ی من، اینطور آمده است، اما (این روایت) خالی از نقص نیست و در سند، اختلاف ظاهری وجود دارد و صواب آن است که گفته شود: از جابر بن یعقوب، زیرا اباسفاح از یاران امام باقر علیه السلام است.

(ه) ۳۲۲- و از برقی از بعضی از اصحاب وی، مانند آن روایت شده است، اما در این جا آمده است که راوی پرسید: آیا این که علی وصی اوست، قرآن است؟ گفت؟ آری.

(و) ۳۲۳- فرات بن ابراهیم کوفی در تفسیرش گفته است: علی بن عتاب به طور معنعن از ابی‌جعفر برای ما حدیث آورد که گفت: اگر جاهلان این امت می‌دانستند چه زمانی امیرالمؤمنین نامش برده شده است، منکر نمی‌شدند، خداوند در زمان گرفتن میثاق از فرزندان آدم، نام علی را آورده است، آن هم در کتابی که خداوند آن را بر محمد صلی الله علیه و آله نازل کرده است و جبرئیل قرائت ما را بر محمد صلی الله علیه و آله نازل کرد. ای جابر، آیا نمی‌شنوی کلام خدا را آن جا که می‌فرماید:

﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ - وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولِي وَأَنَّ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [الأعراف: ۱۷۲].

«و هنگامی که پروردگارت از پشت فرزندان آدم، ذریه آنان را برگرفت، ایشان را بر خودشان گواه ساخت که آیا پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری، - براستی که محمد رسول خداست و علی امیرالمؤمنین است.»

پس به خدا سوگند، خداوند او را در ازل، امیرالمؤمنین نامیده است؛ در حالی که از ذریه‌ی آدم پیمان گرفت.»

(ز) ۳۲۴- و از احمد بن محمد بن احمد بن طلحه خراسانی به طور معنعن از ابی جعفر علیه السلام روایت شده است که گفت: به ابوجعفر گفتم: ای پسر رسول خدا، چه زمانی حضرت علی، امیرالمؤمنین نامیده شد. وی در جواب گفت: البته خداوند متعال در آن زمان که از نسل فرزندان آدم، پیمان گرفت، علی را امیرالمؤمنین نامید و این مطلب در کتابی است که خداوند آن را بر محمد صلی الله علیه و آله نازل کرد. چنانکه ما می‌خوانیم: «وإذ اخذ...» تا آخر آیه، با اضافه نمودن کلمه‌ی «عبدی» بعد از «رسولی». پس خداوند در هنگام گرفتن پیمان از نسل فرزندان آدم او را امیرالمؤمنین نامیده است.

(ح) ۳۲۵- و از جعفر بن محمد فزاری به طور معنعن از ابی جعفر علیه السلام آورده است که گفت: اگر جاهلان این امت می‌دانستند در چه زمانی او امیرالمؤمنین نامیده شده است، ولایت و طاعت او را انکار نمی‌کردند. راوی می‌گوید: از وی سؤال نمودم چه زمانی علی، امیرالمؤمنین نامیده شد. گفت: آنگاه که خداوند از نسل فرزندان آدم، پیمان گرفت و جبرئیل آن را بر محمد صلی الله علیه و آله نازل کرد:

﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ - وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولِي وَأَنَا عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ -﴾

سپس ابوجعفر گفت: به خدا سوگند، خداوند او را به اسمی نامگذاری کرد که قبل از او هیچ احدی به آن اسم نامگذاری نشده بود.

(ط) ۳۲۶- و از جعفر بن محمد اودی به طور معنعن از جابر جعفی آمده است که گفتم: چه زمانی علی، امیرالمؤمنین نامیده شد. گفت: آیا قرآن را قرائت نمی‌کنی؟ گفتم: آری. گفت: پس بخوان. گفتم: چه بخوانم. گفت: این آیه را: ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ﴾ بعد به

من گفت: آخر به چه چیزی می‌رسی؟ و محمدؐ رسولی و علی امیرالمؤمنین. پس در آن جا خداوند علی را امیرالمؤمنین نامید ای جابر.

(ی) ۳۲۷- عیاشی به نقل از جابر می‌گوید: به ابوجعفر گفتم: کی علی، امیرالمؤمنین نامیده شد. گفت: به خدا سوگند این آیه بر محمدص نازل شد. بعد قسمت آخر آیه را آورد و همان سخن قبلی را درباره‌ی نامگذاری علی به امیرالمؤمنین، تکرار کرد.

(یا) ۳۲۸- و از جابر نقل است که گفت: ابوجعفر به من گفت: ای جابر، اگر جاهلان می‌دانستند که علی چه زمانی، امیرالمؤمنین نامیده شده است، حق او را انکار نمی‌کردند. جابر گفت: گفتم: فدایت گردم چه زمانی علی امیرالمؤمنین نامیده شد؟ گفت: این آیه را بخوان:

﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ - وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولِي وَأَنَّ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ -﴾

بعد به من گفت: ای جابر، به خدا سوگند این چنین، محمدص آن آیه را آورد.

(یب) ۳۲۹- رضی‌الدین علی بن طاوس در «کشف الیقین» از ثقة شکوهمند محمدبن عباس در تفسیرش از علی بن عباس بجلی از محمد بن مروان غزال از زید بن معدل از ابان بن عثمان از خالدبن یزید از ابی‌جعفر علیه السلام آورده است که گفت: اگر جاهلان این امت می‌دانستند، چه زمانی علی، امیرالمؤمنین نامیده شد. ولایت و اطاعت از او را انکار نمی‌کردند. گفتم: چه زمانی امیرالمؤمنین نامیده شد. گفت: آنگاه که خداوند پیمان نسل آدم را گرفت و اینگونه جبرئیل بر محمدص نازل کرد: ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ - وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولِي وَأَنَّ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ -﴾

(یج) ۳۳۰- ثقة الاسلام در «الکافی» از علی بن ابراهیم از یعقوب بن یزید از ابن ابی عمیر از ابی‌الربیع قزاز از جابر که از ابی‌عبدالله نقل می‌کند و می‌گوید: به او گفتم: چه زمانی علی، امیرالمؤمنین نامیده شد. گفت: خداوند او را به این نام، نامگذاری کرد و در کتابش نیز، آن طور نازل کرد: همان آیه قبلی.

(ید) ۳۳۱- تاسع‌البحار از مناقب ابن شهر آشوب از کتاب امالی ابن سهل با اسناد خود که به جابر متصل می‌شود، مانند آن را آورده است.

(یه) ۳۳۲- و از تفسیر محمدبن عباس از احمدبن هوزده باهلی از ابراهیم بن اسحاق نهاوندی از عبدالله بن حماد انصاری از عمروبن شمر از جابر، شبیه به حدیث قبلی را روایت کرده است.

(یو) ۳۳۳- و از دلائل محمدبن جریر طبری شیعی از حسین بن عبدالله بزاز از ابی‌الحسن علی بن محمد بن احمد بن لؤلؤ بزاز از احمدبن عبدالله بن زیاد از عیسی بن اسحاق از ابراهیم بن هراسه از عمروبن شمر از جابر، مانند آن را روایت کرده است.

(یز) ۳۳۴- و از سید فخار بن سعد از خلیفه ناصر از احمد بن احمد از ابن نهبان از ابن شاذان از احمد سید رضی الدین بن طاوس در کتاب «کشف الیقین» همه‌ی آنها را نقل کرده است. مولی محمد صالح در شرح حدیث قبلی گفته است: این که گفته شد از ابی‌الربیع قزاز روایت شد، او را با این وصف در کتب رجال نیافتم و بدون آن وصف، مجهول است و این که گفته شد: خداوند او را امیرالمؤمنین نامیده است در حالی که سؤال‌کننده از علت نامگذاری سؤال کرده بود و او این جواب را به او داد. این برای جواب دادن به مخاطب است تا هشداری باشد بر این که مهم‌ترین چیز برای مخاطب، آن است که نام‌گذاری را بشناسد و آن را تصدیق کند، زیرا ندانستن علت نامگذاری، ضرری به او نمی‌رساند و این که گفته شد: «همانا محمدص رسول من است» قرآن نازل شده بود. اما تحریف‌کنندگان منافق از روی حسد و دشمنی آن را حذف کردند. پایان کلام مولی محمد صالح، اما در حقیقت، مجهول بودن ابن ابی‌الربیع ضرری به روایت نمی‌رساند زیرا ابن ابی‌عمیر از او روایت نقل کرده که از غیر ثقه نقل نمی‌کند، علاوه بر این که خبر به چیزی تأیید شده که از حد استفاضه هم فراتر رفته است و احتمال دارد در اصل سؤال از زمان مام‌گذاری بوده باشد، اما آنچه در حال حاضر، موجود است بر اثر تصحیف و غلط‌املائی نسخه‌نویسان تغییر یافته است، به قرینه‌ی اخباری که ذکر شد. و ممکن است هدف سؤال در باره‌ی وجه تسمیه و علت نام‌گذاری نزد مردم بوده باشد، و امام بیان کرده که آن مطلب یک امر تعبدی است و نیازی به دانستن دلیل نیست و خداوند با این تعبیر آن را بیان کرده نه این که از طرف خودشان آن را گفته باشند و این امر آشکار است؛ پس بیندیش.

(یح) ۳۳۵- سیاری از ابن محبوب از حمادبن عیسی از حمید بن جابر عبدی از

امیرالمؤمنین علیه السلام آورده است که آیه‌ی:

﴿مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ [الأعراف: ۳۲].

«چه کسی زینت‌های الهی را برای بندگانش آفریده و مواهب و روزی‌های پاکیزه را حرام کرده است. بگو: آن روزی‌ها برای کسانی است که ایمان آورده‌اند.»
کلمه‌ی «حلال» بوده و حذف گردیده است.

(یط) ۳۳۶- ابوجعفر محمدبن علی طوسی در کتاب «ثاقب المناقب» از محمدبن قتیبه که ادب‌کننده‌ی ابوجعفر بود، روایت کرده است که گفت: روزی (ابوجعفر) نزد من از لوحی قرآن می‌خواند؛ ناگهان لوح را انداخت و با نگرانی برخاست و گفت: «إنا لله وإنا إليه راجعون» تمام شد به خدا سوگند پدرم وفات یافت. گفتیم: از کجا این مطلب را فهمیدی؟ گفت: از عظمت خداوند چیزی به نزد من آمد که آن را نمی‌شناسم. گفتیم: رفته است؟ گفت: این مطلب را رها کن به من اجازه بده تا داخل خانه شوم و وقتی بیرون آمدم، از قرآن پرس تا برایت تفسیر کنم و تو حفظ کن. پس داخل خانه شد؛ من هم برخاستم و به دنبال او داخل خانه شدم؛ زیرا برای او نگران بودم. گفت: به هیچ احدی اجازه ندهید که نزد من بیاید تا خود بیرون آیم. سرانجام دگرگون شده، بیرون آمد؛ در حالی که می‌گفت: «إنا لله وإنا إليه راجعون» به خدا سوگند پدرم مُرد. بعد گفتیم: فدایت شوم پدرت فوت کرده است؟ گفت: بلی و خودم غسل و کفنش را به عهده گرفتم. سپس به من گفت: این مطلب را رها کن و قرآن را از من بپرس تا برایت تفسیر کنم و تو هم آن را حفظ کن. گفتیم: از اعراف برآیم بگو. سپس گفت: اعوذ بالله و بسم‌الله و این آیه را قرائت کرد:

﴿وَإِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُمْ كَالثَّلَثِ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ وَاقِعٌ﴾ [الأعراف: ۱۷۱].

«زمانی را به خاطر بیاور که کوه طور را از جای برکنندیم و بر فراز سرشان قرار دادیم مانند سایبانی بود و ایشان گمان بردند که بر سرشان فرو می‌آفتد.»
بعد گفتیم: از «المص» برآیم بگو. گفت: این اول سوره است و این ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و عام و خاص است و آن‌چه نویسندگان به غلط نوشته‌اند و چیزی که بر مراد مشتبه شده است، در آن موجود است.

سوره ی انفال

(الف) ۳۳۷- سیاری از نضر از جلیبی از شعیب از ثمالی از ابی جعفر علیه السلام روایت کرده است که گفت: از ابن جعفر درباره ی این آیه سؤال کردم: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ﴾ [الأنفال: ۱] و در جواب گفت: بگو: «يسألونك الأنفال»؛ (یعنی، حرف عن باید حذف شود).

(ب) ۳۳۸- و از علی بن حکم از ابان بن عثمان از عموی واسطی خود از ابی عبدالله واسطی از ابی عبدالله علیه السلام روایت است که درباره ی آیه ی فوق گفت: باید آن را با حذف «عن» خوانند.

(ج) ۳۳۹- و از خلف از ابی المعز از ابی بصیر روایت است که گفت: درباره ی آیه ی اول انفال از ابی جعفر علیه السلام سؤال کردم، در جواب گفت: «عن» را حذف کن. مردم گفتند: ای پیامبر خدا، ما را از انفال بهره ای رسان؛ زیرا انفال مخصوص توست. بعد خداوند این آیه را نازل کرد:

(يسألونك الأنفال قل الأنفال لله ورسوله)

(د) ۳۴۰- نعمانی در تفسیرش با سند گذشته ی خویش از امیرالمؤمنین علیه السلام درباره ی چگونگی تقسیم غنایم، روایت می کند که حضرت علی گفتارش را ادامه می دهد تا به جایی می رسد که می گوید: «همانا یکی از وظایف قائم نسبت به امور مسلمانان، انفالی است که برای پیامبر خداص بود. خداوند فرمود: (يسألونك الأنفال)؛ اما تحریفش کردند و گفتند: (يسألونك عن الأنفال) درخواست انفال کردند آن را هم فقط برای خود می خواستند، پس خداوند ایشان را با آیه ای که ذکر آن گذشت، جواب داد و دلیل آن، این کلام خداوند است که می فرماید:

﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾

[الأنفال: ۱].

«از خدا بترسید و خودتان را اصلاح کنید و خدا و رسولش را اطاعت کنید اگر مسلمان هستید؛ یعنی، ملازم طاعت خدا باشید در این که درخواست نکنید چیزی را که حق شما نیست.»

(هـ) ۳۴۱- سعدبن عبدالله قمی در کتاب «ناسخ القرآن» به نقل از استادان خود می‌گوید که امام صادق (یسألونک الانفال) قرائت کرد و طبرسی گفته است که ابن مسعود و سعدبن ابی‌وقاص و علی بن حسین و ابوجعفر محمدبن علی الباقر علیه السلام و زیدبن علی و جعفر بن محمد الصادق علیه السلام و طلحه بن مصرف: (یسألونک الانفال) خواندند. و طبرسی در جای دیگری گفته است: به صحیح و ثابت است که قرائت اهل بیت (یسألونک الانفال) بوده است. می‌گویم: بیان سؤال با «عن»، برای شناخت ماهیت یا صفات یا بعضی از مسائل نامعلوم شیء است؛ مثلاً خداوند فرموده است:

﴿وَيَسْأَلُكَ عَنِ الْقَرْنَيْنِ﴾ [الكهف: ۸۲]. «از تو درباره روح می‌پرسند».

﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ﴾ [طه: ۱۰۵]. «از تو درباره کوه‌ها می‌پرسند».

اما اگر سؤال بدون حرف جر خود به مفعول دوم تجاوز کند، مانند (سألت فلاناً شيئاً کذا) بدین معنی آن است که از فلانی چیزی درخواست کردم؛ یعنی، مفعول دوم را درخواست کرده است و سؤال در آیه‌ی مذکور از ماهیت نیست؛ چون در این صورت مناسب بود غنیمت و میراث بدون وارث و اموال عمومی بیت‌المال که مخصوص پادشاهان مانند مراتع و جنگل و غیره در جواب ذکر شود. اما اگر سؤال از شناخت حکم آن و این که حلال است یا حرام، باشد؛ چنانکه ملت‌های سابق در باره‌ی حکم اشیاء سؤال کرده‌اند و بعضی مفسران احتمالش را داده‌اند، چنانکه طبرسی آن را نقل کرده است، آن وقت این معنی با تهدید ظاهری که از جمله‌ی «فاتقوا الله» فهمیده می‌شود و در این جا مناسب نیست؛ چنانکه امیرالمؤمنین در خبر گذشته به آن اشاره کرد. چون زشتی و ناروایی در این سؤال وجود ندارد تا با جلوگیری و انکار روبرو شود. پس معلوم می‌شود که غرض از سؤال، تقاضای تقسیم انفال و تعیین سهمی برای آنان است، چنانکه جماعتی چنین پنداشتند و طبرسی آن را از ابن عباس و ابن جریج و ضحاک و عکرمه و حسن و طبری نقل کرده است و گفته این روایت از ابی‌جعفر و ابی‌عبدالله علیه السلام به صحت رسیده است و آن دو گفته‌اند: «همانا انفال به تمام چیزهایی گفته می‌شود که از دارالحرب بدون جنگ گرفته می‌شود»، طبرسی مطلب را ادامه

می‌دهد تا آن جا که می‌گویند: بی‌گمان غنائم بدر برای پیامبر بود و بعد از او درخواست کردند که به آنان بدهد. آن جماعتی که نامشان برده شد، نظرشان این است که «عن» زائد است یا این که مفعول دوم محذوف است که تأویل آن چنین است: (یسألونك عن الأنفال أن تعطيهم) اما این تأویل، خالی از تکلف نیست و بنابر روایات آیه با ظاهر خود راست است؛ چنانکه این مطلب بر کسی مخفی نیست.

(ز) ۳۴۲- سیاری از محمدبن سنان از عبدالرحیم قصیر و برقی از محمدبن - کذا - از ابی بصیر از ثعلبه از عبدالرحیم از ابی جعفر علیه السلام روایت می‌کند که آیهی بعدی را این چنین تلاوت کرد: (وأتقوا فتنة لتصيبين الذين ظلموا منكم خاصة) که وی «لاتصيبين» را «لتصيبين» خوانده است.

(ح) ۳۴۳- طبرسی گفته: امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام و زیدبن ثابت و ابوجعفر الباقر علیه السلام و ربیع بن انس و ابوالعالیه «لتصيبين» خوانده‌اند.

(ط) ۳۴۴- علی بن ابراهیم درباره فرموده‌ی خداوند متعال: (یا ایها الذین آمنوا لاتخونوا الله ورسوله وتخونوا أماناتکم وأنتم تعلمون) گفته است که درباره ابی لبابه‌ی بن عبدالله المنذر نازل شد، پس لفظ آیه عام، اما معنی آن خاص است و این آیه در غزوه‌ی بنی قریظه در سال پنجم هجری نازل شد و این مطلب همراه اخبار بدر در این سوره نوشته شده است و جنگ بدر در زمانی بود که شانزده ماه از آمدن رسول خداص به مدینه گذشته بود و این آیه با این آیهی سوره‌ی توبه نازل شده: (و آخرون اعترفوا بذنوبهم) که این هم درباره‌ی ابی لبابه نازل شد، پس این دلیل است بر این که تألیف قرآن با ترتیب نزولی آن بر پیامبر خدا مخالف است.

(ی) ۳۴۵- سیاری از بکار از پدرش از حسان از ابی جعفر علیه السلام روایت کرده است که گفت: آیهی فوق چنین نازل شد: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمْنَتِكُمْ - فِي آلِ مُحَمَّدٍ - وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٢٧﴾﴾ [الأنفال: ۲۷].

سوره‌ی براءت

(الف) ۳۴۶- عیاشی از عبدالله بن محمد حجال آورده است که گفت: نزد ابی‌الحسن دوم بودم و حسن بن جهم با من بود. حسن به او گفت: آنان - سنی‌ها - برای ما به این آیه احتجاج می‌کنند:

﴿ثَانِي اَثْنَيْنِ اِذْ هُمَا فِي الْغَارِ﴾ [التوبة: ۴۰] وی گفت: هیچ حجتی برای آنان در این آیه نیست. به خدا سوگند فرموده است: (فأنزل الله سكينته على رسوله) و خداوند ابوبکر را در این آیه به خوبی ذکر نکرده است. می‌گوید: به او گفتم: فدایت شوم آیه را این گونه می‌خوانید؟ گفت: قرائت آن، چنین است: ﴿اَنْزَلَ اللهُ سَكِينَتَهُ وَعَلَيْهِ﴾ [التوبة: ۴۰] آمده، و طبق این روایت، کلمه‌ی رسول حذف گردیده است).

(ب) ۳۴۷- از جبلی از زراره روایت شده است که ابوجعفر گفت: آیه این گونه نازل شده است (فأنزل الله سكينته على رسوله) مگر نمی‌بینی که سکینه بر رسول خدا نازل شده است و سرانجام سخن و آیین کافران را درهم گسیخت. و گفت: این کلام عتیق است.

(ج) ۳۴۸- کلینی از محمدبن یحیی از احمدبن محمد از ابن‌فضال از امام رضا روایت کرده است که گفت: (فأنزل الله سكينته على رسوله وأيده بجنود لم تروها) پرسیدم که این طور آن را بخوانیم؟ گفت: تنزیل آن همان طور است.

(د) ۳۴۹- سیاری از حماد از حریر از ابی‌جعفر علیه‌السلام روایت کرده است که گفت: (فأنزل الله سكينته على رسوله) به او گفتم: «علیه» درست است، گفت: بلکه «علی رسول»، مگر نمی‌بینی که سکینه بر رسول خداص نازل شده است؟

(ه) ۳۵۰- و از حماد از حریر از کسی که او را خبر کرده است از ابی‌جعفر علیه‌السلام روایت کرده که وی آیه‌ی فوق را چنین قرائت کرد: (فأنزل الله سكينته على رسوله وأيده- بروح القدس منه) گفتم: ما چنین نمی‌خوانیم. گفت: نه این طور بخوان؛ زیرا این‌گونه نازل شده است. می‌گویم: سخن علماء در باره‌ی زشتی و ناهمواری برگشت ضمیر «صاحب» طولانی است و این که این آیه بر عدم ایمان صاحب دلالت دارد، اما عامه - سنی‌ها - این علما را تقبیح کرده‌اند و به آیه (۴۰: توبه) افتخار می‌کنند، تا جایی که من بعضی از مصاحف آنان را دیده‌ام که در آن، این آیه با آب طلا نوشته شده

است و از چیزهایی که زن عزادار فرزند مرده از آن به خنده می‌آید و سیوطی در کتاب «الاتقان» و درباره آیهی (إِنْ لَا تَنْصُرُوهُ...) گفته در این آیه دوازده ضمیر هست که همگی به پیامبر و آل بیت برمی‌گردد، جز ضمیر «علیه» که به «صاحب» برمی‌گردد، چنانکه سهیلی آن را از علمای متعدد نقل کرده است؛ زیرا سکینه بر پیامبر نازل نشده چون او از سکینه و آرامش برخوردار بود. با این که قبل از این سخن بلافاصله گفته قاعده آن است که جهت پرهیز از پریشانی ضمائر در مرجع متوافق باشند. وقتی که بعضی از علما جایز دانستند که در این آیه:

﴿أَنْ أَقْذِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَاقْذِفِيهِ فِي الْيَمِّ﴾ [طه: ۳۹] ضمیر اولی به موسی و ضمیر دومی به تابوت برگردد، زمخشری از آنان ایراد گرفت و آن را تنافری دانست که قرآن را از اعجاز خود خارج می‌کند. پس او گفته است: همه‌ی ضمیرها به موسی برمی‌گردند و بازگشت بعضی از ضمائر به موسی و بعضی دیگر به تابوت نادرست است، زیرا به تنافر نظمی می‌انجامد که نظم اصل اعجاز در قرآن است و مراعات این مطلب، مهم‌ترین چیزی است که بر مفسر واجب است و در این آیه:

﴿لِيُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُعَزِّرُوهُ وَتُوَقِّرُوهُ وَتُسَبِّحُوهُ﴾ [الفتح: ۹] گفته است تمام ضمائر به «الله» برمی‌گردد و هر کس که در بین ضمائر فرقی بگذارد از واقعیت دور شده است. (بقیه‌ی کلام در محل آن بیان شده است). و طبرسی در جوامع خود درباره‌ی قرائت مذکور می‌گوید: آن قرائتِ امام صادق است.

(ز) ۳۵۱- سیاری از برقی از محمدبن سلیمان از پدرش از اسحاق بن عمار از ابی‌عبدالله روایت کرده است که گفت: وای بر تو از کتاب خدا.
(ح) ۳۵۲- از مثالب بن شهر آشوب از امامان آمده است که آیه‌ی نامبرده، اینگونه است: (وَيْلِكَ لَا تَحْزَن).

(ط) ۳۵۳- علی بن ابراهیم قرائت آیه‌ی بعدی: ﴿لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ﴾ [التوبة: ۱۱۷] را چنین روایت کرد: (لقد تاب الله بالنبي على المهاجرين والانصار الذين اتبعوه في ساعة العسرة) صادق عليه السلام گفت: چنین نازل شد.

(ی) ۳۵۴- شیخ طبرسی در کتاب «الاحتجاج» در خلال یک حدیث طولانی آورده است که صادق علیه السلام (لقد تاب الله بالنبي على المهاجرين) خواند.

(یا) ۳۵۵- و در همان منبع آمده است که از ابان بن تغلب روایت است که گفت: به او گفتم: ای پسر رسول الله، عامه-اهل سنت- مانند آن چه نزد توست، نمی خوانند. گفت: ای ابان، چگونه می خوانند؟ گفتم: این چنین می خوانند: ﴿لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ﴾ بعد امام صادق گفت: وای بر آنان! پیامبر خدا چه گناهی دارد که خداوند از آن گذشت کند و توبه اش را بپذیرد، در واقع خدا توسط او توبه‌ی امتش را پذیرفت.

(یب) ۳۵۶- طبرسی گفته و از رضا علی بن موسی الرضا علیه السلام روایت شده است که خواند: (لقد تاب الله بالنبي على المهاجرين).

(یج) ۳۵۷- سعدبن عبدالله در کتاب مذکور از ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام روایت کرده است که از مردی پرسید: این آیه را چگونه می خوانی؟ مرد گفت: ما چنین می خوانیم ﴿لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ﴾. امام گفت: این طور نیست و خدا فرموده است: (لقد تاب الله بالنبي على المهاجرين)

(ید) ۳۵۸- کلینی از احمدبن مهران از عبدالعظیم از حسین بن میاح از کسی که به او خبر داده شده است، روایت کرده که مردی این آیه ﴿وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ﴾ [التوبة: ۱۰۵] را نزد ابی عبدالله خواند. ابی عبدالله گفت: این طور نیست بلکه در اصل به جای والمؤمنون، «والمؤمنون» است «والمؤمنون» ما هستیم.

(یه) ۳۵۹- علی بن ابراهیم گفت: قرائت این آیه اینگونه است: (یا ایها النبی جاهد الکفار بالمنافقین) زیرا پیامبرص با منافقان با شمشیر جنگ نکرد و به جای المنافقین، بالمنافقین است.

(یو) ۳۶۰- طبرسی گفت: در قرائت اهل بیت (جاهد الکفار بالمنافقین) آمده است و در توجیه این قرائت گفته اند: زیرا پیامبر با منافقان نجنگید، بلکه با آنان الفت داشت

زیرا آن‌ها کفر را آشکار نمی‌کردند و علم و اطلاع خدا نسبت به کفر آنان موجب مباح بودن جنگیدن با آنان تا زمان اظهار ایمان نبوده است.

(یز) ۳۶۱- محمد بن حسن شیبانی در «نهج‌البیان» آورده است که در قرائت اهل بیت: (جاهد الکفار بالمنافقین) آمده است؛ منظورش این است که هر کس از طرفین کشته شود، پیروز است.

(یح) ۳۶۲- سیاری از صفوان از ازرق از اسماعیل از جابر از ابی‌عبدالله علیه السلام آورده است که آیه‌ی بعدی را اینگونه خواند: ﴿وَأَخْرُونَ - يَرْجُونَ - لِأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ [التوبة: ۱۰۶] (به جای «مرجون»).

(یط) ۳۶۳- و از برقی از محمد بن سلیمان از پدرش از اسحاق بن عمار از ابی‌عبدالله علیه السلام روایت است که آیه‌ی ﴿لَا يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِي بَنَوْا رِيبَةً فِي قُلُوبِهِمْ﴾ [التوبة: ۱۱۰]. را چنین خواند: (لا يزال بنیانهم الذي بنوا ريبه في قلوبهم إلى أن تقطع قلوبهم).

(ک) ۳۶۴- طبرسی درباره‌ی آیه‌ی فوق گفته است: یعقوب و سهل «إلى أن» خوانده‌اند مبنی بر این که «إلى» حرف جر باشد و همین قرائت، قرائت حسن و قتاده و جحدری و جماعتی است و برقی آن را از ابی‌عبدالله علیه السلام روایت کرده است و طبرسی در «جوامع» خود نقل کرده که امام صادق هم به آن صورت خوانده است.

(کا) ۳۶۵- کلینی از محمد بن یحیی از احمد بن محمد از علی بن حکم از علی بن ابی‌حمزه از ابی‌بصیر از ابی‌جعفر علیه السلام روایت کرده است که گفت: ﴿الْعَبِيدُونَ...﴾ [التوبة: ۱۱۲] را تلاوت کردم، ابو جعفر گفت: نه، (التائبين العابدین) بخوان. بعد علت را از او جویا شدم، در جواب گفت: خداوند در میان مؤمنان، «تائبین و عابدین» را خریده است؛ یعنی، «تائبین و عابدین» مفعول فعل «اشتری» مقدر هستند.

(کب) ۳۶۶- سیاری از ابی‌طالب از علی بن ابی‌حمزه از ابی‌بصیر از ابی‌جعفر علیه السلام مانند آن را روایت کرده است.

(کج) ۳۶۷- عیاشی به نقل از ابی‌بصیر می‌گوید: از ابو جعفر درباره‌ی آیه‌ی: ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمْ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ

فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ ﴿التوبة: ۱۱۱﴾ تا آخر آن، سؤال کردم. گفت: آن در زمان گرفتن میثاق بود. سپس آیه‌ی (التائبون العابدون) را قرائت کردم. ابوجعفر گفت: چنین مخوان بلکه بخوان: (التائبين العابدين) تا آخر آیه. سپس گفت: هر گاه آن‌ها را دیدی، نزد آن کسانی قرار دارند که خداوند نفس و مالشان را خریداری کرده است، که منظورش رجعت بود.

(کد) ۳۶۸- سعدبن عبدالله قمی در «بصائر» گفته است: چنانکه شیخ حسن بن سلیمان حلی از حسین بن ابی‌الخطاب از وهب بن حفص از ابی‌بصیر روایت کرده است که گفت: از ابوجعفر سؤال کردم تا آخر روایت.

(که) ۳۶۹- طبرسی گفته است: ابی و عبدالله بن مسعود و اعمش: (التائبين العابدين) را تا آخر آیه با «ياء» خواند و این قرائت از ابی‌جعفر و ابی‌عبدالله علیه‌السلام هم روایت شده است. سپس طبرسی گفته است: اما رفع در (التائبون العابدون) بنا بر قطع و استیناف است؛ یعنی، (التائبون) و نیز بر مدح هم مرفوع است. و گفته شده رفع آن می‌تواند بنا بر بدلیت بر مبتدا و خبری باشد که بعد از: (والحافظون لحدود الله) محذوف است.

و آن مبتدا و خبر: «لهم الجنة» است. این قول از زجاج بود و گفته شده رفع آن بنا بر بدلیت از ضمیر یقاتلون می‌باشد؛ یعنی «یقاتلون التائبون: والتائبين و العابدون» احتمال دارد که علامت جر باشد و احتمال هم دارد علامت باشد، اما جر، هنگامی است که وصف مؤمنین باشد؛ یعنی، (من المؤمنین التائبین). و احتمال دارد که بنا بر تقدیر فعلی در معنی مدح علامت نصب باشد، پس گویا گفته است: «اعني يا امدح التائبين». پایان کلام طبرسی. و ظاهر خبرها نشان می‌دهد که وصف مؤمنین است. صاحب خانه بهتر می‌داند چه چیزی در خانه است.

(کو) ۳۷۰- عیاشی به نقل از فیض المختار گفته است: ابوعبدالله علیه‌السلام به من گفته: چگونه این آیه در سوره‌ی توبه را قرائت می‌کنی: ﴿وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِفُوا...﴾ [التوبة: ۱۱۸] گفتیم: ﴿خُلِفُوا﴾ می‌خوانم. گفت: خلفوا دلالت بر نماینده بودن آنان دارد؛ پس در

حال طاعت بوده‌اند. و حسین بن مختار از ابی‌عبدالله آورده است که می‌گوید: اگر خلافت به آنان واگذار شده باشد، پس هیچ گناهی ندارند اما آنان با عثمان و دو همراه وی مخالفت کردند. پس در واقع کلمه قرآنی خالفوا است نه خلفوا. گویا تحریف شده است. و آن‌ها هیچگاه صدای سُم اسب و صدای سلاح را نشنیدند مگر این که گفتند: به ما حمله شد. و بدینگونه خدا ترس را بر آنان چیره کرد تا داخل صبح شدند.

(کز) ۳۷۱- علی بن ابراهیم گفت: دانشمند اهل بیت گفت: همانا این آیه چنین نازل شد: *وعلی الثلاثة الذین خالفوا*؛ نه *خلفوا*؛ زیرا اگر چنین بود، عیبی نداشتند.

(کح) ۳۷۲- کلینی از علی بن ابراهیم از صالح بن سندی از جعفر بن بشیر از فیض المختار آورده است که گفت: ابو عبدالله علیه السلام پرسید: چگونه این آیه را می‌خوانی: *﴿وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلَفُوا حَتَّىٰ إِذَا صَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ﴾* [التوبة: ۱۱۸] گفتم: *﴿خَلَفُوا﴾* می‌خوانم. گفت: اگر چنین بود... تا آخر روایت عیاشی. در نسخه‌ها چنین آمده است و گویا این جمله: «قال قلت خلفوا» از خبر حذف شده است، به قرینه‌ی خبر گذشته و روایت سیاری و عدم پیوستگی کلام بدون آن جمله.

(کط) ۳۷۳- سیاری از محمد بن علی از جعفر بن بشیر از ابن مختار، مانند آن را روایت کرده است.

(ل) ۳۷۴- و از احمد بن محمد از ابی‌بصیر از ثعلبه از عمر بن یزید روایت کرده است که گفت: از ابی‌عبدالله شنیدم که می‌خواند: *(وعلی الثلاثة الذین خالفوا)* سپس گفت: به خدا سوگند اگر «خلفوا» باشد، آنان مرتکب گناهی نشدند؛ پس عقوبتی بر آنان نیست.

(لا) ۳۷۵- و از ابن جمهور از بعضی از یارانش، مانند این خبر نقل شده است.

(ل) ۳۷۶- طبرسی گفته است: علی بن حسین زین‌العابدین و ابو جعفر محمد بن علی‌الباقر و جعفر بن محمد الصادق علیهم السلام و ابو عبدالرحمن سلمی، «خالفوا» خوانده‌اند. پایان کلام طبرسی. این آیه در غزوه‌ی تبوک نازل شد و این خبرها دلالت دارند بر آن‌چه درباره‌ی آن سه نفر که در هنگام خروج پیامبر ص به سوی تبوک تخلف کردند، روی داد. پس خدا ترس را در آن شب بر آن‌ها چیره کرد، تا جایی که زمین با آن گستردگی و وسعتی که دارد بر آن‌ها تنگ شد و به خاطر خوف و اندوه فراوان دلشان

به هم آمد، تا وقت صبح خود را به پیامبر ﷺ رساندند و از تخلف خود معذرت خواستند.

(لج) ۳۷۷- طبرسی گفته است: در مصحف عبدالله بن مسعود و قرائت ابن عباس به نقل از صادقین، این قرائت از ابی عبدالله علیه السلام روایت شده است.

(لد) ۳۷۸- کلینی از تعدادی از اصحاب ما، از سهل بن زیاد از یحیی بن مبارک از عبدالله بن جبلة از اسحاق بن عمار از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده است که گفت: خداوند این آیه را چنین نازل کرد: (لقد جاءكم رسولٌ من أنفسنا عزیز علیہ ماعتتنا حریص علینا بالمؤمنین رؤوف رحیم).

(له) ۳۷۹- سیاری از سلیمان بن اسحاق از یحیی بن مبارک قرشی از عبدالله، مانند آن را روایت کرده است. مجلسی در کتاب «مرآة العقول» گفته است: این خبر دلالت می‌کند بر این که مصحف اهل بیت در بعضی از مسائل، مخالف مصحفی است که در دست مردم است. و در کتاب «الکشاف» آمده است که «من انفسکم» خوانده شده است؛ یعنی، از بزرگ‌ترین و ارزشمندترین شما و گفته شده این قرائت، قرائت رسول خدا و فاطمه و عائشه است.

سوره‌ی یونس

(الف) ۳۸۰- سیاری از سهل بن زیاد، سند را به ابی عبدالله رسانده است که آیه را چنین خواند: (قل لو شاء الله ماتلوتہ علیکم ولا أنذرتکم به) در حالی که آن چه در مصحف موجود است: «ولأدرأکم» را به همزه روایت کرده‌اند.

سوره‌ی هود

(الف) ۳۸۱- طبرسی گفته است: ابن عباس و مجاهد و یحیی بن یعمر روایت کرده‌اند و باز هم از علی بن حسین و ابی جعفر محمد بن علی علیه السلام و زید بن علی و جعفر بن محمد علیه السلام روایت شده است که در باره‌ی آیه‌ی ﴿إِنَّهُمْ يَكْتُمُونَ صُدُورَهُمْ﴾ [هود: ۵] به جای: ﴿يَكْتُمُونَ﴾، «یثنون» بر وزن یفعول، قرائت کردند، در «الکشاف» آمده است که این لغت بنای مبالغه است، مانند «احلوی» از حلاوت و اصل آن از «الثن» است و آن عبارتست از: کلام ضعیف. می‌خواهد بگوید: دل های آنان بر کلام ضعیف پذیرش دارد؛

چنانکه گیاه ضعیف قابل انعطاف است، یا می‌خواهد بگوید: ایمانشان ضعیف و دل هایشان مریض است. یعنی، این آیه در اصل یَثْنُونِی صُدُوْرَهُمْ به رفع صدور بوده نه ﴿یَثْنُوْنَ صُدُوْرَهُمْ﴾ به نصب صدور.

(ب) ۳۸۲- سیاری از ابن‌جناده مکنون از ابی‌حمزه از ابی‌جعفر و علی‌بن حسین علیه السلام روایت کرده‌اند که این آیه را چنین قرائت کردند: (إِلا الذین صبروا - علی ما صنعتهم به من بعد نبیهم - و عملوا الصالحات) (گویا بین دو خط از قرآن حذف گردیده است).

(ج) ۳۸۳- نعمانی با سند قبلی در تفسیر خود از امیرالمؤمنین در شمارش آیات تحریف شده روایت می‌کند که آیه‌ی بعدی در اصل چنین است: (أفمن کان علی بیته من ربه) یعنی رسول‌خدا (و یتلوه شاهد منه - وصیه اماماً و رحمة - و من قبله کتاب موسی أولئک یؤمنون) آن را تحریف کردند و این طور خواندند: ﴿أَفَمَنْ كَانَ عَلَى بَيْتِهِ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ وَمِنْ قَبْلِهِ كَتَبُ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً﴾ [هود: ۱۷]. پس عبارتی را بر عبارت دیگر مقدم کردند؛ به همین سبب، معنی آیه از بین رفت.

(د) ۳۸۴- علی‌بن ابراهیم از پدرش از یحیی بن ابی‌عمران از یونس از ابی‌بصیر و فضیل از ابی‌جعفر علیه السلام روایت کرده است که آیه‌ی فوق چنین نازل شد: (أفمن کان علی بیته من ربه - یعنی، رسول الله - ویتلوه شاهد منه إماماً ورحمة و من قبله کتاب موسی یؤمنون به). بعد در ترکیب آیه تقدیم و تأخر صورت گرفت.

(ه) ۳۸۵- از امام صادق به طور مرسل آمده است که این آیه چنین نازل شد: (أفمن کان علی بیته من ربه ویتلوه شاهد منه إماماً ورحمة و من قبله کتاب موسی).

(و) ۳۸۶- سیاری از محمد بن سنان از بکیر حسانی و عبدالله بسمی از ابی‌یعقوب از ابی‌عبدالله علیه السلام درباره آیه‌ی فوق روایت کرده است که چنین تلاوت کرد: (أفمن کان علی بیته من ربه ویتلوه شاهد منه إماماً ورحمة): و ابو عبدالله علیه السلام گفت: پس در این جا این عبارت (من ربه ویتلوه شاهد منه إماماً ورحمة) قرار داده شده است.

(ز) ۳۸۷- شیبانی در «نهج البیان» عبارات را در مثالها مقدم و مؤخر آورده است، مانند این آیه: ﴿وَمِنْ قَبْلِهِ كَتَبُ مُوسَىٰ إِمَامًا﴾ [هود: ۱۷] پس در تألیف آیه در میان کلمات تقدیم و تأخیر نمودند.

(ح) ۳۸۸- سعدبن عبدالله قمی در کتاب «ناسخ القرآن» در باب تحریف آیات گفته: از این باب در سوره‌ی هود این آیه آمده است ﴿أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْنَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ وَمِنْ قَبْلِهِ كَتَبُ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً﴾ تا آخر. ابوعبدالله گفت: نه به خدا سوگند خداوند این چنین نازل نکرد، بلکه چنین است: (أفمن على بينة من ربه ويتلوه شاهد منه إماماً ورحمةً ومن قبله كتاب موسى).
 (ط) ۳۸۹- سیاری از بکر بن محمد و غیر او نقل کرده است که اسناد را به ابوعبدالله می‌رسانند که آیه‌ی ﴿وَنَادَىٰ نُوحٌ أُمَّتَهُ﴾ [هود: ۴۲] را «ابنها» قرائت کرد؛ یعنی، پسر زنش را صدا زد و آن لغت قبیله‌ی طی است.

(ی) ۳۹۰- و با همان اسناد از ابی جعفر علیه السلام آمده است: نادى نوح ابنه و گفت: این فقط لغت طی است. پس امام یک «الف» را به ضمیر اضافه کرد و آن را «ابنها» نمود.

(یا) ۳۹۱- علی بن ابراهیم از احمدبن ادريس از موسی بن اکیل نمیری از علاء بن سبانه از ابی عبدالله علیه السلام درباره‌ی قول خداوند: ﴿وَنَادَىٰ نُوحٌ أُمَّتَهُ﴾ روایت کرده است که آن پسر، پسر نوح از همسرش بود و در لغت طی، پسر زن به مرد منسوب می‌گردد و به جای «ابنها، ابنه» گفته می‌شود.

(یب) ۳۹۲- عیاشی به نقل از موسی بن علاء بن سبانه و درباره‌ی آیه فوق می‌گوید: آن پسر، پسر نوح نبود بلکه پسر زنش بود از شوهر دیگرش؛ اما در لغت قبیله‌ی طی، پسرزن را به مرد نسبت می‌دهند.

(یج) ۳۹۳- طبرسی گفته است که از علی بن ابیطالب و ابی جعفر محمدبن علی و جعفر بن محمد و عروه بن زبیر و نادى نوح ابنه روایت شده است.

(ید) ۳۹۴- عیاشی از محمدبن مسلم از ابی جعفر علیه السلام روایت کرده است که گفت: ﴿وَنَادَىٰ نُوحٌ أُمَّتَهُ﴾ در لغت طی، «ابنها» به نصب الف است و ضمیرها به زن نوح

برمی‌گردد؛ اما طبق لغت آنان، پسر زن به مرد نسبت داده می‌شود و به جای «ابنها»، «ابنه» می‌آید.

(یه) ۳۹۵- حمیری در کتاب «قرب الاسناد» از احمد بن اسحاق بن سعد از بکر بن محمد از دی روایت کرده است که گفت: از ابو عبدالله علیه السلام شنیدم که می‌گفت: ﴿وَنَادَى نُوحٌ ابْنَهُ﴾ طبق لغت طی، چنانکه توضیح داده شد، منظور از «ابنها، ابنه» می‌باشد.

(یو) ۳۹۶- سیاری از محمد بن علی از عبدالرحمن بن ابی حماد از عمرو بن شمر از جابر از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده است که درباره‌ی آیه‌ی فوق گفت: «ابنه» طبق لغت طی، به جای «ابنها» آمده است؛ اما شگفت‌انگیز، این است که در «الکشاف» آمده است: علی علیه السلام «ابنها» خواند و ضمیر به همسر نوح برمی‌گردد و محمد بن علی علیه السلام و عروه بن زبیر، «ابنه» را به فتح هاء خواندند و باز هم ضمیر به همسر برمی‌گردد؛ یعنی، قصد «ابنها» داشته‌اند؛ اما با فتحه، از آوردن الف خودداری کردند و با این مطلب، مذهب حسن تقویت می‌شود. قتاده می‌گوید: از حسن در این باره سؤال کردم؛ گفت: به خدا قسم پسر نوح نبود. گفتم: خداوند از نوح حکایت کرده است که می‌گوید: این پسر من اهل من است و تو می‌گویی: پسر او نبود. اهل کتاب هم اختلاف ندارند در این که آن ناخلف، پسر نوح بود. در جواب گفت: چه کسی دینش را از اهل کتاب می‌گیرد. می‌گویم مخالفت در قرائت و غیره در بین امیرالمؤمنین و فرزندان او که حجت هستند، در عقل می‌گنجد همان‌گونه که رؤسای اهل گمراهی در غالب احکام حلال و حرام و آنچه رسول بزرگوار آورده است با هم توافق دارند، اما این که این پسر ناخلف، پسر نوح یا پسر همسرش بوده یا نه؟ اقوال مختلفی مانند همین خبرها وجود دارد. کسی که می‌خواهد این‌ها را بداند؛ باید به تفاسیر و کتاب‌های سیره مراجعه نماید.

(یز) ۳۹۷- عیاشی از علی بن ابی حمزه از ابی عبدالله روایت کرده است که آیه‌ی بعدی را چنین تلاوت کرد: (إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَن يَصِلُوا إِلَيْكَ فَأَسْرَبْهُم بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ - مَظْلَمًا-) سپس ابو عبدالله گفت: این است قرائت امیرالمؤمنین؛ (گویا مظلمًا از آیه حذف شده است).

(یح) ۳۹۸- سیاری از سعدان از ابی حمزه، مانند آن را به طور همسان روایت کرده است.

(یط) ۳۹۹- عیاشی از ابی بصیر از ابی جعفر علیه السلام آورده است که درباره‌ی آیه‌ی ﴿فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ﴾ [هود: ۱۰۵] گفت: در ذکر اهل آتش استثناء هست اما در ذکر اهل بهشت استثناء وجود ندارد و چنین خواند: (وأما الذين سعدوا ففي الجنة خالدین فیها ما دامت السماوات والأرض عطاءً غیر مجذوذ) یعنی، قبل از (عطاءً، إلا ماشاء ربك) وجود ندارد و بدین گونه آیه تحریف شده است. نعوذ بالله.

(ک) ۴۰۰- سیاری از حمادبن حریر و سعدان از ابی حمزه از ابی بصیر از ابی جعفر علیه السلام در آیه‌ی فوق، مانند خبر قبل را نقل کرد.

(کا) ۴۰۱- از حمادبن عیسی از حریر از ابی عبدالله علیه السلام آمده است که (عطاءً غیر مجذوذ) با دال آمده است.

(کب) ۴۰۲- عیاشی گفته است و در روایتی دیگر از حریر از ابی عبدالله علیه السلام مانند آن را روایت کرده است.

(کج) ۴۰۳- و از ابی بصیر به نقل از ابی عبدالله علیه السلام: (فمنها قائمٌ وحصیداً): با نصب قرائت کرد و گفت: ای ابامحمد، «حصید» (و درو کردن جز با آهن) نخواهد بود... در حالی که در قرآن با رفع خوانده می‌شوند. -

(کد) ۴۰۴- و در همان مورد روایت دیگری (فمنها قائم وحصید): و درو جز با فلز آهن ممکن نیست آمده است.

(که) ۴۰۵- سیاری از ابی ایوب از ابی بصیر از ابی عبدالله علیه السلام مانند خبر اول را روایت کرده است.

سوره‌ی یوسف

(الف) ۴۰۶- سیاری از ابن فضال از ابی بکیر از ابی یعقوب از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده است که در این فرموده‌ی خداوند: ﴿وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ...﴾ [یوسف: ۲۳]، (هَيْتَ لَكَ) است و در تفسیر «کشاف» آمده است که با این قرائت هم خوانده شده است و در تفسیر علی بن ابراهیم هم همینطور آمده است.

(ب) ۴۰۷- طبرسی گفته است از علی علیه السلام و ابی رجا و ابی وایل و یحیی بن وثاب «هیئت لک» با همزه و ضم تاء خوانده شد.

(ج) ۴۰۸- سیاری از ابن فضال از ابی بکیر از ابی یعقوب و غیر او به نقل از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده است که ﴿قَدْ شَعَفَهَا...﴾ را (قد شغفها) با عین قرائت کرد. (در حالی که در قرآن با غین است.)

(د) ۴۰۹- و از قاسم بن عروه از عبدالحمید از محمد بن مسلم از ابی جعفر علیه السلام مانند آن روایت شده است.

(ه) ۴۱۰- طبرسی گفته است. و از علی و علی بن حسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد علیه السلام و از حسن و یحیی بن یعمر و قتاده و مجاهد و ابن محیص روایت شده است که ﴿قَدْ شَعَفَهَا...﴾ با عین آمده است. «شعف البعیر»؛ یعنی، شتر را آماده کرد و با قطران - صمغ درخت صنوبر - وی را سوزاند؛ یعنی، یوسف دلش را سوزانده است.

(و) ۴۱۱- سیاری از ابن فضال از ابی بکیر از ابی یعقوب آورده است که گفت: ابوعبدالله علیه السلام آیهی ﴿وَقَالَ الْأَخْرُ إِنِّي أَرْنِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْرًا﴾ [یوسف: ۳۶] را چنین تلاوت کرد: (أحمل فوق رأسي جفة فيها خبز تأكل الطير منه).

(ز) ۴۱۲- عیاشی از ابن ابی یعقوب به نقل از ابی عبدالله علیه السلام یک بار دیگر گفته است: به جای ﴿وَقَالَ الْأَخْرُ إِنِّي أَرْنِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْرًا﴾ گفت: (أحمل فوق رأسي جفة فيها خبز تأكل الطير منه).

(ح) ۴۱۳- سیاری از نصر بن سوید از یحیی طوی از معلی بن عثمان بن معلی بن خنیس روایت کرده است که گفت: از ابی عبدالله علیه السلام شنیدم که این آیه را چنین خواند: (سبع سنابل خضر وأخر يابسات).

(ط) ۴۱۴- و از سیف بن عمیره مثل آن روایت شده است.

(ی) ۴۱۵- علی بن ابراهیم گفت: ابوعبدالله (سبع سنابل خضر) خواند.

(یا) ۴۱۶- طبرسی گفت: جعفر بن محمد علیه السلام (سبع سنابل) خواند.

(یب) ۴۱۷- سیاری از نصر از جلیبی از معلی بن عثمان از معلی بن خنیس روایت کرده است که گفت: از ابی عبدالله شنیدم که آیهی بعدی را چنین خواند: (یاکلن ما قربتم لهن).

(یج) ۴۱۸- و از سیف بن عمیره، مانند آن روایت شده است.

(ید) ۴۱۹- علی بن ابراهیم می گوید: امام صادق گفت: «ما قربتم» نازل شده است نه ما قدمتم.

(یه) ۴۲۰- طبرسی گفت: جعفر بن محمد علیه السلام «ما قربتم» خواند.

(یو) ۴۲۱- سعدبن عبدالله در کتاب «ناسخ القرآن» چنانکه در البحار آمده است، گفته است: ابوعبدالله (سبع بقرات سمان وسبع سنابل خضر وأخریابسات) خواند.

(یز) ۴۲۲- و در همان کتاب آمده است امام «ما قربتم لهن» قرائت کرد.

(یج) ۴۲۳- علی بن ابراهیم گفت: امام صادق گفت: مردی نزد امیرالمؤمنین آیهی بعدی را چنین خواند: ﴿ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يَعْصُرُونَ﴾ [یوسف: ۴۹] امیرالمؤمنین گفت: وای بر تو، چه چیزی را می افشردند؟ شراب را؟ آن مرد گفت: ای امیرالمؤمنین، چگونه این آیه را بخوانم؟ امیر گفت: چنین نازل شد: (عام فيه يغاث الناس وفيه يعصرون)؛ یعنی، بعد از سالها گرسنگی، باران بر آنان خواهد بارید. و دلیل آن، این آیه است:

﴿وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا﴾ [النبا: ۱۴] که المعصرات به معنی ابرهای بارانزا آمده است.

(یط) ۴۲۴- نعمانی با همان سند قبلی از علی علیه السلام روایت می کند که گفت: اما آن چه از کتاب خدا تحریف شده است - بعد مطلب را ادامه می دهد تا به این آیه می رسد (ثُمَّ يَأْتِي عام فِيهِ يغاث الناس وفيه يعصرون) است که به جای «يعصرون، يمطرون» بود و تحریفش کردند و گفتند: «يعصرون» و آن را با افشردن شراب معنی کردند و خداوند هم فرموده است: ﴿وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا﴾.

(ک) ۴۲۵- سیاری از ابن سیف از مردی به نقل از ابی عبدالله علیه السلام آیه‌ی فوق را چنین خواند: «ثُمَّ يَأْتِي عَامٌ فِيهِ يَغَاثُ النَّاسَ وَفِيهِ يَعْصِرُونَ»: با ضم یاء به معنی یُمطرون است سپس گفت: مگر این آیه را نشنیده‌ای: ﴿وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً مُّجَاجًا ﴿١٤﴾﴾.

(کا) ۴۲۶- عیاشی از محمد بن علی صیرفی از مردی به نقل از ابی عبدالله علیه السلام يعصرون را در آیه‌ی فوق، با ضم یاء به معنی یُمطرون قرائت کرد. بعد گفت: مگر نشنیده‌ای این آیه را: و انزلنا تا آخر آیه.

(کب) ۴۲۷- و از علی بن معمر از پدرش از ابی عبدالله علیه السلام روایت است که مانند این خبر را درباره‌ی آن آیه، اظهار کرده است.

(کج) ۴۲۸- سعد بن عبدالله قمی در کتاب «ناسخ القرآن» در باب تحریف آیات گفته که روایت شده است: مردی آیه‌ی فوق را نزد امیر المؤمنین چنین خواند: (ثُمَّ يَأْتِي مَنْ بَعْدَ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يَغَاثُ النَّاسَ وَفِيهِ يَعْصِرُونَ الْخَمْرُ) بعد آن مرد گفت: ای امیر المؤمنین، پس چگونه بخوانم. وی در جواب گفت: خداوند «يعصرون» را به معنی «یُمطرون» نازل کرده است و خداوند فرموده است: ﴿وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً مُّجَاجًا ﴿١٤﴾﴾ که معصرات به معنی ابرهای باران‌زا است.

(کد) ۴۲۹- سیاری از نصر از یحیی جلبی از شعیب عقرقونی از ابی بصیر از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده است که این آیه: (حتی إذا استیأس الرسل وظنوا أنهم قد كذبوا): را با تخفیف کذبوا خواند.

(که) ۴۳۰- عیاشی از ابی بصیر به نقل از ابی جعفر و ابی عبدالله علیه السلام آیه‌ی فوق را با تخفیف ذال، «کذبوا» قرائت کرده است.

(کو) ۴۳۱- طبرسی در کتاب «الجوامع» گفته است: امامان «کذبوا» را با تخفیف، قرائت کرده‌اند.

سوره‌ی رعد

(الف) ۴۳۲- شیخ مفید، ابوسعید محمد ابو سعید محمد بن احمد بن حسن نیشابوری، جد شیخ جمال الدین ابی الفتوح رازی خزاعی، صاحب تفسیر مشهور در

چهل حدیث، در حدیث سی و یکم می‌گوید: ابو القاسم عبدالعزیز بن محمد شعری به ما خبر داد و گفت: ابو عبدالله حسین بن جعفر جرجانی ما را خبر کرد و گفت: ابوبکر محمد بن حسین بن صالح سبعی در حلب به ما خبر داد و گفت: احمد بن حماد بن سفیان قاضی برایمان حدیث آورد و گفت: ابو بشر احمدی برای ما حدیث آورد و گفت: احمد بن عبدالرحمن ذهلی کوفی برای ما حدیث آورد و گفت: عبدالرحمن بن راشد اسدی مقری برایمان حدیث آورد و گفت: اسحاق بن یعقوب عطار از عبدالله بن محمد بن عقیل از جابر بن عبدالله برای ما حدیث آورد و گفت: پیامبر خدا به حضرت علی علیه السلام گفت: ای علی، همانا مردم از سلسله‌های متنوعی آفریده شده‌اند؛ من و تو از یک سلسله خلق شده‌ایم و آن، اینگونه است که خداوند فرموده است: ﴿وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتَجَوِّرَاتٌ وَجَنَّاتٌ﴾ [الرعد: ۴] قرائت را ادامه داد تا به این جمله رسید: ﴿يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ﴾ [الرعد: ۴]. و گفت: رسول خدا این آیه را چنین خواند.

(ب) ۴۳۳- محقق داماد در «حاشیه قبسات» می‌گوید: آن احادیثی که از طرق ما و طرق آنان آمده است به پشتیبانی همدیگر اذعان دارند که این آیه چنین نازل شد: (إنما أنت منذر لعباد وعلی لکل قوم هاد).

(ج) ۴۳۴- شمس الدین محمد بن بدیع رضوی در کتاب «حبل المتین» به نقل از تفسیر کازر و مولی فتح الله در سیاق آیات تحریف شده در سوره‌ی رعد: (إنما أنت منذر لعباد وعلی لکل قوم هاد).

خوانده‌اند. (در حالی که در قرآن علی ذکر نشده است).

(د) ۴۳۵- علی بن ابراهیم گفت این آیه: ﴿لَهُمْ مُعَقَّبَاتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِمْ يُحَفِّظُونَهُمْ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ﴾ [الرعد: ۱۱] نزد ابی عبدالله قرائت شد؛ ایشان خطاب به قاری گفت: مگر شما عرب نیستید؟ پس چگونه ممکن است معقبات در حالی که از عقب مشتق است و عقب که در پشت قرار دارد در جلوی انسان باشد. مرد قاری می‌گوید: گفتم: فدایت شوم، پس چگونه است؟ گفت: اینچنین نازل شد: (له معقبات من خلفه ورقیب بین یدیه - یحفظونه بأمر الله) و چه کسی است که بتواند چیزی را از امر خدا حفظ کند و آن، معقبات، فرشتگان مؤکل خدا، در میان مردم هستند.

(ه) ۴۳۶- عیاشی به نقل از برید عجلی گفت: ابو عبدالله علیه السلام قرائت آیهی ﴿لَهُ و مُعَقَّبَتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ﴾ [الرعد: ۱۱]. را از من شنید و گفت: «معقبات» چگونه در جلو قرار می گیرند؟ معقبات در پشت قرار می گیرند و (من) امر الله بامر الله است.

(و) ۴۳۷- سیاری از قاسم بن عروه از بکیر از حمران روایت کرد که مردی آیهی فوق را قرائت کرد، حمران معترض شد و گفت: شما عرب هستید. چگونه «معقبات» در جلو قرار می گیرند؟ و با فرمان خدا او را حفظ و نگهداری می کنند.

(ز) ۴۳۸- طبرسی گفته است: از ابی عبدالله چنین روایت شده است: (له معقبات من خلفه ورقیب بین یدیه - یحفظونه بامر الله) به جای «من امر الله».

(ح) ۴۳۹- علی بن ابراهیم در روایت ابی الجارود از ابی الجعفر: (یحفظونه بامر الله) به جای «من امر الله».

(ط) ۴۴۰- عیاشی از مسعده بن صدقه، به نقل از ابی عبدالله به جای ﴿يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ﴾ گفت: «بامر الله».

(ی) ۴۴۱- ابن شهر آشوب در مناقب، آن را مانند عیاشی در «الصفی» نقل کرده است و این سه روایت بر مطلوب - تحریف - صراحت ندارند؛ زیرا ممکن است گفته شود: کلمه ی (من) در این جا به معنی (باء) است؛ چنانکه طبرسی آن را از حسن و مجاهد نقل کرده است. و جبائی گفته که این مطلب هم از ابن عباس روایت شده و این مطلب مانند آن است که گفته شود: این کار از تدبیر فلان یا به تدبیر فلان است؛ یعنی، هر چند می شود (من) را به جای (باء) گرفت، اما واجب است آیه بر مطلوب - تحریف - حمل شود به قرینه ی آن چه گذشت و می آید.

(یا) ۴۴۲- طبرسی در «المجمع» گفته است و از علی و ابن عباس و عکرمه و زید بن علی (یحفظونه بامر الله) روایت شده است.

(یب) ۴۴۳- سیاری از محمد بن عبدالله از محمد بن اسماعیل از محمد بن حسین از کثیر بن سعید از مروان بن مروان از ابی عبدالله روایت کرده است که این آیه را چنین خواند: (أفلم یتین للذین آمنوا) (یعنی، به جای ییأس، یتبین خواند).

(یج) ۴۴۴- طبرسی گفته که علی و ابن عباس و علی بن حسین و زید بن علی و جعفر بن محمد و ابن ابی ملکیه و عکرمه و جحدری و ابن یزید مزنی: «أفلم یتین» خواندند که قرائت مشهور، «ییأس» است و به نقل از سیوطی در اتقان و به نقل از ابن عباس گفت: کاتبی آن را نوشته است که اسمش ناعس است.

(ید) ۴۴۵- سعد بن عبدالله در همان کتاب گفت: امام صادق چنین خواند: (أفلم یتین للذین آمنوا أن لو یشاء الله لهدی الناس جمیعاً).

(یه) ۴۴۶- سیاری از ابن اسباط از ابن ابی حمزه از ابی بصیر از ابی جعفر علیه السلام روایت کرده است که این آیه را چنین خواند: (سواء علی الله من أسر القول أو جهر به) که در اصل: (سواء منکم من أسر القول ومن جهر به) است.

سوره ی ابراهیم

(الف) ۴۴۷- عیاشی از حسین بن هارون شیخی از یاران ابی جعفر از ابی جعفر علیه السلام روایت کرده است که گفت: از او شنیدم که این آیه را تلاوت می کرد: (وایتکم من کل ما سألتموه) هارون نقل می کند که ابو جعفر گفت: تو لباس و چیزی را از او درخواست نکرده ای اما به تو داده است. وی به جای آتاکم، ایتکم خوانده است.

(ب) ۴۴۸- سیاری از ابن ابی عمران از ابی هارون مکفوف آورده است که گفت: از ابو عبدالله شنیدم که می گفت: (وایتکم من کل ما سألتموه).

(ج) ۴۴۹- طبرسی می گوید: زید به نقل از یعقوب: «(من کل ما سألتموه). با تنوین کل خواند و این قرائت ابن عباس و حسن و محمد بن علی باقر و جعفر بن محمد صادق علیه السلام و ضحاک و عمر بن قاند است.

(د) ۴۵۰- علی بن ابراهیم می گوید: اما قول خداوند: (رب اغفر لی ولوالدی) در اصل (لولدی اسماعیل واسحاق) نازل شد.

(ه) ۴۵۱- سیاری از حماد از حریر از یکی از آن دو امام: باقر و صادق نقل کرده است که (رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِوَالِدِيَّ) قرائت می‌کرد. یعنی پروردگارا از من و دو فرزندم بگذر، منظورش اسحاق و یعقوب بود، پس به جای والدي، ولدي می‌خواند.

(و) ۴۵۲- و از اسماعیل و محمد بن علی و ابی جمیله از جابر از ابی جعفر علیه السلام مانند آن روایت شده است و گفت: آن دو، حسن و حسین هستند.

(ز) ۴۵۳- محمد بن علی از ابی جمیله به نقل از زراره گفت: به ابو جعفر گفتم: من با جمعی از افرای فرقه‌ی مرجئه مذاکره کردم؛ آنان اسحاق و اسماعیل را ذکر می‌کردند و من حسن و حسین را. وی در جواب گفت: اگر چنین گفته باشی، حضرت ابراهیم هم گفته است: رب اغفر لی و لوالدیی؛ یعنی، پروردگارا از من و دو پسرم درگذر. (و آن دو، پسران رسول خدای حسن و حسین هستند.)

(ح) ۴۵۴- طبرسی گفته است که حسن بن علی و ابو جعفر محمد بن علی علیه السلام و زهری و ابراهیم نخعی، «و لولدي» خواندند. و در کتاب «الجوامع» گفته که این قرائت اهل بیت است.

(ط) ۴۵۵- عیاشی از حریر بن عبدالله از کسانی که آن را ذکر کرده، از یکی از آن دو امام، باقر و صادق، روایت کرده که (رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِوَالِدِي) می‌خواند؛ که منظورش اسماعیل و اسحاق بود.

(ی) ۴۵۶- از جابر نقل شده است که گفت: از ابی عبدالله درباره‌ی (رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِوَالِدِي) سؤال کردم. گفت: این کلمه‌ای است که نویسندگان آن را تصحیف کردند و گرنه ابراهیم گفت: (رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِوَالِدِي) است؛ یعنی، اسماعیل و اسحاق و حسن و حسین به خدا سوگند دو فرزند رسول خدا هستند.

(یا) ۴۵۷- سعد بن عبدالله قمی در کتاب گذشته به نقل از آنچه مشایخ وی از امام صادق آورده‌اند، می‌گوید: امام صادق «و لولدي» خواند؛ که منظور اسماعیل و اسحاق هستند.

(یب) ۴۵۸- طبرسی گفته است که امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و ابو جعفر باقر و جعفر بن محمد علیه السلام «تهوي إليهم» به فتح واو خواندند.

(بیج) ۴۵۹- سیاری از ابی طالب از یونس از سندی از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده است که آیه‌ی

﴿رَبَّنَا إِنَّكَ تَعْلَمُ مَا نُخْفِي وَمَا نُعَلِنُ وَمَا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ﴾ [ابراهیم: ۳۸] را چنین تلاوت کرد: «انك تعلم ما نخفي وما نعلن ويخفي على الله شأن شيء في الأرض ولا في السماء» (به جای من شیء، شأن شیء آمده است).

(ید) ۴۶۰- عیاشی به نقل از سندی گفته است: از ابی عبدالله علیه السلام شنیدم که «انك تعلم...» می‌خواند و مانند خبر قبل را ذکر کرد.

(یه) ۴۶۱- سیاری از ابن اسباط از ابن ابی حمزه از ابی بصیر به نقل از ابی عبدالله علیه السلام آیه‌ی بعدی را چنین تلاوت کرد: (فاستجبتم لي - و عدلهم ان تولي كذا - فلا تلوموني و لوموا انفسكم).

(یو) ۴۶۲- سیاری با همان اسناد، این آیه را چنین خواند:-- (قد- تبين لكم كيف فعلناهم و ضربنا لكم الامثال - لكن لا تعقلون).

سوره‌ی حجر

(الف) ۴۶۳- شیخ بن سلیمان حلی، شاگرد شهید، از سعد بن عبدالله در کتاب «بصائر» خود از حسین بن علی بن نعمان از پدرش از عبدالله بن مسکان از کامل التمار آورده است که گفت: ابو عبدالله به من گفت: ای کامل، آیا معنی قول خداوند ﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ﴾ [المؤمنون: ۱] را می‌دانی؟ مطلب را ادامه داد و گفت: غیر او در این خبر افزوده و گفته ابو عبدالله، آیه‌ی بعدی را با تشدید باء قرائت کرد: ﴿رُبَّمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ﴾ [الحجر: ۲].

« بارها و بارها کافران آرزو می‌کنند که کاش! (در این جهان) مسلمان می‌بودند» (ب) ۴۶۴- کلینی از احمد بن مهران از عبدالعظیم - در نسخه‌ها گفته شده است: طبق روایت عبدالعظیم - از هشام بن حکم و به نقل از ابی عبدالله علیه السلام که او در این آیه ﴿قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ﴾ [الحجر: ۴۱] را: (قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ) خواند.

(ج) ۴۶۵- شیخ حسن بن سلیمان از سعد از موسی بن جعفر بن وهب بغدادی از علی بن اسباط از محمد بن فضیل از ابی حمزه ثمالی به نقل از ابی عبدالله علیه السلام که درباره آیهی ﴿قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ﴾ [الحجر: ۴۱] از وی سؤال شده بود، می‌گوید: عَلَيَّ در آیه، علی علیه السلام است. به خدا سوگند، او میزان و صراط مستقیم است.

(د) ۴۶۶- سید در «طرائف» از محمد بن مؤمن شیرازی به اسناد خودش از قتاده از حسن بصری روایت کرده است که گفت: در آیهی فوق «عَلَيَّ» علی خوانده می‌شود. به حسن گفتم: معنی آن چیست؟ گفت: خداوند می‌گوید: این راه علی بن ابی طالب است که راه راست است، پس از او پیروی کنید و به آن چنگ بزنید؛ زیرا راه او واضح و بدون نقص می‌باشد.

(ه) ۴۶۷- سیاری از ابن ابی عمیر از هشام بن حکم به نقل از ابی عبدالله علیه السلام خواند: (قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ).

(و) ۴۶۸- و از منصور بن اسباط از حکم بن بهلول از ابی تمامه از ابن اذینه از مردی به نقل از یکی از ائمه، گفت: شخص دیگری نزد پیامبر خداص آمد و گفت: تو همیشه به علی می‌گویی: تو نزد من، منزلت هارون نزد موسی را داری در حالی که خداوند هارون را در قرآن ذکر کرده است، اما علی را ذکر نکرده. در جواب فرمود: تو را چه شده است مگر نشنیده‌ای که خداوند می‌فرماید: (قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ).

(ز) ۴۶۹- از ابن شهر آشوب در مناقب از امام صادق از پدرش از پدر بزرگش علیه السلام گفت: روز دوم نیز مانند آن را برای رسول خدا ذکر کرد و گفت: ای تندخو، ای مباحل، مگر نشنیده‌ای؟... الخ.

(ح) ۴۷۰- و از موسی بن جعفر از پدرش از جدش علیه السلام (قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ) آمده است.

(ط) ۴۷۱- همچنین از او روایت شده است که گفت: در روایت جابر آمده است که مانند آن را قرائت کرد.

(ی) ۴۷۲- ابو الحسن محمد بن احمد بن علی بن حسن بن شاذان در مناقب یکصد و پنجاه و پنجم جعفر بن محمد از پدرش از علی بن حسین علیه السلام آورده است که گفت: عمر بن خطاب نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و مانند آن چه ذکر شد در روایت آورده است

و پیامبر خطاب به عمر گفت: ای درشت‌خو، ای اعرابی - بی تمدن - مگر نشنیدی که خداوند می‌فرماید: (قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَى مُسْتَقِيمٍ). تا آخر.

(یا) ۴۷۳- فرات بن ابراهیم از حسین بن سعید به صورت معنعن از سلام بن مستنیر جعفری روایت می‌کند که گفت: بر ابی جعفر علیه السلام داخل شدم و عرض کردم: فدایت شوم واقعا من نمی‌پسندم که تو را در تنگنا قرار دهم، پس اگر اجازه دهی، سؤال می‌کنم. گفت: از هر چه می‌خواهی، سؤال کن. گفتم: درباره‌ی قرآن از تو سؤال می‌کنم. گفت: بلی. گفتم: این که خداوند می‌فرماید ﴿قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَى مُسْتَقِيمٍ﴾ منظور چیست؟ گفت: یعنی این راه علی بن ابی طالب است. گفتم راه علی؟ گفت: راه علی بن ابی طالب.

(یب) ۴۷۴- و از حسن بن ابراهیم به صورت معنعن از ابی جعفر علیه السلام روایت است که گفت: ابو برزه حدیثی نقل کرد و گفت: آن‌گاه که نزد رسول خدا بودیم، با دست به علی بن ابی طالب علیه السلام اشاره کرد، فرمود: (هذا صراط علی مستقیم) همانا من در رجوع از غزوه‌ی تبوک اول، به پروردگرم عرض کردم خدایا، من علی را به منزله‌ی هارون نزد موسی قرار داده‌ام، اما بعد از من نبوت نخواهد بود. بعد خداوند گفتارم را تصدیق نمود و فرمود: علی را ذکر کن؛ چنانکه هارون را ذکر کردم، زیرا تو اسم او را می‌خوانی. پس (هذا صراط علی مستقیم) نازل شد.

(بیج) ۴۷۵- صفار در کتاب «البصائر» از ابی محمد عمران بن موسی از موسی بن جعفر بغدادی، آن‌چه ذکر شد را از سعد بن عبدالله آورده است.

(ید) ۴۷۶- طبرسی گفت: یعقوب (صراط علی مستقیم) را با رفع روایت کرده است و این قرائت ابن سیرین و قتاده و ضحاک و مجاهد و قیس بن عمار و عمرو بن میمون است و همین قرائت از ابی عبدالله علیه السلام روایت شده است و سایر قراء «علی» خوانده‌اند. می‌گوییم: این عجیب است، زیرا روایت و مفهوم آن با کسر و اضافه است و مراد از علی، علی بن ابی طالب علیه السلام است. و روایت قتاده از حسن ذکر شد که او هم با کسر می‌خواند، اما شاید طبرسی فقط روایت الکافی را بررسی کرده است که در نگاه اول، همان چیزی است که آن را ذکر کرده است و برای تأییدش، آن را به قرائت جماعتی اضافه کرده است و در همان خبر است که کلینی خبر را در بابی که خلاصه و نکاتی از

قرآن درباره‌ی ولایت دارد، ذکر کرده است در حالی که آن قرائت هیچ دلالتی بر ولایت ندارد، پس چرا آن چه با کسر در این باب داخل کرده به باب دیگر وصل نموده است؟ فاضل طبرسی در شرح خود گفته است: شاید آن خبر اشاره باشد به قرائت خداوند در سوره‌ی حجر: ﴿قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلِيٌّ﴾ به تنوین (صراط) و فتح (لام) در علی، با تصحیف در حالی که همان اضافه و کسر و لام است؛ یعنی: راه مخلصان (راه علی) است که مستقیم است و انحرافی در آن نیست و هیچ کجی و نقص در آن راه ندارد و کسی که آن راه را بپیماید، او را به مقصود می‌رساند و (علی) به کسر لام به معنی علو و شرف است؛ چنانکه قاضی و غیره به آن تصریح کرده‌اند و با این تأویل، به اجمال از تصحیف و غلط‌املائی خارج می‌شویم و حق را پوشیده نگه می‌داریم؛ زیرا ذکر آن مطلب بعد از این که اساتید آنان به آن تصریح کرده‌اند به آنان سودی نمی‌رساند. سپس روایت قتاده را ذکر کرده است. پایان کلام طبرسی. و همین‌طور ابن شهر آشوب این روایت را در موضوع ذکر نام‌های علی و موارد ذکر آن در قرآن، نقل کرده است.

(یه) ۴۷۷- عیاشی از ابی جمیل از ابی عبدالله از ابی جعفر از پدرش علیه السلام آورده است که منظور از قول خداوند: (هذا صراط علی مستقیم) امیر المؤمنین است.

سوره‌ی نحل

(الف) ۴۷۸- علی بن ابراهیم درباره‌ی این آیه:

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ مَآذَا أَنْزَلْ رَبُّكُمْ قَالُوا اسْلُطِيرُ الْأَوَّلِينَ﴾ [النحل: ۲۴].

«هنگامی که به مستکبران گفته می‌شود: پروردگار شما چه چیزهایی نازل کرده است؟ می‌گویند: افسانه‌های گذشتگان است».

گفت آیه چنین نازل شد: (وإذا قيل لهم ماذا أنزل ربكم - في عليّ - قالوا أساطير الأولين). و پدرم از جعفر بن احمد برایم حدیث آورد و گفت: عبدالکریم بن عبدالرحیم از محمد بن علی از محمد بن فضیل از ابی حمزه ثمالی برایم حدیث آورد و گفت: از ابا جعفر شنیدم که می‌گفت: این آیه این چنین نازل شد: (وإذا قيل لهم ماذا أنزل ربكم - في عليّ - قالوا أساطير الأولين).

(ب) ۴۷۹- ابن شهر آشوب در «مناقب» در ذکر اسامی او می‌گوید: در کتاب «منزل» از امام باقر، آیه‌ی فوق را با همان نحو که خوانده شد، یافتیم.

(ج) ۴۸۰- عیاشی از ابی حمزه از ابی جعفر علیه السلام آورده است که گفت: جبرئیل آیه‌ی فوق را این چنین نازل کرد: «و إذا قیل» تا آخر آیه که منظور از اولین بنی اسرائیل است.

(د) ۴۸۱- و از جابر از ابی جعفر علیه السلام روایت است که آیه‌ی فوق را چنانکه خواندیم، تلاوت کرد و گفت: منظور از اساطیر، آهنگ‌های اهل جاهلیت در زمان جاهلیت است. (ه) ۴۸۲- فرات بن ابراهیم گفت: محمد بن قاسم بن عبید به صورت معنعن از ابی حمزه‌ی شمالی برایمان حدیث آورد و گفت: جبرائیل آیه‌ی فوق را این چنین بر محمد قرائت کرد و آیه را همانند گذشته تلاوت کرد.

(و) ۴۸۳- طبرسی گفته است و از اهل بیت روایت شده که این آیه‌ی ﴿فَأَتَى اللَّهَ بُنْيَانَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ﴾ [النحل: ۲۶] را: (فَأَتَى اللَّهَ بَيْتَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ) خواندند. (به جای بنیانهم، بیتهم خواند.)

(ز) ۴۸۴- عیاشی از ابی السفناج از ابی عبدالله علیه السلام آورده است که وی به جای بنیانهم در آیه‌ی فوق بیتهم قرائت نمود که به معنی خانه مکر و دسیسه‌ی ایشان است.

(ح) ۴۸۵- و از کلیب از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده و گفته است: از وی درباره‌ی آیه‌ی فوق سوال کردم. در جواب گفت: به جای بنیانهم، بیتهم بخوان.

(ط) ۴۸۶- از امام باقر علیه السلام نقل است که گفت: منظور (بیتهم) خانه‌ی مرواریدی بود که در زمان اراده‌ی شر در آن گرد می‌آمدند.

(ی) ۴۸۷- سیاری از برقی از قاسم بن عروه از عبدالحمید از محمد بن مسلم از ابی عبدالله علیه السلام روایت می‌کند که در آیه‌ی فوق، «بیتهم» خواند.

(یا) ۴۸۸- از محمد بن ابی نصر از حسن بن موسی از حسن بن عقیل از ابی عبدالله روایت است که گفت: آیه فوق را چنین تلاوت کرد: ﴿قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَأَتَى اللَّهَ - بَيْتَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ﴾ - بیتهم من القواعد) و نگفت (الذین آمنوا)، بلکه فرمود: ﴿كَانَ هُمَا رَحْمَةً مِّنْ﴾ (کسانی که قبل از آنان بودند) و به جای بنیان، بیت قرائت نمود.

(یب) ۴۸۹- و از حماد بن عیسی از ابی یعقوب اسحاق بن ابی السفائح کوفی از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده است که گفت: از وی شنیدم که در آیهی فوق به جای بنی‌انهم، بیتهم خواند و گفت: آن بیت، خان‌های بود که هنگام اراده‌ی شر و بدی در آن جمع می‌شدند.

(بیج) ۴۹۰- و از برقی از محمد بن سلیمان از اسماعیل جریری از ابی عبدالله علیه السلام روایت است که این آیه ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَايِ ذِي الْقُرْبَىٰ...﴾ [النحل: ۹۰] را چنین خواند: (إن الله يامر بالعدل والإحسان وإيتاء ذي القربى - حقه-) و قرائت امیر المؤمنین علیه السلام اینگونه است. (گویا حقه در قرآن بوده و بعد حذف گردیده است.)

(ید) ۴۹۱- عیاشی از اسماعیل جریری روایت کرده است که گفت: به ابی عبدالله گفتم: خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَايِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾ [النحل: ۹۰] گفت: ای اسماعیل، مانند من قرائت کن: (ان الله يامر بالعدل والإحسان وإيتاء ذي القربى - حقه-). یعنی، بعد از ذی‌القربی حقه را بیفزای. گفتم، فدایت شوم ما در قرائت زید چنین نمی‌خوانیم. گفت: ما در قرائت علی علیه السلام این چنین می‌خوانیم. خبر.

(به) ۴۹۲- علی بن ابراهیم به نقل از پدرش، خبر را به ابی عبدالله علیه السلام رفع نمود که آیهی

﴿أَنْ تَكُونَ أُمَّةً هِيَ أَرْبَىٰ مِنْ أُمَّةٍ﴾ [النحل: ۹۲] را چنین خواند: (ان تكون ائمة هي أزكي من أئمتكم) بعد به او گفته شد: ای پسر رسول خدا، ما این طور ﴿أَنْ تَكُونَ أُمَّةً هِيَ أَرْبَىٰ مِنْ أُمَّةٍ﴾ می‌خوانیم: گفت: وای بر تو؛ چه چیزی بیشتر است و با دست اشاره به حذف آن نمود.

(یو) ۴۹۳- کلینی از محمد بن یحیی از محمد بن حسین از محمد بن اسماعیل از منصور بن یونس از زید بن جهم هلالی از ابی عبدالله روایت کرده است که گفت: از او شنیدم که می‌گفت: وقتی که ولایت علی علیه السلام نازل شد، از جمله سخن پیامبر خطاب به علی به امیر المؤمنین که خداوند بر آنان تأکید می‌کرد، گفتار پیامبر برای آن دو نفر

بود که فرمود: به پا خیزید و با عنوان امیرمؤمنان به او سلام کنید. آن دو نفر هم گفتند: آیا از طرف خدا چنین کاری را انجام دهیم یا از طرف پیغمبر؟ رسول خدا فرمود: هم از طرف خدا و هم از طرف رسولش. بعد خداوند این آیه را چنین نازل کرد:

﴿وَلَا تَنْفُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ﴾ [النحل: ۹۱].

«و سوگندها را پس از تأکید نشکنید، در حالی که خدای را آگاه و گواه خود گرفته‌اید. بی‌گمان خدا می‌داند آن‌چه را که می‌کنید.»

گفت: منظور از آیه، سخن رسول خدا و قول آنان است که گفتند: آیا این امر از طرف خداست یا از طرف پیامبر؟ (ولا تكونوا کالتي نقضت غزلها من بعد قوة أنكاثا تتخذون أيمانكم دخلاً بينكم أن تكونوا أئمة هي أركي من أئمتكم) (که به جای امت ائمه آورده‌اند). گفتیم: فدایت شوم، ائمه بخوانیم؟ گفت: آری به خدا سوگند، ائمه است. گفتیم: ما می‌خوانیم آربی. گفت: آربی چیست؟ و با دست به حذف آن اشاره نمود.

(یز) ۴۹۴- سیاری از احمد بن ابی عمیر و محمد بن اسماعیل از منصور بن یونس از زید بن جهم هلالی از ابی عبدالله روایت کرده است که درباره‌ی آیه‌ی فوق گفت: آربی کدام است؟ بلکه این گونه است: (أن تكون أئمة هي أركي من أئمتكم).

(یج) ۴۹۵- و باز هم از سیاری در حدیثی دیگر از امامان آمده است که آیه‌ی:

﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا﴾ [النحل: ۹۲] «همانند آن زنی نباشید که (به سبب دیوانگی، پشمهای) رشته خود را بعد از تابیدن، از هم وا می‌کرد.»

آیه را چنین خواند: «أَتتخذون أيمانكم دخلاً بينكم أن تكون أئمة هي أركي من أئمتكم» خواند.

(یط) ۴۹۶- نعمانی از زید بن جهم از ابی عبدالله آورده است که از وی شنید که می‌گفت: «ان تكون ائمة هي ازكي من ائمتكم» گفت: گفتیم: فدایت شوم ما می‌خوانیم: «(أن تكون ائمة هي ازكي من أئمة)». گفت: وای بر تو؛ آربی چی است؟ به خدا سوگند (هي ازكي من ائمتكم) است.

(ک) ۴۹۷- نعمانی در تفسیر خود با سند قبلی به نقل از امیر المؤمنین در سیاق آیات تحریف شده، گفته است: از او نقل شده که گفت: (أمة) در اصل (ائمة) بود و بعد، آن را به (ائمة) تبدیل نمودند.

(کا) ۴۹۸- سعد بن عبدالله قمی در کتاب «ناسخ و منسوخ قرآن» چنانکه در بحار در باب تحریف آیات گفته است: در سوره‌ی نحل آمده است و آن قرائت کسی است که: (أَنْ تَكُونَ أُمَّةً هِيَ أَرْبِي مِنْ أُمَّةٍ). می‌خواند. بعد ابو عبدالله به کسی که نزد وی آیه‌ی فوق را آن‌گونه خواند گفت: وای بر تو؛ اربی چیست؟ گفتم: فدایت شوم پس آن چیست؟ گفت: خداوند آن آیه را چنین نازل کرد: (أَنْ تَكُونَ أُمَّةً هِيَ أَرْبِي مِنْ أُمَّتِكُمْ إِنَّهَا يَبْلُوكُمُ اللَّهُ بِهِ): مجلسی در «مرآة العقول» بعد از تفسیر آیه به نحو شایع و متداول گفته است: (أَنْ تَكُونَ أُمَّةً هِيَ أَرْبِي مِنْ أُمَّةٍ) شاید بر این تأویل، مفعول له برای تتخذون باشد؛ یعنی، نقض عهد را نهدان می‌دارید تا امامان گمراهی، بهتر از امامان هدایت برای شما گردند، یا این که نقض عهد را نهدان می‌دارید چون آن را ناپسند می‌دانید که امامان حق از امامان گمراهی شما بهتر باشند. ظاهراً طبق قرائت اهل بیت، آیه‌ی فوق چنین است، چون بنا بر این قرائت لازم است «اربی» به معنی «اربی» باشد و منظور از امة در هر دو مورد ائمة باشد و این دور از واقعیت است. می‌گویم: اخبار، بویژه خبر اخیر، بر وجود تغییر در نص دلالت دارد و فاضل مولی محمد صالح گفته است: یعنی، نقض عهد را پنهان می‌دارید به سبب ناپسند داشتن این که امامانی بوجود بیایند که اظهر و افضل (آشکار و بهتر) از ائمه شما باشند و اسم تفضیل در این جا از زیاده‌ی وصف مجرد است؛ زیرا در غیر آن امامان پاکی موجود نیست. بعد گفته است: این که گفته شد ائمه، گویا سؤال کننده در مقام شک بوده است و در قرآن جز امة جز به معنی جماعت ندیده است و اگر هم این طور باشد، مقصود حاصل می‌شود؛ پس باید اندیشید. می‌گویم: با ملاحظه‌ی دیگر موارد تغییر مقصود حاصل می‌شود، و با این هم اثبات این مقصود خالی از تکلف نیست.

(کب) ۴۹۹- سعد بن عبدالله در همان کتاب مذکور گفته است: امام صادق (فأتی الله بیتهم من القواعد) قرائت کرد و ابو عبدالله علیه السلام گفت: آن بیت محل دسیسه و توطئه ایشان بود و آیه همین گونه نازل شده است.

سوره اسراء (بنی اسرائیل)

(الف) ۵۰۰- طبرسی در «المجمع و الجوامع» گفته است که حضرت علی (بعثنا علیکم عبیداً لنا) قرائت کرد. (در حالی که در قرآن عباداً آمده نه عبیداً).

(ب) ۵۰۱- سیاری از ابن محبوب از علی بن ریاب از حمران به نقل از ابی جعفر آیه‌ی فوق را چنین خواند: (فبعثنا علیهم عباداً لنا) (در حالی که قرآن فاء ندارد).

(ج) ۵۰۲- از محمد بن جمهور با اسناد خود از ابی عبدالله علیه السلام، مانند آن روایت شده است.

(د) ۵۰۳- و از صفوان از اسحاق بن عمار از ابی بصیر آمده است که ابو عبدالله علیه السلام این آیه را چنین قرائت می‌کرد: (فإذا جاء وعد الآخرة لنسوه وجوهکم) با نون نسوه. (ه) ۵۰۴- و از حسین بن جحال از ابی عبدالرحمن بن ابی حماد منقری از ابی عبدالله، مانند آن روایت شده است.

(و) ۵۰۵- عیاشی از عمران از ابی جعفر علیه السلام روایت کرده است که این آیه را چنین خواند: (وإذا أردنا أن نهلك قرية أمرنا مترفوها): با تشدید میم در امرنا که تفسیر آن کثرتنا است - بسیار گردانیدیم - و گفته است: قرائت آن با تخفیف جائز نیست. (در حالی که قرآن با تخفیف است).

(ز) ۵۰۶- طبرسی گفته است: یعقوب «امرنا» را با «مد» خوانده است و این قرائت حضرت علی بن ابیطالب و حسن و ابی‌العالیه و قتاده و جماعتی است. و ابن عباس و ابو عباس نهدی و ابو جعفر محمد بن علی علیه السلام «امرنا» با تشدید میم خوانده‌اند. می‌گوییم: اختلاف میان قرائت دو امام مربوط به مطالب موجود در بعضی کتب عامه است، اما نقل آن بدون این که به ناپسندی آن اشاره شود جای شگفت است.

(ح) ۵۰۷- علی بن ابراهیم درباره‌ی قول خداوند: ﴿وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِّلنَّاسِ﴾ تا آخر آیه گفته است: این آیه هنگامی نازل شد که پیامبر در خواب

دید: از منبرش بالا می‌رفت که در نظرش ناپسند آمد و این مطلب به شدت او را غمناک نمود. بعد خداوند آیه را نازل نمود: (وما جعلنا الرؤيا التي أريناك إلا فتنة للناس - ليعمها فيها - والشجرة الملعونة في القرآن) همین طور نازل شد و شجره‌ی ملعونه، بنی امیه است.

(ط) ۵۰۸- سیاری از حماد بن عیسی از حسین بن مختار از کسی که او را نامبرده روایت کرده است که گفت: از ابو جعفر شنیدم که آیه‌ی فوق را (وما جعلنا الرؤيا التي أريناك إلا فتنة للناس - ليعمها فيها) تلاوت کرد.

(ی) ۵۰۹- و از محمد بن علی از ابن فضیل از ابی حمزه از ابی جعفر علیه السلام روایت کرده است که در آیه‌ی فوق: «ليعمها فيها» قرائت کرد.

(یا) ۵۱۰- و از حفص اعور اموی از محمد بن مسلم آمده است که گفت: سلام جعفری به نزد ابی جعفر علیه السلام داخل شد. وی گفت: خیشمه درباره‌ی این آیه برایم حدیث آورد و آیه را چنین قرائت کرد: (وما جعلنا الرؤيا التي أريناك إلا فتنة للناس - ليعمها فيها) بعد ابو جعفر گفت: خیشمه راست می‌گوید.

(یب) ۵۱۱- عیاشی از حریر از کسی که از ابی جعفر شنیده است، روایت می‌کند که آیه را این گونه قرائت کرد: (وما جعلنا الرويا التي أريناك إلا فتنة لهم - ليعمها فيها - والشجرة الملعونة في القرآن يعني بني أمية) به جای للناس، لهم ذکر کرد و گفت: منظور از ملعونه، بنی‌امیه است.

(بیج) ۵۱۲- سعد بن عبدالله قمی در کتاب «ناسخ و منسوخ قرآن» گفته است: امام صادق، آیه‌ی فوق را مانند آن چه ذکر شد، قرائت کرد.

(ید) ۵۱۳- سیاری از حسین بن جلال از ابن فضیل از ابی حمزه از ابن جعفر علیه السلام آورده است که این آیه را این چنین تلاوت کرد: (وإن كادوا ليفتنونك عن الذي أوحينا إليك - في علي).

(یه) ۵۱۴- و از محمد بن علی از محمد بن مسلم از ابی البراء از عمرو بن شمر از جابر از ابی عبدالله علیه السلام روایت است که آیه‌ی فوق را چنین تلاوت کرد: (وإن كادوا ليفتنونك عن الذي أوحينا إليك - في علي - ليفتري علينا غيره).

(یو) ۵۱۵- شیخ ثقه‌ی سدید محمد بن عباس بن علی بن مروان ماهیار ابو عبدالله بزاز معروف به ابن جحام در تفسیر خود درباره‌ی آن‌چه درباره‌ی اهل بیت نازل شده است و جماعتی از اصحاب و یاران تصریح کرده‌اند که کتابی مثل آن تألیف نگردیده و حدود هزار صفحه است، مطلبی را گفته است که دانشمند جلیل، شیخ شرف الدین، شاگرد محقق کرکی، در کتاب «تأویل آیات باهره» از وی نقل کرده است و جز در این موضع، تا آخر کتاب چیزی از ابن جحام به شیخ شرف الدین نرسیده است و هر گاه در این کتاب چیزی از وی نقل می‌کنیم، فقط با واسطه‌ی او از احمد بن قاسم است که گفت: احمد بن محمد سیاری از محمد بن خالد برقی از ابن فضیل از ابی حمزه از ابی جعفر علیه السلام نقل کرده است که در آیه‌ی فوق بعد از (أوحینا إليك، فی علی) آورد.

(یز) ۵۱۶- عیاشی از عبدالله بن عثمان بجلی از مردی آورده است که سران قریش نزد پیامبر گرد آمده بودند تا درباره‌ی علی حرف بزنند و عادت پیامبر این بود که نسبت به بعضی از اقوال آنان از خود نرمی نشان دهد، سپس خداوند این آیه را نازل کرد: (لقد کدت ترکن إلیهم شیئاً قليلاً إذاً لأذقنک ضعف الحیاة وضعف الممات ثم لا تجد لك علينا نصيراً) - ثم لا تجد بعدك مثل علي ولياً).

(یح) ۵۱۷- عیاشی از محمد بن ابی حمزه خبر آورد و آن را به ابو جعفر رسانده است که گفت: جبرائیل این آیه را این چنین بر پیامبر نازل کرد: (ولا یزید الظالمین - آل محمد حقهم - إلا خساراً).

(یط) ۵۱۸- محمد بن عباس با اسناد خود از محمد بن خالد برقی از محمد بن علی صیرفی از ابن فضیل از ابی حمزه از ابی جعفر علیه السلام روایت کرده است که این آیه را چنین تلاوت کرد: (ونزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة: ولا یزید ظالمی - آل محمد حقهم - إلا خساراً).

(ک) ۵۱۹- سعد بن عبدالله در همان کتاب گفته که ابو جعفر علیه السلام گفته است: این آیه این چنین نازل گردید: (ونزل من القرآن ما... تا آخر آیه).

(کا) ۵۲۰- و از محمد بن همام از محمد بن اسماعیل علوی از عیسی بن داود از ابی الحسن موسی از پدرش علیه السلام آمده است که آیهی فوق را تلاوت کرد و بعد از (الظالمین، آل محمد) را اضافه کرد.

(کب) ۵۲۱- سیاری از وشا و محمد بن علی از ابی حمزه ابی جعفر علیه السلام آورده است که گفت: آیهی فوق چنین نازل شد و بعد چنانکه گذشت آن را تلاوت کرد. این اخبار همگی اتفاق دارند بر این که در آیهی فوق، تحریف وجود دارد، اما اختلاف آن اخبار در لفظ زیاده این گونه است، که در بعضی از اخبار به اضافه و در بعضی از اخبار بدون اضافه و در بعضی با حرف جر و در بعضی هم، بدون حرف جر آمده است و ضرری به مقصود نمی‌رساند. ان شاء الله دلیل اختلاف هم، در آخرین باب خواهد آمد.

(کج) ۵۲۲- سعد بن عبدالله در کتاب مذکور از ابی جعفر علیه السلام آورده است که گفت: خداوند این آیه را این چنین بر محمد نازل کرد: (فأبي أكثر الناس - بولاية علي - إلا كفوراً).

(کد) ۵۲۳- کلینی از احمد بن مهرازان از عبدالعظیم حسینی از محمد بن فضیل از ابی حمزه از ابی جعفر علیه السلام روایت کرده است که گفت: جبرئیل این آیه را این چنین نازل کرد: «فأبي أكثر الناس - بولاية علي - إلا كفوراً».

(که) ۵۲۴- محمد بن عباس از احمد بن هوده از ابراهیم بن اسحاق نهاوندی از عبدالله بن حماد انصاری از عبدالله بن سنان (بولاية علي - إلا كفوراً) را روایت کرده است.

(کو) ۵۲۵- سیاری از وشا و محمد بن علی از ابی فضیل از ابی حمزه از ابی جعفر علیه السلام آورده است که گفت: جبرئیل این آیه را این چنین بر محمد نازل کرد. سپس آیه را مانند روایت فوق ذکر نمود.

(کز) ۵۲۶- عیاشی از ابی حمزه از ابن جعفر علیه السلام آورده است که گفت: جبرئیل این آیه را این چنین نازل کرد و مانند آن را ذکر کرد.

(کح) ۵۲۷- طبرسی گفته است: کسائی به تنهایی: «لقد علمت» را با ضم تاء خواند و سایرین به فتح تا خوانده‌اند و چنین پنداشته‌اند که این قرائت از حضرت علی روایت شده است.

(کط) ۵۲۸- طبرسی گفته است: از علی و ابن سعود و ابن عباس و ابی بن کعب و شعبی و قتاده و عمر بن قائد، قرائت «فرّفناه» با تشدید، روایت شده است.

سوره‌ی کهف

(الف) ۵۲۹- علی بن ابراهیم درباره‌ی این آیه: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا ۗ قَيِّمًا﴾ [الکهف: ۱-۲] گفته است: در بین کلمات این آیه، تقدیم و تأخر وجود دارد؛ زیرا معنی آن به این گونه است: (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ قِيماً- عِوَجاً): بعد حرفی بر حرفی دیگر مقدم شده است.

(ب) ۵۳۰- علی بن ابراهیم گفته است: ابو عبدالله علیه السلام گفت: این آیه چنین نازل شد: (وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ- آل محمد- ناراً).

(ج) ۵۳۱- کلینی از احمد بن مهران از عبدالعظیم از محمد بن فضیل از ابی حمزه از ابی جعفر علیه السلام آورده است که گفت: جبرائیل این آیه را این چنین نازل کرد: (وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ... لِلظَّالِمِينَ- آل محمد- ناراً) تا آخر آیه، مانند روایت قبلی.

(د) ۵۳۲- سیاری از برقی از حریر از ربعی از ابی عبدالله علیه السلام آورده است که آیه‌ی فوق را همانگونه قرائت کرد، جز این که بعد از آل محمد، حقه‌م افزود.

(ه) ۵۳۳- محمد بن عباس از احمد بن قاسم از احمد بن محمد سیاری از محمد بن خالد برقی از حسین بن سیف از برادرش از پدرش از ابی حمزه به نقل از ابی جعفر علیه السلام آیه‌ی فوق را همان گونه قرائت کرد جز این که ما بعد آیه (وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ- آل محمد- ناراً أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا) را نیز، قرائت نمود.

(و) ۵۳۴- و از محمد بن اسماعیل از عیسی بن داود از ابی الحسن موسی بن جعفر از پدرش روایت کرده است که آیه‌ی فوق را همان گونه تا «أحسن عملاً» قرائت کرد، سپس گفت: به پیامبر گفته شد: «اصدع بما تومر - فی امره علی - فإنه الحق من ربك - فمن شاء فليؤمن ومن شاء فليكفر»: پس خداوند ترک ایمان به ولایت علی

را با کفر برابر کرده است. سپس ما بعد آیه را اینگونه خواند: (وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ - لآل محمد - نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا).

(ز) ۵۳۵- سعد بن عبدالله قمی در کتاب «ناسخ قرآن در شمار آیات تحریف شده» گفته است: ابو جعفر گفت: جبرائیل این آیه را این چنین نازل کرد: (وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ - آل محمد حقهم - نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا).

(ح) ۵۳۶- علی بن ابراهیم در اول تفسیر خود در مثالی برای تقدیم و تأخیر در تألیف قرآن می گوید: این آیه: ﴿فَلَعَلَّكَ بَنِعُ نَفْسِكَ عَلَىٰ عَائِرِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا﴾ [الکھف: ۶] در واقع این گونه نازل شده است: ﴿فَلَعَلَّكَ بَنِعُ نَفْسِكَ عَلَىٰ عَائِرِهِمْ - أَسَفًا - إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ﴾

(ط) ۵۳۷- طبرسی گفته است: علی بن ابی طالب علیه السلام و عکرمه و یحیی بن یعمر، آن (اسفا) را با صاد غیرمعجمه و الف ناقص آورده اند.

(ی) ۵۳۸- علی بن ابراهیم درباره ی این آیه ﴿وَكَانَ وِرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا﴾ [الکھف: ۷۹] چنین گفت: (وكان وراء هم - اي وراء السفينة- ملك يأخذ كل سفينة - صالحه - غصباً).

(یا) ۵۳۹- سیاری از حماد از ربعی خبری را روایت کرده و آن را به زراره رفع نموده است که به نقل از ابو جعفر علیه السلام می گوید: افزودن صالحه بعد از سفینه قرائت امیر المؤمنین علیه السلام است.

(یب) ۵۴۰- عیاشی از حریر از ابی عبدالله علیه السلام آورده است که وی آیه را چنین قرائت می کرد: (وكان وراءهم - أي وراء السفينة ملك يأخذ كل سفينة - صالحه - غصباً).

(بیج) ۵۴۱- کشی در کتاب «رجال» خود در شرح حال زراره از حمدویه بن نصیر از محمد بن عیسی از عبید از یونس بن عبدالرحمن از عبدالله بن زراره و از محمد بن قولویه و حسین بن حسن از سعد بن عبدالله بن هارون بن حسن بن محبوب از محمد بن عبدالله بن زول و دو پسرش حسن و حسین از عبدالله بن زراره آورده است که

گفت: ابو عبدالله علیه السلام به من گفت: از طرف من به پدرت سلام برسان و به او بگو: من فقط به خاطر دفاع از تو عیبت را می گویم و دوست دارم عیبت را بگویم تا تو را با عیب و نقص در دین بستایند و با این کار شرّشان را از خود دور کنید؛ زیرا خداوند فرموده است: (أما السفينة فكانت لمساكين يعملون في البحر فأردت أن أعيها وكان وراءهم ملك يأخذ كل سفينة - سالحة - غصبا) و کلمه‌ی سالحه در آن هم، وجود دارد. خبر.

(ید) ۵۴۲- سیاری در روایت دیگری: به جای سالحه، صحیحه آورده است.
(یه) ۵۴۳- طبرسی گفته است که سعید بن جبیر گفت: ابن عباس به جای (ورائهم، أمامهم) می خواند. مطلب را ادامه می دهد تا این که می گوید: اصحاب ما از ابی عبدالله نیز، روایت کرده اند که او سالحه را بعد از سفینه قرائت می کرد و این قرائت از ابی جعفر نیز، روایت شده است و گفته است: این قرائت امیر المؤمنین است. بحث این قرائت در طرق عامه نیز، ذکر شد.

(یو) ۵۴۴- سعد بن عبدالله در همان کتاب مذکور گفته است: امام صادق کلمه‌ی سالحه را بعد از سفینه قرائت کرده است.

(یز) ۵۴۵- و در همان منبع آمده است که امام صادق علیه السلام بعد از (فکان أبواه مؤمنین وطبع کافراً) را نیز، قرائت می کرد.

(یح) ۵۴۶- علی بن ابراهیم بعد از قرائت این آیه: (فکان أبواه مؤمنین - وطبع کافراً) گفت: این آیه چنانکه خوانده شد، نازل گردید.

(یط) ۵۴۷- عیاشی از حرّیز از کسی که او را نام برده است به نقل از یکی از امامان، (وطبع کافراً) را به آیه‌ی قبلی افزوده است.

(ک) ۵۴۸- سیاری از برقی از حرّیز از ربّعی از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده است که در آیه‌ی قبل، (وطبع کافراً) را هم، قرائت کرد.

(کا) ۵۴۹- و در روایتی دیگر، (وکان کافراً) آورد و گفت: در قرائت علی علیه السلام هم، این گونه آمده است.

(کب) ۵۵۰- طبرسی گفته است: سعید بن جبیر گفت: ابن عباس (وأمّا الغلام فکان کافراً وکان أبواه مؤمنین) قرائت می کرد.

(کج) ۵۵۱- سیاری از حماد از ربعی در حدیثی که آن را به زراره رفع نموده است، به نقل از ابی جعفر علیه السلام این آیه را ﴿وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي﴾ [الکهف: ۸۲] را چنین خواند: (وما فعلته یا موسی) بعد گفت: در قرائت امیر المؤمنین چنین است.

(کد) ۵۵۲- و از ابن محبوب از عبدالله بن غالب از سعد بن طریف از اصبع بن نباته از امیر المؤمنین آمده است که این آیه:

﴿قَالَ أَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُكَرًا ﴿٨٧﴾ وَأَمَّا مَنْ ءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُ جَزَاءٌ الْحُسْنَىٰ وَسَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا ﴿٨٨﴾﴾ [الکهف: ۸۷-۸۸] را چنین تلاوت کرد

(اَمَّا مَنْ ظَلَمَ نَفْسَهُ - وَلَمْ يُؤْمِنْ بِرَبِّهِ - فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ - بِعَذَابِ الدُّنْيَا - ثُمَّ يَرُدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ - فَيُعَذِّبُهُ فِي مَرْجِعِهِ - فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نَكْرًا).

﴿ثُمَّ أَتَّبِعَ سَبَبًا﴾ [الکهف: ۸۹] هم چنین قرائت نمود: (ثم أتبع ذو القرنين الشمس سبباً).

(که) ۵۵۳- و از ابن سیف از برادرش از پدرش از ابی بصیر از ابی عبدالله آمده است که این آیه را چنین قرائت کرد: (هل أتبعك على أن تعلمن فما علمت رُشداً).

(کو) ۵۵۴- طبرسی گفته است: ابوبکر به روایت اعشی و برجمی به نقل از او و زید از یعقوب، آیهی بعدی را چنین قرائت کرد: (أفحسب الذين كفروا) یعنی، حسب را با رفع حرف باء و سکون حرف سین خوانده است و آن قرائت امیر المؤمنین و ابی یعمر و حسن و مجاهد و عکرمه و قتاده ضحاک و ابن ابی لیلی است و این از حروفی است که ابوبکر بر خلاف عاصم آن‌ها را اختیار کرده است و طبق گفتهی خود، آن را از قرائت امیر المؤمنین گرفته و در قرائت عاصم داخل نموده است و قرائت او را پیراسته است. قاریان دیگر، حسب را با کسر سین و فتح باء خوانده‌اند.

(کز) ۵۵۵- سیاری از ابن سیف از برادرش از پدرش از مردی به نقل از ابی عبدالله علیه السلام آورده است که وی «افحسب» را با سکون (سین) قرائت نمود و گفت: امیر المؤمنین این چنین خواند.

سوره‌ی مریم

(الف) ۵۵۶- سیاری از ابن سیف از برادرش از پدرش از ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده است که آیه‌ی بعدی را این چنین خواند: (یرثني - وارث - من آل یعقوب)

(ب) ۵۵۷- طبرسی گفته است: علی بن ابی طالب علیه السلام و ابن عباس و جعفر بن محمد علیه السلام و ابن یعمر و حسن و جحدری و قتاده و ابو نهیک، (یرثني وارث من آل یعقوب) قرائت کردند.

(ج) ۵۵۸- طبرسی گفته است: عثمان و ابن عباس و زید بن ثابت و علی بن حسین و محمد بن علی علیه السلام و ابن یعمر و سعید بن جبیر، (انی خفت الموالي) را با فتح فاء و تشدید فاء و کسر تاء، قرائت نمودند.

(د) ۵۵۹- علی بن ابراهیم گفت: این آیه چنین نازل شد: (انی نذرت للرحمن صوما - وصمتاً).

(ه) ۵۶۰- سیاری از برقی به نقل از کتاب «رجال» خود از امامان «انی نذرت للرحمن صوما - وصمتاً» نقل کرده است.

(و) ۵۶۱- و از برقی از محمد بن سلیمان از پدرش از ابی عبدالله «صوما وصمتاً» آورده است به وی گفتیم: «صمتاً» - سکوت - از چه چیزی است؟ گفت: از دروغ. راوی می‌گوید: گفتیم: صوماً و صمتاً قرآن است؟ گفت: آری.

(ز) ۵۶۲- و از محمد بن رحیم از پدرش آمده است که ابو عبدالله علیه السلام این آیه (۱۸):
 ﴿قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا﴾ [مریم: ۱۸].
 اما این روایت نادرست است؛ زیرا جای اختلاف برایم روشن نشد و شاید به جای تقیاً، شقیاً باشد. خدا می‌داند.

(ح) ۵۶۳- سعد بن عبدالله در کتاب مذکور آورده است که ابو جعفر و ابو عبدالله در سوره‌ی مریم (إني نذرت للرحمن صمتاً) قرائت کردند.

(ط) ۵۶۴- شیخ صدوق در «العیون» با اسناد خود از مردی که اهل ری بود، حکایتی طولانی نقل کرده و در آن گفته است: یک شب در حرم امام رضا، سوره‌ی

مریم می خواند و از قبر شریف امام رضا صدای قرائت قرآن را مانند قرائت خود می شنید تا این که به این فرموده ی خداوند می رسد:

﴿يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا ﴿٨٥﴾ وَنُسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَرِدًا ﴿٨٦﴾﴾

[مریم: ۸۵-۸۶]. صدایی را از قبر می شنود که می گوید: (یوم یحشر المتقون الی الرحمن وفدا و یساق المجرمون الی جهنم وردا). می گوید: از قاریان نوقان و نیشابور درباره ی این قرائت، سؤال کردم و آنان این قرائت را نشناختند تا این که آن شخص به ری باز می گردد و از بعضی از قاریان سؤال می کند و یکی از آنها گفت: این قرائت، قرائت رسول خدا به روایت اهل بیت است. طبرسی در قرائت های شاذه گفته: قرائت قتاده از حسن: (یحشر المتقون و یساق المجرمون) است. می گوید: گفتم: ای ابو سعید، نحشر با نون است. گفت: پس باید متقین خوانده شود. بعد مطلب را ادامه داد تا این که گفت: دلیل کسانی که یحشرون و یساقون می خوانند، آیه ی (وسیق الذین کفروا) تا آخر آیه است.

سوره ی طه

(الف) ۵۶۵- علی بن ابراهیم این آیه را چنین خواند: ﴿إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا﴾ [طه: ۱۵] گفت: این چنین نازل شد: (إن الساعة آتية أكاد أخفيها- من نفسي). گفتم: چگونه قیامت را از خودش پنهان می دارد؟ گفت: وقت آن را معین نکرده است.

(ب) ۵۶۶- سیاری از برقی از حماد بن عیسی از حریز از ابی عبدالله علیه السلام و از ابی ابن عمیر از افراد زیادی از ابی جعفر علیه السلام آورده است که آیه ی فوق را چنین قرائت کرد: (ان الساعة آتية أكاد أخفيها- من نفسي). گفتم: چگونه قیامت را از خودش پنهان می دارد؟ گفت: خواسته که زمانی را برای آن معین نکنند.

(ج) ۵۶۷- طبرسی گفته است که ابن عباس: (أكاد أخفيها- من نفسي) روایت کرد. و این آیه در قرائت اُبی نیز، این گونه است و از امام علیه السلام هم، روایت شده است.

(د) ۵۶۸- سعد بن عبدالله در کتاب مذکور گفته است: امام صادق علیه السلام این آیه را چنین قرائت کرد (إن الساعة آتية أكاد أخفيها- من نفسي).

(ه) ۵۶۹- محمد بن عباس از محمد بن همام از محمد بن اسماعیل علوی از عیسی بن داود از ابی الحسن موسی بن جعفر از پدرش علیه السلام آورده است و می گوید: از پدرم شنیدم که در جواب مردی که از وی درباره‌ی آیه‌ی بعدی سؤال می کرد، آیه را این چنین قرائت کرد: ﴿يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَعَةُ إِلَّا مَنْ أذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ﴾ [طه: ۱۰۹] تا آخر آیه؛ و بعد این آیه را نیز، قرائت کرد: (وَعَنْتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا - لآلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمْ) این گونه نازل شد.

(و) ۵۷۰- سیاری از بعضی از اصحاب ما از محمد بن سلیمان از پدرش از عبدالله بن سنان از ابی عبدالله نقل کرده است که آیه‌ی بعدی را چنین قرائت کرد: (ولقد عهدنا الى آدم من قبل كلمات - في محمد وعلي والحسن والحسين والائمة من ذريته) بعد گفت: به خدا سوگند جبرائیل این گونه این آیه را بر محمدص نازل کرد.

(ز) ۵۷۱- و از جعفر بن محمد بن عبدالله از محمد بن موسی قمی از سلیمان از عبدالله بن سنان، مانند آن روایت شده است.

(ح) ۵۷۲- کلینی از حسین از محمد از علی بن محمد از جعفر بن محمد بن عبدالله بن محمد بن عیسی قمی از محمد بن سلیمان از عبدالله بن سنان، آیه‌ی فوق را این چنین روایت کرده اند: (ولقد عهدنا الى آدم من قبل كلمات - في محمد وعلي وفاطمة والحسن والحسين والائمة من ذريتهم - فني) به خدا سوگند چنین بر محمد نازل شد.

(ط) ۵۷۳- از ابن شهر آشوب در «مناقب» خود از امام باقر علیه السلام، مانند خبر قبل روایت شده است.

(ی) ۵۷۴- طبرسی گفته است: ابو جعفر: «لَنَحْرِقَنَّه» را با فتح نون و سکون حاء و راء بدون تشدید، قرائت نمود و این قرائت علی و ابن عباس است.

سوره‌ی انبیاء

(الف) ۵۷۵- علی بن ابراهیم این آیه را چنین تلاوت و تفسیر نموده است: (و إن كان مثقال حبة من خردل آتینا بها)؛ یعنی، پاداش در برابر یک دانه خردل را هم خواهیم داد، با مدّ آتینا.

(ب) ۵۷۶- طبرسی گفته است: ابن عباس و جعفر بن محمد و مجاهد و سعید بن جبیر و علاء بن سبابة در آیهی فوق «آئینا» را با «مد» و دیگران آن را با «قصر» قرائت کرده‌اند.

(ج) ۵۷۷- سیاری از عبدالله بن مغیره از سهل از جمیل خیاط از ولید آورده است که گفت: از ابی عبدالله شنیدم که آیهی فوق را چنین می‌خواند: (وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةِ آئِينَا بِهَا) باتشدید و الف مدی، گفتم: مردم «آئینا بها» می‌خوانند. گفت: معنی آیه «جازینا بها» می‌باشد.

(د) ۵۷۸- سیاری از ابن مسکان از زید شحام آورده است که گفت: به ابی عبدالله گفتم: آیا قرآن را تحریف می‌کنی حال آنکه حرام می‌باشد؟ گفت: این‌ها مطلب غریبی است وگرنه حرام می‌باشد.

(ه) ۵۷۹- از صفوان بن منذر از زید شحام روایت است که این حروف را که اعمش و یاران او می‌خوانند بر ابی عبدالله عرضه کردم: (إِنَّ اللَّهَ يَشْرِكُ) با تشدید شین و حرم حرام آمده، در نسخه چنین است اما خالی از سقط (حذف) نیست.

(و) ۵۸۰- و از برقی از ابن ابی از بعضی از یارانش از ابی عبدالله آورده است که گفت: (و حرام علی قریة) خوانده نمی‌شد.

(ز) ۵۸۱- طبرسی گفته است: حمزه و کسائی و ابوبکر، حرم به کسر حاء و بدون الف و دیگران آن را با الف می‌خوانند و این قرائت امام صادق علیه السلام است.

(ح) ۵۸۲- سیاری از قاسم بن عروه از ابی عبدالله و غیر او آورده است که قرائت و حَرَم را ناپسند می‌دانست.

(ط) ۵۸۳- طبرسی گفته است: علی و عائشه و ابن زبیر و ابی بن کعب و عکرمه، حطب را به طاء قرائت کردند.

(ی) ۵۸۴- سیاری از محمد بن علی از علی بن حماد از عمیر و جابر روایت کرده است که این آیه را چنین خواند: (وَأَسْرُوا النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا - آل محمد حقهم - هَلْ هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ أَفَتَأْتُونَ السَّحَرَ وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ).

سوره‌ی حج

(الف) ۵۸۵- طبرسی گفته است: ابن عباس و ابن مجاز و مجاهد و عکرمه و حسن، «رجالاً» را در این آیه ﴿يَأْتُوكَ رِجَالًا...﴾ [الحج: ۲۷] با ضم راء و تشدید جیم خواندند.

(ب) ۵۸۶- سیاری از یعقوب بن یزید از احمد بن محمد از ابی جمیله به نقل از ابی عبدالله علیه السلام خواند:

﴿يَأْتُوكَ رِجَالًا...﴾ گفت رجالة است.

(ج) ۵۸۷- طبرسی گفته است: ابن مسعود و ابن عباس و ابن عمر و ابو جعفر علیه السلام و قتاده و ضحاک به جای صوافّ این آیه ﴿فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافَّ﴾ [الحج: ۳۶] صوافن قرائت کردند.

(د) ۵۸۸- طبرسی گفته است: جعفر بن محمد علیه السلام در این آیه ﴿وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدٌ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ...﴾ [الحج: ۴۰] صلوات را با ضم صاد و لام، قرائت کرد.

(ه) ۵۸۹- سیاری از ابن سیف از برادرش از پدرش از زید بن اسامه آورده است که ابو عبدالله علیه السلام به جای ﴿لِيَشْهَدُوا مَنَفِعَ لَهُمْ...﴾ [الحج: ۲۸] «ليحضرُوا منافع لهم» قرائت کرد.

(و) ۵۹۰- و از محمد بن علی از ابی حمزه به نقل از ابی عبدالله علیه السلام آیه‌ی (۱۹): حج را این چنین، قرائت کرد: (هَذَانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ فَالَّذِينَ كَفَرُوا- بولاية علي- قُطِعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِّن تَارٍ).

(ز) ۵۹۱- کلینی از علی بن ابراهیم از احمد بن محمد برقی از پدرش از محمد بن فضیل از ابی حمزه از جعفر آورده است که آیه‌ی فوق را این چنین قرائت نمود: (هَذَانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ فَالَّذِينَ كَفَرُوا- بولاية علي- قُطِعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِّن تَارٍ).

(ح) ۵۹۲- محمد بن عباس از محمد بن همام از محمد بن اسماعیل علوی از عیسی بن داود نجار از ابی الحسن موسی علیه السلام ﴿وَوَظَّهَرَ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ﴾ [الحج: ۲۶] را «الطائفين والعاكفين» قرائت کرد.

(ط) ۵۹۳- سیاری از برقی از نصر از یحیی بن ایوب از ابی بصیر از ابی عبدالله، آیه‌ی (۲۷ و ۲۸) را چنین قرائت کرد: (وعلي كل ضامر يأتين من كل فج عميق ليشهدوا منافع لهم - في الدنيا والآخرة).

(ی) ۵۹۴- و از حماد بن عیسی از حریر به نقل از ابی عبدالله علیه السلام آیه‌ی (۵۲) را چنین خواند: (وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ - وَلَا مَحْدَثٍ -) (یا) ۵۹۵- محمد بن حسن صفار در «بصائر» از احمد بن محمد از احمد بن محمد بن ابی نصر از ثعلبه به نقل از زراره گفت: از ابی جعفر علیه السلام درباره‌ی: (وكان رسولاً نبياً) پرسیدم: فرق رسول با نبی چیست؟ در جواب گفت: نبی کسی است که در خواب می‌بیند و می‌شنود و با چشم بیدار می‌بیند. سپس این آیه را تلاوت کرد: (وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ - وَلَا مَحْدَثٍ -)

(یب) ۵۹۶- در «البحار» از شیخ مفید در «الاختصاص» مانند آن، آمده است. (یج) ۵۹۷- صفار از احمد بن محمد از حسین بن سعید از فضاله از حارث بصری آورده است که گفت: حکم بن عینیه نزد ما آمد و گفت: همانا علی بن حسین علیه السلام گفت: همه علم علی علیه السلام در یک آیه جمع شده است. بعد گفت: حمران بن اعین بیرون آمد و علی بن حسین را مرده یافت بعد به ابو جعفر گفت: حکم بن عینیه از علی بن حسین برایمان حدیث آورده است که گفت: علم علی همه‌اش در یک آیه است. ابو جعفر گفت: نمی‌دانی آن آیه کدام است؟ گفتم نه! گفت: این آیه است: (وما أرسلنا من قبلك من رسول ولا نبی - ولا محدث).

(ید) ۵۹۸- و از احمد بن محمد بن جحال از ثعلبه به نقل از زراره می‌گوید: درباره‌ی فرق رسول و نبی در آیه‌ی: «وكان رسولاً نبياً» از ابی جعفر سؤال کردم. جواب این سؤال در روایت دیگری است که ذکر شد. بعد می‌گوید: ابو جعفر این آیه را تلاوت کرد: (وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ - وَلَا مَحْدَثٍ -).

(یه) ۵۹۹- از مفید در «الاختصاص» چنانکه در «البحار» و تفسیر «البرهان» از ابن ابی الخطاب یا احمد بن محمد بن عیسی از بزنطی از ثعلبه از زراره، مانند آن روایت شده است.

(یو) ۶۰۰- صفار از احمد بن حسن بن علی بن فضال از علی بن یعقوب هاشمی از هارون بن مسلم از برید از ابی جعفر و ابی عبدالله علیه السلام آورده است که آیهی فوق را با افزودن کلمه‌ی «ولامحدث» تلاوت کردند و من گفتم: فدایت شوم این قرائت ما نیست؛ پس رسول و نبی و محدث چیست؟ (خبر)

(یز) ۶۰۱- و از عبدالله بن محمد از ابراهیم بن محمد از اسماعیل بن بشار از علی بن جعفر حضرمی از زراره بن اعین آمده است که گفت: درباره‌ی آیهی فوق از زاره سؤال کرد. وی آیه را با افزودن «ولامحدث» قرائت کرد و گفت: رسول کسی است که جبرائیل به نزد او می‌آید.

(یح) ۶۰۲- مفید در «اختصاص» چنانکه در «بحار» است به نقل از ابراهیم بن محمد ثقفی، مانند آن را روایت کرده است.

(یط) ۶۰۳- صفار از ابی محمد از عمران از موسی بن جعفر از علی بن اسباط از محمد بن فضیل به نقل از ابی حمزه‌ی ثمالی می‌گوید: از ابی جعفر شنیدم که آیهی فوق را چنین می‌خواند: (وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ - وَلَا مُحَدَّثٌ - إِلَّا إِذَا تَمَّتْ أَلْفَى الشَّيْطَانُ فِي أُمَّيَّتِهِ).

(ک) ۶۰۴- صفار با همان اسناد از علی بن جعفر حضرمی از سلیم بن قیس شامی آورده که گفت: از علی شنیدم که می‌گفت: به من و اوصیایم از فرزندانم همه هدایت یافته و محدث هستیم - تا این که سلیم شامی گفت: از محمد بن ابی پرسیدم: آیا علی محدث بود؟ گفت: آری. گفتم: آیا فرشتگان جز با انبیاء سخن می‌گویند؟ گفت: مگر آیهی (وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ - وَلَا مُحَدَّثٌ -) را نخوانده‌ای؟

(کا) ۶۰۵- مفید در «اختصاص» مانند آن را از ابراهیم بن محمد روایت کرده است.

(کب) ۶۰۶- و از احمد بن محمد از حسن بن محبوب از جمیل بن صالح از زیاده بن سوقة از حکم بن عیینه آمده است که گفت: روزی به نزد علی بن حسین علیه السلام رفتم. او به من گفت: آیا آیه‌ای را می‌شناسی که علی علیه السلام با آن قاتلش را می‌شناخت و همچنین با آن، امور بزرگی را می‌دانست که به مردم می‌گفت؟ حکم بن عیینه می‌گوید: نه؛ به خدا سوگند نمی‌دانم ای پسر رسول خدا، مرا از آن خبر بده. گفت: به

خدا سوگند آن، این آیه است: (وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ - ولا محدث-) بعد گفتیم: آیا علی بن ابی طالب محدث بود. گفت: آری هر امامی از ما اهل بیت، محدث است.

(کج) ۶۰۷- کلینی از محمد بن یحیی عطار از احمد بن محمد، مانند آن را روایت کرد و در آخر - ولا محدث - اضافه نموده است؛ زیرا علی بن ابی طالب، محدث بود. سپس مردی که اسمش عبدالله بن زید بود و برادر مادری علی بن حسین علیه السلام بود، گفت: سبحان الله! محدث بود؟ گویا محدث بودن علی را انکار می‌کرد. در این زمان، ابو جعفر به نزد ما آمد و گفت: به خدا سوگند به درستی، پسر مادرت همین مطلب را می‌دانست. راوی می‌گوید: وقتی ابو جعفر چنین گفت، آن مرد ساکت شد و گفت: این همان چیزی است که ابو الخطاب به خاطر آن هلاک شد، به سبب این که تأویل محدث و نبی را نمی‌دانست. می‌گویم آخر خبر با اول خبر مناسبت دارد و مناسبت آن مخفی نمی‌ماند؛ زیرا صدر خبر نشان می‌دهد که این مطلب در مجلس امام سجاد بوده است و ذیل آن خبر، می‌رساند که این مطلب بعد از مرگ سجاد در مجلس ابی جعفر بوده است، به خاطر همین مطلب است که بعضی از شارحین، به تفکیک صدر و ذیل این حدیث حکم نموده‌اند و آن را دو حدیث می‌دانند. راوی می‌گوید: گوینده، زیاد بن سوقة است که برای حکم بن سوقة نقل می‌کند و این حکایت بعد از وفات علی بن حسین در مجلس باقر علیه السلام بود، اما در این بحث، مطلبی هست که نباید مخفی بماند و حق آن است که یا کلینی در نقل خبر دچار اشتباه شده، یا بعضی از نسخه‌نویسان کتابش اشتباه کرده‌اند، به گونه‌ای که از نظر سند و متن، آخر خبری را به ابتدای خبر دیگر وصل نموده‌اند. نظیر این کار را در گذشته هم، انجام داده‌اند که نسبت به آن هشدار دادیم. آن مطلب به خاطر این است که صفار با سند دیگری از حمران از ابی جعفر علیه السلام گفته: پیامبر خدا فرموده است: دوازده تن از اهل بیت من محدث هستند. بعد عبدالله بن زید که برادر مادری علی بن حسین علیه السلام بود به او گفت: سبحان الله! تا آخر ...

این که عبدالله بن زید، برادر مادری امام سجاد بوده، در این باره ذهبی در کتاب «مختصر تهذیب الکمال» گفته: علی بن حسین اسم مادرش، ام‌ولد، جاریه‌ای بوده که نامش، غزاله بود و بعد از شهادت حسین، زید که بنده‌ی آزاد شده‌ی حسین بود، او را

به عقد خود در آورد و بعد عبدالله بن زید از او به دنیا آمد. در بین مخالفان دروغ‌پرداز، چنین مشهور شده است که مادر او شهربانو بود که بعد از به دنیا آوردن وی وقت زایمان وفات یافته است. چنانکه کلینی این مطلب را در بحث ولادت او ذکر کرده است که امام رضا مخالفان را تکذیب کرد و سبب شهرت یافتن مطلب فوق را بیان کرد چنانکه صدوق در کتاب «العیون» در بحث دو دختر یزدگرد که عبدالله بن عامر آن‌ها را فرستاده بود، از او روایت کرده است که گفت: شهربانو، همسر حسین علیه السلام بود که بعد از ولادت علی بن حسین علیه السلام بعد از زایمان وفات یافت. سپس بعضی از جاریه‌های پدر، حضانت او را به عهده گرفتند تا علی بن حسین پرورش یافت در حالی که مادری را جز آن جاریه نمی‌شناخت. سپس دانست که او، جاریه‌ی آزاد شده‌ی پدرش است و مردم او را مادر وی می‌نامیدند و گمان کردند که وی - معاذ الله - با مادرش ازدواج کرده است، در حالی که با این جاریه‌ی آزاد شده ازدواج کرده است. قضیه این چنین است که او با بعضی از همسرانش همبستر شد، سپس برای غسل بیرون آمد و این مادر غیر واقعی‌اش به او برخورد کرد، بعد امام به او گفت: اگر راجع به این قضیه - ازدواج - چیزی در دل داری از خدا بترس و به ما اعلام کن. گفت: آری به ازدواج با تو تمایل دارم. بعد امام سجاد، وی را به همسری خود در آورد. به همین سبب، بعضی از مردم گفتند: علی بن حسین، مادر خود را به همسری خویش در آورده است. در بعضی خبرها هم، آمده است که آن زن سریه - کنیز همخواه - برادر علی بن حسین بوده است که او هم علی نام داشت و در جایی به نام «طف» کشته شده است. و گفته شده که مادر عبدالله بن زید به وی شیر داد و او برادر شیری علی بن حسین بود و ابن داود گفته است: مادر عبدالله با وی نزدیکی کرده و او هم به او علاقه نشان داده تا جایی که او را مادر خود خوانده است و این زن همان است که علی بن حسین او را به عقد خود در آورده است و عبدالملک بن مروان، وی را متهم نموده است به این که او با مادر خود ازدواج کرده است، البته از روی توهم او را مادر وی دانسته در حالی که مادر وی شهربانو بوده که در زمان کودکی امام سجاد وفات یافته است.

(که) ۶۰۸- صفار از عبدالله بن محمد از ابراهیم بن محمد ثقفی از احمد بن یونس

جحال از ایوب بن حسن از قتاده آورده است که به آیه‌ی فوق جمله‌ی: «ولا محدث» را

افزود.

(کو) ۶۰۹- صفار از ابی محمد بن عمران از موسی بن جعفر از علی بن اسباط از محمد بن فضیل از ابی حمزه ثمالی آورده است که گفت: من و سفیره بن سعد در مسجد نشسته بودیم؛ ناگهان حکم بن عینیه به نزد ما آمد و گفت: حدیثی را از ابی جعفر شنیده‌ام که هیچ احدی آن را نشنیده است، به همین سبب، پرسیدیم: این خبر چیست؟ از گفتن آن خودداری نمود. سپس خودمان نزد ابی جعفر رفتیم و به او گفتیم: البته حکم بن عینیه به ما خبر داد که خبری از تو شنیده است که تا به حال کسی آن را از تو نشنیده است. از گفتن آن خودداری نمود و در جواب ما گفت: آری این طور است؛ علم علی را در آیه‌ای از کتاب خدا یافته‌ایم و بعد آیه‌ی فوق را با افزودن: «ولا محدث» تلاوت کرد و منظور از کتاب علی، کتاب خداست که علی بعد از وفات پیامبر آن را جمع‌آوری کرده است و اضافه شدن کتاب به علی مانند اضافه شدن مصحف به عبدالله و اُبی است و منظور آن کتاب نیست که جامع احکام است و این مطلب در غایت ظهور است.

(کز) ۶۱۰- مفید، مانند آن خبر را در «اختصاص» از موسی بن جعفر بغدادی از ابن اسباط روایت کرده است.

(کح) ۶۱۱- صفار از علی بن اسماعیل از صفوان بن یحیی از حارث بن مغیره از حمران آورده است که گفت: حکم بن عینیه از علی بن حسین برایمان حدیث آورد و گفت: «علم علی علیه السلام در آیه‌ای از قرآن قرار دارد و گفت: آن آیه را از ما کتمان کرده است. وی می‌گوید: ما گرد هم جمع می‌شدیم تا قرآن را همخوانی کنیم و مطالبش را یاد بگیریم، چون قرآن را نمی‌شناختیم. گفت: به خانه‌ی ابی جعفر علیه السلام داخل شدم و به او گفتم: حکم بن عینیه از علی بن حسین علیه السلام به ما خبر داد که علم علی در آیه‌ای از قرآن است ولی آن آیه را از ما کتمان می‌کند. بعد گفت: بخوان ای حمران. من خواندم: (وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَّسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ) ابو جعفر گفت: «ولا محدث» را هم قرائت کن.

(کط) ۶۱۲- تفسیر البرهان از ابن شهر آشوب آورد که گفت ابن عباس در قرائت خود «ولا محدث» را اضافه کرده است.

(ل) ۶۱۳- سلیم بن قیس هلالی در کتاب خود می‌گوید: از محمد بن ابی‌بکر شنیدم که در تلاوت آیه‌ی فوق «ولا محدث» را اضافه نمود.

(لا) ۶۱۴- محمد بن عباس در تفسیر خود از جعفر بن محمد حسنی از ادريس بن زیاد خياط از حسن بن محبوب از جميل بن صالح از زياد بن سوجه از حکم بن عینیه روایت کرده است که گفت: علی بن حسین علیه السلام به من گفت: ای حکم! آیا می‌دانی کدام آیه است که علی با آن قاتل خود را شناخته و به امور بزرگی هم، آگاه می‌شد و به مردم می‌گفت؟ راوی می‌گوید: گفتم: ای پسر رسول خدا، در باره‌ی آن آیه به ما خبر بده. در جواب گفت: آیه این است: (وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ - وَلَا مَحْدُثٌ -) گفتم: آیا علی محدث بود. گفت: هر امامی از ما اهل بیت، محدث است.

(لب) ۶۱۵- و از حسین بن عامر از محمد بن حسین از پدرش از صفوان بن یحیی از داود بن فرقد از حارث بن مغیره نضری آورده است که گفت: حکم بن عینیه برایم گفت: به راستی مولایم علی بن حسین علیه السلام تمام چیزهایی که در خبر صفار گفته شد، برایم گفت.

(لج) ۶۱۶- علی بن ابراهیم بعد از ذکر روایت عامه در سبب نزول آیه‌ی مذکور گفته است: به تأکید از ابی عبدالله روایت شده که پیامبر گرسنه شد سپس نزد مردی از انصار آمد و به او گفت: آیا نزد تو طعامی هست؟ گفت: آری ای پیامبر خدا و بعد بزغاله‌ای را برایش ذبح کرد و بریانش نمود. پس هنگامی که آن را به رسول خدا نزدیک کرد، آرزو کرد که ای کاش علی و فاطمه و حسن و حسین هم، همراه او بودند. بعد ابوبکر و عمر آمدند و بعد از آن دو، علی آمد و درباره‌ی او این آیه را نازل شد: (وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَّتْ الْقَفَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ - وَلَا مَحْدُثٌ -): که منظور از شیطان ابوبکر و عمر هستند - نعوذ بالله - و منظور چیزی است که خدا القای شیطانی را به آن نسخ کرده است آمدن علی بعد از ابوبکر و عمر است.

(لد) ۶۱۷- کشی در «رجال» خود از عیاشی از علی بن حسن از عباس بن عامر از ابان بن عثمان از حارث بن مغیره آورده است که گفت: حمران گفت: به درستی حکم بن عینیه از علی بن حسین روایت می‌کند که ما درباره‌ی آیه‌ای از وی سؤال کردیم، اما او به ما خبر نمی‌داد. حمران گفت: از ابی جعفر درباره‌ی علی سؤال کردم. گفت:

همانا علی مانند همراه سلیمان و یار موسی است، اما رسول یا نبی نبوده است. سپس آیه‌ی مذکور را با تلاوت کرد، و سپس ابو جعفر علیه السلام ابراز تعجب نمود.

(له) ۶۱۸- کلینی از عده‌ای از اصحاب ما از احمد بن محمد از احمد بن ابی نصر از ثعلبه بن میمون از زراره نقل کرده است که گفت: درباره‌ی این آیه: (وکان رسولاً نبیا): سؤال کردم و گفتم: رسول و نبی چیست؟ گفت: نبی آن است که وحی را در خواب می‌بیند. بعد مطلب را ادامه داد تا این که گفت: ابو جعفر آیه‌ی قبلی را تلاوت کرد با اضافه کردن (ولا محدث)

(لو) ۶۱۹- و از احمد بن محمد و محمد بن یحیی از محمد بن حسین از علی بن حسان از ابی فضال از علی بن یعقوب هاشمی از مروان بن مسلم بن برید از ابی جعفر و ابی عبدالله، تلاوت آیه‌ی فوق روایت شده است البته با اضافه کردن (ولا محدث)

(لز) ۶۲۰- سعد بن عبدالله قمی در کتاب «ناسخ و منسوخ قرآن» گفته است که امام صادق، آیه‌ی فوق را با همان شیوه قرائت کرد و گفت: منظور از «محدث» ائمه است. بعضی از مفسران بعد از وارد نمودن مجموعه‌ای از اخبار، چیزی گفته‌اند که لفظ آن، این است: این خبرها و آنچه صفار از طرق متعدد و در مواضع مختلف آن‌ها را روایت کرده دلالت دارند بر این که: کلمه‌ی (ولا محدث) همان است که جبرئیل از جانب پروردگار آن را نازل کرد و همان است که در مصحف امامان است، و در بعضی از آن چه صفار در کتاب «بصائر» روایت کرده است، گفته شده که آن قرائت، قرائت قتاده است که از نامداران عامه-اهل سنت- است و اختلاف این اخبار در این است که (من قَبْلُک) در بعضی خبرها ساقط شده و در بعضی هم قبل به خاطر ظرفیت منصوب شده و حرف جر از آن حذف گردیده، اما در اکثر خبرها حرف جر «مِن» آمده است شاید حمل بر این شود که امام آیه را در اخبار سقوط بر معنی نقل نموده است، یا بعضی از روایان در نقل آن سهو کرده‌اند که سخن در این باره فائده‌ای ندارد. می‌گوییم کلمه‌ی مِن در همه‌ی اخبار این باب، موجود است جز در خبری که کلینی آن را روایت کرده است و این اخبار چنان که گفته شد: بر سقوط صراحت دارند و مولی محمد صالح در شرح «الکافی» و علامه مجلسی در «البحار» و «مرآة العقول» و دیگران نیز، به این

مطلب تصریح کرده‌اند و محدث به فتح دال، به کسی گفته می‌شود که ملائکه به وی خبر دهند و در کتاب «نفس الرحمن» آن را توضیح داده‌ایم.

سوره‌ی مؤمنون

(الف) ۶۲۱- سیاری از ابی طالب از مردی از ابی‌عبدالله آورده است که آیه‌ی:

﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ [المؤمنون: ۱۴] در واقع (فتبارك الله رب العالمين) است.

(ب) ۶۲۲- طبرسی در «الشواذ» گفته است: قرائت پیامبر و ابن عباس: (يأتون ما

أتوا) با قصر است. می‌گوییم: آن چه در «الکافی» از امام صادق درباره‌ی این آیه روایت

کرده‌اند، بر این قرائت دلالت می‌کند: (وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ - يَأْتُونَ مَا

أتوا) و این، اشاره به بیم و امید آنان است؛ زیرا از خدا می‌ترسند که اعمالشان را نپذیرد

و از طرفی هم، امید به قبول اعمال خود دارند. و در تفسیر محمد بن عباس به نقل از

امام صادق آمده است که در معنی آیه‌ی فوق گفت: انجام می‌دهند آن چه انجام

داده‌اند در حالی که می‌دانند، اعمال آنان بدون پاداش نمی‌ماند و در همان تفسیر از

صادق نقل شده است که گفت: عمل می‌کنند و به ثواب آن هم علم دارند و در تفسیر

علی بن ابراهیم هم: (وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا) آمده است و گفته است: منظور از (مَا آتَوْا)

عبادت و طاعت است و در «الکافی» چیزی نزدیک و شبیه به آن آمده است و در

«محاسن» از صادق: «يعملون ما عملوا» آمده و طبرسی گفته است: معنی (يؤتون ما

أتوا) آن است که آن‌ها اموال و اشیاء می‌بخشند، ولی بیم دارند که مورد قبول خداوند

واقع نشود و معنی (يؤتون ما أتوا) این است که عمل انجام داده‌اند، اما می‌ترسند که

خداوند آن را قبول نکند.

سوره‌ی نور

(الف) ۶۲۳- آیه‌ی رجم از این سوره ساقط شده و در دلیل سوم ذکر طرق آن

گذشت.

(ب) ۶۲۴- سیاری گفته است و در نامه‌ی ابی‌عبدالله علیه السلام به مفضل بن عمر آمده

است که آیه‌ی ذیل این چنین نوشته شده است: (إن الذين يرمون المحسنين الغافلين

لعنوا في الدنيا والآخرة ولهم عذاب عظيم (به جای المحصنات الغافلات المحصنين الغافلین آورده).

(ج) ۶۲۵- طبرسی گفته است: از علی علیه السلام به همزه روایت شده است که اشتباه است و در سوره ی بقره در باره ی آن بحث کردیم.

(د) ۶۲۶- سیاری از حماد از حریر آورده است که ابو عبدالله آیه ی بعدی را این چنین خواند: (وَلْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا - بِالْمَتْعَةِ - حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ) قرآن این طور است.

(ه) ۶۲۷- و از حماد بن حریر از ابی عبدالله علیه السلام آورده است که آیه ی بعدی را این چنین خواند: (فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِمْ - لَهَنَّ - عَفُورٌ رَحِيمٌ).

(و) ۶۲۸- طبرسی در «الشواذ» گفته است: قرائت ابن عباس و سعید بن جبیر (فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِمْ - لَهَنَّ - عَفُورٌ رَحِيمٌ) است.

(ز) ۶۲۹- علی بن ابراهیم گفته است: ابو عبدالله گفت: در آیه ی ۴۵، این قسمت: (ومنهم من يمشي علي اكثر من ذلك) بعد از (علي أربع) ساقط شده است.

(ح) ۶۳۰- سیاری از ابن اسباط از ابن بکیر از ابی بصیر آورده است که گفت: ابو جعفر علیه السلام نیز، (ومنهم من يمشي علي اكثر من ذلك) را به آیه ی فوق، افزود.

(ط) ۶۳۱- طبرسی گفته است: ابو جعفر (ومنهم من يمشي علي اكثر من ذلك) را قرائت کرد.

(ی) ۶۳۲- طبرسی گفته است: ابو جعفر و ابو عبدالله: (يضعن من ثيابهن) خواندند و همان قرائت از ابن عباس و سعید بن جبیر نیز، روایت شده است.

(یا) ۶۳۳- کلینی از علی بن ابراهیم از پدرش از حماد بن عیسی از حریر بن عبدالله از ابی عبدالله روایت کرده است که: (يضعن من ثيابهن) خواند. در حالی که در قرآن کلمه ی من نیامده است.

(یب) ۶۳۴- سعد بن عبدالله در کتاب مذکور گفت: مردی آیه ی فوق را چنین خواند: ﴿وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ الَّتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ﴾ [النور: ۶۰] «و زنان از کارافتاده ای که امید به ازدواج

ندارند، گناهی بر آنان نیست که لباسهای (رویین) خود را بر زمین بگذارند، بشرط اینکه در برابر مردم خودآرایی نکنند». ابو عبدالله گفت: قبل از «ثياب» واژه‌ی «مِنْ» اضافه کن.

سوره‌ی فرقان

(الف) ۶۳۵- علی بن ابراهیم از محمد بن عبدالله از پدرش از محمد بن حسین از محمد بن سنان از عمار بن مروان از منخل بن جمیل رقی از جابر بن یزید جعفری آورده که گفت: ابو جعفر علیه السلام گفت: جبرائیل علیه السلام این آیه‌ی را این چنین بر پیامبر خدا نازل کرد: (وَقَالَ الظَّالِمُونَ - لآل محمد حقهم - إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَّسْحُورًا).

(ب) ۶۳۶- محمد بن عباس از محمد بن قاسم از احمد بن محمد سیاری از احمد بن خالد از محمد بن علی صیرفی از محمد بن فضیل از ابی حمزه ثمالی از ابی جعفر محمد بن علی علیه السلام آورده است که آیه‌ی فوق را چنین خواند: (وَقَالَ الظَّالِمُونَ - لآل محمد حقهم - إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَّسْحُورًا).

(ج) ۶۳۷- علی بن ابراهیم از محمد بن همام از جعفر بن محمد بن مالک از محمد بن مثنی از پدرش از عثمان بن زید از جابر بن یزید از ابی جعفر، مانند آن را روایت کرده است.

(د) ۶۳۸- سیاری از محمد بن فضیل از ابی حمزه و از ابی سیف از برادرش از پدرش از ابی حمزه از ابی جعفر علیه السلام آورده است که گفت: جبرائیل این آیه را همین گونه بر محمد نازل کرد.

(ه) ۶۳۹- فرات بن ابراهیم از جعفر بن محمد فزاری به طور معنعن از ابی جعفر آورده است که گفت: از وی شنیدم که می‌گفت: جبرائیل این آیه را این چنین بر محمد نازل کرد و مانند آن را آورد.

(و) ۶۴۰- سعد بن عبدالله در باب آیات تحریف شده از کتاب خود می‌گوید که استادان خودش از ابی جعفر روایت کرده‌اند که جبرائیل این آیه را این چنین نازل کرد: (وَقَالَ الظَّالِمُونَ - لآل محمد حقهم - إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَّسْحُورًا).

(ز) ۶۴۱- طبرسی گفته است: ابو جعفر و زید به نقل از یعقوب، «إِنْ تُتَّخَذَ» را با ضم نون و فتح خاء خواندند و این قرائت، قرائت زید بن ثابت و ابی درداء است و از

جعفر بن محمد بن علی علیه السلام و زید بن علی نیز، روایت شده است و دیگران با فتح نون و کسر خاء خوانده‌اند.

(ح) ۶۴۲- طبرسی در باره‌ی این آیه ﴿وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْسُونَ...﴾ [الفرقان: ۶۳] گفته است: یمشون فی الأسواق با ضم یاء و شین مشدد از علی علیه السلام روایت شده است. در حالی که در قرآن، یمشون با فتح یاء و تخفیف شین است.

(ط) ۶۴۳- علی بن ابراهیم گفت: ابو جعفر گفته است: (يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ عَلِيًّا وَلِيًّا) خوانده شده است.

(ی) ۶۴۴- سیاری از ابن محبوب از ابی ایوب حذاء از ابی بصیر از ابی عبدالله علیه السلام آورده است که گفت: جبرئیل این آیه را این چنین بر محمد نازل کرد و به همان گونه در مصحف علی بن ابی طالب قرار دارد: (يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ - زَفْرًا - خَلِيلًا) (به جای فلانا زفراً آورده است).

(یا) ۶۴۵- و از برقی از خلف بن حماد از ابی بصیر از ابی عبدالله آمده است که گفت: به درستی که در کتاب-قرآن- تغییرات بزرگی هست و شما هم آن را می‌فهمید به گونه‌ای که با کنایه معرفی می‌گردد و مکنی عنه تغییر داده شده است؛ مثلاً: خداوند متعال نام مردی را ذکر کرده است اما آنان لفظ فلاناً را به کنایه از اسم آن مرد ذکر نموده‌اند و گفته‌اند:

﴿يَوَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا﴾ [الفرقان: ۲۸].

(یب) ۶۴۶- و از محمد بن اسماعیل از محمد بن غذافر از جعفر بن محمد طیار از ابی الخطاب از ابی عبدالله علیه السلام آورده است که گفت: خداوند در کتابش از کنایه استفاده نکرده است که ﴿يَوَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا﴾ بگوید. برای تأیید این مطلب، در مصحف علی علیه السلام به جای فلاناً، زفر آمده است که روزی ظاهر می‌شود.

(یج) ۶۴۷- و از حماد از حریر از مردی از ابی جعفر آمده است که آیه‌ی (۲۷) چنین می‌خواند: (وَيَوْمَ يَعِضُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ - وَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي - لَمْ أَتَّخِذْ - زَفْرًا - خَلِيلًا).

(ید) ۶۴۸- از محمد بن عباس از جعفر بن محمد طیار از ابی الخطاب از ابی عبدالله، مانند خبر سیاری آمده است.

(ه) ۶۴۹- از محمد بن جمهور از حماد بن عیسی از حریر از مردی از ابی جعفر آمده است که گفت: و ... مانند خبر قبلی را ذکر کرد.

(یو) ۶۵۰- طبرسی در «الاحتجاج» در خبری از زندقی که - به گمان خود درباره‌ی آیه‌های ضد و نقیض قرآن از امیر المؤمنین علیه السلام سؤال شد، ایشان هم در پاسخ گفت: «نام بردن افراد منافق دارای جنایات بزرگ کار خداند متعال نیست بلکه کار تغییر دهندگان و تبدیل کنندگان است؛ آنانی که قرآن را چند دسته کرده‌اند. (خبر)

(ز) ۶۵۱- طبرسی گفته است: مسلمه بن محارب (فدمر ائهم تدمیرا). را با نون تأکید ثقیله قرائت کرد و این از علی علیه السلام هم روایت شده است: (فدمراهم تدمیرا).

(یح) ۶۵۲- کلینی از احمد بن مهران از عبدالعظیم از محمد بن فضیل از ابی حمزه از ابی جعفر علیه السلام روایت کرده است که گفت: جبرائیل این آیه را این چنین نازل کرده است: (فأبی أكثر الناس - بولایة علی - إلا کفورا).

(یط) ۶۵۳- شیخ شرف الدین در «کنز الآیات» از محمد بن علی از محمد بن فضیل از ابی جعفر علیه السلام، مانند آن را بدون تفاوت روایت نموده است.

(ک) ۶۵۴- محمد بن عباس از محمد بن جمهور از حسین بن محبوب از ابی ایوب حذاء از ابی بصیر آورده است که گفت: به ابی عبدالله علیه السلام گفتم: ﴿وَأَجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا﴾ [الفرقان: ۷۴] گفت: امر بزرگی را خواسته‌ای. این آیه در اصل: (واجعل لنا من المتقین إماما) است.

(کا) ۶۵۵- علی بن ابراهیم از پدرش از جعفر بن ابراهیم از ابی الحسن امام رضا علیه السلام آورده است که گفت: ابی بصیر نزد ابی عبدالله آیه‌ی بعدی را چنین خواند: ﴿وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا﴾ [الفرقان: ۷۴].

«و کسانی که می‌گویند: پروردگارا! همسران و فرزندانمانی به ما عطاء فرما باعث روشنی چشمانمان گردند، و ما را پیشوای پرهیزگاران گردان.»

بعد ابو عبدالله گفت: امر بزرگی را از خدا خواسته‌اند؛ یعنی، از خداوند خواسته‌اند آنان را برای متقین امام گردانند. بعد به او گفته شد: ای پسر رسول خدا، این مطلب

چگونه است؟ در جواب گفت: خداوند در اصل چنین نازل کرده است: ﴿وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا مِنْ الْمُتَّقِينَ - إِمَامًا﴾.

(کب) ۶۵۶- طبرسی گفته است: در قرائت اهل بیت: (- وَاجْعَلْ لَنَا مِنَ الْمُتَّقِينَ - إِمَامًا). آمده است.

(کج) ۶۵۷- سعد بن عبدالله قمی در کتاب «ناسخ القرآن» گفته است: و مثل آن است این آیه: ﴿وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا مِنْ الْمُتَّقِينَ - إِمَامًا﴾. بعد ابو عبدالله علیه السلام گفت: همانا درخواست بزرگی از خدا داشتند، از او خواستند آنان را پیشوای پرهیزگاران گرداند، نه چنین نیست، از او خواستند در میان پرهیزگاران آنان را پیشوا گرداند، پس (واجعلنا من المتقين إماماً) بخوان. در این نسخه این طور است اما خالی از نقص نیست.

سوره ی شعراء

(الف) ۶۵۸- سیاری از ابن سیف از برادرش از پدرش از عبدالکریم بن عمیر از سلیمان بن خالد آورده است که گفت: نزد ابی عبدالله بودیم که در میان مردم (شافعیان و لا صدیق حمیم) را خواند.

(ب) ۶۵۹- و از ابن فضال از ابن بکیر از زراره از ابی عبدالله آمده است که این آیه را چنین خواند: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ - وَرَهْطِكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ﴾

(ج) ۶۶۰- علی بن ابراهیم از امام صادق آورده است که گفت: (ورَهْطِكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ) نازل شد.

(د) ۶۶۱- صدوق در «العیون» و «الأمالی» از ابن شاذویه مؤدب و جعفر بن محمد بن سرور از محمد حمیری از پدرش از ریان بن صلت از امام رضا علیه السلام در یک حدیث طولانی آورده است که علماء گفتند: به ما بگو، آیا خداوند اصطفاء - بر گزیدن - را در قرآن تفسیر کرده است؟ امام رضا گفت: در ظاهر نه، در باطن اصطفاء را در دوازده جا تفسیر کرده است. جای اول در ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ - وَرَهْطِكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ﴾

است. و در قرائت اُبی بن کعب هم همین آمده است و در مصحف عبدالله بن مسعود ثابت است.

(ه) ۶۶۲- فرات بن ابراهیم گفته است: حسین بن سعید، به طور معنعن از ابی جعفر از پدرش علیه السلام آورد که گفت: پیامبر فرمود: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ - ورهطک منهم المخلصین علیهم السلام

(و) ۶۶۳- محمد بن عباس از عبدالله بن زید از اسماعیل بن اسحاق راشدی و علی بن محمد بن خالد دهان از حسن بن علی بن عفان، گفت: ابو زکریا یحیی بن هاشم شمساری از محمد بن عبدالله بن علی بن ارفع برایمان حدیث آورد و گفت: به درستی پیامبر خدا بنی عبدالمطلب را در شعب ابی طالب جمع آوری کرد. راوی مطلب را ادامه داد و به آنان گفت: بی گمان خداوند مرا فرموده است: «وأنذر عشیرتی الأقربین ورهطی المخلصین وأنتم عشیرتی الأقربون ورهطی المخلصون» و شما عشیره و نزدیکان و گروه مخلص من هستید. (خبر)

(ز) ۶۶۴- و از محمد بن حسین خثعمی از عباد بن یعقوب از حسن بن حماد از ابی الجارود به نقل از ابی جعفر علیه السلام (ورهطک منهم المخلصین) است و منظور علی و حمزه و جعفر و حسن و حسین و آل محمد است.

(ح) ۶۶۵- علی بن ابراهیم گفته است: در آیهی مذکور منظور از (ورهطک منهم المخلصین) علی بن ابی طالب و حمزه و جعفر و حسن و حسین و ائمه از آل محمد هستند. و در بعضی از نسخه‌ها آمده است: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ علیهم السلام [الشعراء: ۲۱۴] پس رهط و گروه مخلص علی علیه السلام است تا آخر ...

(ط) ۶۶۶- محمد بن عباس در تفسیر خود بنا بر آنچه از سید بزرگوار علی بن طاوس در «سعد السعود» نقل کرده است از محمد بن هوبه باهلی از ابراهیم بن اسحاق نهاوندی از عمار بن حماد انصاری از عمر بن شمر از مبارک بن فضاله و عامه هم از حسن پسر مردی از یاران پیامبر روایت کرده‌اند که آن مرد گفت: به درستی گروهی بعد از واقعه‌ی جمل بعضی از کارهای علی مورد انتقاد قرار دادند. آن مرد وقتی حدیث را از حسن شنید، گفت: وای بر شما! چه می‌خواهید، علی پیشتازترین کسی بود که به خدا و به آن‌چه پیامبر از نزد خدا آورد ایمان آورد و اقرار نمود و من

هم نفر دهم از فرزندان عبدالمطلب بودم که علی بن ابی طالب علیه السلام به نزد ما آمد و گفت: دعوت رسول خدا را فردا در منزل ابی طالب اجابت کنید. در ادامه ی بحث گفت: پیامبر فرمود: خداوند مرا به سوی همه ی مردم فرستاد و بر من چنین نازل نمود: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ - وَرَهْطِكَ مِنْهُمْ الْمَخْلَصِينَ﴾

(ی) ۶۶۷- طبرسی گفته است و در قرائت ابن مسعود آمده است: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ - وَرَهْطِكَ مِنْهُمْ الْمَخْلَصِينَ﴾ از ابی عبدالله علیه السلام روایت شده است. (یا) ۶۶۸- علی بن ابراهیم گفته است: سپس دشمنان اهل بیت و ستم کنندگان به آنان را ذکر کرد و گفت: (وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا - آل محمد حقهم - أَيُّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ) به خدا سوگند این گونه نازل شد و آن را در صدر کتاب خود در میان آیاتی که در قرآن تحریف شده، آورده است.

(یب) ۶۶۹- سیاری از برقی از بعضی از یارانش از ابی عبدالله علیه السلام آیه ی فوق را چنین تلاوت کرد: (وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا - آل محمد حقهم - أَيُّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ) (یج) ۶۷۰- طبرسی در جوامع به نقل از امام صادق علیه السلام آیه ی (وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا - آل محمد حقهم - أَيُّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ) را این گونه قرائت کرد.

سوره ی نمل

(الف) ۶۷۱- طبرسی گفته است که علی بن حسین علیه السلام و قتاده مبصره به فتح میم و صاد خواندند.

(ب) ۶۷۲- سیاری از برقی از افراد زیادی از ائمه روایت کرده است که آیه ی ﴿عُلِمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ...﴾ [النمل: ۱۶] بدون «مِن» قرائت کرده اند.

(ج) ۶۷۳- صفار در خبر و سابع از «بصائر» از احمد بن محمد بن محمد بن خلف از بعضی از مردان خود از ابی عبدالله علیه السلام آورده است که گفت: مردی نزد ابی عبدالله این آیه را تلاوت کرد: ﴿عُلِمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ﴾ ابو عبدالله گفت: حرف «مِن» ندارد و در اصل (وَأُوتِينَا كُلِّ شَيْءٍ) است.

(د) ۶۷۴- سیاری از محمد بن علی از احمد بن محمد از هشام بن سالم از جابر از ابی جعفر علیه السلام آورده است که این آیه را چنین خواند: (وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ عَلِمًا وَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا - بِالْإِيمَانِ وَبِمُحَمَّدٍ - عَلَى كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ).

(ه) ۶۷۵- و از ابی بصیر از ابی جعفر علیه السلام آورده است که گفت: به ابو جعفر گفتم: بعضی از مردم می‌خوانند: ﴿دَابَّةٌ مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ﴾ [النمل: ۸۲] ابو جعفر گفت: خداوند مجروح کند کسی را که تکلمهم می‌خواند، باید یکلمهم خوانده شود.

(و) ۶۷۶- طبرسی در جوامع خود به نقل از امام باقر علیه السلام گفته است: خداوند مجروح کند کسی را که تکلمهم خوانده است، بلکه یکلمهم است. و طبرسی در مجمع گفته است: ابن عباس و سعید بن جبیر و مجاهد و جحدری و ابن زرعه تکلمهم با (تاء) و تخفیف خوانده‌اند و گفته است: کسی که تکلمهم خوانده است معنی آن، این است که آن‌ها را مجروح کند و بخورد.

سوره‌ی عنکبوت

(الف) ۶۷۷- طبرسی گفته است: حضرت علی علیه السلام ﴿فَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلْيَعْلَمَنَّ الْكٰذِبِينَ﴾ [العنکبوت: ۳] را با ضمّ یاء و کسر لام هر دو «یعلمن» است و همین قرائت از جعفر بن محمد علیه السلام و محمد بن عبدالله بن عبدالله بن حسن روایت شده است و زهری در: «ولیعلمن الکاذبین» با آنان موافقت کرده است.

سوره‌ی روم

(الف) ۶۷۸- سیاری از محمد بن علی از ابن اسباط از ابی جعفر علیه السلام آورده است که گفت: به ابو جعفر گفتم که زهری ﴿ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ...﴾ [الروم: ۲۷] را (ثم) یعیده و هو هین) می‌خواند، در جواب گفت: چنان است که زهری گفته است.

(ب) ۶۷۹- و از منصور بن حازم روایت است که گفت: در حضور ابی عبدالله این آیه را خواندم: ﴿وَهُوَ الَّذِي يَبْدُؤُاَ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ﴾ گفت: این قرائت درست نیست؛ در واقع این گونه نازل شده است: (وهو هین علیه) زیرا اگر چیزی برای

او اهون - آسانتر - از چیز دیگری باشد، به یقین، انجام دیگری برای او سخت تر خواهد بود.

(ج) ۶۸۰- از امیر المؤمنین علیه السلام آمده است که نزد خودش خواند: ﴿إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا﴾ [الأنعام: ۱۵۹]، بعد گفت: اگر دچار تفرقه‌ی دینی می‌شدند بر خدا آسانتر بود اما آنان که خدا نفرینشان کند از دینشان جدا شدند پس در اصل نزول: (فارقوا دینهم) است نه (فرقوا دینهم)؛ و طبرسی این قرائت را به حمزه و کسائی نسبت داده است.

(د) ۶۸۱- طبرسی می‌گوید: از علی علیه السلام و ابن عباس و ضحاک در آیه‌ی ۴۸ ﴿يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ...﴾ [الروم: ۴۸] به جای (من خلاله) (من خلله) آمده است. (ه) ۶۸۲- سیاری از ابن سیف از برادرش از پدرش از ابی بصیر آورده است که گفت: از ابی عبدالله شنیدم که آیه‌ی: ﴿وَلَا يَسْتَخِفُّكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ [الروم: ۶۰] (لا يستفزنك) می‌خواند.

سوره‌ی لقمان

(الف) ۶۸۳- طبرسی می‌گوید: جعفر بن محمد علیه السلام ﴿وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ...﴾ [لقمان: ۲۷] را (والبحر مداده) می‌خواند. (ب) ۶۸۴- سیاری از محمد بن علی از ابی فضال از حماد بن عثمان از ابی عبدالله علیه السلام آورده است که این آیه را این چنین خواند: (ولو أن ما في الأرض من شجرة أقلام والبحر مداده).

سوره‌ی سجده

(الف) ۶۸۵- طبرسی می‌گوید: و علی علیه السلام و ابن عباس و ابان بن سعید بن عاص و حسن با اختلافی: ﴿أَعْدَا ضَلَلْنَا...﴾ [السجدة: ۱۰] را با ضاد و کسر لام خواندند؛ اما در قرآن با فتح لام آمده است. (ب) ۶۸۶- طبرسی می‌گوید: در «شواذ» از پیامبر صلی الله علیه و آله و ابی هریره ﴿قُرَّةَ أَعْيُنٍ﴾ [السجدة: ۱۷] را (قرات أعین) است.

سوره‌ی احزاب

(الف) ۶۸۷- طبرسی می‌گوید: از ابی و ابن مسعود و ابن عباس روایت است که می‌خواندند:

(النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ - وهو أب لهم -) و در مصحف اُبی، چنین آمده است و همان مطلب از ابی جعفر و ابی عبدالله رضی الله عنهما روایت شده است.

(ب) ۶۸۸- علی بن ابراهیم گفت: (وهو أب لهم) نازل شده است.

(ج) ۶۸۹- شیخ طوسی در آخر باب خُمس از کتاب «تهذیب» از ابی عقده از محمد بن مفضل از وشا از عبدالکریم بن عمرو خثعمی از عبدالله بن ابی یعفر و معلی بن خنیس از ابی الصامت از ابی عبدالله آورده و گفته است که بزرگ‌ترین گناهان هفت گناه است، مطلب را ادامه می‌دهد تا این که می‌گوید: و اما عقوق والدین خداوند در کتاب خود می‌فرماید: (النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ - وهو أب لهم) اما مردم با بدرفتاری با فرزندان، پیامبر را که پدر معنوی و دینی آن‌هاست مورد عقوق و بدرفتاری قرار دادند. (خبر)

(د) ۶۹۰- سیاری از جعفر بن محمد از مدائنی از ابی عبدالله قرائت «وهو أب لهم» را نقل کرده است.

(ه) ۶۹۱- سعد بن عبدالله قمی در «بصائر» خود می‌گوید: چنان‌که حسن بن سلیمان حُلّی شاگرد شهید از وی نقل می‌کند، از قاسم بن ربیع و راق و محمد بن حسین بن ابی الخطاب از محمد بن سنان از صباح مدائنی از مفضل بن عمر روایت شده است که نامه‌ای به ابی عبدالله نوشت، سپس جواب ابی عبدالله آمد که بس طولانی بود و گفته است: خدا می‌فرماید: (النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ - وهو أب لهم -) پس همسران پیامبر را نکاح نکنید.

(و) ۶۹۲- صفار از علی بن ابراهیم بن هاشم از قاسم بن ربیع از محمد بن سنان از مفضل، مانند آن را روایت کرده است.

(ز) ۶۹۳- فرات بن ابراهیم در تفسیر خود از جعفر بن محمد فزاری، به طور معنعن از ابی عبدالله رضی الله عنهما آورده است که بزرگ‌ترین گناهان کبیره، هفت گناه است: اول، شرک به خدای بزرگ؛ بعد مطلب را ادامه می‌دهد تا این که می‌گوید: اما درباره‌ی

عقوق و بدرفتاری با والدین خداوند می فرماید: (النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ - وهو أب لهم-) پس عقوق و بدرفتاری با پیامبر نافرمانی فرزندان اوست.

(ح) ۶۹۴- سعد بن عبدالله قمی در کتاب «ناسخ القرآن» گفته است: امام صادق آیه: (النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ - وهو أب لهم-) را خواند.

(ط) ۶۹۵- علی بن ابراهیم آیهی (۲۵) را چنین خواند: (وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ - بعلي بن أبي طالب - وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزًا).

(ی) ۶۹۶- محمد بن عباس از علی بن عباس از ابی سعید عباد بن یعقوب از فضل بن قاسم بزاز از سفیان ثوری از زید نامی از مره از عبدالله بن مسعود آورده است که کلمات بعلي بن ابی طالب را به آیهی فوق می افزود و چنین می خواند (وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ - بعلي بن أبي طالب - وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزًا). این روایت به طرق دیگری در بحث مصحف عبدالله بن مسعود، ذکر شد.

(یا) ۶۹۷- سیاری از جعفر بن محمد از مدائنی از ابی عبدالله علیه السلام آورده است که کلمات «بعلي بن أبي طالب» را در آیهی فوق قرائت کرده است.

(یب) ۶۹۸- و از یونس از ابی حمزه از فیض بن مختار روایت کرده است که گفت: از ابی عبدالله علیه السلام درباره قرآن سؤال شد؛ وی در جواب گفت: چیزهای عجیبی در قرآن وجود دارد؛ از جمله: (وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ - بعلي بن أبي طالب-).

(یا) ۶۹۷- سیاری از جعفر بن محمد از مدائنی از ابی عبدالله علیه السلام آورده است که کلمات علی بن ابی طالب را در آیهی فوق قرائت کرده است.

(یب) ۶۹۸- و از یونس از ابی حمزه از فیض بن مختار روایت کرده است که گفت: از ابی عبدالله علیه السلام درباره قرآن سؤال شد، وی در جواب گفت: چیزهای عجیبی در قرآن وجود دارد و از جملهی آن عجایب، آیهی فوق (وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ - بعلي بن أبي طالب) است با افزایش کلمات است.

(یج) ۶۹۹- علی بن ابراهیم از حسین بن محمد از معلی بن محمد از احمد بن نصر از محمد بن مروان خبری را روایت کرده و آن را به امامان ارجاع داده است و طبق این خبر، این آیه این چنین قرائت شده است: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا - لَا تَوَدُّوا رَسُولَ اللَّهِ فِي عِلِّيِّ وَالْأُمَّةِ - كَمَا آذَوْا مُوسَىٰ فَبَرَّاهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا) در حالی که در قرآن به این شکل است: (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُونَ كَذِبًا آذَوْا مُوسَىٰ فَبَرَّاهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا).

(ید) ۷۰۰- کلینی از حسین بن محمد، مانند آن را روایت کرده است.
(یه) ۷۰۱- سیاری از برقی از احمد بن نصر از ابن مروان، مانند آن را روایت کرده است.

(یو) ۷۰۲- علی بن ابراهیم از حسین بن محمد از معلی بن محمد از علی بن اسباط از علی بن ابی حمزه از ابی بصیر از ابی عبدالله علیه السلام آورده است که این آیه را چنین خواند: (ومن يطع الله ورسوله - في ولاية علي والأئمة من بعده - فقد فاز فوزا عظيماً) این گونه نازل شد.

(یز) ۷۰۳- کلینی از حسین بن محمد، مانند آن را آورده است.
(یح) ۷۰۴- سیاری از ابن اسباط از ابن ابی حمزه، مانند آن را روایت کرده است.
(یط) ۷۰۵- محمد بن عباسی از احمد بن قاسم از احمد بن محمد سیاری از محمد بن علی از ابن اسباط از ابن ابی حمزه از ابی بصیر به نقل از ابی عبدالله علیه السلام آیه‌ی فوق را به همان شیوه قرائت کرد.

(ک) ۷۰۶- طبرسی در جوامع خود می‌گوید: در قرائت‌های شاذه (زوجتکها) خوانده شده است و این قرائت اهل بیت است و صادق گفته است: این آیه را جز این گونه، بر پدرم قرائت نکردم تا این که گفت: علی هم جز این گونه آن را بر پیامبر قرائت نکرد. می‌گویم در گذشته گفته شد که سوره‌ی احزاب از سوره‌ی بقره طولانی‌تر بود و آنان تحریفش نمودند و بعضی از محققان، به اختلال ترتیب در آیه‌ی تطهیر و عدم ربط آن به سابق و لاحق خود تصریح نموده‌اند؛ در حالی که سابق و لاحق آیه‌ی تطهیر با هم ارتباط دارند و در کتب امامیه در این باره وجوهی ذکر شده است.^۱

^۱ - (آیه‌ی تطهیر) سوره‌ی احزاب، آیه ۳۳.

(کا) ۷۰۷- سعد بن عبدالله در کتاب مذکور آورده است که امام صادق خواند: (الشیخ والشیخه فارجموهما البتة فإنهما قد قضیا الشهوة). در حالی که چنین چیزی در قرآن نیست.

(کب) ۷۰۸- صدوق در کتاب «فقیه» گفت: هشام بن سالم از سلیمان بن خالد گفت: به ابی عبدالله علیه السلام گفتم: در قرآن رجم هست. گفت: آری. گفتم: چگونه است. گفت: (الشیخ والشیخه فارجموهما البتة فإنهما قد قضیا الشهوة)

سوره‌ی سبأ

(الف) ۷۰۹- علی بن ابراهیم در سیاق داستان سلیمان علیه السلام این آیه را قرائت می‌کند: (فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتْ - الْإِنْسُ - وَالْجِنُّ - لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ). این آیه، چنین نازل شد و آن، به این صورت بود که انسان‌ها می‌گفتند: جن‌ها غیب می‌دانند؛ و وقتی که سلیمان وفات یافت و بعد از مدتها بر زمین افتاد، دانستند که اگر جن‌ها، غیب می‌دانستند، یک سال تمام، برای سلیمان کار نمی‌کردند؛ در حالی که او مرده بود و ایشان به وهم خود او را زنده می‌دانستند.

(ب) ۷۱۰- صدوق در کتاب‌های «عیون» و «اکمال» از احمد بن زیاد بن جعفر از علی بن ابراهیم از پدرش از علی بن معبد از حسین بن خالد از ابی الحسن علی بن موسی امام رضا علیه السلام از پدرش موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد علیه السلام در آخر یک حدیث طولانی می‌گوید: امام صادق گفت: به خدا سوگند در آیه‌ی فوق، کلمه‌ی (الإنس) هم وجود داشته است.

(ج) ۷۱۱- سیاری از برقی از حماد بن عیسی از حریر از ابی عبدالله و ابی جعفر علیه السلام روایت کرد که (فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتْ - الْإِنْسُ - وَالْجِنُّ - لَوْ كَانُوا...) را قرائت کردند.

(د) ۷۱۲- طبرسی گفته است که ابن عباس و ضحاک (تَبَيَّنَتْ - الْإِنْسُ ..) خواندند و این قرائت علی بن حسین و ابی عبدالله علیهما السلام است.

(ه) ۷۱۳- سعد بن عبدالله قمی در کتاب «ناسخ القرآن» گفته است: مردی آیهی ﴿فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَىٰ مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنسَأَتَهُ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجُنُّ أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ ﴿١٤﴾﴾ [سبا: ۱۴] «هنگامی که سلیمان فرو افتاد، فهمیدند که اگر آنان از غیب مطلع می‌بودند، در عذاب خوار کننده باقی نمی‌ماندند».

ابی عبدالله علیه السلام گفت: مگر جن غیب می‌دانستند، آن‌ها غیب نمی‌دانستند. آن مرد گفت: پس آیه چگونه است؟ امام گفت: آیه چنین نازل شد: (فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْإِنْسُ وَالْجُنُّ - لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ).

(و) ۷۱۴- سیاری از ابن محبوب از جمیل بن صباح از سدیر از ابی جعفر علیه السلام آورده است که این آیه، را چنین قرائت کرد: (ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِمَا كَفَرُوا - نعمة الله - وَهَلْ نُجَازِي إِلَّا الْكُفُورَ).

سوره‌ی یس

(الف) ۷۱۵- کلینی در باب ذنوب-گناهان- از حسین بن محمد از معلی بن محمد از وشا از علی بن ابی حمزه از ابی بصیر از ابی جعفر علیه السلام آورده است که گفت: از او شنیدم که می‌گفت: از گناهان کوچک پرهیز کنید؛ زیرا کسی آن‌ها را جستجو می‌کند. می‌گوید: یکی از شما گناهی می‌کند و بعد از خدا آمرزش می‌طلبد؛ همان خداوند بزرگ می‌فرماید: (سنکتب ما قدموا وآثارهم وکل شیء أحصیناه فی إمام مبین). (که در قرآن (ونکتب) آمده است.

(ب) ۷۱۶- سیاری گفته است: در حدیث دیگری از ائمه: (سنکتب ما قدموا وآثارهم) روایت شده است

(ج) ۷۱۷- کتاب جعفر بن محمد بن شریح به روایت ابی محمد هارون موسی تلعکبری از محمد بن همام از حمید بن زیاد از ابی جعفر احمد بن زید بن جعفر از دی بزاز از محمد بن مثنی بن قاسم حضرمی از جعفر بن محمد بن شریح حضرمی از حمید بن شعیب سبعی از جابر جعفی آورده است که گفت: از ابی عبدالله علیه السلام شنیدم که می‌گفت: از گناهان کوچک پرهیزید و ... مانند خبر گذشته را نقل نمود.

(د) ۷۱۸- طبرسی گفته است: علی بن حسین و ابی بن کعب و ابن عباس و ضحاک و مجاهد: (یا حسرة العباد) گفته اند. (در قرآن (یا حسرة العباد) است).

(ه) ۷۱۹- سیاری از ابن اسباط از علی بن ابی حمزه از ابی بصیر از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده است که این آیه را چنین خواند: (مما تنبت الأرض ومن أنفسهم ومما يأكلون) (در حالی که به جای جمله‌ی اخیر در قرآن (ومما لا يعلمون) آمده است).

(و) ۷۲۰- طبرسی می‌گوید: واز علی بن حسین زین العابدین و ابی جعفر باقر و جعفر صادق و ابن عباس و ابن مسعود و عکرمه و عطاء بن ابی رباح روایت شده است. که به جای: (لِمُسْتَقَرِّهَا) که در قرآن این گونه است (لا مستقر لها) خواندند.

(ز) ۷۲۱- سیاری از محمد بن علی از موسی بن فرات از یعقوب بن زید بن مرشد حارثی از ابراهیم از جابر از ابی جعفر علیه السلام آورده است که گفت: امیرالمؤمنین سوره‌ی «یس» را قرائت کرد و در خلال آن: (والشمس تجري لا مستقر لها) خواند.

(ح) ۷۲۲- و از ابن اسباط از علی بن ابی حمزه از ابی بصیر از ابی عبدالله علیه السلام آمده است که این آیه را این چنین قرائت کرد: (يقولون متي هذا الوعد - يا محمد - إن كنتم صادقين).

(ط) ۷۲۳- و با همان اسناد آمده است که این آیه، اینگونه خوانده شد: (وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّقُوا مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَمَا خَلْفَكُمْ - من ولاية الطواغيت فلا تتبعوهم - لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ).

(ی) ۷۲۴- طبرسی می‌گوید: از امیرالمؤمنین روایت شده است که این آیه را چنین خواند: «یا ویلتا من بعثنا من مرقدنا» به جای ویلتا، ویلتا خواند.

(یا) ۷۲۵- طبرسی با همان اسناد، قرائت (اصلوها اليوم بها كنتم تكفرون - في الحياة الدنيا) را روایت کرده است.

سوره‌ی صافات

(الف) ۷۲۶- طبرسی در «جوامع» قرائت ﴿بَلْ عَجِبْتَ وَيَسْخَرُونَ﴾ [الصافات:

۱۲] را با ضم تاء از علی علیه السلام روایت کرده و در «مجمع» گفته است: این قرائت، قرائت اهل کوفه جز عاصم است که وی با فتح خوانده است.

(ب) ۷۲۷- سیاری از عبدالرحمن بن حماد از زیاد کندی از عبدالله بن سنان آورده است که گفت: ابو عبدالله علیه السلام این آیه ﴿فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ﴾ [الصفات: ۱۰۳] را این گونه قرائت می کرد: (فلما سلما وتله للجبين) و گفت: این گونه نازل شده است و در قرآن اسلما آمده است.

(ج) ۷۲۸- طبرسی گفته است: از علی و ابن عباس و ابن مسعود و مجاهد و ضحاک و اعمش و جعفر بن محمد علیه السلام «سلما» بدون الف و لام مشدد روایت شده است.

(د) ۷۲۹- سیاری از برقی از حماد بن شعيب عرقونی از ابی کندی از ابی عبدالله علیه السلام آورده است که (وَلَقَدْ نَادَانَا نُوحٌ) را (نادینا نوحاً) خواند.

(ه) ۷۳۰- و علی بن حکم از سیف از داود بن فرقد آورده است که گفت: نزد ابی عبدالله علیه السلام «نادینا نوحاً» خواندم.

(و) ۷۳۱- علی بن ابراهیم گفت: سپس خداوند عزّ وجلّ آل محمد ذکر کرد و فرمود: ﴿وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ﴾ سَلَّمَ عَلَيَّ [الصفات: ۱۲۹-۱۳۰] گفت: یس، محمد و آل محمد ائمه است.

(ز) ۷۳۲- فرات گفت: عبید بن کثیر به طور معنعن از ابن عباس روایت کرده است که گفت: منظور از «ال یس» در آیه ی فوق، آل محمد است.

(ح) ۷۳۳- از احمد بن حسن به طور معنعن از سلیمان بن قیس عامری روایت شده است که گفت: از علی علیه السلام شنیدم که گفت: یس، محمد است و ما، آل وی هستیم.

(ط) ۷۳۴- محمد بن عباس از محمد بن قاسم از حسین بن حکم از حسین بن نصر بن مزاحم از پدرش از ابان بن ابی عیاش از سلیم بن قیس از علی علیه السلام روایت کرده است که گفت: همانا پیامبر یاسین است و خداوند درباره ی ما فرموده است: سلام بر آل یس.

(ی) ۷۳۵- و از محمد بن سهل عطار از خضر بن ابی فاطمه بلخی از وهب بن نافع از کادح بن جعفر از جعفر بن محمد علیه السلام از پدرش از پدرانیش از علی علیه السلام آمده است درباره ی آیه ی فوق گفت: منظور از «یس» محمد است و ما هم، آل او هستیم.

(یا) ۷۳۶- و از محمد بن سهل از ابراهیم بن داهر از اعمش از یحیی بن وثاب از ابی عبدالرحمن اسلمی از عمر بن خطاب آمده است که می‌خواند: سلام بر (آل یس) علی علیه السلام گفت: ما آل محمد هستیم.

(یب) ۷۳۷- و از محمد بن حسن خثعمی از عباد بن یعقوب از موسی بن عثمان از اعمش از مجاهد از ابن عباس آمده است که (آل یس) را، آل محمد تفسیر نمود.

(یج) ۷۳۸- و از علی بن عبدالله بن اسد از ابراهیم بن محمد ثقفی از رزیک بن مرزوق بجلی از داود بن علیّه از کلبی از ابی صالح از ابن عباس آمده است که گفت: سلام بر «آل یس»؛ یعنی، سلام بر آل محمد.

(ید) ۷۳۹- صدوق در «معانی الأخبار» از محمد بن ابراهیم طالقانی از عبدالعزیز بن یحیی جلودی از محمد بن سهل از خضر بن ابی فاطمه از وهیب بنا نافع از کادح از صادق جعفر بن محمد علیه السلام از پدراناش از علی علیه السلام آورده است: سلام بر (آل یس) و یاسین، محمد است.

(یه) ۷۴۰- و از ابی عبدالله بن حسن مؤدی از احمد بن علی اصفهانی از محمد بن ابی عمرو نهدی از پدرش از محمد بن مروان از محمد بن سائب از ابی صالح از ابن عباس آمده است که در باره‌ی ﴿سَلَّمَ عَلَیْ آلِ یَاسِینَ﴾ گفت: علی آل محمد است. (یو) ۷۴۱- و از طالقانی از جلود از محمد بن سهل از ابراهیم بن معمر از عبدالله بن داهر احمری از پدرش از اعمش از یحیی بن وثاب از ابی عبدالرحمن سلمی تا آخر آنچه از تفسیر ماهیار ذکر شد.

(یز) ۷۴۲- و در کتاب «عیون» از علی بن حسین بن شاذویه مؤدب و جعفر بن محمد بن مسرور روایت کرده اند: محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری از پدرش از ریان بن صلت برای ما حدیث آورد و گفت: در مجلس رضا با مأمون و علماء، وی آیات دال بر اصطفاء و برگزیدن را ذکر کرد و مطلب را ادامه داد تا این که گفت: مأمون از امام رضا پرسید: آیا نزد تو چیزی واضح‌تر از این، در قرآن وجود دارد که بر آل دلالت کند؟ پس او در جواب گفت: آری آیاتی که خداوند درباره‌ی «یاسین»، به من خبر داده‌اند که علماء گفته‌اند، منظور از یاسین، محمد است و هیچ احدی در این موضوع شک نکرده است. ابو الحسن گفت: خداوند از این بابت، فضلی نصیب محمد و آل محمد گردانیده

که کسی جز عاقلان، حقیقت وصف آن را نمی‌دانند و آن به این‌گونه است که خداوند جز بر پیامبران سلام نکرده است، مثلاً خداوند فرموده است: ﴿سَلِّمْ عَلَيَّ نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ﴾ [الصافات: ۷۹]

«و آن درود بر نوح، در میان جهانیان است».

و فرمود: ﴿سَلِّمْ عَلَيَّ إِبْرَاهِيمَ﴾ [الصافات: ۱۰۹] «درود بر ابراهیم!».

و فرمود: ﴿سَلِّمْ عَلَيَّ مُوسَى وَهَارُونَ﴾ [الصافات: ۱۲۰] «درود بر موسی و هارون!»

و فرمود: ﴿سَلِّمْ عَلَيَّ آلِ يَاسِينَ﴾ [الصافات: ۱۳۰] یعنی، آل محمد.

(یح) ۷۴۳- احمد بن ابی طالب طبرسی در «احتجاج» در خبری از زندیق که بارها به آن اشاره شده گفته است که امیرالمؤمنین گفت: خداوند با ذکر سلام بر آل یاسین، پیامبر را با این اسم، نامگذاری کرده است. آن‌چه در سوره‌ی یاسین فرمود: «یس، وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ» برای این است که خداوند می‌دانست، آنان سلام بر آل محمد را حذف و ساقط می‌کنند چنان‌که غیر آن را ساقط کردند.

(ط) ۷۴۴- صدوق از عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب از ابی محمد عبدالله بن یحیی بن عبدالله قمی از پدرش از علی بن حسن بن عبدالغنی المغانی از عبدالرزاق از مندل از کلبی از ابی صالح به نقل از ابن عباس در تفسیر گفت: (سلام علی آل یس)، سلام از طرف پروردگار جهانیان بر محمد و آل او و سلامت ماندن برای کسانی که آنان را ولیّ خویش در روز قیامت قرار دادند.

(ک) ۷۴۵- و از محمد بن ابراهیم بن اسحاق از عبدالعزیز بن یحیی از حسین بن معاذ از سلیمان بن داود از حکم بن ظهیر از سدی از ابی مالک آمده است: (سلام علی آل یس)، گفته: یس، اسم محمد است.

(کا) ۷۴۶- طبرسی در «جوامع» خود، به نقل از ابن عباس، آل یس را آل محمد و «یس» را یکی از اسامی او، دانسته است.

(کب) ۷۴۷- محمد بن حسن شیبانی در «نهج البیان» گفته است: و در خبرهای ما از امامان ما آمده است که (آل یس) آل محمد است و این مطلب از ابن عباس هم، روایت شده است.

(کج) ۷۴۸- طبرسی گفته است: ابن عامر و نافع و رویس از یعقوب، (آل یس) را به فتح الف و کسر لام، جدا از «یس» قرائت کرده‌اند و می‌گویند: ابو علی گفته است: کسی که (آل یس) می‌خواند، به دلیل این که در قرآن، جدا از «یس» نوشته شده است و جدا نوشتن آل از «یس» دلیل است بر این که آل، همان است که تصغیر آن اهل است، بعد گفته است: ابن عباس می‌گوید: (آل یس) آل محمد است. پایان کلام محمد بن حسن. علامه در «کشف الحق» درباره‌ی کلام خدا: «سلام بر آل یس» به نقل از ابن عباس گفته است: آل یس، آل محمد است. ناصبی - سنی - گفته است: اگر صحیح باشد، آل یس، آل محمد است و علی هم از آنان است، دلیل این مدعا کجاست؟.

و سید شهید در ردّ او - ناصبی - گفته است: خداوند در آیات متفرقه از این سوره، درود و سلام را به تعدادی از انبیای الهی اختصاص داده است؛ مثلاً فرموده است:

﴿سَلَّمَ عَلٰی نُوحٍ فِي الْعَلَمِينَ﴾ [الصافات: ۷۹] ﴿سَلَّمَ عَلٰی اِبْرَاهِيمَ﴾ [الصافات: ۱۰۹] ﴿سَلَّمَ عَلٰى اِلٰى يٰسِينَ﴾ [الصافات: ۱۳۰] سپس سوره را با (سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین) به پایان می‌رساند. و آشکار است سلام بر آل محمد در اثنای سلام بر انبیاء و مرسلین، خود دلیل صریح است بر این که آنان در درجه‌ی انبیاء و مرسلین هستند و کسی که در درجه‌ی انبیاء و مرسلین باشد، جز امام معصوم کس دیگری نیست؛ حداقل این مطلب، دلیل بر افضل بودن آنان است. چیزی که ابن حجر در «صواعق» خود از فخر الدین رازی نقل می‌کند که گفته است: اهل بیتص در پنج چیز از سلام، با پیامبران برابرند: اول، السلام علیک ایها النبی. دوم، سلام علی آل یس... پایان.

سپس رازی و پیروانش خواسته‌اند، نور خدا را خاموش کنند و در طنبور خرافات خود، آهنگ دیگری افزودند مثلاً در توجیه آن قرائت که به سه نفر از قاریان هفتگانه نسبت داده شده است، گفته‌اند: یاسین، پدر الیاس است؛ پس الیاس، آل یاسین است و سلام بر اوست. رازی این توجیه را به واقعیت نزدیک‌تر دانسته و باز هم احتمال داده‌اند که مراد از آن، قرآن یا کتاب‌های دیگر یا محمد باشد.

و تصریح اهل کتاب به این که الیاس پسر عاذر پسر هارون است را تکذیب می‌کنند و در تورات فراوان از آن به لفظ «بیخاس» تعبیر می‌شود و آن‌چه در «مجمع البیان» به نقل از ابن عباس و محمد بن اسحاق و غیره آمده است، این است که الیاس پسر یستر بن فخاص بن غیراد بن هارون است و بر کسی که احوال آنان را مطالعه کند، مخفی نمی‌ماند که الیاس در لشکر موسی علیه السلام و عمو زاده‌ی الیسع پیامبر بوده است.

(کد) ۷۴۹- سیاری از محمد بن علی از عمر بن عثمان از کسی که برایش حدیث آورده است از اسحاق بن عمار از ابی عبدالله روایت کرده که این آیه (صافات: ۱۴۷) ﴿وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَىٰ مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ﴾ [الصافات: ۱۴۷] را چنین قرائت کرد: (وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَىٰ مِائَةِ أَلْفٍ وَيَزِيدُونَ).

(که) ۷۵۰- طبرسی می‌گوید: جعفر بن محمد «ویزیدون» خواند.

سوره‌ی ص

(الف) ۷۵۱- سیاری از قاسم بن یحیی از پدر بزرگش، حسن بن راشد از ابی خالد بن ابی عبدالله روایت کرده است که ﴿هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾ [ص: ۳۹] را چنین خواند: (عطاءنا فامسك أو أعط بغير حساب).

(ب) ۷۵۲- و از علی بن نعمان از ابن مسکان از عبدالرحمن قصیر گفت: از ابا جعفر شنیدم که می‌خواند: (هذا عطاءنا فامسك أو أعط بغير حساب).

(ج) ۷۵۳- صفار در خبر و ثامن از «البصائر» از حسن بن علی از عیسی بن هشام از عبدالصمد بن بشیر از عبدالله بن سلیمان از ابی عبدالله علیه السلام حدیثی گفته است: (هذا عطاءنا فامسك أو أعطه بغير حساب) و قرائت علی نیز، همین گونه است.

(د) ۷۵۴- و از حسن بن علی بن عبدالله از عیسی بن هشام از سلیمان از امام حسین علیه السلام مانند آن را روایت کرده‌اند.

(ه) ۷۵۵- سیاری از محمد بن اسماعیل از یونس از فضیل اعور از ابی عبیده حارثی از ابی عبدالله آورده است که آیه‌ی فوق را چنین قرائت کرد: (هذا عطاءنا فامنن أو أعطه بغير حساب) گفتیم: او اعطه؟ گفت: آری.

(و) ۷۵۶- سیاری گفت: افراد زیادی از ابی عبدالله علیه السلام مانند آن را برایم نقل کرده‌اند و دلیل ناهماهنگی در این اخبار ذکر شد.

(ز) ۷۵۷- و برقی از پدرش از سریر از ابی عبدالله علیه السلام ﴿قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ ﴿٦٧﴾ أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ ﴿٦٨﴾﴾ [ص: ۶۷-۶۸] را چنین قرائت کرد: (هو بناء عظیم فی صدور الذین اوتو العلم اَنْتم عنه معرضون).

سوره‌ی زمر

(الف) ۷۵۸- محمد بن عباس از محمد بن علی از عمر بن سلیمان از ابی بصیر از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده است که آیهی ﴿لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا﴾ [الزمر: ۵۳] را چنین خواند: (إن الله يغفر لكم جميعاً الذنوب). ابی بصیر می‌گوید: به او گفتم: ما آن را این‌گونه نمی‌خوانیم، وی در جواب گفت: ای ابامحمد، اگر همه‌ی گناهان بخشوده شود، پس چه کسی عذاب داده می‌شود. به خدا سوگند منظور خداوند از عبادش، جز ما و شیعه‌ی ما نیست و این آیه جز این‌گونه نازل نشده است: (إن الله يغفر لكم جميعاً الذنوب).

(ب) ۷۵۹- سیاری از محمد بن علی، مانند آن را روایت کرده است. می‌گویم: این آیه، مانند این آیه‌ی سوره‌ی الرحمن است ﴿فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ ﴿٣٩﴾﴾ [الرحمن: ۳۹] که لفظ منکم از آن حذف گردیده است.

(ج) ۷۶۰- و از بعضی از یاران خود همراه با سندی پیرامون این آیه: ﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَكِّسُونَ وَرَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ﴾ [الزمر: ۲۹] چنین خواند: (واضرب لهم مثلاً رجلاً فيه شركاء متشاكسون و رجلاً سالماً لوليه).

(د) ۷۶۱- طبرسی گفته است: ابن کثیر و اهل بصره جز سهل، سالم‌ خوانده‌اند و می‌گوید: ابو علی گفته است: این که خداوند می‌فرماید: ﴿فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَكِّسُونَ﴾ [زمر: ۲۹] قرائت کسانی را تأیید می‌کند که سالم‌ خوانده‌اند؛ زیرا وقتی شریک، اسم عین است باید چیزی هم که در مقابل آن قرار می‌گیرد، فاعل و اسم عین باشد نه اسم حدث؛ یعنی، باید سالم‌ باشد.

(ه) ۷۶۲- محمد بن عباس از عبدالعزیز بن یحیی از عمرو بن محمد بن یزکی از محمد بن فضل از محمد بن شعیب از محمد بن قیس از منذر ثوری از محمد بن حنفیه از پدرش آورده است که آیهی فوق را (رجل سالماً لرجل) خواند و گفت: آن رجل من هستم که برای رسول خدا سالم هستم.

(و) ۷۶۳- و از احمد بن ادريس از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن علی بن فضال از ابن بکیر از حمران آمده است که از ابی جعفر علیه السلام دربارهی آیهی فوق سؤال کردم آن را سالمأ خواند و گفت: (رجل سالمأ)؛ یعنی، علی و لرجل؛ یعنی، پیامبر.

(ز) ۷۶۴- و از عبدالعزیز بن یحیی از محمد بن عبدالرحمن بن سالم از احمد بن عبدالله بن عیسی بن مصقله قمی از بکیر بن فضیل از ابی خالد کابلی از ابی جعفر علیه السلام آمده است که گفت: دربارهی (رجل سالمأ) از ابی جعفر سؤال کردم، در جواب گفت: (رجل سالم)، علی و شیعهی اوست.

(ح) ۷۶۵- تفسیر «البرهان» تألیف سید محدث توبلی از ابن شهر آشوب و طبرسی با همان اسناد به نقل از ابی خالد از امام باقر علیه السلام می گوید: به درستی (رجل سالم) علی و شیعهی اوست.

(ط) ۷۶۶- و از حسن بن زید از پدران علیه السلام آمده است: و (رجلاً سالمأ لرجل) نمونهی اهل بیت است.

سورهی مؤمن

(الف) ۷۶۷- کلینی از حسین بن محمد از معلی بن محمد از علی بن اسباط از علی بن منصور از ابراهیم بن عبدالحمید از ولید بن صبیح از ابی عبدالله علیه السلام آورده است که این آیه ﴿ذَلِكُمْ بِأَنَّهُوَ إِذَا دُعِيَ اللَّهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ﴾ [غافر: ۱۲] را چنین خواند: (ذلك بأنه إذا دعي الله وحده - وأهل الولاية - كفرتم).

(ب) ۷۶۸- سیاری از علی بن اسباط، مانند آن را روایت کرده است. فاضل طبرسی گفته است: در تمام نسخهها این طور آمده است، اما در قرآن (ذلكم) با خطاب جمع آمده است؛ یعنی، آن عذابی که شما در آن افتادهاید، آن سبب است که هرگاه خدا به تنهایی خوانده شود و بحث از اهل ولایت گردد به توحید کفر می‌ورزید و ولایت

را انکار می‌کنید. و بعضی از مفسرین آن را بر سهو نسخه نویسان حمل نموده‌اند - یعنی (ذلك) را به اشتباه (ذلکم) نوشته شده است - (عطف أهل الولاية) بر جمله‌ی (إذا دعی الله وحده) یا بیان است بر مبنای آن چه گفته شد - در تفسیر - یا مجاز است، مجاز هم یا مجاز عقلی یا لغوی است، یا عطف تقدیری است از قبیل این حدیث: «من قال لا إله إلا الله دخل الجنة» هر کس کلمه‌ی توحید را بر زبان آورد وارد بهشت شود. و منظور از خیر متقدم روایت بعدی است.

(ج) ۷۶۹- محمد بن عباس از برقی از عثمان بن اذینه از زید بن حسن آورده است که گفت: از ابی عبدالله علیه السلام درباره آیه‌ی: ﴿رَبَّنَا أَمَتَّنَا آثْمَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا آثْمَتَيْنِ﴾ [غافر: ۱۱] سؤال کردم، در جواب گفت: خداوند جوابشان را داده است به آیه‌ی فوق: (ذلکم بآنه إذا دعی الله وحده - وأهل الولاية - کفرتم).

(د) ۷۷۰- سیاری از ابن اذینه از زید، مانند آن را آورده است، اما علی بن ابراهیم در تفسیرش با سند خود از ابی عبدالله علیه السلام درباره‌ی آیه‌ی فوق روایت کرده است که می‌گفت: (ذلکم بآنه إذا دعی الله وحده - وأهل الولاية - کفرتم). اما در ظاهر آن چه ذکر شده تأویل است نه تنزیل و خداوند همه چیز را می‌داند.

(ه) ۷۷۱- تفسیر «البرهان» از ابن شهر آشوب از ابن فیاض در کتاب «شرح الأخبار» از ابی ایوب آورده است که گفت: از پیامبر شنیدم که فرمود: مدت هفت سال فرشتگان بر من و علی بن ابیطالب صلوات فرستادند؛ به این سبب که هیچ مذکری قبل از وی به من ایمان نیاورد و این آیه بیانگر مطلب فوق است: (الذین یحملون العرش ومن حوله یسبحون بحمد ربهم ویؤمنون به ویستغفرون لمن فی الأرض)، در قرآن به جای (لمن فی الأرض، للذین آمنوا) آمده است.

سوره‌ی سجده

(الف) ۷۷۲- محمد بن عباس از علی بن محمد بن مخلد دهان از حسن بن علی بن احمد علوی گفته است: از ابی عبدالله علیه السلام به من رسیده است که او به داود برقی گفت: کدام یک از شما دستش به آسمان می‌رسد؟ ای داود، به خدا سوگند ارواح ما و ارواح پیامبران، هر شب جمعه به عرش دسترسی پیدا می‌کنند. ابی محمد بن علی علیه السلام

(حم تنزیل من الرحمن الرحیم. کتاب فصلت آیاته قرآناً عربیاً لقوم یعلمون) سجده را قرائت نمود تا به: (فهم لا یسمعون) رسید. سپس گفت: جبرائیل علیه السلام بر رسول خدای نازل کرد که امام بعد از او علی است و بعد این آیه‌ها را خواند: ﴿حَمِّ تَنْزِيلٌ مِّنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ۝ كِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ، قُرْءَانًا عَرَبِيًّا لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ۝﴾ [فصلت: ۱-۳] تا به این آیه رسید: (فاعرض أكثرهم - عن ولاية علي - فهم لا یسمعون).

(ب) ۷۷۳- فرات بن ابراهیم از علی بن محمد جعفری از حسن بن علی بن احمد علوی، مانند آن را روایت کرده است.

(ج) ۷۷۴- و از علی بن اسباط از علی بن محمد از علی بن ابی حمزه از ابی بصیر از ابی عبدالله علیه السلام آمده است که گفت: خداوند فرموده است: (فلنذيقن الذين كفروا - بتركهم ولاية علي بن أبي طالب - عذاباً شديداً في الدنيا ولنجزينهم أسوء الذي كانوا يعملون).

(د) ۷۷۵- سیاری از ابن اسباط از علی، مانند آن را آورده است.

(ه) ۷۷۶- کلینی از حسین بن محمد از معلی بن محمد از علی بن ابی حمزه از ابی بصیر از ابی عبدالله علیه السلام آورده است که آیه‌ی فوق را اینگونه خواند: (فلنذيقن الذين كفروا - بتركهم ولاية علي بن أبي طالب - عذاباً شديداً) تا آخر آیه.

(و) ۷۷۷- عیاشی به نقل از جابر گفته است: به محمد بن علی علیه السلام گفتم: منظور از این آیه‌ی ﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا﴾ [النساء: ۱۳۷] کیست؟ گفت: اول و دوم آن دو و نفر سوم و چهارم عبدالرحمن و طلحه بودند به اضافه هفده مرد دیگر. گفت: آنگاه که پیامبر علی بن ابی طالب و عمار بن یاسر را به سوی اهل مکه فرستاد، گفتند: این کودک را فرستاده است ای حدیفه، کاش غیر او را به مکه فرستاده بود، چون بزرگان در مکه هستند و آنان، علی را کودک می‌نامیدند؛ زیرا نام او در قرآن صبی - کودک - بود و خداوند می‌فرماید: (ومن أحسن قولاً ممن دعا الى الله - وهو صبي - وعمل صالحاً وقال إنني من المسلمين).

سوره ی حمعسق (شوری)

(الف) ۷۷۸- سیاری از عبدالاصم از هشام بن سالم از ابی عبدالله علیه السلام آورده است که درباره ی آیه بعدی: (والملائکه - حول العرش - یسبحون بحمد ربهم - ولا یفترون - و یتستغفرون لمن فی الأرض - من المؤمنین-) پرسیدم، این چگونه است؟ فدایت شوم گفت: این قرآن چنان که بر محمد نازل شده است با خط علی موجود است، اما مجوس و بت پرستان افترا نمودند که حاملان عرش برایشان استغفار می کنند. در اصل در قرآن اینگونه است: (والملائکه یسبحون بحمد ربهم ویستغفرون لمن فی الأرض).

(ب) ۷۷۹- طبرسی در «جوامع» به نقل از امام صادق علیه السلام: (ویستغفرون لمن فی الارض - من المؤمنین -) خوانده است.

(ج) ۷۸۰- علی بن ابراهیم آیه را چنین خواند: (و لکن یدخل من یشاء فی رحمته و الظالمون - لآل محمد حقهم - ما لهم من ولی ولا نصیر).

(د) ۷۸۱- سعد بن عبدالله در «بصائر» خود آورده است وهمین طور حسن بن سلیمان حلّی از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از نصر بن شعیب از عبدالغفار حارثی آن را از ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده است که گفت: به درستی خداوند به پیامبر خود فرموده است: (وقد وصیناک بما وصینا به آدم نوحا و ابراهیم و موسی و عیسی والنبین من قبلك أن أقیموا الدین ولا تتفرقوا فیه کبر علی المشرکین ما تدعوهم إلیه - من تولیة علی بن ابی طالب ...) تا آخر خبر. (اصل آیه این گونه است: ﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ﴾ [الشوری: ۱۳].

(هـ) ۷۸۲- کلینی از حسین بن محمد از معلی بن محمد از عبدالله بن ادريس از محمد بن سنان از امام رضا علیه السلام آورده است که در آیه ی فوق بعد از جمله ی: (تدعوهم إلیه - یا محمد من ولایة علی) افزوده است که در نسخه ی خطی چنین آمده است.

(و) ۷۸۳- سیاری از محمد بن سنان، مانند آن را روایت کرده است.

(ز) ۷۸۴- علی بن ابراهیم خواند: (تري الظالمين - لآل محمد حقهم - مشفقين مما كسبوا) و در تفسیر آن گفت: بیمناکند از آن چه مرتکب شده‌اند.

(ح) ۷۸۵- محمد بن عباس از احمد بن قاسم از احمد بن محمد بن محمد بن خلد از محمد بن علی بن صوفی از محمد بن فضیل از ابی حمزه به نقل از ابی جعفر این آیه را چنین خواند: (وتري ظالمي - آل محمد حقهم - لما رأوا العذاب): و گفت: علی عليه السلام همان عذابی است که آنان می‌بینند.

(ط) ۷۸۶- سیاری از محمد بن علی از محمد بن فضیل، مانند آن را روایت کرده است.

(ی) ۷۸۷- علی بن ابراهیم آیه‌ی فوق را چنین خواند: (وتري الظالمين - لآل محمد حقهم - لما رأوا العذاب يقولون الى مرد من سبيل)؛ یعنی، راهی به سمت دنیا.

(یا) ۷۸۸- و از جعفر بن احمد از عبدالکریم بن عبدالرحیم از محمد بن علی از محمد بن فضیل از ابی حمزه‌ی ثمالی به نقل از ابی جعفر عليه السلام می‌گوید: از او شنیدم که از این آیه: (ولمن انتصر بعد ظلمه) قرائت را شروع کرد تا این که به این آیه رسید که می‌گوید: (خاشعين من الذل - لعلي - ينظرون - الى علي - من طرف خفي).

(یب) ۷۸۹- سیاری به نقل از محمد بن علی از محمد بن مسلم از ایوب بزاز از عمرو بن شمر از جابر از ابی جعفر عليه السلام: (خاشعين من الذل - لعلي - ينظرون إليه - من طرف خفي) خواند.

(یج) ۷۹۰- سیاری با همان اسناد آخر، این آیه را چنین خوانده است: (ألا إن الظالمين - آل محمد - في عذاب مقيم).

(ید) ۷۹۱- علی بن ابراهیم با همان اسناد گذشته از امام باقر، مانند آن را روایت کرده است.

سوره‌ی زخرف

(الف) ۷۹۲- سیاری از حسن بن سیف از برادرش از ابی القاسم به نقل از ابی عبدالله عليه السلام این آیه را این گونه می‌خواند: (ولو لا أن يكون الناس أمة واحدة - كفارا -

لجعلنا لمن يكفر بالرحمن) تا آخر. سپس گفت: به خدا سوگند اگر خدا چنین می‌کرد، آنان هم انجام می‌دادند.

(ب) ۷۹۳- علی بن ابراهیم به نقل از جعفر بن احمد گفت: عبدالکریم بن عبدالرحمن از محمد بن علی از محمد بن فضیل از ابی حمزه ثمالی از ابی جعفر برایمان حدیث نقل کرد و گفت: این دو آیه، اینگونه نازل شدند: «حتی إذا جاءنا - یعنی، فلان و فلان به رفیقش می‌گوید وقتی که آن را می‌بیند: (یا لیت بینی و بینک بعدالمشرقین فیئس القرین) خداوند به پیامبرش گفت: به فلان و فلان و پیروانشان بگو- (ولن ینفعکم الیوم إذ ظلمتم - آل محمد حقهم - أنکم فی العذاب مشترکون)

(ج) ۷۹۴- سیاری از محمد بن علی از ابن اسلم از ایوب بزاز از عمر بن شمر از جابر به نقل از ابی جعفر علیه السلام خوانده است: (ولن ینفعکم الیوم إذ ظلمتم - آل محمد حقهم - أنکم فی العذاب مشترکون).

(د) ۷۹۵- محمد بن عباس از احمد بن قاسم از احمد بن محمد سیاری از محمد بن خالد برقی از ابن اسلم از ایوب بزاز از جابر به نقل از ابی جعفر علیه السلام خواند: (ولن ینفعکم) و بعد، مانند آن را روایت کرد.

(ه) ۷۹۶- طبرسی می‌گوید: اهل عراق جز ابوبکر، (حتی إذا جاءنا) را به صیغهی مفرد می‌خوانند اما بقیه، آن را به صیغهی مثنی؛ یعنی، «جاءنا» می‌خوانند.

(و) ۷۹۷- طبرسی گفته است: از جابر بن عبدالله روایت است که گفت: در حج وداع در منی، من بیش از همه به پیامبرص نزدیک تر بودم؛ تا این که گفت: شما را می‌بینم که بعد از من کافر می‌شوید و بعضی از شما گردن بعضی دیگر را می‌زنید، به خدا سوگند اگر چنین کاری را انجام دهید در لشکری که گردن شما را می‌زند، مرا نمی‌شناسید. سپس به پشت سرش نگاه کرد و سه بار گفت: آیا علی هم؟ بعد جبرائیل علیه السلام را دیدیم که به وی اشاره می‌کرد، و آیه (۴۱: زخرف) نازل شد: (فَإِنَّمَا نَذْهَبَنَّ بِكَ فَإِنَّا مِنْهُمْ مُتَقِمُونَ - بعلی بن ابی طالب -).

(ز) ۷۹۸- محمد بن عباس از علی بن عبدالله از ابراهیم بن محمد از علی بن هلال از محمد بن ربیع آورده است که گفت: نزد یوسف ازرق سوره‌ی زخرف را تلاوت کردم

تا به آیه‌ی ﴿فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ فَإِنَّا مِنْهُم مُّنتَقِمُونَ﴾ [الزخرف: ۴۱] در آن جا یوسف گفت: ای محمد، زبانت را نگهدار من نیز، زبانت را از قرائت باز داشتیم. بعد یوسف گفت: این آیه را بر اعمش خواندم، او گفت: ای یوسف، می‌دانی که این آیه درباره‌ی چه کسی نازل شده است؟ گفتیم: خدا بهتر می‌داند. شاید درباره‌ی علی بن ابی طالب رضی الله عنه نازل شده باشد: (فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ فَإِنَّا مِنْهُم مُّنتَقِمُونَ - بعلي بن أبي طالب -). بعد به خدا سوگند صورت این آیه از قرآن زدوده و دزدیده شد.

(ح) ۷۹۹- شیخ در «امالی» خود با اسنادی که دارد از محمد بن علی به نقل جابر بن عبدالله انصاری می‌گوید: بی‌گمان من در حجة الوداع، نزدیک ترین مردم به پیامبر خدا بودم که فرمود: شما را می‌شناسم که بر می‌گردید، تا آخر روایت طبرسی.

(ط) ۸۰۰- علی بن ابراهیم گفت: پدرم از وکیع از اعمش از سلمه بن کفیل از ابی صادق از ابی الأغر از سلمان فارسی آورده است که گفت: آن‌گاه که پیامبر خداص در بین یارانش نشسته بود، گفت: هم‌اکنون مردی شبیه عیسی بن مریم به میان شما می‌آید. بعضی از کسانی که با پیامبر نشسته بودند، بیرون رفتند تا دوباره به مجلس درآیند. آن‌گاه علی بن ابی طالب داخل شد؛ به همین سبب، آن مرد به بعضی از یاران خود گفت: اما محمد خشنود است از این که علی را بر ما برتری دهد و او را به عیسی بن مریم تشبیه کند، به خدا سوگند، خدایانی را که در جاهلیت پرستش می‌کردیم، از او بهتر بودند؛ بعد خداوند در همان مجلس این آیه را نازل کرد: (ولما ضرب ابن مریم مثلاً إذا قومك منه يضحون) بعد آن را به «یصدون» تبدیل و تحریف کردند: و گفتند: (أَأَلْهَيْتَنَا خَيْرَ أُمَّهُوَ مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدلاً بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ - ... إن - علی - إلا عبدٌ أنعمنا عليه وجعلناه مثلاً لبني اسرائيل وقالوا آلهتنا خير أم هو ما ضربوه لك إلا جدلاً بل هم قوم خصمون). سپس نام علی زدوده شد و ضمیر هو را در جای او قرار دادند.

(ی) ۸۰۱- شیبانی در اول تفسیر خود که به «نهج البیان» مشهور است در مثال‌هایی که در قرآن است و خلاف آن‌چه نازل شده است، آورده است که صادق جعفر بن محمد رضی الله عنه گفته است که این آیه، این چنین نازل شده است: (ولما ضرب ابن مریم مثلاً إذا قومك منه يضحون) سپس «یضحون» را به «یصدون» تغییر دادند.

(یا) ۸۰۲- محمد بن عباس از محمد بن مخلد دهان و او از علی بن احمد عریضی و او از ابراهیم بن علی بن جناح و او از حسن بن علی بن محمد بن جعفر و او از پدرش و او از پدرانشان علیه السلام روایت کرده که رسول خدای به علی علیه السلام نگاه کرد، سپس فرمود: در میان شما شبهه‌ای راجع به عیسی بن مریم وجود دارد و خداوند این آیه را نازل کرد: (ولما ضرب بن مریم) تا آیه‌ی (ولو نشاء لجلعنا من بنی هاشم ملائكة فی الأرض یخلفون). می‌گوید: به ابو عبدالله علیه السلام گفتم: در قرآن بنی هاشم وجود ندارد. گفت: «به خدا سوگند در میان آن قسمت که حذف شده حذف گردید» و عمرو بن عاص بر منبر مصر گفت: از کتاب خداوند هزار هزار (یکمیلیون) حرف حذف شده است. قبلاً در موضوع اخبار عامه ذکر شد.

(یب) ۸۰۳- سیاری از سهل بن زیاد از مردی و او از ابو عبدالله علیه السلام روایت کرده است که قرائت کرد: (فمنها ما تشتهیه الأنفس).

سوره‌ی دخان

(الف) ۸۰۵- سیاری از احمد بن محمد و ابن فضال و ابی شعیب و او هم، از ابی جمیله و او نیز، از ابو عبدالله علیه السلام روایت کرده است که این آیه ﴿كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ﴿۱۵﴾﴾ [الدخان: ۲۵] را چنین قرائت کرده: (کم ترکوا من جنات و نعیم).

(ب) ۸۰۶- و از جعفر بن محمد و او نیز، از عبدالله بن منصور و او از ابی عبدالله روایت کرده که این فرموده‌ی خداوند ﴿ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ ﴿۱۹﴾﴾ [الدخان: ۴۹] را چنین قرائت کرده است: (ذق إنك أنت الضعیف اللئیم).

سوره‌ی جاثیه

(الف) ۸۰۷- علی بن ابراهیم از محمد بن همام و او نیز، از جعفر محمد غزازی، او نیز، از حسن بن علی لؤلؤی و او از حسن بن ایوب و او از سلیمان بن صالح و او از مردی و او از ابو بصیر از ابو عبدالله علیه السلام روایت کرده که گفته است: گفتم: ﴿هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ...﴾ [الجاثیه: ۲۹]، گفت: این کتاب نه سخن گفته و نه خواهد گفت، بلکه، تنها رسول خدای به کتاب ناطق است. خداوند می‌فرماید: (هَذَا

كِتَابِنَا - يُنطِقُ - عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ) من گفتم: ما آیه را چنین قرائت نمی‌کنیم، او نیز، گفت: این طور صحیح است و خداوند جبرئیل را با این آیه بر رسول خدا نازل فرمود اما این آیه، جزو آیه‌هایی است که از کتاب خداوند تحریف شده است.

(ب) ۸۰۸- سیاری از برقی و او از محمد بن سلیمان و او نیز، از کسی که ابو بصیر، مانند آن را از او آورده، روایت کرده است.

(ج) ۸۰۹- از کلینی در کتاب «الروضة» و او از بعضی از یارانمان و باز از سهل بن زیاد و او از محمد بن سلیمان دیلمی بصری و او از پدرش و او از ابو بصیر و او نیز، از عبدالله رضی الله عنه روایت کرده است که علامه مجلسی در جلد دوازدهم از کتاب «مرآة العقول» کلمه‌ی ينطق را با بناء مفعول قرائت کرده است. برخی از اساتید ما هم علیکم را تشدید یاء مضمومه روایت کرده، اما اولی واضح‌تر است. و یکی از مفسرین این را غریب تلقی کرده، لذا بعد از ذکر احتمال اول هم که در (البحار) ذکر شده گفته است: احتمال است که مراد، کتاب مذکور در آیه‌ی محمد و آل او باشند که ناطق به صحائف أعمال هستند، بلکه خودشان هم صحائف أعمال هستند؛ زیرا ایشان نسبت به آنچه گذشته و آنچه خواهد بود آگاه هستند، پس کتاب ذکر شده در خبر غیر از کتاب ذکر شده در موضوع ولایت است. و جایز است هر دو یکی باشند، و معنی روایت این است که نسبت دادن نطق و سخن گفتن به کتاب مجاز است و در حقیقت ناطق واقعی محمد و آل بیت علیهم السلام هستند. پایان این کلام. آنچه ذکر شد در واقع درست است، ولی ربطی به مضمون خبر ندارد. و کاشانی در (الوافی) بعد از ذکر روایت کلینی گفته است: یعنی در آیه با فعل مجهول و گفته می‌شود: همچنین در قرآن علی رضی الله عنه ناطق است. می‌گوییم: در برخی نسخه‌های صحیح‌ه‌ی قرائت شده بر مشایخ و اساتید «هذا کتابنا» بر وزن عُمال جمع کاتب آمده است. خداوند هم داناترین است.

سوره‌ی احقاف

(الف) ۸۱۰- طبرسی روایت کرده است که علی رضی الله عنه و ابو عبدالرحمن سلمی واژه‌ای از آیه‌ی چهار، سوره‌ی احقاف را چنین قرائت کرده‌اند: «أثرة»؛ یعنی، با سکون ثاء و بدون الف.

(ب) ۸۱۱- شیخ شرف الدین نجفی در کتاب «تأویل الآیات» گفته است که به صورت مرفوع از محمد بن خالد برقی و او از احمد بن نصر و او از ابی مریم و او از بعضی از یارانمان به نقل از ابو جعفر و ابو عبدالله - علیهما السلام - گفته‌اند: آیه بر پیامبر نازل شد که می‌فرماید: ﴿قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَاٍ مِّنَ الرَّسُلِ وَمَا أُدْرِى مَا يُفَعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ﴾ [الأحقاف: ۹]. «بگو: من نوبر پیغمبران و نخستین فرد ایشان نیستم و نمی‌دانم (در دنیا) خداوند با من چه می‌کند، و با شما چه خواهد کرد. من جز از چیزی که به من وحی می‌شود پیروی نمی‌کنم، و من جز بیم‌دهنده آشکاری نیستم».

یعنی، این آیه درباره‌ی جنگ‌هایش نازل گشته است. قریش گفتند: ما بر چه مبنایی از او تبعیت نمی‌کنیم در حالی که او نمی‌داند که سرنوشت خود و ما چیست؟! پس خداوند این آیه را نازل فرمود:

﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا﴾ [الفتح: ۱].

و باز گفته است که آیه‌ی (إِنْ أَتَبِعْ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ - فِي عَلِيٍّ)؛ یعنی، «من تنها از چیزی تبعیت می‌کنم که درباره‌ی علی نازل شده است.» در همین موضوع نازل شد.

(ج) ۸۱۲- سیاری نیز، در خبری طولانی، مانند آن را روایت کرده است.

(د) ۸۱۳- طبرسی روایت کرده است که از علی علیه السلام و ابو عبدالرحمن سلمی روایت شده که «حسنًا» را با فتحه‌ی حاء و سین، قرائت کرده است.

سوره‌ی محمد

(الف) ۸۱۴- علی بن ابراهیم از حسین بن محمد و او از معلى بن محمد با اسناد آن به اسحاق بن عمار گفته که ابو عبدالله علیه السلام گفته است: این آیه ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَآمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَأَصْلَحَ بَالَهُمْ﴾ [محمد: ۲]، چنین نازل شده است:

﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَآمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ فِي عَلِيٍّ - وَهُوَ الْحَقُّ...﴾.

(ب) ۸۱۵- سیاری از اسحاق بن اسماعیل بن صادق علیه السلام، مانند روایت سابق را روایت کرده است.

(ج) ۸۱۶- علی بن ابراهیم از جعفر بن محمد و او از عبدالکریم بن عبدالرحیم و او از محمد بن علی و او از محمد بن فضیل و او از ابو حمزه و او نیز، از جعفر علیه السلام روایت کرده که گفته است: جبرئیل بر رسول خدا نازل گشت و آیهی سوم سورهی محمد را چنین بر ایشان خواند:

﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ- فِي عَلِيٍّ- فَأَحْبَطَ أَعْمَلَهُمْ﴾ [محمد: ۹].

(د) ۸۱۷- سیاری از محمد بن علی و او از محمد بن فضیل و او از ابو حمزه و او از ابو جعفر علیه السلام، مانند آن را روایت کرده است.

(ه) ۸۱۸- محمد بن عباس از محمد بن قاسم و او هم، از احمد بن محمد و او از احمد بن محمد بن خالد و او از محمد بن علی و او از ابن فضیل و او نیز، از ابو حمزه، مانند آن را روایت کرده است.

(و) ۸۱۹- طبرسی روایت کرده که ابو جعفر علیه السلام نیز، آیهی نهم سورهی محمد را چنین قرائت کرده است: (كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ - فِي حَقِّ عَلِيٍّ -)

(ز) ۸۲۰- طبرسی روایت کرده که علی علیه السلام و ابن عباس آیهی پانزده سورهی محمد را (مثل الجنة) با جمع (أمثال الجنة) قرائت کرده اند.

(ح) ۸۲۱- سیاری از اسحاق بن عمار، روایت کرده که ابو عبدالله علیه السلام آیهی شانزده از سورهی محمد را چنین قرائت کرده است:

(أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ - وَسَمِعَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ - اتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ)

(ط) ۸۲۲- و از ابن ابی عمیر و او از حماد و او از حلبی روایت کرده که ابو عبدالله علیه السلام آیهی بیست و دوم سورهی محمد را این چنین قرائت کرده است:

(فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ - فَسَلْطَمَ وَمَلَكْتُمْ - أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ)

(ی) ۸۲۳- طبرسی از پیامبر این آیه را این چنین قرائت کرده: «فهل عسیتم إن ولیتم» و از علی علیه السلام (إن تولیتم) قرائت کرده است.

(یا) ۸۲۴- سیاری از برقی و او از محمد بن علی و او از ثعلبه بن میمون و او از زراره و عبدالرحیم القصیر و او از ابو جعفر علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا این آیه را چنین تلاوت کرد: (فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ - فَسَلْطَمَ وَمَلَكْتُمْ -)

(یب) ۸۲۵- سیاری از محمد بن علی و او از محمد بن فضیل روایت کرده که گفته است: از ابو الحسن بن موسی بن جعفر علیه السلام شنیدم که از این آیه سؤال می کردند:

(أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ - فَيَقْضُوا مَا عَلَيْهِمْ مِنَ الْحَقِّ - أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا)

(یج) ۸۲۶- طبرسی از ابو عبدالله و ابو الحسن علیهما السلام این آیه را چنین روایت کرده اند:

(ید) ۸۲۷- سعد بن عبدالله قمی در کتاب «ناسخ القرآن» از استادان خود روایت کرده و گفته است که از ابوالحسن الاول علیه السلام روایت شده که آیهی بیست و چهار از سورهی محمد را این چنین روایت کرده است:

(أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ - فَيَقْضُوا مَا عَلَيْهِمْ مِنَ الْحَقِّ - أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا)

(یه) ۸۲۸- در کتابهای «بشاره‌ی المصطفی» و «تحفة العقول» و بعضی از نسخه‌های «نهج البلاغه» آمده که امیر المؤمنین علیه السلام در وصیتی - که سند آن در دلیل یازدهم ذکر شد - به کمیل گفت: ای کمیل، این فرموده‌ی خداوند را حفظ کن که در سورهی محمد آیهی بیست و پنج می فرماید:

﴿الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمَلَى﴾ [محمد: ۲۵] (مسؤل و آراسته کننده شیطان است و مملی خداوند متعال است) خبر.

این خبر و قرائت معروف است و (أملی لهم) که فاعل املی، شیطان است، همچنان که مفسران به آن تصریح کرده اند.

(یو) ۸۲۹- کلینی از حسین بن محمد و او از معلی بن محمد و او از محمد بن اورمه و علی بن محمد بن عبدالله و او از علی بن حسان و او از عبدالرحمن بن کثیر و او از ابو عبدالله علیه السلام روایت کرده است و می گوید که آیهی بیست و شش سورهی محمد را برایش خواندم: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ﴾ [محمد: ۲۶] او نیز در جواب گفت: به خدا سوگند این آیه درباره‌ی یهود بنی قریظه و بنی نضیر و پیروانشان نازل شده است و این، همان فرموده‌ای است که خداوند آن را توسط جبرئیل بر محمد نازل کرد (ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ - فِي عَلِيٍّ - سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ).

(یز) ۸۳۰- طبرسی روایت کرده که ابو جعفر باقر علیه السلام در آیه‌ی سی و یک سوره‌ی محمد، «لنبلونکم» و ما بعد آن را با یاء قرائت کرده است.

(یج) ۸۳۱- سیاری از ابن سیف و او از برادرش و او از پدرش و او از ابن سالم و او از ابو عبدالله علیه السلام روایت کرده که (ولیلونکم) و حتی (یعلم) را با یاء قرائت کرده است.

سوره‌ی فتح

(الف) ۸۳۲- سیاری از صادق علیه السلام در تفسیر آیه‌ی دو از سوره فتح ﴿لَيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ﴾ [الفتح: ۲].

روایت کرده است که گناهان شیعیانش را متحمل می‌شود و در ادامه می‌گوید: بعضی می‌گویند این آیه به قرآن اضافه شده است، و از «زیاد» روایت شده که گفته است: من آن آیه را در کتاب خداوند اضافه کردم، سامع نیز، گفت: من از آن چه اضافه کرده‌ای بری و دور هستم و گفتم: این خبر با اخبار زیادی مخالف است و اگر صحیح باشد، واجب است که آن را بر اضافه کردن حرفی یا بیشتر حمل کنیم تا با اجماع منافات نداشته باشد، اجماعی که در مقدمه از آن بحث کردیم.

سوره‌ی حجرات

(الف) ۸۳۳- طبرسی از باقر علیه السلام روایت کرده که (فتبتوا) را با ثاء و باء قرائت کرده است.

(ب) ۸۳۴- سیاری از برقی و او از حماد و او از حریر و او از ابو عبدالله علیه السلام روایت کرده که او گفت: قصد آیه‌ای از آیات کتاب خداوند را بکنید و آن را مُدَارَسَه^۱ کنید و آن، آیه‌ی چهار سوره‌ی حجرات است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ - بَنُو تَمِيمٍ - أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾.

^۱ - تدریس کردن، با هم مذاکره کردن. (مصحح)

(ج) ۸۳۵- و سیاری باز از پسران بعضی از یارانش از ابو عبدالله علیه السلام، مانند حدیث برقی از بنی تمیم را روایت کرده است و به ابو عبدالله گفتند: اکثر قاضیان از بنی تمیم هستند. او هم در جواب گفت: چون کارها ارزش خود را از دست داده‌اند.

(د) ۸۳۶- علی بن ابراهیم درباره‌ی این آیه:

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَقْدِمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ﴾ [الحجرات: ۱]

گفته است: درباره‌ی طایفه‌ی بنی تمیم نازل شده است، زیرا وقتی که نزد رسول خدا می‌رفتند، مقابل درب حجره می‌ایستادند و بانگ بر می‌داشتند: ای رسول خدا، از منزل خارج شو و نزد ما بیا. اگر بیرون می‌آمد، جلوی او راه می‌رفتند و زمانی که با کسی سخن می‌گفتند، صدایشان را بر صدای رسول خدا بلند می‌کردند و می‌گفتند: ای محمد، ای محمد، درباره‌ی این و آن، نظرت چیست؟ همچنان که با یکدیگر سخن می‌گفتند، خداوند این آیه را نازل فرمود:

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَقْدِمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَأَتَقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ [الحجرات: ۱-۲] تا این جا که فرمود: (إن الذين ينادونك من وراء الحجرات - بنو تمیم - أكثرهم لا يعقلون) (حجرات: ۱-۳) و شیخ طوسی در کتاب «التبیان» و در قرائت ابن مسعود، این چنین نقل می‌کند: (وأكثرهم - بنو تمیم - لا يعقلون)

سوره‌ی ق

(الف) ۸۳۷- علی بن ابراهیم روایت کرده و گفته است آیه ﴿وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ

بِالْحَقِّ﴾ [ق: ۱۹]

چنین نازل شده است: ﴿وَجَاءَتْ سَكْرَةُ - الْحَقِّ بِ- الْمَوْتِ﴾

(ب) ۸۳۸- طبرسی در کتاب «الشواذ»، قرائت ابوبکر را در هنگام احتضار روایت

کرده است: ﴿وَجَاءَتْ سَكْرَةُ - الْحَقِّ بِ- الْمَوْتِ﴾ و این قرائت، از سعید بن جبیر و طلحه نیز، نقل شده است و اصحاب ما آن را از امامان هدی روایت کرده‌اند.

(ج) ۸۳۹- شیخ طوسی در کتاب «التبیان» گفته است: آیه ﴿وَجَاءَتْ سَكْرَةُ

الْمَوْتِ بِالْحَقِّ...﴾ را با دو شیوه معنی کرده‌اند: ۱- سكرات مرگ، واقعیت‌هایی را از

آخرت به همراه دارد تا این که صاحبش آن را بشناسد و به آن ناچار شود. ۲- سكرات حق، با مرگ می‌آید و این قرائت دوم، قرائت اهل بیت علیهم‌السلام است.

(د) ۸۴۰- سعد بن عبدالله در کتاب «ناسخ القرآن» روایت کرده است که

صادق علیه‌السلام این آیه را چنین قرائت کرده است: ﴿وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ...﴾.

(ه) ۸۴۱- فرات بن ابراهیم از جعفر بن محمد ازدی به صورت معنعن از حسین بن

راشد روایت کرده است و گفت: شریک قاضی در دوران حکومت مهدی به من گفت: آیا

می‌خواهی حدیثی را برایت بازگو کنم و با آن تبرک بجویم به شرط این که خداوند را بر

خودت شاهد بگیری تا من نمردم، آن را بازگو نکنی؟ می‌گوید: گفتم: مطمئن باش،

آن چه که در نظر داری بگو. گفت: من مقابل درب خانه‌ی اعمش بودم و جماعتی از

اصحاب حدیث آن جا بودند. گفت: اعمش درب را باز کرد و به آنان نگریست. سپس

برگشت و در را بست. آنان همه رفتند و تنها من ماندم، خارج شد و مرا دید و گفت: تو

اینجایی؟ اگر می‌دانستم، تو را داخل می‌کردم یا خودم نزدت می‌آمدم؛ سپس گفت: آیا

می‌دانی که چه چیزی از دهلیز می‌گذرد؟ گفتم: نه. گفت: من آیه‌ای از کتاب خدا یاد

آور می‌شوم. گفتم: آن چیست؟ گفت: این فرموده‌ی خداوند است که می‌فرماید: (- یا

محمد یا علی - القیا فی جهنم کل کفار عنید). گفتم: درست است این چنین نازل شد.

سوگند به کسی که محمد را به پیامبری برگزید، این چنین نازل شد.

سوره‌ی ذاریات

(الف) ۸۴۲- سیاری از ابن سیف و او از برادرش و او از پدرش و از ابو حمزه روایت

کرده که گفته است: آیه‌ی پنج از سوره‌ی ذاریات این چنین نازل شده است: (إِنَّمَا

تُوْعَدُونَ لَصَادِقٍ - فی علی -)

(ب) ۸۴۳- شیخ شرف الدین نجفی گفته است که با اسناد متصل به محمد بن

خالد برقی و او از سیف بن عمیره و او از برادرش و او از پدرش و او از ابو حمزه ثمالی

و او از ابو جعفر علیه‌السلام روایت شده که این آیه چنین نازل شده است:

(إِنَّمَا تُوْعَدُونَ لَصَادِقٍ - فی علی -).

سوره ی طور

(الف) ۸۴۴- سیاری از محمد بن علی و او از محمد بن فضیل و او از ابو حمزه و او از ابو جعفر علیه السلام درباره ی آیه ی چهل و هفت از سوره ی طور روایت کرده که این چنین قرائت کرده است: (وَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا - آل محمد حقهم - عَذَاباً دُونَ ذَلِكَ)

(ب) ۸۴۵- و از ابن سیف و او از برادرش و او هم، از پدرش و او از ابو جعفر علیه السلام نقل کرده که او نیز، مانند آن را روایت کرده است.

(ج) ۸۴۶- محمد بن عباس و او از احمد بن قاسم و او از احمد بن محمد بن خالد و او از محمد بن علی و او از محمد بن فضیل و او از ابو حمزه چیزی را روایت کرده که بدان مفهوم نزدیک است.

(د) ۸۴۷- علی بن ابراهیم گفته است: آیه ی چهل و هفت از سوره ی طور این چنین نازل شده است.

(وَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا - آل محمد حقهم - عَذَاباً دُونَ ذَلِكَ)

منظور از عذاب در این آیه، عذاب برگشت با شمشیر است.

(ه) ۸۴۸- سعد بن عبدالله در کتاب مذکور گفته است: ابو جعفر علیه السلام گفت:

جبرئیل این آیه را این چنین آورد: (فان للظالمین آل محمد حقهم عذاباً دون ذلك و لكن اکثر الناس لا یعلمون)؛ یعنی، عذابی در دوران رجعت.

سوره ی نجم

(الف) ۸۴۹- سیاری از ابن محبوب و او از مالک بن عطیه و او از حبیب سجستانی روایت کرده است که گفت: از ابو جعفر علیه السلام درباره ی این آیه که خداوند که می فرماید:

﴿ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى ﴿۸﴾﴾ [النجم: ۸] پرسیدم. او نیز، گفت: ای دوست، آن را این طور

قرائت نکن، بلکه بخوان: (ثُمَّ دَنَا فَتَدَانَا).

(ب) ۸۵۰- صدوق در کتاب «العلل» از پدرش و او از سعد بن عبدالله و او از احمد بن محمد بن عیسی و او از حسن بن محبوب و او از مالک بن عطیه و او از حبیب سجستانی روایت کرده که گفته است: از ابو جعفر علیه السلام درباره ی این آیه پرسیدم، او نیز،

همان را ذکر کرد و این قسمت را هم، به آن اضافه نمود: (فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ - فِي الْقَرَبِ - أَوْ أَدْنَى)

(ج) ۸۵۱- علی بن ابراهیم گفته است: این آیه چنین نازل شد: (ثُمَّ دَنَا فَتَدَانَا).

(د) ۸۵۲- سیاری از سهل بن زیاد و او از مردی و او نیز، از ابو عبدالله علیه السلام روایت کرده است که آیه پنجاه و هشت از سوره ی نجم را این چنین قرائت کرده است: (فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى - وَالذِّينَ كَفَرُوا سَيِّئَاتِهِمُ الْغَاشِيَةِ).

سوره ی الرَّحْمَنِ

(الف) ۸۵۳- طبرسی از رضا علیه السلام روایت کرده است که او آیه ی سی و نه از سوره ی رحمن را این چنین قرائت کرده است: (فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ - مِنْكُمْ - إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ) (ب) ۸۵۴- علی بن ابراهیم گفت: در آیه ی سی و نه سوره ی رحمن (فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ - مِنْكُمْ - إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ) کلمه ی «منکم»؛ یعنی، از شیعیان. من نیز، گفتم: در دلیل هفتم ذکر شد، این که این کلمه ی «منکم» با شیوه های مختلف ساقط است و در بعضی از نسخه ها آمده که اگر «منکم» در آن نباشد، عذاب خداوند بر مخلوقاتش ساقط می شود و از گناهان انسان و جن پرسیده نمی شود؛ پس روز قیامت چه کسی مجازات می شود؟ بعضی از اهل تفسیر، کسانی که در رأی خود استبداد به کار می برند برای رفع اشکال تلاش کرده اند؛ یکبار نفی مسأله را به وقت خاصی تخصیص می دهند و بار دیگر نفی را بر نفی استفهام حمل می کنند؛ حتی اگر از روی تویخ سؤال کنند. و گاهی با سؤال از آنان که از چه حزبی هستند، بهشتی یا جهنمی. چون همه دارای نشانه های مشخص هستند؛ دسته ی اول، با سیمای سفید و دسته ی دیگر، با چهره ی سیاه و تو آگاهی به این که آن چه به معصوم نسبت داده نشود در حکم معدوم است (ارزشی ندارد).

(ج) ۸۵۵- عبدالله بن جعفر حمیری در سندی نزدیک از محمد بن عیسی روایت کرده و گفته است: ابراهیم بن عبدالحمید در سال (۱۹۸) در مسجد الحرام با من سخن گفت و اشاره کرد که بر ابو عبدالله علیه السلام داخل شدم، مصحفی را برایم بیرون آورد،

من نیز، آن را باز کردم، چشمم به مکانی افتاد که در آن جا نوشته شده بود: (هذه جهنم التي بها تكذبان تصليانها ولا تموتان ولا تحيان) یعنی، اولین.

(د) ۸۵۶- محمد بن حسین صفار از ابراهیم بن هاشم و او از سلیمان دیلمی یا از سلیمان و او از معاویه دهنی و او از ابو عبدالله علیه السلام درباره‌ی این آیه روایت کرده است: (يعرف المجرمون بسياهم فيؤخذ بالنواصي والأقدام). گفت: ای معاویه، درباره‌ی این آیه، چه می‌گویند؟ گفتم: گمان می‌برند که خداوند، مجرمان را با سیمایشان در روز قیامت می‌شناسد، در نتیجه امر می‌کند که پیشانی و پاهایشان گرفته می‌شوند و در آتش جهنم انداخته می‌شوند. به من گفت: چگونه خداوند تبارک و تعالی برای شناخت مخلوقاتش در حالی که خودش آنان را خلق کرده است، احتیاج به چیزی دارد؟ گفتم: فدایت شوم! این چنین نیست؛ اگر قائم ما قیام کند، خداوند سیمایی به او می‌دهد و او را مأمور می‌کند تا پیشانی و پاهای کافران را بگیرد، سپس آنان را با شمشیر بزند. ابو عبدالله علیه السلام این آیه را قرائت نمود: (هذه جهنم التي بها تكذبان تصليانها ولا تموتان ولا تحيان)

(ه) ۸۵۷- علی بن ابراهیم روایت کرده است که ابو عبدالله علیه السلام آیه‌ی چهل و سه سوره‌ی الرّحمن را این چنین، قرائت کرده است. (هذه جهنم التي بها تكذبان تصليانها ولا تموتان ولا تحيان)

(و) ۸۵۸- طبرسی روایت کرده از ابو عبدالله علیه السلام منقول است که همین آیه را چنین، قرائت کرده است.

(هذه جهنم التي بها تكذبان تصليانها ولا تموتان ولا تحيان)

(ز) ۸۵۹- سیاری از برقی و او از نضر و او از عاصم روایت کرده که ابو عبدالله علیه السلام گفته است: این آیه‌ی «هذه جهنم» تا آخر...، این چنین نازل گشته است.

(ح) ۸۶۰- و از محمد بن عیسی و او از ابراهیم بن عبدالحمید روایت شده و گفته است: بر ابو عبدالله علیه السلام داخل شدم، مصحفی را نشان داد که از اول تا آخر، آن چه با اسناد ذکر شد، در آن مکتوب بود.

(ط) ۸۶۱- سعد بن عبدالله قمی در کتاب «ناسخ القرآن» چیزهایی را که از استادانش روایت کرده، گفته است که صادق علیه السلام، این آیهی چهل و سه را چنین قرائت نمود: (هذه جهنم التي كنتم بها تكذبان اصلياها فلا تموتان فيها ولا تحيان).

(ی) ۸۶۲- و از داود بن اسحاق و او از جعفر بن فرط و او از ابو عبدالله علیه السلام و خلف بن حماد و او از مغیره بن بویه، به طور مرفوع از ابو عبدالله روایت کرده که آیهی ۷، ۸ و ۹ را چنین خوانده است: (وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَ- خَفَضَ - الْمِيزَانَ. أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ - وَأَقِيمُوا اللِّسَانَ).

(یا) ۸۶۳- طبرسی روایت کرده است که پیامبر و جحدری و مالک بن دینار و حسن، دو کلمه‌ی «ررفر» و «عبقری» را در آیهی هفتاد و شش (رفارف) و (عباقری) قرائت کرده‌اند.

سوره‌ی واقعه

(الف) ۸۶۴- سیاری از برقی و او از علی بن نعمان و او از داود بن فرقد و او از یعقوب بن شعیب روایت کرده است که می‌گوید: به ابو عبدالله علیه السلام گفتم: آیهی بیست و نه از سوره‌ی واقعه:

﴿وَطَلِحٌ مَّنْضُودٍ﴾ [الواقعة: ۲۹] می‌باشد، گفت: نه، بلکه (طلع منضود) است.

(ب) ۸۶۵- طبرسی روایت کرده است که عامه از علی علیه السلام روایت کرده‌اند که مردی نزد ایشان، این آیه را ﴿وَطَلِحٌ مَّنْضُودٍ﴾ خواند. او نیز، گفت: طلیح چیست؟! آن، طلع می‌باشد، مانند این فرموده‌ی خداوند که می‌فرماید: (ونخل طلعتها هضم). به او عرض شد: آیا آن را تغییر نمی‌دهی؟ گفت: قرآن امروز نه به هم می‌خورد و نه تکان داده می‌شود. و پسرش، حسن علیه السلام، و قیس بن سعد از علی علیه السلام روایت کرده‌اند و اصحاب ما نیز، از یعقوب بن شعیب که به ابو عبدالله علیه السلام گفتیم: این آیه ﴿وَطَلِحٌ مَّنْضُودٍ﴾ است؟ گفت: (وطلع منضود) می‌باشد.

(ج) ۸۶۶- سعد بن عبدالله در کتاب مذکور گفت: مردی بر صادق علیه السلام ﴿وَطَلِحٌ مَّنْضُودٍ﴾ خواند، گفت: نه (وطلع منضود) صحیح است.

(د) ۸۶۷- علی بن ابراهیم از محمد بن احمد و او از احمد بن ثابت و او از حسن بن محمد بن سماعه و احمد بن حسن فراز و همگی از صالح بن خالد و او از ثابت بن شریع و او از ابان بن تغلب و او از عبدالاعلی التغلبی و من از عبدالاعلی شنیدم و او از ابو عبدالرحمن سلمی، که علی رضی الله عنه آیهی ﴿وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنْتُمْ تُكذِّبُونَ﴾ [الواقعة: ۸۲] را چنین قرائت نمود: ﴿وَتَجْعَلُونَ - شکرکم - أَنْتُمْ تُكذِّبُونَ﴾

وقتی که تمام شد، گفت: دانسته‌ام که کسی می‌آید و طوری دیگری این آیه را قرائت می‌کند، اما من از رسول خداص شنیدم که این چنین قرائت نمود و آنان هرگاه باران بر ایشان ببارد، می‌گویند: باران‌های طوفانی بر اثر فلان برج فلکی باران بر ما بارید؛ ولی خداوند این آیه را چنین نازل فرمود ﴿وَتَجْعَلُونَ - شکرکم - أَنْتُمْ تُكذِّبُونَ﴾

(ه) ۸۶۸- و از علی بن حسین و او از احمد بن ابو عبدالله و او از پدرش و او از ابن ابی عمیر و او از ابو بصیر و او از ابو عبدالله رضی الله عنه درباره‌ی همین آیه روایت شده است که این چنین گفته اند: ﴿وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنْتُمْ تُكذِّبُونَ﴾ گفت: البته آیه چنین است: ﴿وَتَجْعَلُونَ - شکرکم - أَنْتُمْ تُكذِّبُونَ﴾.

(و) ۸۶۹- طبرسی از علی رضی الله عنه، و ابن عباس نیز، از پیامبرص روایت کرده است که این آیه را چنین قرائت کرده‌اند: ﴿وَتَجْعَلُونَ - شکرکم - أَنْتُمْ تُكذِّبُونَ﴾

(ز) ۸۷۰- شیخ طوسی در کتاب «التبیان» در معنی آیه، معنای ابن عباس را آورده و آیه را این چنین قرائت کرده است: ﴿وَتَجْعَلُونَ - شکرکم - ...﴾

(ح) ۸۷۱- سعد بن عبدالله در کتاب مذکور گفته: صادق رضی الله عنه، آیه را چنین قرائت کرده است: ﴿وَتَجْعَلُونَ - شکرکم -﴾.

(ط) ۸۷۲- سیاری از برقی و او از صفوان و او از یعقوب بن شعیب و او از ابان بن تغلب و او از ابو عبدالرحمن سلمی روایت کرده و گفته است: علی رضی الله عنه روز قربان، این آیه را برای ما خواند و قرائتش این چنین بود: (و تجعلون شکرکم اذا مطرتم انکم تکذبون).

(ی) ۸۷۳- و از برقی و او از ابن نعمان و او از ابن فرقد و او از ابن شعیب و او از ابو عبدالله علیه السلام روایت کرده است و گفت: از او شنیدم که می گفت: (و تجعلون شکرکم اذا مطرتم انکم تکذبون).

(یا) ۸۷۴- و از سهل بن زیاد و او از مردی و او از ابو عبدالله علیه السلام روایت کرده است که این آیه را چنین قرائت کرده اند: ﴿فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ﴾ [الواقعة: ۸۹] (یب) ۸۷۵- طبرسی روایت کرده است که یعقوب «فروح» را با ضم راء قرائت کرده که قرائت پیامبر و ابن عباس و ابو جعفر باقر علیه السلام می باشد.

سوره ی حدید

(الف) ۸۷۶- سیاری از نصر و او از قاسم بن سلیمان و محمد بن علی و او از ابو جمیله و او از مبشر و او از ابو جعفر علیه السلام روایت کرده است که آیه ی بیست و دو سوره ی حدید چنین است: ﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ﴾ [الحديد: ۲۲].

سوره ی حشر

(الف) ۸۷۷- محمد بن عباس و او از حسین بن احمد مالکی و او از محمد بن عیسی و او از محمد بن ابی عمیر و او از عمیر بن اذنیه و او از ابان بن ابی عیاش و او از سلیم بن قیس هلالی و او از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که آیه ی هفت از سوره ی حشر را این چنین قرائت نموده است:

﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ - فِي ظِلْمِ آلِ مُحَمَّدٍ - إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ - لِمَنْ ظَلَمَهُمْ﴾.

(ب) ۸۷۸- سیاری از محمد بن علی و او از محمد بن اسلم و او از حسین بن محمد و او از ابن اذنیه و او نیز، از ابان، مانند آن را روایت کرده اند.

(ج) ۸۷۹- کلینی در کتاب «الروضة» مانند آن را از او روایت کرده است.

سوره‌ی صف

(الف) ۸۸۰- سیاری از برقی و او از حماد و صفوان بن یحیی و او از یعقوب بن شعیب و او از عمران بن میثم و او از عبابه اسدی روایت کرده که او از علی علیه السلام شنیده است که آیه‌ی نه سوره‌ی صف را این چنین قرائت می‌نمود: (هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ - عَبْدَهُ - بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ)

(ب) ۸۸۱- کلینی از علی بن محمد و او از بعضی از اصحاب ما و آنان از حسن بن محبوب و او از محمد بن فضیل و او از ابو الحسن الماضی علیه السلام روایت کرده و گفته است: درباره‌ی این آیه از او سؤال کردم: ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾ [الصف: ۸]

او نیز، گفت: (یریدون لیطفئوا ولایة امیر المؤمنین علیه السلام بأفواههم). من هم گفتیم: «والله متم نوره». او نیز، گفت: (متم الإمامة) به دلیل این فرموده‌ی دیگر خداوند که می‌فرماید: ﴿فَكَاْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا﴾ [التغابن: ۸] «ایمان بیاورید به خدا و پیغمبرش و نوری نازل کرده‌ایم».

و آن نور امام زمان علیه السلام است. گفتیم: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ﴾ [الصف: ۹] گفت: تا امام زمان علیه السلام هنگام قیام بر تمام اقوام غالب شود، به دلیل این آیه که می‌فرماید: (والله متم نوره ولو كره الكافرون بولاية علي). گفتیم: «این قرآن و تنزیل است». گفت: این سخن، قرآن و غیر آن تأویل و تفسیر است. منظور او از این سخن، «ولایة علی علیه السلام» می‌باشد و قرآن بودن آن، هر چند با رعایت سجع منافات دارد، اما او به آن چه گفته، آگاه‌تر است و در اخبار بحث‌های زیادی موجود است که در این کتاب قادر به ذکر آن نیستیم.

سوره‌ی جمعه

(الف) ۸۸۲- طبرسی روایت کرده است که عبدالله بن مسعود، ﴿فَأَسْعُوا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ﴾ [الجمعة: ۹] سوره‌ی جمعه را چنین قرائت کرده است: (فَامْضُوا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ).

و همین قرائت از علی بن ابی طالب علیه السلام و عمر بن الخطاب رضی الله عنه و ابی بن کعب و ابن عباس و ابو جعفر و ابو عبدالله علیه السلام روایت شده است.

(ب) ۸۸۳- سیاری از صفوان و او از زید و او از سماعه و او از ابو بصیر و او از ابو عبدالله علیه السلام گفته اند: این سخن در سوره جمعه (فَامْضُوا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ) می باشد.

(ج) ۸۸۴- مفید در کتاب «الاختصاص» آورده؛ همچنانکه در کتابهای «بحار» و «تفسیر البرهان» نیز، موجود است، از جابر جعفی روایت کرده که گفته است: من شبی از شبها نزد ابو جعفر علیه السلام بودم و این را برایش خواندم که می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ [الجمعة: ۹]

می گوید: ابو جعفر گفت: ای جابر، چگونه آن را خواندی؟! گفتم: این طوری (یا ایها الذین...) تا آخر. گفت: جابر، نه این قرائت تحریف است. می گوید: گفتم: چگونه آن را بخوانم؟ خداوند مرا فدایت کند! می گوید: گفت:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ - فَامْضُوا - إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ﴾
این چنین نازل شده است، تا این که گفت: «وابتغوا فضل الله» رسید. جابر گفت: «وابتغوا من فضل الله». گفت: این تحریف است؛ این چنین نازل گشته است: «وابتغوا فضل الله» تا این که گفت: «انصرفوا إليها». می گوید: گفتم: «انفضوا إليها» گفت: این تحریف است و این چنین نازل گشته است. تا این که به (خیر من اللهو والتجارة الذین اتقوا) رسید. می گوید: گفتم: (الذین اتقوا) در آن نیست؟ او نیز، گفت: این چنین نازل شده است.

(د) ۸۸۵- طبرسی از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده که او، آیهی (انصرفوا إليها) را خوانده است.

(ه) ۸۸۶- علی بن ابراهیم از احمد بن ادريس و او از احمد بن محمد و او از علی بن حکم و او از ابو یعقوب و او از ابو یقفور و او از ابو عبدالله علیه السلام روایت کرده که گفته است: آیهی یازده از سورهی جمعه، این چنین نازل گشته است: ﴿وَإِذَا رَأَوْا تِجْرَةً أَوْ

لَهُوًا - انصرفوا - إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِّنَ اللَّهِوِ وَمِنَ التَّجَرَّةِ وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ﴿١٠٠﴾.

(و) ۸۸۷- سیاری از محمد بن خالد و او از حماد و او از حریز و او از فضیل و او از ابو عبدالله علیه السلام روایت کرده که این آیه را چنین روایت کرده است: ﴿وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهُوًا - انصرفوا - إِلَيْهَا﴾

(ز) ۸۸۸- و از ابن ابی عمیر و او از ابو ایوب حراز و او از ابو یعقوب و او از ابو عبدالله علیه السلام، «انصرفوا» را روایت کرده اند؛ و این فرموده خداوند را چنین قرائت کرده اند: (خیر من اللهو ومن التجارة للذين اتقوا).

(ح) ۸۸۹- و از ابن سیف و او از برادرش و او از پدرش و او از زید شحام و او از ابو عبدالله علیه السلام روایت کرده که چنین قرائت کرده است: (انصرفوا إليها وذرروا البيع والتجارة هما وابتغوا فضل الله).

(ط) ۸۹۰- و از سهل بن زیاد و او از کسی که از رضا علیه السلام خبر می دهد، روایت کرده که: آیه را «بین یدیه و ابتغوا فضل الله» قرائت کرده است.

(ی) ۸۹۱- صدوق در کتاب «العیون» از تمیم بن عبدالله بن تمیم قرشی و او از پدرش و او از احمد بن علی انصاری و او از رجاء بن ابی ضحاک، در حدیثی طولانی از رضا علیه السلام روایت کرده که او، این آیه را چنین قرائت نموده است: (خیر من اللهو ومن التجارة للذين اتقوا).

(یا) ۸۹۲- سعد بن عبدالله قمی در کتاب «ناسخ القرآن» روایت کرده است که صادق علیه السلام آیهی نه از سورهی جمعه را این چنین قرائت نمود: (إذا نودي للصلاة من يوم الجمعة فامضوا الى ذكر الله).

(یب) ۸۹۳- و باز در آن کتاب آمده است که آیهی یازده را چنین خواند: (مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِّنَ اللَّهِوِ وَمِنَ التَّجَارَةِ - للذين اتقوا - وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ).

سوره‌ی منافقین

(الف) ۸۹۴- سیاری از محمد بن علی و او از یونس بن یعقوب و محسن بن احمد کوفی و او از مفضل بن عمر و او از ابو عبدالله علیه السلام روایت کرده است که آیه شش از سوره منافقین را این چنین قرائت نموده است: (سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ - اسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً - أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ)

(ب) ۸۹۵- و از برقی و او از یونس و او از مفضل و او از ابو عبدالله علیه السلام، مانند آن را روایت کرده است.

(ج) ۸۹۶- کلینی از علی بن محمد و او از بعضی از اصحاب ما و آنان از ابن محبوب و او از محمد بن فضیل و او از ابی الحسن علیه السلام در حدیثی طولانی روایت کرده است که قسمتی از اول سوره‌ی منافقین است که می‌فرماید: (- یا محمد- إذا جاءك المنافقون - بولایة وصیک - قالوا نشهد) تا می‌رسد به (إن المنافقین - بولایة علی - لکاذبون) و می‌رسد به (ذلك بأنهم آمنوا برسالتك وكفروا بولایة وصیک) و به (ورأيتهم یصدون عن ولایة علی وهم مستکبرون).

وسوق این خبر در تحریف، صریح نیست؛ هر چند حمل بر آن، ممتنع نیست.

سوره‌ی تغابن

(الف) ۸۹۷- سیاری از برقی و او از رجال خود و آنان از ابو عبدالله علیه السلام روایت کرده اند که آیه چهارده از سوره تغابن را این چنین قرائت کرده است: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ - أَرْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ - عَدُوٌّ لَّكُمْ)، یعنی، در آن «من» وجود ندارد.

(ب) ۸۹۸- و از ابن سیف و او از برادرش و او از پدرش و او از مسروق بن محمد و او از ابو عبدالله علیه السلام، مانند آن را روایت کرده است.

(ج) ۸۹۹- و از محمد بن جمهور با اسنادش از ابو عبدالله علیه السلام، مانند آن را روایت کرده است و این قسمت را نیز، اضافه نموده است: ﴿إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ﴾ [التغابن: ۱۵]

سوره‌ی طلاق

(الف) ۹۰۰- طبرسی نقل کرده که از پیامبر و ابن عباس و ابی بن کعب و جابر بن عبدالله و علی بن حسین علیهما السلام و زید بن علی و جعفر بن محمد علیهما السلام روایت شده که آیه‌ی یک را چنین قرائت کرده است: (فَطَلَّقُوهُنَّ - فِي قَبْلِ - لِعِدَّتِهِنَّ) (طلاق: ۱) و برای این روایت، طرق دیگری هست که در دلایل گذشته ذکر شد.

سوره‌ی تحریم

(الف) ۹۰۱- طبرسی روایت کرده که کسانی تنها خود «عرف» را با تخفیف خواند (تحریم: ۲) و ابوبکر بن عیاش که از قرائت‌های دهگانه است، گفته است: من آن را در قرائت عاصم از قرائت علی بن ابی طالب علیه السلام داخل می‌کنم تا قرائت علی علیه السلام خالص گردد و آن، همان قرائت حسن و ابوعبدالرحمن سلمی است و هر گاه کسی آن را با تشدید بخواند، آن را خرد کرده است.

(ب) ۹۰۲- سیاری از برقی و او از نصر بن سوید و صفوان و او از عاصم بن حمید و او از ابو بصیر روایت کرده است که می‌گوید: از ابو جعفر علیه السلام شنیدم که آیه‌ی چهار تحریم را این چنین قرائت می‌نمود: (فَقَدْ زَاغَتْ قُلُوبِكُمْ).

(ج) ۹۰۳- بیش از یک نفر از اصحابمان با سندهایشان از ابو جعفر علیه السلام، مانند آن را روایت کرده‌اند.

(د) ۹۰۴- و از محمد بن جمهور با سندش از ابو عبدالله علیه السلام روایت کرده است که گفت: مروان این آیه را (فَقَدْ زَاغَتْ قُلُوبِكُمْ) قرائت نمود. عائشه گفت: (صغوا) نازل شده نه (زیغاً) او نیز، گفت: نه، به خدا سوگند (زیغاً) نازل شده است اما شما آن را تغییر دادید. من نیز، به ابو عبدالله گفتم: کدامیک حق است؟ گفت: آن چه مروان قرائت کرد.

(ه) ۹۰۵- و از برقی و او از محمد بن سلیمان و او از پدرش و او از ابو عبدالله علیه السلام روایت کرده که این چنین قرائت کرده است: (إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ - هَمَّتَا مِنَ السَّحْرِ فَقَدْ - زَاغَتْ - قُلُوبِكُمْ).

(و) ۹۰۶- عاصم بن حمید، روایت را استوار کرده است با روایت شیخ ابو محمد هارون بن موسی تلعبری و او از ابو علی محمد بن همام کاتب و او از ابو القاسم حمید بن زیاد بن هوارا و او از عبید الله بن احمد و او از مساور و سلمه و او از عاصم بن حمید خیاط و با روایتش از ابو القاسم بن جعفر بن محمد بن محمد بن ابراهیم علوی و او از شیخ صالح عبدالله بن احمد بن نهیک و او از مساور و سلمه و همگی از عاصم و او از ابو بصیر روایت کرده است که می‌گوید: از ابو جعفر علیه السلام شنیدم که این آیه را چنین قرائت کرد: (إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ زَاغَتْ - قُلُوبُكُمَا).

(ز) ۹۰۷- سعد بن عبدالله در کتاب مذکور از ابو الحسن الاول علیه السلام روایت کرده است که می‌گوید: شنیدم که این آیه را چنین قرائت نمود: (وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيًّا).

(ح) ۹۰۸- و باز در همان روایت آمده که ابو جعفر و ابو عبدالله - علیهما السلام - چنین قرائت نمودند: (إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ زَاغَتْ - قُلُوبُكُمَا).

(ط) ۹۰۹- طبرسی در «جوامع» خود از کاظم علیه السلام روایت کرده است که او قرائت نمود: (وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ).

(ی) ۹۱۰- سیاری از محمد بن علی و او از محمد بن فضیل روایت کرده که گفته است: از عبد صالحی شنیدم - منظورش موسی کاظم علیه السلام بود - این چنین قرائت نمود: (وَإِنْ تَظَاهَرَا - عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ)

(یا) ۹۱۱- طبرسی از ابو عبدالله علیه السلام روایت کرده است که او آیه‌ی نه از سوره‌ی تحریم را این چنین قرائت نمود: (جاهد الکفار بالمنافقین)، گفت: آیا تا حال دیده‌اید یا شنیده‌اید که رسول خدا با منافقی جنگیده باشد؟ نه برعکس، با آنان الفت نشان می‌داد و خداوند این آیه را نازل فرمود: (جاهد الکفار بالمنافقین).

(بج) ۹۱۳- سعد بن عبدالله از استادانش به صورت مرسل روایت کرده و گفته است:

مردی بر ابو عبدالله علیه السلام (جاهدوا الکفار والمنافقین) قرائت کرد، او نیز، گفت: آیا دیده‌اید یا شنیده‌اید که رسول خدا با منافقین جنگ کرده باشد او با ایشان الفت داشت و خداوند این آیه را چنین نازل فرمود: (جاهد الکفار بالمنافقین).

(ید) ۹۱۴- و از علی بن حکم و او از سیف و او از داود بن فرقد روایت کرده است که گفت: از ابو عبدالله علیه السلام درباره‌ی این آیه سؤال کردم:

﴿وَمَرِيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا﴾ [التحریم: ۱۲].

ابو عبدالله گفت: آیه این گونه نازل شده است: (نفخنا فی جیها من روحنا).

سوره‌ی ملک

(الف) ۹۱۵- سیاری از ابن اسباط و او از ابو حمزه و او از ابو بصیر روایت کرده است که گفت: از ابو عبدالله علیه السلام درباره‌ی این آیه پرسیدیم: ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَهْلَكْنِي أَلَّهُ وَمَنْ مَعِيَ﴾ [الملک: ۲۸] او نیز، گفت: این آیه جزو آیه‌هایی است که تحریف شده است، خداوند عزوجل هرگز محمدص، رسولش، را که بهترین فرزند آدم است و مؤمنان را هلاک نمی‌کند. در حقیقت، آیه این چنین نازل گشت: (إن أهلكم الله جميعاً ورحمنا فمن یجرکم من عذاب أليم).

(ب) ۹۱۶- شرف الدین نجفی در کتاب «تأویل آیات باهره» از علی بن اسباط از ابی حمزه از ابی بصیر، مانند روایت فوق را نقل کرده است جز آن که در آخر آیه، عبارت: (فمن یجیر الکافرین) را نیز، می‌آورد.

(ج) ۹۱۷- و در منبع قبلی، محمد برقی با سند مرفوع از عبدالرحمن بن سلام اشهل آورده است که گفت: از ابی عبدالله درباره‌ی این آیه پرسیدم. او گفت: خداوند هرگز رسول خود و مؤمنین به او را هلاک نمی‌کند. در اصل، آیه این گونه نازل شده است: (إن أهلكني الله ومن معي ومن جاني ومن معي فمن یجیر الکافرین من عذاب أليم).

(د) ۹۱۸- کلینی از حسین بن محمد و او از معلی بن محمد و او از ابن اسباط و او از علی بن ابو حمزه و او از ابو بصیر و او از ابو عبدالله علیه السلام روایت کرده که آیه‌ی بیست و نه سوره‌ی ملک را این چنین قرائت کرده است:

(فستعلمون من هو في ضلال مبین یا معشر المكذبین حیث أنبأكم رسالة ربي في ولاية علي والأئمة من بعده من هو في ضلال مبین) چنین نازل شد.

یعنی: ای جمع تکذیب کنندگان، از آن جا که در رسالت خدا در باره ی ولایت علی و ائمه ی بعد از او را به شما خبر دادیم، پس خواهید دانست که چه کسی در گمراهی آشکار است.

(هـ) ۹۱۹- سیاری با اسناد خود و آنچه بدان نزدیک است: (فستعلمون أنکم فی ضلال مبین) قرائت نموده است.

سوره ی قلم

(الف) ۹۲۰- علی بن ابراهیم گفته است که آیه ی پنج و شش سوره نون، این چنین نازل شده است: (فَسْتَبْصِرُ وَيُبْصِرُونَ، بَأْيِكُمْ - تُفْتُونَ -)

(ب) ۹۲۱- سیاری از بعضی از اصحاب ما و آنان از ابو عبدالله علیه السلام، مانند آن را روایت کرده اند.

(ج) ۹۲۲- از اعمش و از ابو عبدالله علیه السلام، مانند آن روایت شده و این را اضافه کرده است که امیرالمؤمنین این چنین، قرائت می نمود: (فَسْتَبْصِرُ وَيُبْصِرُونَ، بَأْيِكُمْ - تُفْتُونَ).

(د) ۹۲۳- سعد بن عبدالله از استادانش روایت کرده که صادق علیه السلام این چنین، قرائت کرده است: (فَسْتَبْصِرُ وَيُبْصِرُونَ، بَأْيِكُمْ - تُفْتُونَ).

(هـ) ۹۲۴- کلینی با سند، پیش از ابو عبدالله علیه السلام روایت کرده که گفت: خداوند چنین قرآنی را نازل کرده و گفت: (إن ولاية علي تنزىل من رب العالمین)، و ادامه داد تا این که رسید به این قسمت: (إن ولاية علي لتذكرة للمتقين العالمین وإننا لنعلم أن منکم مکذبین وأن علیا لحسرة علي الکافرين وأن ولايته لحق الیقین فسبح یا محمد باسم ربک العظیم).

سوره‌ی معارج

(الف) ۹۲۵- کلینی از علی بن ابراهیم و او از احمد بن محمد و او از محمد بن خالد و او از محمد بن سلیمان و او از پدرش و او از ابو بصیر و او از ابو عبدالله علیه السلام روایت کرد که درباره‌ی این آیه گفت: این چنین خداوند جبرئیل را بر محمد فرستاد: (سأل سائل بعذاب واقع للكافرين - بولایة علی - لیس له دافع).

(ب) ۹۲۶- محمد بن عباس از احمد بن قاسم و او از احمد بن محمد سیاری و او از محمد بن خالد و او از محمد بن سلیمان و او از پدرش و او از ابو بصیر و او از ابو عبدالله علیه السلام روایت کرده است که این آیه را این چنین تلاوت نمود: (سأل سائل بعذاب واقع للكافرين بولایة علی) سپس گفت: در مصحف فاطمه علیها السلام این چنین آمده است.

(ج) ۹۲۷- و از محمد برقی با اسنادش به محمد بن سلیمان، مانند آن را روایت کرده است و در آخر گفته: خداوند جبرئیل را با آن آیه بر پیامبر فرو فرستاد و در مصحف فاطمه علیها السلام نیز، ثابت است.

(د) ۹۲۸- سیاری از برقی و او از محمد بن سلیمان، مانند آن را روایت کرده است. (ه) ۹۲۹- کلینی از عده‌ای از اصحاب ما و او از سهل بن زیاد و او از محمد بن سلیمان و او از پدرش و او از ابی بصیر روایت کرده است که گفت: روزی امیر المؤمنین علیه السلام آمد و گفت: بر پیامبر وارد شد و گفت: (سأل سائل بعذاب واقع للكافرين - بولایة علی - لیس له دافع من الله ذي المعارج). گفتیم: فدایت شوم ما این چنین قرائت نمی‌کنیم. او نیز، گفت: خداوند این چنین بر محمد نازل کرد و باز در مصحف فاطمه علیها السلام این چنین ثابت است.

خبر این طور در نسخه‌ها آمده و گویا چیزی از آیه ساقط شده است؛ همچنانکه مجلسی در کتاب «مرآة العقول» بدان تصریح دارد و شاید کلمه‌ی سابق باشد که در کتاب «الأصول» از محمد بن سلیمان روایت کرده است، همچنانکه آن را نقل کردیم.

(و) ۹۳۰- و ابن شهر آشوب در کتاب «المناقب» همچنانکه در «البحار» و غیر از آن از ابی بصیر و او از صادق علیه السلام در خبری طولانی در قصه‌ی حارث در آخر آن آمده است: «زمانی که به بیابان رفت، خداوند پرنده‌ای را بر او نازل کرد که سنگی مانند عدس بر منقار داشت که آن را بر سرش انداخت و آن سنگ از دبرش به زمین افتاد که با پایش

دنبال آن می‌گشت. خداوند این آیه را بر رسول خود نازل کرد: (سأل سائل بعذاب واقع للكافرين - بولاية علي-) و گفت: این چنین نازل گشته است.

سوره‌ی نوح

(الف) ۹۳۱- سیاری از حماد و او از نحریز روایت کرده است که این آیه ﴿رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي﴾ [نوح: ۲۸] را چنین خواند: (اغفري لوالدي آدم وحواء).

سوره‌ی جن

(الف) ۹۳۲- سیاری از محمد بن علی و او از محمد بن مسلم و او از مروان بن مسلم و او از برید عجلی روایت کرده است که گفت: از ابو عبدالله علیه السلام درباره‌ی این آیه ﴿لَنَفْتَنَهُمْ فِيهِ...﴾ [الجن: ۱۷] سؤال کردم. گفت: این قرائتی تحریف شده است و گفت: (لأسقيناكم ماء غدقا لاتفنههم فيه).

(ب) ۹۳۳- محمد بن عباس از احمد بن قاسم از احمد بن محمد از محمد بن خالد از محمد بن علی از محمد بن مسلم از برید عجلی روایت کرده است که می‌گوید: از ابو عبدالله علیه السلام درباره‌ی این قول خداوند سؤال کردیم که می‌فرماید: ﴿وَأَلْوِ اسْتَقَمُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقِيَنَّهُمْ مَاءً غَدَقًا...﴾ [الجن: ۱۶] او در جواب گفت: یعنی، علم زیادی را به آن‌ها یاد می‌دهیم که به ائمه علیهم السلام نیز، داده‌ایم. گفتم: منظور از (لنفتنهم فيه) چیست؟ جواب داد: این در اصل (لا یفتنهم فيه) است و منظور از آن منافقان هستند.

(ج) ۹۳۴- از محمد بن ابوبکر از محمد بن اسماعیل از عیسی بن داود نجار از امام موسی بن جعفر علیه السلام روایت می‌کند که درباره‌ی این آیه:

﴿وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾ [الجن: ۱۸]

گفته است: «شنیدم که ابو جعفر بن محمد گفت: آن‌ها (أوصیاء) سفارشگران ائمه‌ی ما می‌باشند، پس نباید کسی را با آن‌ها شریک کرد و گرنه مانند شرک برای خداوند است.»

(د) ۹۳۵- در «کنز الآیات» از محمد بن فضیل از ابو الحسن ماضی علیه السلام روایت شده است که درباره‌ی این آیه گفت: قل إني لأملك لكم ضراً ولا رشداً قل إني لن يجيرني مع الله إن عصيته أحد لن أجد من دونه ملتحداً إلا بلاغاً من الله ورسالاته في - علي). پرسیدم آیا این از طرف خدا نازل شده است؟ گفت: بله. سپس برای تأکید گفت: (وَمَنْ يَعُصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ - فِي وَايَةِ عَلِيٍّ - فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ). (ه) ۹۳۶- کلینی از علی بن محمد از بعضی از یاران ما و آن‌ها هم از ابن محبوب از محمد از فضیل از ابو الحسن خبری طولانی را همانند بالا روایت کرده است.

سوره‌ی مزمل

(الف) ۹۳۷- کلینی از محمد بن فضیل روایت کرده است که درباره‌ی آیه: ﴿وَأَصْبِرْ عَلَيَّ مَا يَقُولُونَ...﴾ [المزمل: ۱۰] گفت: (يقولون فيك واهجرهم هجرًا جميلاً وذرني يا محمد والمكذبين وصيك أولي النعمة). گفتم: آیا این قرآن است؟ گفت: بله. (ب) ۹۳۸- شرف الدین در کتاب «کنز الآیات» هم روایاتی را همانند روایت بالا آورده است.

سوره‌ی مدثر

(الف) ۹۳۹- سیاری از قاسم بن یحیی از جدش حسن بن راشد از یعقوب بن جعفر از ابراهیم علیه السلام روایت کرده است: آیه‌ی: ﴿وَلَا تَمُنُّنَّ تَسْتَكْثِرُونَ﴾ [المدثر: ۶] در مصحف علی علیه السلام چنین آمده است: (ولا تمنن تستكثر - من الخير -)

سوره‌ی قیامه

(الف) ۹۴۰- سیاری از خلف بن حماد از جبلی روایت کرده است و می‌گوید: از ابو عبدالله علیه السلام شنیدم که آیه‌ی ﴿بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ﴾ [القيامة: ۵] را چنین تلاوت می‌کرد: ﴿بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ - بکیده -﴾

(ب) ۹۴۱- شرف الدین نجفی از محمد برقی از خلف بن حامد از حلبی روایت کرده است و می‌گوید: از ابو عبدالله علیه السلام شنیدم که این آیه را تلاوت می‌کرد: (بل یرید الإنسان لیفجر أمامه، أي یکذبه).

(ج) ۹۴۲- بعضی از یارانسان درباره‌ی آیه‌ی: ﴿بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ﴾ گفت: یعنی انسان می‌خواهد با حيله‌ی خود امیرمؤمنان علیه السلام را انکار کند.

سوره‌ی دهر

(الف) ۹۴۳- کلینی با همان سند قبلی از محمد بن فضیل و او هم از ابو الحسن علیه السلام روایت می‌کند درباره‌ی آیه‌ی: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا﴾ [الإنسان: ۲۳] گفت: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ - بولاية علي - تَنْزِيلًا﴾ پرسید: آیا این هم جزو قرآن می‌باشد؟ جواب داد: بله و دارای تأویل می‌باشد.

در کتاب «کافی» و فصل «تأویل الآیات» شیخ شرف الدین آمده است که این آیه دارای تأویل نمی‌باشد، او این عبارت را از «کافی» نقل نکرده است. همچنین صاحب تفسیر «برهان» این عبارت را از «کافی» نقل کرده است و این صحیح است، اما عباراتی که در کتاب‌های دیگر مشهور است، احتیاج به تکلف دارد و باید کلام سائل را بر انکار و جحد حمل کرد و جواب را بر تصدیق انکار. کلمه‌ی ولایه برای تأویل می‌باشد نه تنزیل لفظی که نازل شده باشد، یا این که کلمه‌ی «بله» جواب اوست پس کلمه‌ی «ولایه» جزو قرآن می‌باشد و به آیت قبلی: ﴿يُوفُونَ بِالنَّذْرِ﴾ [الإنسان: ۷] بر می‌گردد، به آن مراجعه کن.

(ب) ۹۴۴- سیاری از محمد بن علی از ابی حساده از محمد بن جعفر از پدرش از ابو عبدالله علیه السلام این آیه‌ی بیست و دو را چنین روایت کرده است: (إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً - مَا صَنَعْتُمْ -)

سوره‌ی مرسلات

(الف) ۹۴۵- علی بن ابراهیم می‌گوید: ﴿كَأَنَّهُ وَجِمَلْتُمْ صُفْرًا﴾ [المرسلات: ۳۳] یعنی شتران سیاه.

طبرسی می‌گوید: اهل کوفه غیر از ابوبکر آن را (جمالة) (بدون الف) می‌خوانند، و یعقوب آن را جمالات (با الف و ضمه جیم) می‌خواند و ابن عباس و سعید بن جبیر و غیره آن را به همین صورت تلاوت کرده‌اند، و بقیه‌ی قُرَاء آن را به صورت جمالات (با الف و کسر جیم) تلاوت کرده‌اند.

سوره‌ی نَبَأ

(الف) ۹۴۶- طبرسی آورده است و همچنین از علی بن ابی طالب روایت شده است که:

﴿وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كِذَابًا﴾ [النبا: ۲۸] را بدون تشدید خوانده است.

(ب) ۹۴۷- شیخ جلیل محمد نعمانی در تفسیرش از ابن عقده از جعفر بن احمد بن یوسف از اسماعیل بن مهران از حسن بن علی بن ابی حمزه از پدرش از اسماعیل بن جابر از صادق از امیر المؤمنین علیه السلام در کتاب «أمثلة الآيات المحرفة» روایت کرده است و می‌گوید: این آیه: ﴿وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَلَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا﴾ [النبا: ۴۰] را تحریف کرده‌اند و (تراباً) را به جای آن نقل کرده‌اند، زیرا پیامبر خطاب به من می‌گفت: «ابو تُرَاب».

(ج) ۹۸۴- بحار از ابن شهر آشوب در کتاب «مناقب» آورده است: در کتاب «الرد علی التبدیل» این عبارت را دیده‌ام که در مصحف امیرالمؤمنین (یالیتنی کنت ترابیا) موجود است.

(د) ۹۴۹- سعد بن عبدالله قمی در کتاب «ناسخ القرآن ومنسوخه فی عداد الآيات المحرفة» می‌گوید: آیه‌ی چهل سوره‌ی نَبَأ در اصل (یالیتنی کنت ترابياً) بوده است و پیامبر کنیه‌ی «ابو تُرَاب» را به امیرالمؤمنین داده است.

صدوق، در کتاب «العلل والعیون» از راه‌های متعددی از صادق علیه السلام و غیره از عبدالله بن عباس روایت کرده است که پرسید: چرا پیامبر کنیه‌ی «ابو تُرَاب» را به علی علیه السلام داده است؟ جواب داد: چون او صاحب زمین و حجت خداوند در روی زمین است و بقاء و سکونت در زمین به خاطر اوست، و از پیامبر شنیدم که می‌فرمود:

«وقتی که روز قیامت فرا رسد و کافران ببینند که خداوند برای شیعیان علی چه ثواب و قرابت و کرامتی در نظر گرفته می‌گویند: ﴿يَلِيَّتِي كُنْتُ تُرَابًا﴾ یعنی، ای کاش ما با شیعیان علی بودیم.

علامه مجلسی در جلد نهم کتاب «بحار» می‌گوید: ممکن است که ذکر این آیه برای همان تسمیه و نامگذاری «ابو تُراب» باشد، چون شیعیان او در مقابل اوامرش ذلیل و مطیع بودند؛ پس آن‌ها را خاک نامیده‌اند و صاحب و رهبر آنان را ابو تراب گفته‌اند، و احتمال دارد که تسمیه‌ی ابو تراب به منظور مدح و ستایش باشد نه به آن دلیل که نواصب - لعنهم الله - می‌گویند، چون آن‌ها گفته‌اند این نام برای تحقیر بوده است، پس در اصل چنین بوده: (یالیتنی کنت ترابیا)، و (اب) در نسبت حذف می‌شود، گاهی هم حرف یاء به کلمه‌ی نسبت اضافه می‌گردد همان‌گونه که به فرزندان قبایل تمیم و قریش گفته می‌شود: تمیمی و قریشی، و احتمال هم دارد که در مصحف آن‌ها (ترابیا) ذکر شده باشد، همان‌گونه که در بعضی از نسخه‌ها و روایات دیگر (یالیتنی کنت ترابیا) می‌باشد. پایان کلام مجلسی.

توجیه دیگر اهل خبر و روایت در باره‌ی این کنیه‌ی «ابو تُراب» این است که در تفسیر ﴿أَوْ مُسْكِينًا ذَا مَرْبَةٍ﴾ [البلد: ۱۶] گفته شده به خاطر علم و آگاهی وسیع علی عليه السلام مانند خاک زیاد بوده است.

سوره‌ی عبس

(الف) ۹۵۰- سیاری از خلف بن حماد از عبدالرحمن حذاء و اعرج از ابو بصیر از ابو جعفر عليه السلام روایت کرده است که آیات:

﴿أَمَّا مَنِ اسْتَغْنَى﴾ [عبس: ۵] تا ﴿فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى﴾ [عبس: ۱۰] تحریف شده است.

(ب) ۹۵۱- طبرسی می‌گوید: ابو جعفر باقر، (تصدی) را با ضم تاء و فتح صاد خوانده است و کلمه (تلهی) را با ضم تاء قرائت کرده است.

سوره‌ی تکویر

(الف) ۹۵۲- علی بن ابراهیم از احمد بن ادريس از احمد بن محمد از علی بن حکم از ایمن بن محرز از جابر از ابو جعفر علیه السلام روایت کرده است که درباره‌ی آیه‌ی: ﴿وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ﴾ [التکویر: ۸] گفت: درباره‌ی کسی است که برای محبت و مودت ما کشته شده است.

(ب) ۹۵۳- طبرسی از ابو جعفر و ابو عبدالله علیهما السلام روایت کرده است که ﴿وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ﴾ دارای میم و واو مفتوحه می‌باشد، و همچنین آن را از ابن عباس روایت کرده است که به معنی مودت و دوستی خویشاوندان می‌باشد و هر کس آن مودت را ترک کرده باشد، از او سؤال می‌شود که به خاطر چه گناهی آن را ترک کرده‌ای؟ و از ابن عباس روایت کرده است که گفت: شامل هر کسی که به خاطر مودت و ولایت ما کشته شده است، می‌شود.

(ج) ۹۵۴- سیاری از محمد بن سنان از اسماعیل بن جابر از ابو عبدالله علیه السلام روایت کرده است: ﴿وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ﴾

(د) ۹۵۵- و از عبدالله بن قاسم از ابوالحسن ازدی از ابان بن ابو عیاش از سیم بن قیس از ابن عباس، همانند آن را روایت کرده است و گفته است: هر کسی که در مودت اهل بیت کشته شده باشد.

(ه) ۹۵۶- و از منصور بن حازم از فردی دیگر و او هم از ابو عبدالله علیه السلام روایت کرده است و گفت: درباره‌ی آیه‌ی: ﴿وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ﴾ سؤال کردم، جواب داد: این آیه به معنی مودت و محبت ما می‌باشد و درباره‌ی ما نازل شده است.

(و) ۹۵۷- محمد بن عباس از احمد ابن ادريس از احمد بن محمد بن عیسی از علی بن حدید از منصور بن یونس از منصور بن حازم روایت کرده است و گفت: فدایت شوم، ﴿وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ﴾ چیست؟ جواب داد: به خدا قسم به معنی مودت و دوستی ما می‌باشد.

(ز) ۹۵۸- و از علی بن عبدالله از ابراهیم بن محمد از اسماعیل بن سیار از علی بن جعفر حصرمی از جابر جعفی روایت کرده است که گفت: از ابو عبدالله درباره‌ی آیه‌ی

﴿وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ﴾ سؤال کردم، او جواب داد: هر کسی برای مودت و محبت ما کشته شده باشد، از قاتل درباره‌ی علت قتلش سؤال خواهد شد.

(ح) ۹۵۹- از محمد بن همام از عبدالله بن جعفر از محمد بن عبدالحمید از ابو جمیل از جابر از ابو جعفر، همانند این عبارت، روایت شده است.

(ط) ۹۶۰- و از علی بن عبدالله از ابراهیم بن محمد ثقفی از حسن بن حسین انصاری از عمرو بن ثابت از علی بن قاسم روایت شده است: از ابو جعفر درباره‌ی آیه‌ی ﴿وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ﴾ سؤال شد، جواب داد: از شیعه‌ی آل محمد درباره‌ی علت قتلشان سؤال خواهد شد.

(ی) ۹۶۱- و از علی بن جمهور از محمد بن سنان از اسماعیل بن جابر از ابو عبدالله روایت کرده است که درباره‌ی آیه‌ی ﴿وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ﴾ سؤال شد، او جواب داد: این درباره‌ی حسین بن علی می‌باشد.

(یا) ۹۶۲- همان عبارت سیاری نیز، از سلیمان بن سماعه از عبدالله بن قاسم روایت شده است.

(یب) ۹۶۳- فرات بن ابراهیم با اسناد خودش از محمد بن حنفیه روایت کرده است که گفت: (مودتنا).

(یج) ۹۶۴- و از جعفر به صورت معنعن از ابو جعفر روایت شده است که گفت: یعنی، هر کسی که در راه محبت و دوستی ما کشته شده باشد.

(ید) ۹۶۵- و از علی بن عمر زهری به صورت معنعن از صادق روایت شده است که گفت: آنها اقوام و نزدیکان پیامبر می‌باشند.

(یه) ۹۶۶- و از جعفر بن احمد بن یوسف به صورت معنعن از ابو جعفر روایت شده است که درباره‌ی این آیه سؤال شد، جواب داد: درباره‌ی مودت و محبتی که بر شما نازل شده است و درباره‌ی اقوام شما سؤال خواهد شد که به چه گناهی آنها را کشته‌اید.

(یو) ۹۶۷- و از جعفر بن محمد فرازی به صورت معنعن از ابو عبدالله رضی الله عنه روایت شده است که درباره‌ی این آیه سؤال شد، او گفت: حق واجب ما و محبت واجب ما بر مردم است، اما آنان محبت ما را نابود کرده‌اند.

(یز) ۹۶۸- کلینی از محمد بن حسن و غیره از سهل بن محمد بن عیسی و محمد بن یحیی و محمد بن حسین، و همه آنان از محمد بن سنان از اسماعیل بن جابر و عبدالکریم بن عمرو از عبدالحمید بن ابی دیلم از ابو عبدالله علیه السلام حدیثی را روایت کرده اند که گفته است: خداوند می فرماید: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾ [الشوری: ۲۳] سپس فرموده است: ﴿وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ﴾ [التکویر: ۸-۹] او می گوید: خداوند درباره ی مودت و محبتی که بر شما نازل شده سؤال می کند، به خصوص درباره ی مودت و دوست داشتن خویشاوندان (اهل بیت)، که به خاطر چه گناهی آن ها را کشته اید؟

(یح) ۹۶۹- امثال این را از ابن شهر آشوب در کتاب «مناقب» روایت کرده اند.

(یط) ۹۷۰- ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه در کتاب «کامل الزیارة» از پدرش از سعد بن عبدالله از یعقوب بن یزید و ابراهیم بن هاشم از ابن ابی عمیر از عده ای از رجالش از ابو عبدالله علیه السلام روایت کرده است که درباره ی آیه: ﴿وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ﴾ گفت: این آیه درباره ی حسین بن علی نازل شده است.

(ک) ۹۷۱- جلیل سعد بن عبدالله در کتاب مذکور، امثال این اقوال را درباره ی ﴿إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ﴾^۱ و در باره ی ﴿وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ﴾^۸ در باب آیات تحریف شده ذکر کرده است.

می گویم: طبرسی تصریح کرده و بسیاری از روایات نسخ و ظواهر تفسیر و اسباب نزول بر این دلالت دارند که در آیه ی مودت، لفظ «مودت» با فتح میم و واو آمده است و جماعتی دیگر هم به آن تصریح کرده اند، اما در بسیاری از نسخه ها، آن کلمه مطابق لفظ موجود در مصحف بیان شده و به احتمال قوی به خاطر کم توجهی نسخه برداران می باشد. برخی از مفسران پس از ذکر برخی از اخبار مذکور گفته اند: تخریج^۱ و نقل قرائت از معصومین اگر این گونه باشند، صریح نیستند و آخرین چیزی که در این باره می توان گفت این که منظور از «مودت»، مودت در یکی از بطون (قرآن) باشد، پس به کار بردن قتل برای ضایع کردن و نابود کردن مجاز عقلی یا لغوی است و منظور از

^۱ - بیرون آوردن چیزی، توجیه مسأله، ترتیب و تنظیم کردن. (مصحح)

بطن دیگر، شیعه است. و اطلاق مودّت بر شیعه، به این خاطر است که آنان در راه خدا کشته شدند، پس زنده هستند و مانند دختران زنده به گور هستند بنابر ظاهر تفسیر منصوص فرموده‌ی دیگر خداوند که می‌فرماید:

﴿أُمَّ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ﴾ [النحل: ۵۹] «یا او را در زیر خاک زنده بگور سازد؟». و جایز است که قتل در این جا مجاز باشد. اما خبر خاص راجع به سید الشهداء علیه السلام که آیه را تخصیص می‌کند، به بطن خاص تعبیر می‌شود و شامل کامل‌ترین افراد غیر پدر او علیه السلام می‌شود. پس بعید نیست که به طور خاص آیه درباره‌ی او نازل شده و شامل سایر شیعیان هم، شده باشد. زید و ابن حنفیه از معروف شدن با نام خاص اهل بیت خودداری می‌کردند و مدعی عضویت در اهل بیت نبودند. از ابن عباس هم مانند آن بسیار روایت شده است، و شاید او کلمه‌ی اهل را با نصب خوانده و عامل آن را مودّت دانسته است و طعنه‌ای بر او نیست و نظر او، مانند نظر اهل بیت است که گفته‌اند: «سلمان منا أهل البيت» و شاید قصد او تخصیص آیه نبوده و منظور او از اهل قرائت، اهل سنت باشد. پایان کلام

این گفته بسیار محکم است اما با آنچه که ما ذکر کردیم، برابری نمی‌کند؛ به خصوص در برابر متن کلام طبرسی که در این رشته آگاه است و قبل از او توسط سید مرتضی در «الغرر و الدرر» نیز، بیان شده است و گفته: از امیر المؤمنین علیه السلام و ابن عباس و یحیی بن یعمر و مجاهد و مسلم بن صبیح و ابو ضحی و مروان و ابو صالح و جابر بن زید روایت شده که آنان: (سألت) (۲۳: شوری) را با فتح سین و همزه و سکون «تاء» خوانده‌اند. سپس کسانی را که (قُتِلَتْ) را با تشدید و سکون «تاء» دوم خوانده‌اند، نام برده است و از برخی از آنان روایت کرده که (وإذا المودّة) را با فتح میم و واو خوانده‌اند و گفته: کسی که آن را با فتح‌ی میم و واو خوانده، منظورش رحم و خویشاوندی بوده است که از قطع کننده‌ی صله‌ی رحم و ضایع کننده‌ی آن سؤال می‌شود. خداوند فرموده: ﴿فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ﴾ [محمد: ۲۲].

(کا) ۹۷۲- سیاری از برقی از کسانی که آن را از حمران روایت کرده‌اند، از زراره از ابو جعفر علیه السلام آیه‌ی: ﴿وَمَا هُوَ عَلَىٰ الْعَيْبِ بِضَنِينٍ﴾ [التکویر: ۲۴] را ﴿وَمَا هُوَ عَلَىٰ الْعَيْبِ - بَظْنِينٍ﴾ روایت کرده است.

(کب) ۹۷۳- از سیف از عبدالحمید بن عواص از ابو جعفر و ابو عبدالله روایت کرده‌اند که (ظنین) یعنی، متهم).

(کج) ۹۷۴- طبرسی می‌گوید: اهل بصره غیر از سهل و کسائی و ابن کثیر، (ظنین) را با ظاء قرائت کرده‌اند.

سوره‌ی انفطار

(الف) ۹۷۵- سیاری از احمد بن نصر از عمرو بن جابر از ابو عبدالله علیه السلام روایت کرده است که این آیه را به این صورت تلاوت کرده است: (وَالْأَمْرُ يُؤَمِّدُ - وَذَلِكَ الْيَوْمَ كَله - الله).

(ب) ۹۷۶- طبرسی از عمرو بن شمر از جابر از ابو جعفر علیه السلام روایت کرده است که گفت: (وَالْأَمْرُ يُؤَمِّدُ - وَذَلِكَ الْيَوْمَ كَله - الله).

سوره‌ی مطففین

(الف) ۹۷۷- طبرسی می‌گوید: کسائی که به جای (مختوم) (خاتم) را ذکر کرده است و همچنین جزو قرائت علی و علقمه می‌باشد.

سوره‌ی بروج

(الف) ۹۷۸- سیاری از ابن فضال از ابن بکیر از صباح ارزق از عاصم قمی روایت کرده است و می‌گوید: از ابو عبدالله علیه السلام شنیدم که آیه‌ی ﴿قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ﴾ [البروج: ۴] را ﴿-بها- قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ﴾ تلاوت می‌کرد.

(ب) ۹۷۹- و از علی بن نعمان از داود بن فرقد، روایت کرده است و می‌گوید: از ابو عبدالله علیه السلام شنیدم که چندین بار، این آیه را در نمازش تلاوت می‌کرد. ﴿-بها- قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ﴾.

(ج) ۹۸۰- با همان اسناد اول، شنیدم که او، آیه‌ی: ﴿وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ﴾ [البروج: ۸] را چنین تلاوت می‌کرد: ﴿وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا -أَتِهِمْ آمنوا- بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ﴾

(د) ۹۸۱- سعد بن عبدالله قمی در کتاب «ناسخ القرآن ومنسوخه» از استادانش نقل کرده است که ابو عبدالله با عده‌ای از یارانش نماز می‌خواند و آیه‌ی ﴿-بِهَا - قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ﴾ را تلاوت می‌نمود.

(ه) ۹۸۲- با همان سند آمده است که ابو عبدالله این آیه را می‌خواند: ﴿وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا -أَتِهِمْ آمنوا).

سوره‌ی طارق

(الف) ۹۸۳- سیاری از خلف بن مروان از ابو عبدالله علیه السلام روایت کرده است که می‌گفت: ﴿وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ ﴿۱۱﴾ وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ ﴿۱۲﴾﴾ [الطارق: ۱۱-۱۲].
گفتم: ما آن را با کسره می‌خوانیم. گفت: شما نمی‌دانید که امثال این را از ابن یوسف از برادرش و او هم، از پدرش از داود بن فرقد از ابو عبدالله روایت کرده است.

سوره‌ی اعلی

(الف) ۹۸۴- طبرسی می‌گوید: تنها کسائی کلمه‌ی (قدر) را بدون تشدید قرائت نموده است، این جزو قرائت علی علیه السلام می‌باشد.

سوره‌ی غاشیه

(الف) ۹۸۵- طبرسی از علی علیه السلام، این آیه را روایت کرده است: ﴿أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ...﴾ [الغاشیه: ۱۷]
او اوایل تمام این حروف را با فتحه خوانده است و تاء را مضموم کرده، این روایت از ابن عباس و قتاده و زید بن اسلم و زید بن علی می‌باشد.

(ب) ۹۸۶- سیاری از برقی از محمد بن سنان از عبدالله کاهلی روایت کرده است و می‌گوید: از ابو عبدالله علیه السلام شنیدم که این آیه را تلاوت می‌کرد: (وَرَزَّابِيٌّ مَبْثُوثَةٌ - متکئین علیها ناعمین - أفلا ينظرون).

(ج) ۹۸۷- امثال این قول از مفضل و او هم، از ابو عبدالله روایت کرده است.

سوره‌ی فجر

(الف) ۹۸۸- سعد بن عبدالله در کتاب مذکور آورده است که مردی از ابو عبدالله درباره‌ی آیه‌ی «والفجر» سؤال کرد، در جواب گفت: واو ندارد، تنها الفجر است.

(ب) ۹۸۹- سیاری از برقی از محمد بن سلیمان از سدیر از ابو عبدالله این آیه را روایت کرده است:

(یا أيتها النفس المطمئنة - الی محمد وأهل بیته - إرجعی الی ربك راضية مرضية فادخلي فی عبادي وادخلي جنتي - غیر ممنوعة -).

(ج) ۹۹۰- فرات بن ابراهیم از ابو القاسم علوی به صورت معنعن. .. از ابو بصیر روایت کرده است که گفت: به ابو عبدالله گفتم: انسان مؤمن دوست ندارد که روحش خارج شود، او جواب داد: نه، فردی در آسمان با صدای بلند فریاد می‌زند - و تمام حاضران صدای او را می‌شنوند - و می‌گویند: (یا أيتها النفس المطمئنة - الی محمد ووصیه والأئمة من بعده - ارجعی الی ربك راضية - بولاية علي - مرضية - بالثواب - فادخلي فی عبادي - مع محمد وأهل بیته - وادخلي جنتي - غیر مشوبة -).

(د) ۹۹۱- و از محمد بن عیسی بن زکریا دهقان به صورت معنعن از محمد بن سلیمان دیلمی از پدرش روایت کرده است که می‌گوید: از افریقی شنیدم که گفت: از ابو عبدالله سؤال کردم و او حدیث طولانی را همانند روایت قبلی، بازگو کرد.

(ه) ۹۹۲- کلینی از بعضی از یاران و آنها هم از سهل بن زیاد از محمد بن سلیمان از پدرش از سدیر صیرفی روایت کرده است و گفت: به ابو عبدالله گفتم: ای فرزند رسول خدا، فدایت شوم، آیا مؤمن هنگام قبض روح ناراحت می‌شود؟

جواب داد: نه، به خدا قسم او ناراحت نمی‌شود بلکه فردی از جانب خداوند او را صدا می‌زند و می‌گوید: (یا أيتها النفس المطمئنة - الی محمد ووصیه و الأئمة من بعده -

ارجعی الی ربک راضیة - بولایة علی - مرضیة - بالشواب - فادخلی فی عبادی - مع محمد وأهل بیته - وادخلی جنتی).

(و) ۹۹۳- همانند این روایت را صدوق از پدرش از سعد بن عبدالله از عباد از سدیر نقل کرده است.

(ز) ۹۹۴- طبرسی می‌گوید: مفتوح خواندن نسائی و یعقوب و سهل، موثق و معتمد نمی‌باشد، در روایتی از ابی قلابه آمده است که او قرائت پیامبر را تلاوت کرده است.

سوره‌ی شمس

(الف) ۹۹۵- سیاری از محمد بن علی از ابو جمیله از حلبی و فضیل ابو عباس از ابو عبدالله علیه السلام و علی بن حکم از ابان بن عثمان از فضیل از ابو عبدالله علیه السلام روایت کرده است که ﴿وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا﴾ [الشمس: ۱۵] را چنین تلاوت نمود: (-فَلَا يَخَافُ -عقبیها).

(ب) ۹۹۶- از یونس از صلت بن حجاج روایت شده است که گفت: از ابو عبدالله شنیدم که این آیه را تلاوت می‌کرد: (-فَلَا يَخَافُ -عقبیها).

(ج) ۹۹۷- طبرسی می‌گوید: اهل مدینه و ابن عامر این آیه را (-فَلَا يَخَافُ -عقبیها) تلاوت کرده‌اند، و همچنین در مصحف‌های اهل مدینه و شام بدین صورت نوشته شده است و این را از ابو عبدالله روایت کرده است.

سوره‌ی لیل

(الف) ۹۹۸- سیاری از برقی از محمد بن سنان از احول از سنان بن سنان روایت کرده است و گفت: به ابو عبدالله گفتیم: ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ ۝۱ وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ ۝۲﴾ [اللیل: ۱-۲] (وخلق الذکر والأُنثی).

(ب) ۹۹۹- امثال این روایت را بعضی دیگر از یاران ما از ابو عبدالله روایت کرده‌اند.

(ج) ۱۰۰۰- از محمد بن هزیمه از ربیع بن زکریا از مردی دیگر و او هم، از یونس بن ظبیان روایت کرده است و گفت: ابو عبدالله این آیه را تلاوت کرده است: (واللیل

اذا يغشي والنهار إذا تجلي - الله خلق الزوجين الذكر والأنثى ولعلي الآخرة والأولى). و
گفت: این آیه، به این صورت نازل شده است.

(د) ۱۰۰۱- از یونس از علی بن ابی حمزه و از فیض بن مختار از ابو عبدالله روایت

کرده است که او این آیه را تلاوت نمود: (إِنَّ عَلِيًّا لَلْهُدَىٰ وَإِنَّ لَهُ لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَىٰ)

(ه) ۱۰۰۲- همانند روایت فوق هم، از ابو طالب روایت شده است.

(و) ۱۰۰۳- طبرسی می گوید: پیامبر، علی عليه السلام، ابن مسعود، ابو درداء و ابن عباس

برخلاف روایت ابو عبدالله، تلاوت نموده اند و فرموده اند: (والنهار إذا تجلي وخلق الذكر
والأنثى).

(ز) ۱۰۰۴- شیخ شرف الدین نجفی در کتاب «تأویل الآيات» روایتی را با اسناد

متصل به سلیمان بن سماعه از عبدالله بن قاسم از سماعه بن مهران نقل کرده است

که ابو عبدالله این آیه را به این صورت تلاوت کرده است: (والليل إذا يغشي والنهار إذا
تجلي - الله خلق الزوجين الذكر والأنثى ولعلي الآخرة والأولى).

(ح) ۱۰۰۵- از محمد خالد برقی از یونس بن ظبيان از علی بن ابو حمزه از فیض

بن مختار از ابو عبدالله روایت کرده است که از او درباره ی قرآن سوال شد، او جواب
داد که قرآن چیزهای عجیبی دارد، مثلاً: (كفى الله المؤمنين القتال بعلي).

و نیز: (إِنَّ عَلِيًّا لَلْهُدَىٰ وَإِنَّ لَهُ لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَىٰ).

(ط) ۱۰۰۶- از برقی با سند مرفوع از محمد بن اورمه از ربیع بن بکر از یونس بن

ظبيان روایت شده است که گفت: ابو عبدالله عليه السلام این آیه را اینگونه تلاوت کرده است:

(والليل إذا يغشي والنهار إذا تجلي - الله خالق الزوجين الذكر والأنثى).

(ی) ۱۰۰۷- فرات بن ابراهیم از محمد بن قاسم بن عبید به صورت معنعن از

ابو عبدالله روایت کرده است که آیه ی ﴿إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ﴾ [الليل: ۱۲] را چنین تلاوت

کرد: (إِنَّ عَلِيًّا الْهُدَىٰ)

(یا) ۱۰۰۸- شرف الدین از اسماعیل بن مهران از ابن محذور از سماعه از ابو

عبدالله روایت کرده است که گفت: این آیه به این صورت نازل شده است: (والله الله

خلق الزوجين الزوجين الذكر والأنثى ولعلي الآخرة والأولى)، براساس این اخبار معلوم

می‌شود که این آیه در رابطه با علی نازل شده است و برای او که وصی و سفارشگر بود نص صریح است نه برای ما. و این اصل می‌باشد، اما فیض بن مختار که به جای اسم ظاهر، ضمیر تغلیب آورده است، ضرری ندارد، چون یا برای بیان تحریف قرآن بوده نه به خاطر تلاوت، یا راوی در آن تصرف نموده است؛ پس ضرری به اصل نمی‌رساند.

سوره‌ی ضحی

(الف) ۱۰۰۹- سیاری از سعد بن سمره بن حیدر روایت کرده است که گفت: در حجاز با فردی عرب ملاقات کردیم، فصاحت و فهم او ما را به تعجب آورد، به او گفتیم: من از تو تعجب می‌کنم که دارای چنین فصاحتی هستی، اما از کتاب خدا چندان اطلاعی نداری. گفت: چطور نمی‌دانم در حالی که قرآن بر ما نازل شده و می‌توانم آن را بدون لکنت زبان بخوانم. گفتم: سوره‌ی ضحی را بخوان. او آن را خواند تا به آیه‌ی: ﴿أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَىٰ ۖ وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ ۖ وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَىٰ ۗ﴾ [الضحی: ۶-۸] (بک).

گفتم: روایت طبرسی آن را تأیید می‌کند که از عیاشی از رضا رضی الله عنه در تفسیر آیه‌ی (ووجدك...) روایت کرده است.

(ب) ۱۰۱۰- طبرسی می‌گوید: پیامبر و عروه بن زبیر، کلمه‌ی ﴿مَا وَدَّعَكَ...﴾ [ضحی: ۳] را بدون تشدید خوانده‌اند، اما قرائت مشهور دارای تشدید می‌باشد. (ج) ۱۰۱۱- سیاری از یعقوب بن یزید از ابو جمیله از اسحاق بن عمار از ابو عبدالله رضی الله عنه، این آیه‌ی ﴿فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ ۙ﴾ [الضحی: ۹] را (فلا تکهر) روایت کرده است. قبلاً گفتیم که در مصحف عبدالله بن مسعود نیز، به همین صورت نوشته شده است.

سوره‌ی انشراح

(الف) ۱۰۱۲- سیاری از بعضی از یاران خودمان و آن‌ها هم به صورت مرفوع از ابو عبدالله روایت کرده‌اند که گفته است: مردی در کنار ابو عبدالله این آیه را خواند: ﴿فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا ۗ إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا ۗ﴾ [الشرح: ۵-۶] ابو عبدالله گفت: این آیه به این صورت نازل شده است: «إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا».

(ب) ۱۰۱۳- فرات بن ابراهیم از ابو القاسم عبدالرحمان بن محمد بن عبدالرحمن حسنی علوی به صورت معنعن از ابو عبدالله علیه السلام آیه ﴿فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ﴾ [الشرح: ۷] را (فإذا فرغت فانصب - علیاً للولاية-) روایت کرده است.

(ج) ۱۰۱۴- از محمد بن قاسم بن عبید به صورت معنعن از ابو عبدالله این آیه را (فإذا فرغت فانصب - علیاً للولاية- و الی ربك فارغب- فی ذلك-) روایت کرده است.

(د) ۱۰۱۵- سیاری از برقی از علی بن صلت از مفضل بن عمر از ابو عبدالله علیه السلام این آیه را به این صورت روایت کرده است: (فإذا فرغت فانصب - علیاً للولاية-).

(ه) ۱۰۱۶- شرف الدین از محمد بن عباس در تفسیرش از محمد بن همام از عبدالله بن جعفر از حسن بن موسی از علی بن حسان از عبدالرحمان از ابو عبدالله علیه السلام روایت کرده است که گفت: خداوند فرموده است: (ألم نشرح لك صدرك- بعلی- ووضعتنا عنك وزرك الذي أنقض ظهرك فإذا فرغت- من نبوتك- فانصب- علیاً وصیاً- وإلی ربك فارغب).

(و) ۱۰۱۷- از احمد بن قاسم از احمد بن محمد بن خالد از محمد بن علی بن ابو جمیله از ابو عبدالله علیه السلام روایت کرده است که گفت: خداوند می فرماید: «فإذا فرغت فانصب». پیامبر در حج بود که آیه ی بعدی نازل شد: (فإذا فرغت من حجتك فانصب علیا علماً للناس).

(ز) ۱۰۱۸- از احمد بن قاسم از احمد بن محمد با اسنادش از مفضل بن عمر از ابو عبدالله علیه السلام روایت شده است که این آیه را می خواند: (إذا فرغت فانصب علیاً للولاية).

(ح) ۱۰۱۹- علی بن ابراهیم از محمد بن جعفر از یحیی بن زکریا از علی بن حسان از عبدالرحمان بن کثیر از ابو عبدالله علیه السلام این آیه را روایت کرده است: (فإذا فرغت من نبوتك فانصب علیاً وإلی ربك فارغب فی ذلك).

(ط) ۱۰۲۰- طبرسی در کتاب «مشارق» خود با سند مرفوع از مقداد بن اسود کندی روایت کرده است که گفت: ما با پیامبر بودیم و او دستش را به پرده ی کعبه

می زد و می گفت: «پروردگارا، مرا قوت ده و سینه‌ام را گشایش فرما و یاد و آوازه‌ی مرا بلند گردان.» جبرئیل نازل شد و گفت: ای محمد، این سوره را بخوان: ﴿أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ ۙ وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ ۙ الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ ۙ وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ ۙ﴾ - بعلي صهرک- ﴿﴾

پس پیامبر نیز، آن را تلاوت کرد. این خبر نزد ابن مسعود ثابت است اما عثمان آن را مورد انتقاد قرار داده است. و پیش از این سند این خبر را از چهل نفر از اسعد اربلی ذکر کردیم.

سوره‌ی تین

(الف) ۱۰۲۱- سیاری از ابن فضال روایت کرده است که گفت: از ابو الحسن درباره‌ی سوره‌ی تین سؤال کردم، او جواب داد: این آیه به این صورت نازل شده است: ﴿وَطُورِ سِينِينَ ۙ﴾ [التین: ۲]. بعد گفت: به صورت (وطور سیناء) نیز، نازل شده است و بعد از آن ﴿فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالدِّينِ ۙ﴾ [التین: ۷] (فمن يكذبك بعد بالدين) هم، نازل شده است.

(ب) ۱۰۲۲- محمد بن عباس از محمد بن قاسم از محمد بن زید از ابراهیم بن محمد بن سعید از محمد بن فضل روایت کرده است که گفت: به ابو الحسن رضا گفتم: درباره‌ی قول خداوند ﴿وَطُورِ سِينِينَ ۙ﴾ برایم بحث کن، جواب داد: این آیه (طور سین) نیست بلکه (طور سیناء) می‌باشد، پرسیدم: (طور سیناء)؟

جواب داد: بله، سپس آن را خواندم تا به (فما يكذبك بعد بالدين) رسیدم، او گفت: صبر کن، صبر کن؛ آن را این طور مخوان، این کفر است؛ به خدا قسم، پیامبر یک لحظه هم دروغ نگفته است.

پرسیدم: مگر این، چگونه است؟ گفت: (فمن يكذبك بعد بالدين).

(ج) ۱۰۲۳- فرات بن ابراهیم از جعفر به صورت معنعن از محمد بن فضیل بن یسار روایت کرده است که گفت: من درباره‌ی آیه‌ی ﴿وَالْتَيْنِ وَالزَّيْتُونِ ۙ﴾ وَطُورِ

سینین ﴿التین: ۱-۲﴾ از ابوالحسن سؤال کردم، او جواب داد: این آیه (طور سنین) نیست بلکه (طور سیناء) می‌باشد.

(د) ۱۰۲۴- از جعفر بن محمد بن مروان به صورت معنعن از محمد بن فضیل صیرفی از ابو عبدالله علیه السلام خبر طولانی را همانند روایت قبلی نقل کرده است و در آخر هم گفت: (فما یکذبک بعد بالدین). ابو عبدالله گفت: پناه بر خدا، به خدا قسم این طور نیست، بلکه چنین نازل شده است: (فمن یکذبک بعد بالدین).

(ه) ۱۰۲۵- امثال این روایت نیز، از محمد بن حسین ابراهیم به صورت معنعن ... از محمد بن فضیل روایت شده است.

(و) ۱۰۲۶- طبرسی می‌گوید: عمرو بن میمون گفت: از عمر بن خطاب شنیدم که در غرب مکه این آیه را تلاوت می‌کرد: (والتین والزیتون وطور سیناء)، من گمان کردم که او، این آیه را تلاوت می‌کند تا حرمت این شهر آشکار گردد. و همچنین این روایت را از موسی بن جعفر نقل کرده‌اند. بعضی از مفسران می‌گویند: چون خطاب (یکذبک) نسبت به پیامبر است اما نسبت دادن این صفت به او ممتنع است، همان‌گونه که در برخی مصاحف اهل سنت آمده است، چون ظاهر آن بر تکذیب پیامبر حمل می‌شود، امام علیه السلام در ممنوع کردن این قرائت مبالغه نموده و از مصحف او این ممنوع بودن فهم می‌شود، پس نیازی نیست این معنی با تکلف به قرائت مشهور ارجاع داده شود که با تفسیر (ما) به (من) روایت شده است، یا این که کلام بر خطاب به انسان حمل شود.

سوره‌ی قدر

(الف) ۱۰۲۷- کلینی از محمد بن ابی عبدالله و محمد بن حسن از سهل بن زیاد و محمد بن یحیی از احمد بن محمد و همه‌ی آنها از حسن بن عباس بن جریش از ابو جعفر علیه السلام روایت کرده‌اند که ابو عبدالله می‌گوید: علی بن حسین این آیه را تلاوت کرده است: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ ﴿۱﴾﴾ [القدر: ۱] راست فرمود: ﴿وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ ﴿۲﴾﴾ [القدر: ۲] «خداوند که قرآن را در شب قدر فرو فرستاد و تو چه می‌دانی شب قدر چه اندازه عظیم است؟» رسول خدا فرمود: نه! نمی‌دانم. خدای عزّ وجل فرمود:

﴿لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ﴾ [القدر: ۳] «شب قدر، شبی است که از هزار ماه بهتر است».

(ب) ۱۰۲۸- امام همام جعفر بن محمد بن علی بن حسین در ابتدای صحیفه‌ی مبارک جدش علیه السلام بعد از ذکر رؤیای پیامبر و نزول جبرئیل برای تسلیت و تعبیر خوابش، می‌گوید: خداوند در آن هنگام این سوره را نازل فرموده است:

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ ﴿۱﴾ وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ ﴿۲﴾ لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ ﴿۳﴾ تَنْزِيلُ الْمَلَكِ كُتُبًا وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِّنْ كُلِّ أَمْرٍ ﴿۴﴾﴾ [القدر: ۱-۴] سپس می‌گوید: خداوند به پیامبرش خبر داده است که بنی امیه سلطنت این امت را برای مدتی طولانی به دست خواهند گرفت.

(ج) ۱۰۲۹- سیاری این سوره را از بعضی از دوستان خودمان نقل کرده است: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ ﴿۱﴾ وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ ﴿۲﴾ لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ - لیس فیها لیلة القدر - تَنْزِيلُ الْمَلَكِ كُتُبًا وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ - من عند ربهم علی أوصیاء محمد بکل أمر - ﴿

(د) ۱۰۳۰- علی بن ابراهیم در تفسیرش آورده است که: پیامبر در هنگام خواب دید، مثل این که بوزینه‌ها از منبر او بالا می‌رفتند، ایشان ناراحت بود و خداوند این سوره را نازل فرمود: (إنا أنزلناه في ليلة القدر وما أدراك ما ليلة القدر ليلة القدر خير من ألف شهر يملكه بنو أمية ليس فيها ليلة القدر).

(ه) ۱۰۳۱- سیاری از صفوان از ابن مسکان از ابو بصیر از ابو عبدالله علیه السلام این آیه را روایت کرده است: (تنزل الملائكة والروح فيها بإذن ربهم من عند ربهم علی محمد وآل محمد بکل أمر)

(و) ۱۰۳۲- شرف الدین نجفی از محمد بن عباس در تفسیرش از محمد بن قاسم از احمد بن محمد از محمد بن خالد از صفوان از ابو بصیر از ابو عبدالله علیه السلام روایت کرده است که این آیه را تلاوت می‌کرد: (تنزل الملائكة والروح فيها بإذن ربهم من عند ربهم علی محمد وآل محمد بکل أمر سلام)

(ز) ۱۰۳۳- شرف الدین نجفی با اسنادش از محمد بن جمهور از صفوان از عبدالله بن مسکان از ابو بصیر از ابو عبدالله علیه السلام، مانند روایت قبلی را نقل کرده است.
 (ح) ۱۰۳۴- از شیخ طوسی از رجالش از عبدالله بن عجلان سکونی روایت کرده است که گفت: از ابو جعفر شنیدم که در خبر طولانی گفته است: در هر یک از منازل ائمه علیهم السلام برای ملائکه معراجی وجود دارد، چون خداوند عزّ وجل می‌فرماید: (تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ - بَكُلٍّ - أَمْرٍ)

گفتم: (من کُلُّ أَمْرٍ)، گفت: (بکُلِّ أَمْرٍ)، گفتم: آیا این جزو قرآن است؟ گفت: بله.

(ط) ۱۰۳۵- سید جلیل رضی الدین بن طاوس در کتاب «اقبال» درباره‌ی اعمال روز غدیر از کتاب محمد بن علی طرازی با اسنادش از عبدالله بن جعفر حمیری از هارون بن مسلم از ابو الحسن لیثی از ابو عبدالله علیه السلام روایت کرده است که او به اطرافیان و شیعیانش گفت: «روزی را خواهید دید که خداوند اسلام را رفعت می‌بخشد». او بعضی از فضایل غدیر و کیفیت بیعت و غسل و دعای آن روز را ذکر کرد و برای لشکر خداوند بلند شد و دو رکعت نماز خواند، در رکعت اول، سوره‌ی حمد و (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ) و سوره‌ی (قل هو الله احد) را همان‌گونه که نازل شده است، خواند؛ نه مانند آن چه ناقص کرده‌ایم.

(ی) ۱۰۳۶- ابو غیاث و حسین فرزندان بسطام از محمد بن یوسف المؤذن از محمد بن عبدالله بن زید از محمد بن بکر ازدی از ابو عبدالله علیه السلام روایت کرده‌اند که به یاران و دوستانش سفارش کرد: «هرکس بیمار بود ظرفی را پر از آب کند و سوره‌ی (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ) را همانطوری که نازل شده بر آن بخواند سپس آن را بنوشد».

(یا) ۱۰۳۷- صفار در کتاب «بصائر» از محمد بن عیسی از ابن اسباط از علی بن ابو حمزه از ابو بصیر از ابو جعفر علیه السلام روایت کرده است که از او درباره‌ی آیه‌ی: (تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِ - رَبِّهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ -) سؤال کردم، در جواب گفت:
 خیر.

(یب) ۱۰۳۸- و امثال این قول از مفید در کتاب «اختصاص» از سعد بن عبدالله از محمد بن عیسی و محمد بن حسین و موسی بن عمر از ابن اسباط روایت شد و درباره‌ی اختلاف در آن‌ها هم بحث کردیم.

سوره‌ی بینه

(الف) ۱۰۳۹- از صادق علیه السلام روایت شده است که سوره‌ی (لم یکن الذین کفروا)، همانند سوره‌ی بقره می‌باشد که در آن، طائفه‌ی قریش رسوا شده‌اند، آن را تحریف کرده‌اند. در دلیل سوم، اخبار زیادی را درباره‌ی تحریف این سوره ذکر کرده‌ایم.

(ب) ۱۰۴۰- کلینی از علی بن محمد از بعضی از دوستانش و آنان نیز، از احمد بن محمد بن ابونصیر روایت کرده است که می‌گوید: مصحفی را نزد ابو الحسن علیه السلام آوردند، او گفت: به آن نگاه نکنید، اما من آن را باز کردم و سوره‌ی (بینه): را تلاوت نمودم که اسم هفتاد نفر از مردان قریش را همراه با اسم اجدادشان، در آن یافتم، سپس مصحف را به آن فرد بازگرداندم. شرح این خبر را از کشی بازگو کرده‌ام.

سوره‌ی زلزله

(الف) ۱۰۴۱- سیاری از برقی از نصر بن یحیی بن هارون روایت کرده است که گفت: من در قادسیه پشت سر ابو عبدالله علیه السلام نماز خواندم، او این آیه را تلاوت کرد: من یمثل مثقال ذرة خیراً یُرَیْهِ و من یمثل مثقال ذرة شرّاً یُرَیْهِ.

(ب) ۱۰۴۲- طبرسی در بعضی از روایات از کسائی آورده است که خیراً یره و شرّاً یره را با ضم یاء خوانده است و همچنین این قول، جزو روایات ابان از عاصم بوده است و همچنین جزو قرائت علی علیه السلام می‌باشد.

سوره‌ی عادیات

۱۰۴۳- طبرسی می‌گوید که علی علیه السلام کلمه‌ی (فوسطن) را با تشدید خوانده است.

سوره‌ی تکاثر

(الف) ۱۰۴۴- سیاری از منصور از ابن اسباط از محمد بن ابی حسن علیه السلام روایت کرده است که گفت: پدر و مادرم این آیه را می‌خواندند: ﴿أَلْهَيْكُمْ التَّكَاثُرُ ۚ حَتَّىٰ زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ ۚ﴾ [التكاثر: ۱-۲].

سپس گفت: در این سوره، چیزهایی وجود دارد که مردم به آن نیاز دارند تا زمانی که گورستان‌ها را ببینند، پس مادرم گفت: چرا من این سوره را کوتاه می‌بینم؟ گفت: چون از آن کم شده است.

(ب) ۱۰۴۵- طبرسی می‌گوید: علی علیه السلام و ابن عامر و کسائی کلمه‌ی «لترون» را با ضم تاء خوانده‌اند.

سوره‌ی عصر

(الف) ۱۰۴۶- علی بن ابراهیم می‌گوید: ابو عبدالله علیه السلام این سوره را تلاوت کرده است: (والعصر إن الإنسان لفي خسر - وإنه فيه الى آخر الدهر - إلا الذين آمنوا وعملوا الصالحات - وأتومروا بالتقوي و أتومروا- بالصبر).

(ب) ۱۰۴۷- طبرسی می‌گوید: ابن مسعود سوره‌ی عصر را به صورت ذیل خوانده است: (والعصر إن الانسان لفي خسر - وإنه فيه الى آخر الدهر -). و علی علیه السلام نیز، آن را به همین صورت قرائت کرده است، و در مصحف ابن مسعود به طریقی دیگر نیز، روایت شده است.

(ج) ۱۰۴۸- سیاری از خلف بن حماد از حسین از ابو عبدالله علیه السلام روایت کرده است: که ﴿وَالْعَصْرِ ۙ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ ۙ﴾ [العصر: ۱-۲] تا آخر روایتی که قمی آن را ذکر کرده است.

(د) ۱۰۴۹- و امثال این از حماد از حریر از ربعی از ابو جعفر علیه السلام روایت شده است. (ه) ۱۰۵۰- از ابن سیف از برادرش و او هم، از پدرش از ابان بن تغلب از ابو ابراهیم موسی بن جعفر علیه السلام از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده است که این آیه را خوانده است: (والعصر - ونوائب الدهر -).

(و) ۱۰۵۱- سعد بن عبدالله قمی در کتاب «ناسخ القرآن» از استادانش روایت کرده است که ابو عبدالله سوره‌ی عصر را به صورت زیر خوانده است: (والعصر إن الإنسان لفي خسر - وإنه فيه إلى آخر الدهر -).

سوره‌ی فیل

(الف) ۱۰۵۲- در کتاب مذکور آمده است که ابو عبدالله این آیه را تلاوت کرده است: (ألم - يأتك - كيف فعل ربك بأصحاب الفيل)
(ب) ۱۰۵۳- و در همان کتاب مذکور آمده است که ابو عبدالله (إني جعلت) را نیز، تلاوت کرده است.

سوره‌ی کوثر

(الف) ۱۰۵۴- سیاری از ابو داود از مردی دیگر و او هم از ابو عبدالله رضی الله عنه روایت کرده است که این سوره را تلاوت نمود: (إنا أعطيناك - يا محمد - الكوثر فصل لربك و انحر، إن شانئك - عمرو بن العاص - هو الأبت).

سوره‌ی کافرون

(الف) ۱۰۵۵- از حماد از حریر از ابو جعفر رضی الله عنه این سوره روایت شده است:
(قل - للذين كفروا - لا أعبد ما تعبدون - أعبد الله ولا أشرك به شيئاً - ولا أنتم عابدون ما أعبد لكم دينكم ولي دين - دینی الاسلام -)، سه بار این جمله اخیر را تکرار کرد.
(ب) ۱۰۵۶- از یونس از بکار از ابوبکر حضرمی از ابو عبدالله رضی الله عنه روایت شده است که گفت: ابو جعفر سوره‌ی کافرون را به صورت روایت قبلی خوانده است. و گفت: این سوره به همین صورت نازل شده است.

سوره‌ی تبت

(الف) ۱۰۵۷- شیخ الفقهاء شیخ جعفر نجفی در رساله‌ی «حق المبین» به صورت مرسل آورده است که در سوره‌ی تبت اسم چهل نفر کم شده است.

(ب) ۱۰۵۸- سیاری از سهل بن زیاد به صورت مرفوع از ابو عبدالله علیه السلام روایت کرده است که گفت: (تبت یدا ابي لهب و قد تب).

سوره‌ی اخلاص

(الف) ۱۰۵۹- سید در کتاب «اقبال» از صادق، همانند سوره‌ی قدر را روایت کرده است که به دوستانش امر کرد تا سوره‌ی اخلاص را آن‌گونه که نازل شده بخوانند؛ نه به صورت ناقص.

(ب) ۱۰۶۰- سیاری از محمد بن علی از حکم بن مسکین از عامر بن خداعه روایت کرده است و گفت:

به ابو عبدالله گفتیم: ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ را یادم بده، گفت: برایت می‌نویسم و دوست ندارم که چیزی را غیر از آنچه گفتم، یادت بدهم؛ پس بگو: ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ الله الصمد سه مرتبه این جمله و همچنین سه مرتبه (الله ربنا) را تکرار کرد.

(ج) ۱۰۶۱- ثقه الاسلام در کتاب «کافی» از محمد بن ابو عبدالله از عبد العزیز بن مهتدی روایت کرده است و گفت: از رضا علیه السلام درباره‌ی توحید سؤال کردم، در جواب گفت: هر کسی که قل هو الله را بخواند و به آن ایمان داشته باشد، براستی او توحید را شناخته است. گفت: چگونه آن را بخوانم؟

گفت: به همان صورتی که مردم آن را می‌خوانند، و این را هم، اضافه کرد: (كذلك الله ربی كذلك الله ربی).

(د) ۱۰۶۲- سیاری از محمد بن فارس از حکم بن سیار روایت کرده است که سوره‌ی اخلاص را به این صورت خواند: (قل هو الله أحد- لا إله إلا الله الواحد الأحد- الصمد). و در آخر آن گفت: (كذلك الله ربنا كذلك ربنا كذلك ربنا ورب آبائنا الأولین) از برقی از ابن فضال از عینیه از عبدالقاهر از ابو عبدالله روایت کرده است که گفت: سوره‌ی اخلاص را به این صورت بخوان: (قل الله أحد كذا الله الواحد الصمد الله الواحد الصمد)، در نسخه‌ای چنین آمده است که ناقص است، و گمان می‌کنم که بعد از صمد اول، حرف عطف حذف شده باشد، البته این جزو شک راوی است که آیا کلمه‌ی احد

صحیح است یا کلمه‌ی واحد، خداوند داناترین است. خدا را شکر که توانستیم به وعد خودیش وفا کنیم و اخباری دالّ بر تغییر قسمت‌هایی از قرآن را ذکر کنیم، و سند آن‌ها را که به آن استدلال کرده‌اند، بیان نماییم و تمام این دلایل دارای شبهات ضعیفی بوده‌اند که مانعین، آن را اضافه کرده‌اند، ما تمام این‌ها را همراه با جواب گردآوری کردیم.

(البته اعتراضات وارد شده و جواب هر یک از آن‌ها را جهت پرهیز از طولانی شدن بحث به صورت مفصل نیاوردیم).

این آخرین چیزی بود که از کتاب «فصل الخطاب فی إثبات تحریف کتاب رب الأرباب» آوردیم که صاحب آن، محدث شیعی مشهور، نوری طبرسی است که مؤلف کتاب «اصل الشیعة و اصولها»؛ شیخ کاشف الغطاء درباره‌ی او می‌گوید:

«او علامه‌ی فقهاء و محدثین و جامع اخبار ائمه طاهرین و حائز علوم اول و آخر است و به یقین او حجت خداوند می‌باشد. هیچ زنی همانند او را به دنیا نیاورده است، استادان بزرگوار نتوانسته‌اند در فضل و بزرگواری به او نزدیک شوند، تقوا و پرهیزگاری او فرشتگان آسمان شگفت‌زده کرده است، وقتی که خداوند خواست او را خلق کند، فرمود: این نور من است. او مولا و سرور ما ثقة الاسلام حاج میرزا حسین نوری - ادام الله تعالی وجوده الشریف - است.^۱

^۱ - نوری طبرسی، مقدمه‌ی کشف الاستار، ص ۲۴.

خاتمه‌ی کتاب

در این کتاب تلاش کرده‌ایم که در حکم و داوری ستم نکنیم و در اقوال، سختگیری ننماییم. هر چند که لطف الله صافی صاحب کتاب «صوت الحق ودعوة الصدق» هر چه از القاب زشت، سختگیری، طعن و لعن در تیردان داشته بسوی ما پرتاب نموده، اما این جزو عادت آن اقوام و اجداد و پیشینیان و سلف و خلف آنان می‌باشد؛ ما همه این‌ها را نادیده گرفتیم، چون کسانی که نسبت به برترین و بهترین این امت؛ یعنی خلفای راشدین مهدیین و خویشاوندان و نزدیکان رسول خدا، صدیق و فاروق و ذی النورین و همسران پاک آن حضرت و مادران مؤمنان - طبق نص قرآن - و کسانی که خداوند و زمین و آسمان و فرشتگان بر طهارت و عفاف آن‌ها شهادت می‌دهند، (کسی که نسبت به آن‌ها) از خدا بیم نداشته باشد، پس چگونه در حق ما تقوا و پرهیزگاری خواهد داشت؟

همچنین در رابطه با اهل صدق و حق، دروغ و باطل و بهتان نسبت داده‌اند و ما آنان را متهم می‌کنیم چون معتقد به تحریف و تغییر قرآن هستند، همان‌گونه که در این باره صدق و کذب را با نقل پاره‌ای از اخبار کتاب‌ها و منابع ایشان بیان کردیم. خدا را شکر در این باره به هیچ کدام از منابع و کتب و روایات اهل سنت نیاز نداشتیم و در هیچ جای کتاب، کسی از اهل سنت را جهت استدلال و الزام خصم ذکر نکردیم چون از قدیم گفته‌اند: «من فمک أدینک» یعنی با حرف‌های خودت جوابت می‌دهم. و هیچ چیز برای خصم مانند سخن خود و اقوامش حجت نیست.» و خداوند را شکر می‌کنیم که این کتاب و تمام روایات و عبارات آن را در دو شب و سه روز به اتمام رساندیم، کتابت آن را در سوم ماه ینایر (تشرین: ماه اول از ماه‌های رومی) سال ۱۹۸۳ روز دوشنبه شروع کردیم و در روز پنجم همان ماه در ساعت ۱۰ شب چهارشنبه آن را تمام کردیم.

«أحمد الله على ذلك حمداً كثيراً وبتوفيقه تتم الأعمال، وعليه توكلت وإليه أنيب، وصلى الله على سيدنا محمد خاتم المعصومين وسيد المرسلين وعلي آله وأصحابه ومن تبعهم الى يوم الدين».